
بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن علیه السلام

صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً

و حافظاً و قائداً و ناصراً و دلیلاً و عیناً حتی تسکنه أرضک طوعاً

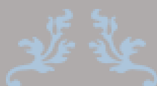
و تمتعه فیها طویلاً

تقدیم به:

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که تا پای جان، پای ولایت ایستادند و با دستگاه طاغوت مبارزه کردند و تا روز قیامت، حق را از باطل تمییز دادند و حجت را بر همگان تمام نمودند.

امتداد رسالت

اثبات امامت و خلافت امیرالمومنین علیه‌السلام از قرآن و سنت طبق منابع معتبر اهل سنت



نویسنده:

حسین قربانی دامنابی

انتشارات پژوهشگر برتر

تهران، ۱۳۹۸



سر شناسه: قربانی دامنابی، حسین، ۱۳۷۳ -
عنوان و پدید آور: امتداد رسالت: اثبات امامت و خلافت امیرالمومنین ۷ از قرآن و سنت طبق منابع معتبر اهل سنت / نویسنده: حسین قربانی دامنابی.
مشخصات نشر: تهران؛ پژوهشگر برتر، ۱۳۹۸ .
مشخصات ظاهری: ۳۹۲ ص .
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۹۷-۷۰-۷
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ۳۶۷ .
عنوان دیگر: اثبات امامت و خلافت امیرالمومنین ۷ از قرآن و سنت طبق منابع معتبر اهل سنت.
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۳۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت
موضوع: ALI IBN ABI-TALIB, IMAM I, 600-661 -- *PROOF OF CALIPHATE - QUR'ANIC TEACHING
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت-۴۰ ق—اثبات خلافت - جنبه های قرآنی
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت-۴۰ ق—اثبات خلافت - احادیث اهل سنت
موضوع: (ALI IBN ABI-TALIB, IMAM I, 600-661 -- *PROOF OF CALIPHATE - HADITHS SUNNITE)
رده بندی کنگره: BP223/52
رده بندی دیویی: ۴۵۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۷۴۳۴۶

نشانی مرکز نشر: تهران، کد پستی ۱۷۶۷۹۷۸۱۱۷
دفتر مرکزی نشر: ۰۳۳۱۷۴۸۰۷؛ ۰۳۳۱۸۶۵۲۹
دور نگار: ۳۳۱۶۹۴۰۶

W_Site : www.bookpb.ir
E_mail : info@bookpb.ir

نام کتاب: امتداد رسالت
نویسنده: حسین قربانی دامنابی
صفحه آرایی: میثم قربانی دامنابی
طراح جلد: محمد کاویاری
قیمت: ۸۰۰،۰۰۰ ریال

نوبت و سال چاپ: اول ۱۳۹۸
قطع کتاب: وزیری
شمارگان: ۵۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۹۷-۷۰-۷

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

فهرست

مقدمه

«خداوندا بر محمد و آلش درود فرست، که تو ستوده و بلند پایه ای، مانند درودها و برکت ها و تحیت هایی که بر برگزیدگانت ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده ای، و در گشایش و آسایش و یاری و تمکین و تأیید ایشان تعجیل کن.
بارالها، و مرا از اهل توحید و ایمان به خود، و تصدیق به پیامبرت، و امامانی که طاعتشان را واجب کرده ای قرار ده، از جمله کسانی که توحید و ایمان به سبب آنان و بر دست آنان اجرا می شود، آمین رب العالمین.»[۱]

شکی نیست که منشأ اختلافات در اسلام و میان مسلمانان، جانشینی رسول خدا ﷺ است و این موضوع به قدری اهمیت دارد که محمد بن عبد الکریم شهرستانی، از علمای اهل سنت در قرن ششم، می گوید:

«بزرگترین اختلاف امت بر سر مسئله ی امامت بوده است، تا جایی که در طول تاریخ اسلام به اندازه ای که برای امامت و خلافت شمشیر کشیده شده، درباره ی هیچ مسأله ای در هیچ زمانی شمشیر کشیده نشده است.»[۲]

---

[۱] صحیفه ی سجادیه، امام زین العابدین علیه السلام نیایش ۴۸

[۲] الملل والنحل ج ۱ ص ۲۴ وأعظم خلاف بین الأمة خلاف الإمامة إذ ما سل سیف فی الإسلام علی قاعدة دینیة مثل ما سل علی الإمامة فی کل زمان

ما در کتابی دیگر[۱] درباره ی کلیات امامت و اثبات آن از طریق عقل، قرآن و سنت مفصل سخن گفته ایم[۲]، اما در این کتاب صرفا به بیان و ارائه ی مدارکی می پردازیم که مختص امیرالمومنین علیه السلام هستند.

از ذکر ادله ی عقلی (چون مشترک بین همه ی ائمه علیهم السلام است) جهت پرهیز از دوباره گویی خودداری کرده ایم؛ به سه آیه از قرآن و ده روایت معتبر استناد کرده ایم و در فصل سوم امامت الهی امیرالمومنین علیه السلام را از طریق کشف عصمت اثبات کرده ایم و در نهایت در فصل چهارم درباره ی غصب خلافت و چرایی عدم قیام امیرالمومنین علیه السلام برای بازپس گیری حکومت از غاصبین سخن گفته ایم.

نا گفته نماند که در این کتاب از باب قاعده ی الزام[۳]، تنها به منابع معتبر عامه استناد کرده ایم.

---

[۱] ان شاء الله در آینده به چاپ خواهیم رساند.

[۲] از جمله روایات معتبر مورد استنادمان احادیث ذیل بوده است:

حدیث ثقلین (وصیت به پیروی از قرآن و اهل بیت علیهم السلام): برای این حدیث، ۱۰ سند معتبر به نقل از ۵ صحابی از کتب اهل سنت ذکر کرده ایم.

حدیث سفینه (تمسک به اهل بیت علیهم السلام تنها راه نجات از گمراهی): این حدیث در کتب اهل سنت از ۸ نفر از صحابه و مجموعا ۱۵ طریق نقل شده که پنج طریق آن از نظر سندی معتبر بوده و بدون در نظر گرفتن تعدد طرق، قابل احتجاج هستند.

حدیث امان (مایه ی امنیت بودن اهل بیت علیهم السلام برای اهل زمین): این حدیث در کتب اهل سنت از ۶ نفر از صحابه نقل شده که علمایشان، ۴ طریق آن را معتبر دانسته اند و علاوه بر آن، تعدادی از علمای اهل سنت نیز به صورت تلویحی صحت این حدیث را پذیرفته اند.

حدیث دوازده خلیفه: این حدیث در صحیح مسلم آمده و در صحیح بخاری نیز با لفظ دوازده امیر نقل شده است که به طور مفصل درباره ی آن سخن گفته ایم و اثبات کرده ایم که این دوازده نفر، همان ائمه ی دوازده گانه شیعه هستند.

حدیث معرفت امام (به مرگ جاهلی مردن کسی که امامش را نشناسد): قریب به مضمون این حدیث در صحیح مسلم آمده و با این عبارت نیز با اسناد صحیح نقل شده است و از نظر سندی مورد اشکال نیست، بلکه به دلالت آن اشکال وارد میکنند که بررسی و پاسخ داده ایم.

[۳] از علمای بزرگ اهل سنت، ابن حزم آندلسی (متوفای ۵۴۸ هـ) می گوید:

«معنا ندارد که [در برابر شیعیان] به روایات خودمان احتجاج کنیم؛ زیرا آن‌ها ما را تصدیق نمی‌کنند. [هم‌چنین] معنا ندارد که آنان به روایاتشان [که] ما تصدیق نمی‌کنیم، احتجاج کنند؛ بلکه واجب است طرفین نزاع، آنچه را که طرف مقابل تصدیق می‌کند به عنوان حجت، برای او اقامه کنند.» **الفصل فی الملل ج ۴ ص ۷۸** لا معنی لاحتجاجنا علیهم بروایاتنا فهم لا یصدقونا ولا معنی لاحتجاجهم علینا بروایاتهم فنحن لا نصدقها وإنما یجب أن یحتج الخصوم بعضهم علی بعض بما یصدقه الذی تقام علیه الحجة به

پیشگفتار

دی ماه ۱۳۹۱ هـ ش بود که کتابی با عنوان «النصوص، بیش از پانصد دلیل روشن بر ولایت حضرت علی علیه‌السلام از منابع اهل سنت» در فضای مجازی تبلیغ میشد. با مطالعه ی آن کتاب و سپس مطالعه ی ده ها کتاب مشابه به زبان فارسی، به خلأ مهمی پی بردم و آن این بود که به بحث اعتبار سند روایات چندان بها داده نمی شود، در حالی که با ظهور محققانی چون محمد ناصرالدین ألبانی در چند دهه ی اخیر که حتی بسیاری از روایات صحاح سته نیز از تیغ تضعیفشان در امان نماند، عملا دوره ی کتاب هایی مانند المراجعات و شب های پیشاور به سر رسیده و می بایست کتاب ها بروزرسانی شوند. خلأ دیگر این بود که دستیابی به مصادر کتب فارسی برای عموم بسیار سخت بود؛ چرا که این کتاب ها فاقد متون عربی مدارک بودند و پیدا کردن مدارک از روی منابع و مآخذ برای ایشان عملا ناشدنی بود؛ لذا تصمیم به تألیف کتابی گرفتم که این دو خلأ مهم را پر نماید.

در رابطه با بررسی اسناد روایات و اثبات اعتبار آن ها، چند کار مهم انجام دادیم:

۱. جمع آوری نظر محققین علمای عامه در مورد سند روایات مورد استدلال.

۲. استناد به بررسی های سندی و احکام برنامه ی معتبر جوامع الکلم.[۱]

---

[۱] این برنامه که حاصل کار گروهی ۳۵۰ محقق حدیث شناس عامه به مدت ۳۰ سال است، از امکاناتی نظیر ارائه ی درجه ی راویان، احوال، شیوخ و تلامیذ آن ها، بررسی اسناد روایات و ارائه ی حکم آنها برخوردار است و آن را وزارت اوقاف کشور قطر و سایت اسلام وب که از سایت های مرجع و مرکزی وهابیت است، تولید کرده اند. http://gk.islamweb.net:8080/

۳. ارائه ی همه ی طرق یک روایت با توجه به این قاعده که تعدد طرق موجب تقویت سند می شود.[1]

۴. بررسی جامع، کامل و دقیق رجالی در موارد بحث برانگیز و اختلافی.

جهت سهولت دستیابی به مصادر نیز کارهای ذیل را انجام دادیم:

۱. منطبق کردن مدارک با برنامه ی معتبر الجامع الکبیر، ساخت اهل سنت.

۲. در مواردی که کتاب مورد استدلال ما در برنامه ی الجامع الکبیر نبود، مدرک را با سایت رسمی کتابخانه ی مکتبه شامله منطبق کردیم.

۳. در مواردی هم که کتاب مورد استدلال ما نه در برنامه ی الجامع الکبیر بود و نه در سایت مکتبه شامله، مدرکمان را با نسخه ی الکترونیکی pdf منطبق کردیم تا همچنان خواننده ی کتاب با داشتن یک رایانه و اینترنت، بتواند صحت مدارک را بررسی کند.

ناگفته نماند که کتاب پیش رو در حقیقت تنها یک فصل از کتاب جامع و قطوری است که تألیف کرده ایم.

در پایان از تمام کسانی که به نحوی در به چاپ رسیدن کتاب کمک کردند؛ به خصوص مجموعه ی مذهبی ندای شیعه که هزینه ی چاپ کتاب را متقبل شدند و مؤسسه ی تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و به خصوص آیت الله سید محمد حسینی قزوینی و اساتید محترم حجج الاسلام دکتر محمد جواد ابوالقاسمی و استاد سید محمد یزدانی حفظهم الله که سال ها توفیق شاگردی ایشان را در پای درس شبکه ی جهانی ولایت داشتم، تشکر و قدر دانی می کنم.

---

[۱] ابن تیمیه ، شیخ الاسلام وهابیان می گوید: «زیادی و تعدد طرق نقل حدیث، برخی، برخی دیگر را تقویت می کند تا اینکه علم به صدور آن حدیث حاصل می شود؛ اگرچه راویان آن، فاسق و فاجر باشند.» **کتب ورسائل وفتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیة ج ۱۸ ، ص ۲۶** تعدد الطرق وكثرتها يقوى بعضها بعضا حتى قد يحصل العلم بها ولو كان الناقلون فجارا فساقا

بدر الدین عینی نیز می‌نویسد: «نووی در شرح مهذب گفته است: اگر روایتی با سندهای گوناگون نقل شود، ولی برخی از راویان آن ضعیف باشند، بازهم به آن احتجاج می‌شود. افزون بر این که ما می‌گوییم: تعدادی حدیث از صحابه و از راه‌های گوناگونی نقل شده است که برخی از آن برخی دیگر را تقویت می‌کنند؛ اگرچه هریک از آن احادیث، ضعیف باشند.» **عمدة القاری ج ۳، ص ۳۰۷** وقال النووی فی (شرح المهذب): إن الحديث إذا روی من طرق ومفرداتها ضعاف يحتج به، على أنا نقول: قد شهد لمذهبنا عدة أحاديث من الصحابة بطرق مختلفة كثيرة يقوى بعضها بعضا، وإن كان كل واحد ضعيفا

فصل اول: امامت حضرت علی علیه السلام در قرآن

آیات بسیاری درباره ی امامت و امامت اهل بیت علیهم السلام نازل شده است که از میان آن ها تعدادی از آیات نیز بالخصوص اشاره به خلافت امیرالمومنین علیه السلام دارند.

از میان آیات خاص نیز به ذکر سه آیه ی هدایت، ولایت و مباهله بسنده می کنیم.

یکم: آیه ی هدایت

﴿إِنّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكلّ قَوْمٍ هادٍ .﴾[۱]

«ای پیامبر ! تو فقط انذار دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده ای است.»

بررسی آیه بدون توجه به روایات شأن نزول

فخر رازی در تفسیر این آیه، سه قول نقل می کند:

«نخست: اینکه منذر و هادی هر دو به یک معنی هستند؛ بنابراین مفهوم آیه چنین است: «تو فقط انذار دهنده و هدایت کننده ی هر قوم هستی».

دوم: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله انذار کند و خدا هدایت نماید.

سوم: انذار کننده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و هدایت کننده حضرت علی علیه السلام باشد؛ زیرا ابن عباس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دست مبارکش را بر سینه خود گذارد و فرمود : «اَنَا الْمُنْذِرُ»، سپس اشاره به شانه علی علیه السلام کرد و فرمود : «اَنْتَ الْهادِیُ یا عَلی! بِکَ یَهْتَدی الْمُهتَدُونَ مِنْ بَعْدی» : «!تو هدایت کننده ای یا علی! و به وسیله تو بعد از من هدایت شوندگان هدایت می شوند».»[۲]

این تفسیرهای سه گانه را بعضی دیگر از مفسران نیز نقل کرده اند و آنها اصرار دارند که تفسیر آیه، یکی از دو تفسیر اول است؛ زیرا تفسیر سوم مناسب با طرز فکر آمیخته با تعصب آنها نیست.

این در حالی است که تفسیر اول به یقین با ظاهر آیه سازگار نیست؛ زیرا اگر بنا بود هر دو وصف برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد باید بفرماید: «اِنَما اَنْتَ مُنْذِرُ وَ هاد لِکُلِ قَوْم»، و به تعبیر دیگر نباید «لکلّ قوم» که جار و مجرور

---

[۱] رعد: ۷

[۲] التفسیر الکبیر ج ۱۹ ص ۱۲ واعلم أن أهل الظاهر من المفسرین ذکروا ههنا أقوالا : الأول : المنذر والهادی شیء واحد والتقدیر : إنما أنت منذر ولکل قوم منذر علی حدة ومعجزة کل واحد منهم غیر معجزة الآخر . الثانی : المنذر محمد صلی الله علیه و آله والهادی هو الله تعالی روی ذلک عن ابن عباس رضی الله عنهما وسعید بن جبیر ، ومجاهد ، والضحاک . والثالث : المنذر النبی . والهادی علی . قال ابن عباس رضی الله عنهما : وضع رسول الله صلی الله علیه و آله یده علی صدره فقال : (أنا المنذر) ثم أومأ إلی منکب علی رضی الله عنه وقال : (أنت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی) .

است مقدم بر «هاد» شود، و اگر مقدم شود، باید هر دو وصف مقدم گردد و گفته شود «اِنَما اَنْتَ لِکُلِّ قَوْم مُنْذِرٌ وَ هاد».

کوتاه سخن اینکه هیچ وجهی برای مقدم شدن «لکل قوم» بر یکی از دو وصف و تأخیر از دیگری به نظر نمی رسد ؛ یا باید بر هر دو مقدم شود و یا از هر دو به تأخیر بیفتد. (دقت کنید).

تفسیر دوم نیز بسیار نامأنوس و نامناسب است؛ زیرا ظاهر این جمله آن است که در هر عصر و زمانی هدایتگر خاصی است، در حالی که خداوند ، یگانه و یکتا است. بنابراین حقیقت یگانگی خدا با تعددی که از جمله «لِکُلِّ قَوْم هاد» استفاده می شود، سازگار نیست.

بنابراین تنها تفسیری که برای آیه صحیح به نظر می رسد، این است که پیامبر ﷺ انذار کننده است و برای هر قوم، در هر عصر و زمانی هدایتگری است.

آیا این هدایتگر اشاره به علماء و دانشمندان هر قوم و هر زمانی است؟

پاسخ این سؤال نیز منفی است؛ زیرا در هر عصر و زمان علماء و دانشمندان متعددی وجود دارند نه یک هدایتگر. همان گونه که پیامبر اسلام یک نفر بود، هدایتگر مسلمین نیز در هر عصر و زمان یکی است.

به تعبیر دیگر ، پیامبر ﷺ بنیان گذار دین است از طریق انذار، و امام ادامه دهنده راه او است از طریق هدایت.

اینها نکاتی است که از خود آیه استفاده می شود و اگر به سراغ روایاتی که در این زمینه نقل شده برویم، مسئله روشن تر می شود.[۱]

---

[۱] پیام قرآن جلد ۹ ، آیه انذار و هدایت ، آیت الله ناصر مکارم شیرازی

طبق روایات معتبر، هادی مردی از بنی هاشم است

اهل سنت با سند معتبر نقل کرده اند که وقتی آیه ی ﴿إنّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكلّ قَوْمٍ هادٍ [۱]؛ ای پیامبر ! تو فقط انذار دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده ای است﴿ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من منذر هستم و هادی مردی از بنی هاشم است.» [۲]

این روایت را احمد بن حنبل در مسندش نقل کرده و محققش احمد شاکر سندش را تصحیح کرده است [۳]. نور الدین هیثمی نیز رجال روایت احمد را ثقه دانسته است [٤]. همچنین ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محققش دکتر عبد الملک دهیش سندش را حسن دانسته است [٥]. محمد ناصرالدین ألبانی نیز سند این روایت را صحیح دانسته است. [٦]

بنابراین قول کسانی که می گویند : هادی، الله یا قرآن است، باطل می باشد. این از یک سو .

از طرف دیگر، بعضی از راویانی که حدیث «رجل من بنی هاشم» را نقل کرده اند، اضافه کرده اند که منظور، حضرت علی علیه السلام است.

جلال الدین سیوطی می نویسد:

«عبد الله بن احمد بن حنبل در زوائد مسند احمد ، ابن ابی حاتم در تفسیرش ، طبرانی در المعجم الأوسط ، حاکم در مستدرکش با تصحیح ، ابن مردویه و ابن عساکر همگی از علی بن ابی طالب علیهما السلام در تفسیر آیه ی ۷ رعد نقل کرده اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله منذر و من هادی هستم. و در لفظ هادی: مردی از بنی هاشم نیز نقل شده است که مراد از آن ، خودش است.» [۷]

---

[۱] رعد: ۷

[۲] عن علی فی قوله (إنما أنت منذر ولکل قوم هاد) قال رسول الله صلی الله علیه و آله المنذر والهاد رجل من بنی هاشم

[۳] مسند احمد بتحقيق شاكر ، ج ۲ ص ۴۸-۴۹ ح ۱۰۴۱ پی دی اف ؛ قال احمد شاكر: إسناده صحيح

[٤] مجمع الزوائد ج ۷ ص ۴۱ قال الهيثمي: ورجال المسند ثقات

[٥] الأحاديث المختارة ج ۲ ص ۲۸۶ ح ۶۶۸ قال عبد الملک دهیش: إسناده حسن

[٦] سلسلة الاحاديث الضعيفة ، ج ۱۰ ص ۵۳۷ قال الألباني: وهذا إسناد صحيح، رجاله ثقات

[۷] الدر المنثور ج ۴ ص ۶۰۸ وأخرج عبد الله بن أحمد فی زوائد المسند وابن أبی حاتم والطبرانی فی الأوسط والحاكم وصححه وابن مردويه وابن عساكر عن علی بن أبی طالب رضی الله عنه فی قوله (إنما أنت منذر ولكل قوم هاد) قال رسول الله صلی الله علیه و آله المنذر وأنا الهادی . وفی لفظ الهادی : رجل من بنی هاشم يعنی نفسه

ابن ابی حاتم نیز در تفسیرش آورده است:

«عبد خیر از علی عليه‌السلام در تفسیر آیه ی هدایت نقل کرده است که فرمود: هادی مردی از بنی هاشم است . ابن الجنید گفته است: هادی همان علی بن ابی طالب عليه‌السلام است.»[1]

ابن حجر عسقلانی نیز می نویسد:

«مطلب عجیب آن چیزی است که طبری با اسناد حسن از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که گفت: هنگامی که این آیه نازل شد ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دستش را بر سینه اش گذاشت و فرمود: من منذر هستم و به سوی علی عليه‌السلام اشاره کرد و فرمود: تو هادی هستی ؛ به وسیله ی تو هدایت شدگان بعد از من هدایت می شوند. پس اگر این مطلب ثابت شود ، مراد از قوم در این آیه خاص تر از آن چیزی است که قبلا گفته شد ؛ یعنی بنی هاشم مثلا . و ابن ابی حاتم ، عبد الله بن احمد در زیادات مسند و ابن مردویه از طریق سدی از عبد خیر از علی عليه‌السلام روایت کرده اند که فرمود: هادی مردی از بنی هاشم است. بعضی از راویان این روایت گفته اند: مراد از آن ، خود علی عليه‌السلام است.»[2]

---

[۱] تفسیر ابن أبی حاتم ج ۷ ص ۲۲۲۵ ح ۱۲۱۵۲ حدثنا علی بن الحسین ، ثنا عثمان بن أبی شیبة ، ثنا المطلب بن زیاد عن السدی عن عبد خیر عن علی لکل قوم هاد قال : الهاد رجل من بنی هاشم. قال ابن الجنید : هو علی بن أبی طالب رضی الله عنه . وروی عن عبد الله بن عباس فی احدی الروایات وعن أبی جعفر محمد بن علی نحو ذلک

[۲] فتح الباری ج ۸ ص ۳۷۶ والمستغرب ما أخرجه الطبری بإسناد حسن من طریق سعید بن جبیر عن بن عباس قال لما نزلت هذه الآیة وضع رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله یده علی صدره وقال أنا المنذر وأومأ إلی علی وقال أنت الهادی بک یهتدی المهتدون بعدی فإن ثبت هذا فالمراد بالقوم أخص من الذی قبله أی بنی هاشم مثلا وأخرج بن أبی حاتم وعبد الله بن أحمد فی زیادات المسند وبن مردویه من طریق السدی عن عبد خیر عن علی قال الهادی رجل من بنی هاشم قال بعض رواته هو علی

روایات نزول آیه در حق امیرالمومنین علیه‌السلام

به صراحت در روایات معتبر اهل سنت با چندین سند و به نقل از چندین صحابه، مصداق هادی در این آیه، حضرت علی علیه‌السلام معرفی شده است:

اول: امام علی علیه‌السلام

سند اول: روایت ابن عساکر با سند حسن طبق حکم برنامه ی جوامع الکلم[1]

«عن عبد خیر عن علی فی قول الله عز وجل ﴿ إنما أنت منذر ولکل قوم هاد ﴾ قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله المنذر والهادی علی»

سند دوم: روایت حاکم با تصحیح سند[2]

«عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبد الله الأسدی عن علی إنما أنت منذر ولکل قوم هاد قال علی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله المنذر وأنا الهادی »

ذهبی که چنین روایتی در فضیلت و امامت امیرالمومنین علیه‌السلام را برنتابیده، آن را جعلی دانسته و حسین الاشقر را به وضع آن متهم کرده است!

در حالی که او به اعتراف ابن حجر عسقلانی (که تمام اقوال علمای جرح و تعدیل در مورد اشقر را دیده) راستگو است.[3]

دوم: ابن عباس

سند اول: روایت طبری با سند حسن طبق حکم ابن حجر عسقلانی[4]

«از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت شده است که گفت: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

---

[۱] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۵۹ (ح ۴۴۵۶۲) حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناد حسن

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۶ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

[۳] تقریب التهذیب ج ۱ ص ۱۶۶ رقم ۱۳۱۸ الحسین بن الحسن الأشقر الفزاری الکوفی صدوق یهم ویغلو فی التشیع من العاشرة

[٤] فتح الباری ج ۸ ص ۳۷۶ قال ابن حجر العسقلانی: أخرجه الطبری بإسناد حسن

دستش را بر سینه اش گذاشت و فرمود: من منذر هستم و برای هر قومی هدایت گری هست و با دستش به سوی شانه ی علی علیه‌السلام اشاره کرد و فرمود: تو هادی هستی ای علی؛ به وسیله ی تو هدایت شدگان بعد از من هدایت می شوند.»[1]

سند دوم: روایت ضیاء مقدسی در صحیحش [2]

سند سوم:

«... عن أبی صالح عن ابن عباس [فی قوله تعالی]: ﴿ ولکل قوم هاد ﴾[قال: هو] علی علیه‌السلام.»

این روایت را حاکم حسکانی نقل کرده است.[3]

سوم: ابو برزه

سند اول:

«... عن أبی داود، عن أبی برزة قال: سمعت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول: ﴿ إنما أنت منذر ﴾ ثم یرد یده إلی صدره ثم یقول: ﴿ ولکل قوم هاد ﴾ ویشیر إلی علی بیده.»[4]

سند دوم:

«... عن نفیع بن الحارث قال حدثنی أبو برزة الأسلمی قال: سمعت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول: ﴿ إنما أنت منذر ﴾ووضع یده علی صدر نفسه ثم وضعها علی ید علی وقال [ظ]: ﴿ ولکل قوم هاد ﴾»[5]

---

[1]تفسیر الطبری ج ۱۳ ص ۱۰۸ ... عن سعید بن جبیر عن بن عباس قال لما نزلت إنما أنت منذر ولکل قوم هاد وضع صلی‌الله‌علیه‌وآله یده علی صدره فقال أنا المنذر ولکل قوم هاد وأومأ بیده إلی منکب علی فقال أنت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون بعدی

[2] الأحادیث المختارة ج ۱۰ ص ۱۵۹ (تمام روایات این کتاب، معتبر هستند) ... عن سعید بن جبیر عن ابن عباس فی قوله (إنما أنت منذر ولکل قوم هاد) قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله المنذر والهاد علی بن أبی طالب

[3] شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی ، ج ۱ ص ۲۹۷ ح ۴۰۴ پی دی اف

[4] شواهد التنزیل ، ج ۱ ص ۲۹۷ ح ۴۰۵

[5] شواهد التنزیل ، ج ۱ ص ۲۹۸ ح ۴۰۷

سند سوم:

«حکیم بن جبیر از أبو برزه اسلمی روایت کرده است که می گوید : رسول خدا ﷺ در حالی که نزدش علی بن ابی طالب علیهما السلام بود درخواست ظرف آب کرد و بعد از این که وضو گرفت ، دست علی علیه السلام را گرفت و آن را به سینه اش چسباند و فرمود : ﴿ تو بیم دهنده هستی ﴾ سپس به سینه علی علیه السلام برگرداند و فرمود : ﴿و برای هر قومی هدایت کننده ای است ﴾ سپس فرمود : تو روشنایی بشر و انتهای هدایت و امیر مفسرین (این چنین آمده) هستی و شهادت می دهم که تو این چنین هستی.»[۱]

چهارم: ابو هریره

«... عن قتادة، عن سعید بن المسیب عن أبی هریرة [فی قوله تعالی]: ﴿ إنما أنت منذر ﴾ یعنی رسول الله ﷺ [وفی قوله]: ﴿ ولکل قوم هاد ﴾ قال: سألت عنها رسول الله ﷺ فقال: إن هادی هذه الأمة علی بن أبی طالب.»[۲]

پنجم: یعلی بن مره

« ... عن عمر بن عبد الله بن یعلی بن مرة عن أبیه عن جده قال: قرأ رسول الله ﷺ: ﴿إنما أنت منذر، ولکل قوم هاد ﴾ فقال: أنا المنذر، وعلی الهاد [ی]. لفظا واحدا.»[۳]

---

[۱] شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۳۰۱-۳۰۲ ح ۴۱۴ ... عن حکیم بن جبیر عن أبی برزة الأسلمی قال: دعا رسول الله ﷺبالطهور وعنده علی بن أبی طالب، فأخذ رسول الله ﷺ بید علی - بعد ما تطهر - فألزقها بصدره، فقال: (* إنما أنت منذر *) ثم ردها إلی صدر علی ثم قال: (* ولکل قوم هاد *) ثم قال: إنک منارة الأنام وغایة الهدی وأمیر القراء [کذا]، أشهد علی ذلک أنک کذلک

[۲] شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۲۹۷ ح ۴۰۶

[۳] شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۲۹۸-۲۹۹ ح ۴۰۹

ششم: عبد الله بن مسعود

خطیب خوارزمی که ذهبی از او به عنوان علامه یاد کرده[۱]، چنین روایت کرده است[۲]:

«عن سلیمان ابن مهران، عن محمّد بن کثیر، حدّثنی أبو خثیمة، عن عبد اللّه قال: قال رسول اللّه ﷺ: بی انذرتم، ثم بعلی بن أبی طالب اهتدیتم، و قرأ: ﴿إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكلِّ قَوْمٍ هٰادٍ﴾ الرعد/۷»

هفتم: جابر بن عبدالله

شیخ عبید الله امرتسری، از علمای بزرگ اهل سنت[۳]، می نویسد:

«عن جابر قال: لما نزلت: ﴿إنما أنت منذر ولكل قوم هاد﴾ووضع رسول الله ﷺ یده علی صدره فقال: أنا المنذر، وأومی بیده إلی منكب علی فقال: أنت الهادی وبک یهتدی المهتدون - أخرجه ابن جریر وابن مردویه وأبو نعیم فی (المعرفة) والدیلمی وابن عساكر وابن النجار والسیوطی فی (الدر المنثور).»[٤]

---

[۱] تاریخ الإسلام ج ۳۹ ص ۳۲۷ أبو المؤید المكی ، العلامة ، خطیب خوارزم كان أدیبا ، فصیحا ، مفوها ، خطب بخوارزم دهرا ، وأنشأ الخطب ، وأقرأ الناس ، وتخرج به جماعة وهو الذی یقال له : خطیب خوارزم / **ترجمه:** ابو المؤید مکی ، علامه و خطیب خوارزم، ادیب، خوش بیان و سخنور بود. روزگار درازی در خوارزم سخنرانی کرد و خطبه ها انشا نمود. بر مردم می خواند و گروهی از او علم آموخته اند. او همان کسی است که به وی خطیب خوارزم گفته می شود.

[۲] مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱ ص ۲۱۲ سایت مکتبة اهل البیت

[۳] الأعلام للزركلی ، ج ۲ ص ۱۰۱ سایت شامله؛ خیر الدین زرکلی در شرح حال او می نویسد :الأمر تُسُرّی (۱۲۸۰ ؟ - ۱۳۶۷ هـ = ۱۸۶۳ - ۱۹۴۸ م) ثناء الله الامر تسری: مفسر مناظر، من العلماء. من أهل (أمر تسر) فی الهند. كان تاجر كتب، وأسس مطبعة، وأنشأ جریدة (أهل الحدیث) أسبوعیة. واشتهر بمناظرة الطوائف والفرق. وترأس مؤتمرا عقده أهل الحدیث. ثم كان رئیس وفدهم فی المؤتمر الاسلامی الاول بمكة (۱۳۴۴ هـ وصنف عدة كتب بالهندیة، وكتابین بالعربیة، هما (تفسیر القرآن بكلام الرحمن - ط) وكتاب فی (البلاغة واعجاز القرآن) طبعت قطعة صغیرة منه، ولم یتمه / **ترجمه:** ثناء الله امر تسرّی : مفسر و مناظره کننده از علمای اهل امر تسر در هند است . تاجر کتاب بود و چاپخانه ای تأسیس کرد و هفته نامه ی اهل الحدیث را به وجود آورد. به وسیله ی مناظره با طائفه ها و فرقه ها شهرت یافت . و رئیس کنفرانسی بود که اهل حدیث برگزار می کردند . سپس رئیس هیئت اهل حدیث در اولین کنفرانس اسلامی در مکه در سال ۱۳۴۴ هـ شد و تعدادی کتاب به زبان هندی نگاشت و دو کتاب نیز به زبان عربی نوشت که آن دو : تفسیر القرآن بکلام الرحمن و کتابی در البلاغة واعجاز القرآن هستند که بخش کوچکی از آن چاپ شد ولی به اتمام نرسید.

[٤] أرجح المطالب فی عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۶۸ پی دی اف

حال جا دارد از کسانی که امیرالمومنین علیه السلام را رها کردند و به دیگران روی آوردند، پرسید:

﴿ أَفَمَن يهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يهِدِّی إِلاَّ أَن يهْدَی فَمَا لَكمْ كيفَ تَحْكمُونَ . ﴾

«آیا کسی که به حق هدایت می‌کند، به پیروی کردن از او سزاوارتر است یا کسی که خود از هدایت بی‌بهره است مگر آن که (توسط دیگری) هدایت شود؛ پس چگونه داوری می‌کنید ؟ »[1]

---

[۱] یونس: ۳۵

دوم: آیه ی ولایت

﴿ إِنَّمَا وَلِيكمُ اللَّـهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكعُونَ . ﴾[۱]

«ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.»

یکی از مهمترین ادله ی اثبات کننده ی امامت امیر مومنان علیه‌السلام از قرآن، آیه ی مشهور به ولایت است که در اینجا به تفصیل چگونگی دلالت آن را بیان خواهیم کرد و سپس مهم ترین شبهات پیرامون آن را پاسخ خواهیم داد.

بررسی آیه بدون توجه به روایات شأن نزول

در این آیه، مفاهیمی وجود دارد که ما را به منظور اصلی آن رهنمون می سازد[۲]:

یکم: کلمه ی «انّما» برای حصر[۳]

یعنی فقط و فقط خدا و رسولش و «الذین آمنوا» ولی شما (مومنان) هستند.

اما باید توجه داشت که حصر بر دو نوع است: حصر حقیقی و حصر اضافی. اصل اولی در حصر، معنای حقیقی آن است، چه این‌که حصر اضافی جنبه ثانوی داشته و نیاز به قرائن دارد، و در آیه مورد بحث نه تنها قرینه‌ای بر حصر اضافی وجود ندارد، بلکه قرائن و شواهد ـ چنان‌که بعداً می آید ـ حصر حقیقی را تأیید می‌کند.

دوم: مفرد بودن کلمه ی ولی

در آیه از لفظ ولی (نه اولیاء) برای خدا، رسول و مومنان استفاده شده است و برای هر سه، فقط یک نوع ولایت آمده است و از آنجایی که خداوند همه ی انواع ولایت را دارد، لذا نمی توان ولایت مؤمنان در این آیه را منحصر به یاری، مودّت، محبّت و هم‌پیمانی دانست؛ زیرا ولیّ در آیه ، مطلق به کار رفته و تمام معانی آن را

---

[۱] مائده: ۵۵

[۲] با استفاده از کتاب نقد اصول مذهب شیعه، آیت الله سید محمد حسینی قزوینی

[۳] فتح الباری ج 9 ص 406 كلمة إنما تفيد الحصر

دربردارد و کسی که معنای مطلق ولی را به دوستی و نصرت تقیید می کند، باید دلیل اقامه کند.

سوم: همردیفی الله، رسول و الذین آمنوا

جمله «الّذین آمَنُوا» بر کلمه «رسوله» و آن هم بر کلمه «اللّه» عطف شده است و مفاد آیه این است که خدا و رسولش و مؤمنانی که توصیف شده‌اند ولی‌اند، و جامعه مؤمنان، « مُوَلّی علیه » هستند. نسبت این دو، از قبیل نسبت میان ولایت مدار و ولایت پذیر است، نه از باب تفاعل که ولایت دو جانبه باشد، در حالی که ولایت، به معنای محبت و نصرت دو جانبه بوده و عمومیت دارد؛ مانند آیه ۷۱ سوره توبه که می فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْض: مردان و زنان با ایمان، ولیّ (و یاور) یکدیگرند.﴾

چهارم: آیه در صدد بیان ولایت خاص است، نه عام

بنا بر نکته ی فوق الذکر، تنها، مجموعه ای خاص از مومنین هستند که ولایت بر سایر مسلمین و مومنین دارند؛ زیرا منطقی نیست که خدا همه مسلمانان را مورد خطاب قرار دهد (ضمیر «کم» در «انما ولیکم») و بگوید : مولای شما خدا و رسول و مومنین هستند و مومنین («الّذین آمَنُوا» مذکور در آیه) هم شامل خود مخاطبین باشند !!

پنجم: وصف مشیر زکات دادن در حال رکوع

وصف موجود در این آیه، وصف مشیر است. از یک حیث ما دو نوع وصف داریم:

۱. وصف مقوم: وصفی است که در ثبوت (و محقق شدن) حکم دخالت دارد؛ مانند آن که معلمی بگوید: «بهترین شاگرد من کسی است که بیشتر درس بخواند.» در این مثال، «درس خواندن» در «بهترین شاگرد بودن» مؤثر است.

۲. وصف مُشیر: وصفی است که با اشاره همراه است و در تحقق حکم دخالت ندارد؛ مانند آن که معلمی در ضمن اشاره به شخصی بگوید: «بهترین شاگرد من، آن کسی است که پیراهن سفید پوشیده»، در این مثال، اگر شاگرد مورد اشاره، رنگ لباسش را تغییر دهد، باز هم بهترین خواهد بود و اگر شاگرد دیگری، پیراهن سفید بپوشد، بهترین شاگرد نخواهد شد، بلکه وصف یاد شده صرفاً برای معرفی شخص مورد نظر به کار رفته است.

لذا با توجه به مشیر بودن وصف ذکر شده در آخر آیه، اهمیت شأن نزول آن-که مشارالیه را مشخص

می‌کند- روشن‌تر می گردد. این مطلب، هم‌چنین نشان می‌دهد چنین نیست که هر کس در رکوع نماز، زکات داده باشد، به صرف این کار، « ولی مؤمنین» شود، همان طور که در مثال، هر کس پیراهن سفید می‌پوشید، بهترین شاگرد نمی‌شد.

اینها نکاتی است که از خود آیه استفاده می شود و اگر به سراغ روایاتی که در این زمینه نقل شده برویم مسئله روشن تر می شود.

روایات نزول آیه در حق امیر المومنین علیه‌السلام

در کتب اهل سنت از ۱۰ صحابی و جمعا با ۱۷ سند و نیز از تعدادی از تابعین بزرگ نزد اهل سنت نقل شده که این آیه در حق حضرت علی علیه‌السلام نازل شده است، در آن هنگام که بین ظهر و عصر در مسجد مشغول خواندن نماز مستحبی و در حال رکوع بودند که سائلی کمک خواست و امیرالمومنین علیه‌السلام در آن حال انگشترشان را به او دادند.

راویان از طبقه ی صحابه

اول: امام علی علیه‌السلام

«از علی بن ابی طالب علیهما‌السلام روایت شده است که فرمود: آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد و آن حضرت به مسجد رفت در حالی که مردم مشغول نماز بودند، آن حضرت نیز نماز گذارد تا آن که سائلی آمد و حضرت به او فرمود: ای سائل آیا کسی چیزی به تو بخشش نمود؟ سائل گفت: خیر به جز این شخص که در حال رکوع است ـ یعنی علی بن ابی طالب ـ و به من انگشتری عطا فرمود.»[1]

این روایت را حاکم نیشابوری با سند معتبر نقل کرده است.[2]

---

[۱] النضر بن إسماعیل البجلی حدثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله الصفار قال ثنا أبو یحیی عبد الرحمن بن محمد بن سلام الرازی بأصبهان قال ثنا یحیی بن الضریس قال ثنا عیسی بن عبد الله بن عبید الله بن عمر بن علی بن أبی طالب قال ثنا أبی عن أبیه عن جده عن علی قال نزلت هذه الآیة علی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکوة وهم راکعون فخرج رسول الله علیه‌السلام ودخل المسجد والناس یصلون بین راکع وقائم فصلی فإذا سائل قال یا سائل أعطاک أحد شیئا فقال لا إلا هذا الراکع لعلی أعطانی خاتما

[۲] معرفة علوم الحدیث ج ۱ ص ۱۰۲

بررسی سند روایت:

محمد بن عبد الله الصفار: ثقة / عبد الرحمن بن سلم الرازی: ثقة / یحیی بن الضریس البجلی: ثقة ؛ طبق برنامه جوامع الکلم

عیسی بن عبد الله الهاشمی: ثقة

این راوی را ابن حبان توثیق کرده و جرح مفسّری ندارد؛ تنها تعدادی از علمای متعصب اهل سنت به خاطر نقل چنین روایاتی از او بدگویی کرده اند.

ضمن اینکه ابن حجر عسقلانی پنج روایت درباره ی شأن نزول این آیه در حق حضرت علی علیه‌السلام نقل می کند و به سند دوتای آنها اشکال می گیرد، ولی به روایت حاکم نیشابوری اشکالی نمی گیرد.[۱]

دوم: عبد الله بن عباس

نزول آیه ی ولایت در حق امیرالمومنین علیه‌السلام با ۸ سند از ابن عباس نقل شده است:

سند اول:

حاکم حسکانی چنین روایت کرده است[۲]:

«ابن عباس گفت: ﴿انما ولیکم الله ورسوله﴾ ؛ ولی شما خدا و پیامبر او محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.﴾ سپس گفت: ﴿و کسانی که ایمان آوردند﴾ ؛ پس از میان مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما‌السلام را برگزید. و گفت: ﴿کسانی که نماز را به پا میدارند﴾ ؛ یعنی وضوء، قرائت، رکوع، سجود و خشوع آن را در اوقات آن کامل می کنند. ﴿و در حالی که در رکوع هستند زکات یا صدقه میدهند﴾ و این مربوط به این جریان است که روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با اصحاب خود نماز ظهر را خواند و او و اصحابش رفتند و در مسجد کسی جز علی علیه‌السلام نماند که میان ظهر

«عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن أبی طالب الهاشمی کنیته أبو بکر یروی عن أبیه عن جده روی عنه یوسف بن راشد فی حدیثه بعض المناکیر.» الثقات ج ۸ ص ۴۹۲ رقم ۱۴۶۱۴

عبد الله بن محمد القرشی: مقبول / محمد بن عمر القرشی: مقبول / عمر بن علی القرشی: ثقة ؛ طبق برنامه جوامع الکلم / علی بن أبی طالب الهاشمی: صحابی

[۱] الکافی الشاف فی تخریج احادیث الکشاف ، ص ۵۶-۵۷ مخطوط

[۲] شواهد التنزیل حاکم حسکانی ، ج ۱ ص ۱۶۴ ح ۲۲۱ وَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْفَسَوِی بِالْبَصْرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا یعْقُوبُ بْنُ سُفْیانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نُعَیمٍ الْفَضْلُ بْنُ دُکینٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْیانُ الثَّوْری عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سُفْیانُ: وَ حَدَّثَنِی الْأَعْمَشُ عَنْ مُسْلِمٍ الْبَطِینِ عَنْ سَعِیدِ بْنِ جُبَیرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی: إِنَّما وَلِیکمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ یعْنِی نَاصِرَکمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ یعْنِی مُحَمَّداً ص ثُمَّ قَالَ: وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَخَصَّ مِنْ بَینِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ فَقَالَ: الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلاةَ یعْنِی یتِمُّونَ وُضُوءَهَا وَ قِرَاءَتَهَا وَ رُکوعَهَا وَ سُجُودَهَا وَ خُشُوعَهَا فِی مَوَاقِیتِهَا [وَ یؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکعُونَ] وَ ذَلِک أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص صَلَّی یوْماً بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الظُّهْرِ- وَ انْصَرَفَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ- فَلَمْ یبْقَ فِی الْمَسْجِدِ غَیرُ عَلِی قَائِماً یصَلِّی بَینَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ- إِذْ دَخَلَ [الْمَسْجِدَ] فَقِیرٌ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِینَ فَلَمْ یرَ فِی الْمَسْجِدِ أَحَداً خَلَا عَلِیاً فَأَقْبَلَ نَحْوَهُ- فَقَالَ: یا وَلِی اللَّهِ- بِالَّذِی یصَلَّی لَهُ أَنْ تَتَصَدَّقَ عَلَی بِمَا أَمْکنَک. وَ لَهُ خَاتَمٌ عَقِیقٌ یمَانِی أَحْمَرُ [کانَ] یلْبَسُهُ فِی الصَّلَاةِ فِی یمِینِهِ- فَمَدَّ یدَهُ فَوَضَعَهَا عَلَی ظَهْرِهِ وَ أَشَارَ إِلَی السَّائِلِ بِنَزْعِهِ، فَنَزَعَهُ وَ دَعَا لَهُ، وَ مَضَی وَ هَبَطَ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ النَّبِی ص لِعَلِی: لَقَدْ بَاهَی اللَّهُ بِک مَلَائِکتَهُ الْیوْمَ، اقْرَأْ إِنَّما وَلِیکمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

وعصر نماز می خواند. در این هنگام فقیری از فقرای مسلمانان به مسجد وارد شد و در مسجد جز علی علیه السلام کسی را ندید ؛ پس به طرف او آمد و گفت: ای ولی خدا تو را سوگند به کسی که به او نماز خوانده می شود، آن مقدار که در توان داری مرا صدقه بده. علی علیه السلام که یک انگشتر عقیق یمنی سرخ داشت و آن را در وقت نماز به دست راست خود می کرد، دستش را دراز کرد و آن را بر پشت خود نهاد و به سائل اشاره کرد که آن را در آورد و او انگشتر را در آورد و به علی علیه السلام دعا کرد و رفت و جبرئیل علیه السلام نازل شد. پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: همانا امروز خداوند به وسیله تو بر فرشتگانش مباهات کرد ؛ بخوان: «انما ولیکم الله ورسوله». »

سند دوم:

حاکم حسکانی می نویسد:

«أخبرنا عقیل بن الحسین قال: أخبرنا علی بن الحسین قال : حدثنا محمد بن عبید الله قال: حدثنا أبو عمرو عثمان بن أحمد بن عبد الله الدقاق ببغداد ابن السماک قال: حدثنا عبد الله بن ثابت المقری قال: حدثنی أبی عن الهذیل، عن مقاتل، عن الضحاک [عن] ابن عباس [به]- و حدثنی الحسن بن محمد بن عثمان الفسوی عن ابن عباس.»[۱]

ابن کثیر دمشقی اما این طریق را از ابن مردویه نقل کرده است.[۲]

ابن کثیر بعد از نقل این روایت، چنین اشکال می کند که ضحاک، ابن عباس را ندیده است.

در جوابش باید گفت که ضحاک روایات تفسیری ابن عباس را از سعید بن جبیر اخذ کرده است.

«عبد الملک بن میسره گوید: ضحاک ، ابن عباس را ملاقات نکرده است؛ وی تنها سعید بن جبیر را در ری ملاقات کرده و روایات تفسیری را از او گرفته است.»[۳]

---

[۱] شواهد التنزیل ، ج ۱ ص ۱۶۳ ح ۲۲۰ پی دی اف

[۲] تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۷۲ وروی ابن مردویه من طریق سفیان الثوری عن أبی سنان عن الضحاک عن ابن عباس قال کان علی بن أبی طالب قائما یصلی فمر سائل وهو راکع فأعطاه خاتمه فنزلت (إنما ولیکم الله ورسوله) الآیة الضحاک لم یلق ابن عباس

[۳] تهذیب الکمال ج ۱۳ ص ۲۹۳ رقم ۲۹۲۸ وقال أبو داود الطیالسی ، عن شعبة : حدثنی عبدالملک بن میسرة ، قال : الضحاک لم یلق ابن عباس ، إنما لقی سعید بن جبیر بالری ، فأخذ عنه التفسیر

اما سرّ این که ضحّاک طریق خود را به ابن عباس ذکر نمی کرده، آن است که سعید بن جبیر از سوی حجّاج تحت تعقیب بوده است که البته در نهایت، حجّاج ایشان را دستگیر کرد و به شهادت رساند.[۱]

شاید به همین جهت است که ابن حجر، روایت ضحّاک از ابن عباس را نقل می کند و هرگز به این مسأله اشاره نکرده و در سند خدشه ای نمی کند.[۲]

بنابراین سند روایت ابن مردویه ـ که در تفسیر ابن کثیر آمده ـ ظاهرا صحیح و بدون اشکال است.

سند سوم:

ابن کثیر از ابن مردویه چنین نقل می کند:

«وروی ابن مردویه أیضا من طریق محمد بن السائب الکلبی وهو متروک عن أبی صالح عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلی الله علیه وآله إلی المسجد والناس یصلون بین راکع وساجد وقائم وقاعد وإذا مسکین یسأل فدخل رسول الله صلی الله علیه وآله فقال أعطاک أحد شیأ قال نعم قال من قال ذلک الرجل القائم قال وعلی أی حال أعطاکه قال وهو راکع قال وذلک علی بن أبی طالب قال فکبر رسول الله صلی الله علیه وآله عند ذلک وهو یقول ﴿ ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون ﴾وهذا إسناد لا یقدح به.»[۳]

ابن کثیر بعد از نقل این حدیث می گوید: این سندی است که به آن خدشه ای وارد نیست.

سرّ اینکه ابن کثیر ابتدا کلبی را متروک دانسته و در آخر، سند روایتش را بدون ایراد دانسته، این است که علمای اهل سنت احادیث تفسیری کلبی را بر خلاف دیگر احادیثش معتبر می دانند.[٤]

جمال الدین مِزّی می نویسد:

«ابو احمد بن عدی گفته است : کلبی غیر از این احادیثی که ذکر کردم ، احادیث معتبری به خصوص از ابی صالح دارد که در تفسیر معروف است و طولانی ترین تفسیر متعلق به او است و بعد از آن ، تفسیر مقاتل بن سلیمان است ، مگر اینکه کلبی بر مقاتل برتری می یابد به دلیل آنچه که در مورد انحرافی بودن مذهب مقاتل

---

[۱] سیر أعلام النبلاء ج ۴ ص ۳۴۰

[۲] الکافی الشاف فی تخریج احادیث الکشاف ، ص ۵۶

[۳] تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۷۲

[٤] جواهر الکلام فی معرفة الامامة والامام، جلد دوم، آیت الله سید علی حسینی میلانی

گفته شده است . سفیان بن عیینه ، حماد بن سلمه ، هشیم و غیر آن ها از افراد مورد اعتماد از کلبی حدیث نقل کرده و در تفسیر به روایات او راضی شده اند.»[۱]

ابو الحسن واحدی نیز روایتی نزدیک به این از حیث سند و متن، در تفسیرش_ که ملتزم به صحت تمام روایات آن است_ نقل کرده است.[۲]

سند چهارم:

ابن کثیر از ابن مردویه روایت دیگری نقل کرده از طریق میمون بن مهران از ابن عباس که در تفسیر آیه ی ولایت گفت: «در حق مؤمنین نازل شده است و اولین آن ها علی بن ابی طالب علیه‌السلام است.»[۳]

ابن کثیر به سند این روایت نیز اشکالی نمی گیرد.[٤]

سند پنجم:

«حدثنا حصین بن مخارق عن عبد الصمد عن أبیه عن ابن عباس : ﴿ إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا ﴾ نزلت فی علی بن أبی طالب علیه‌السلام .»[٥]

این روایت را شجری جرجانی نقل کرده است.

---

[۱] تهذیب الکمال ج ۲۵ ص ۲۵۱-۲۵۲ رقم ۵۲۳۴ وقال أبو أحمد بن عدی : وللکلبی غیر ما ذکرت من الحدیث ، أحادیث صالحة وخاصة عن أبی صالح ، وهو معروف بالتفسیر ، ولیس لاحد تفسیر أطول منه ، ولا أشبع منه ، وبعده مقاتل ابن سلیمان ، إلا أن الکلبی یفضل علی مقاتل لما قیل فی مقاتل من المذاهب الردیئة . وحدث عنه ابن عیینة ، وحماد بن سلمة ، وهشیم ، وغیرهم من ثقات الناس ورضوه فی التفسیر.

[۲] أسباب النزول ت الحمیدان ، ج ۱ ص ۲۰۰ سایت شامله

[۳] تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۷۲ ثم روی (یعنی ابن مردویه) بإسناده عن میمون بن مهران عن ابن عباس فی قوله (إنما ولیکم الله ورسوله) نزلت فی المؤمنین وعلی بن أبی طالب أولهم

[٤] کتاب ابن مردویه مفقود شده، ولی ابن کثیر آن را در دست داشته و سلسله سند روایاتش را دیده است و آن کتابی که در زمان ما با عنوان «مناقب علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام و ما نزل من القرآن فی علی» به نام ابن مردویه چاپ می شود، در واقع جمع آوری شده از منقولات کتاب هایی مثل همین تفسیر ابن کثیر است.

[٥] الأمالی للشجری الجرجانی ج ۱ ص ۱۸۰

سند ششم:

«أخبرنا أبو أحمد محمد بن على بن محمد المكفوف المؤدب بقراءتى عليه بأصفهان ، قال أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان ، قال حدثنا الحسن بن محمد بن أبى هريرة ، قال حدثنا أحمد بن يحيى بن زهير التسترى وعبد الرحمن بن أحمد الزهرى ، قالا حدثنا أحمد بن منصور ، قال حدثنا عبد الرزاق عن عبد الوهاب بن مجاهد عن أبيه عن ابن عباس : ﴿إنما وليكم الله ورسوله﴾ قال نزلت فى على ابن أبى طالب عليه‌السلام.» [۱]

سند هفتم:

«أَخْبَرَنَا السَّيدُ عَقِيلُ بْنُ الْحُسَينِ الْعَلَوى قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ الطَّبَرى مِنْ لَفْظِهِ بِسِجِسْتَانَ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَينِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُزَنِى قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَهْمُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْفَهْمِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ سُلَيک بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْغَطْفَانِى صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كنْتُ جَالِساً مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ إِذْ دَخَلَ عَلَيهِ رَجُلٌ- فَقَالَ: أَخْبِرْنِى عَنْ هَذِهِ الآيةِ: ﴿ إِنَّما وَلِيكمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ﴾ فَقَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ: أُنْزِلَتْ فِى عَلِى بْنِ أَبِى طَالِبٍ.» [۲]

سند هشتم:

«أَخْبَرَنَا الْحُسَينُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِى قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شَيبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مَنْصُورٍ الْكسَائِى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَقِيلٍ مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِى قَوْلِهِ: ﴿إِنَّما وَلِيكمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ قَالَ: عَلِى عليه‌السلام.» [۳]

وَ أَخْبَرَنَا الْحُسَينُ [بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِى] قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَينِ الْأَزْدِى الْمَوْصِلِى قَالَ: حَدَّثَنَا عِصَامُ بْنُ غِياثٍ السَّمَّانُ الْبَغْدَادِى [قَالَ:] حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سيارٍ الْمَرْوَزِى قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بِهِ، [وَ] قَالَ: نَزَلَتْ فِى عَلِى بْنِ أَبِى طَالِبٍ.» [٤]

---

[۱] الأمالى للشجرى الجرجانى ج ۱ ص ۱۸۱

[۲] شواهد التنزيل ، ج ۱ ص ۱۶۱-۱۶۲ ح ۲۱۷

[۳] شواهد التنزيل ، ج ۱ ص ۱۶۲-۱۶۳ ح ۲۱۸

[٤] شواهد التنزيل ، ج ۱ ص ۱۶۳ ح ۲۱۹

سوم: عمار بن یاسر

ابوالقاسم طبرانی چنین روایت می کند:

«محمّد بن صائغ، از خالد بن یزید عمری، از اسحاق بن عبدالله بن محمّد بن علی بن حسین، از حسن بن زید، از پدرش زید بن حسن، از جدش (امام حسن علیه‌السلام)، از عمار بن یاسر نقل کرد که می گفت: سائلی نزد علی بن ابی طالب علیهما‌السلام ایستاد در حالی که ایشان در رکوع نماز نافله بود. امیر مؤمنان علیه‌السلام انگشتر خود را بیرون آورد و به او عطا فرمود. سپس نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت و آن حضرت را از این امر مطلع ساخت. در این هنگام این آیه بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد: ﴿همانا سرپرست و صاحب اختیار شما خدا و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.﴾ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه را قرائت کرد و فرمود: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست. خداوندا ! دوست بدار کسی را که با او دوستی کند و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی کند.»[1]

چهارم: ابو رافع

«طبرانی ، ابن مردویه و ابو نعیم از ابو رافع نقل می کنند که گوید : وارد بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شدم در حالی که خوابیده بود و وحی به ایشان می شد و ماری در گوشه خانه بود و نخواستم که به مار حمله کنم و ترسیدم که به ایشان وحی شود و بین مار و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خوابیدم که اگر بدی از مار برسد به ایشان نرسد و مقداری ماندم پس پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیدار شد در حالی که می فرمود : ﴿ إنما ولیکم الله ...﴾ ستایش خدایی را که نعمت هایش را برای علی علیه‌السلام تمام کرد و برای علی علیه‌السلام مهیا کرد با برتری دادن خداوند به او .»[2]

---

[۱] المعجم الأوسط ج ۶ ص ۲۱۸ ح ۶۲۳۲ حدثنا محمد بن علی الصائغ قال نا خالد بن یزید العمری قال نا إسحاق بن عبد الله بن محمد بن علی بن حسین عن الحسن بن زید عن أبیه زید بن الحسن عن جده قال سمعت عمار بن یاسر یقول وقف علی علی بن أبی طالب سائل وهو راکع فی تطوع فنزع خاتمه فأعطاه السائل فأتی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فأعلمه ذلک فنزلت علی النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله هذه الآیة (إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون) فقرأها رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

[۲] الدر المنثور للسیوطی ج ۳ ص ۱۰۶ و المعجم الکبیر ج ۱ ص ۳۲۰ ح ۹۵۵ وأخرج الطبرانی وابن مردویه وأبو نعیم عن أبی رافع قال دخلت علی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وهو نائم یوحی الیه فاذا حیة فی جانب البیت فکرهت أن أبیت علیها فأوقظ النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله وخفت أن یکون یوحی الیه فاضطجعت بین الحیة وبین النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله لئن کان منها سوء کان فی دونه فمکثت ساعة فاستیقظ النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله وهو

پنجم: ابوذر غفاری

ابو اسحاق ثعلبی از اعمش از عبایة بن ربعی نقل می کند که می گوید :

«در حالی که عبد الله بن عباس کنار زمزم نشسته بود، مردی معمم آمد و ابن عباس نمی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود تا این که آن مرد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و ابن عباس گفت: تو را به خدا قسم، تو کیستی ؟ راوی گوید: عمامه اش را از صورتش برداشت و گفت: ای مردم ، هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد من جندب بن جناده بدری ، أبوذر غفاری هستم. با همین دو گوش از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که اگر جز این باشد کر شوند و با این دو چشمم دیدم که اگر جز این باشد کور شوند که فرمود: علی علیه السلام رهبر انسان ها و قاتل کفار است. هر کس او را یاری کند یاری می شود و هر کسی او را یاری نکند یاری نمی شود.

بدانید من روزی از روز ها نماز ظهر را با رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواندم که فقیری وارد مسجد شد و کسی به او چیزی نداد و فقیر دستش را به سمت آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کردم و کسی به من چیزی نداد و علی علیه السلام در حال رکوع بود و به او به انگشت راستش اشاره کرد که انگشتر داشت و فقیر آمد و انگشتر را از انگشتش درآورد و این جلوی چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از نماز فارغ شد ، سرش را به سمت آسمان بلند کرد و فرمود : خدایا برادرم موسی علیه السلام از تو درخواست کرد و گفت: ﴿ پروردگارا سینه ام را فراخ کن و کارم را برایم آسان ساز و برای من دستیاری از خانواده ام قرار بده هارون برادرم را ، پشت من را با او محکم کن تا آخر آیه. ﴾ پس سخن گویایی به او نازل کردی که: ﴿ به زودی بازویت را به وسیله برادرت محکم خواهیم کرد و برای شما دو نفر تسلطی قرار خواهیم داد. ﴾ خدایا من پیغمبر و برگزیده تو هستم ، پس سینه ام را فراخ کن و کارم را برایم آسان ساز و برای من علی علیه السلام را از خانواده ام به عنوان وزیر قرار بده ؛ پشت من را با او محکم کن. ابوذر می گوید : به خدا قسم، رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن را تمام نکرد تا این که جبرئیل علیه السلام از نزد خدا نازل شد و گفت: ای محمد بخوان. فرمود : چه بخوانم ؟ گفت : بخوان ﴿ انما ولیکم الله و رسوله ﴾ تا ﴿ راکعون ﴾ .»[1]

یقول (إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون) الحمد لله الذی أتم لعلی نعمه وهیأ لعلی بفضل الله اياه

[1] تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۸۰-۸۱ أبو الحسن محمد بن القاسم بن أحمد ، أبو محمد عبد الله بن أحمد الشعرانی ، أبو علی أحمد بن علی بن زرین ، المظفر بن الحسن الأنصاری ، السدی بن علی العزاق ، یحیی بن عبدالحمید الحمانی عن قیس بن الربیع

ششم: جابر بن عبدالله

«حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ غَيرَ مَرَّةٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ يزِيدَ الْأَدَمِی الْقَارِئُ بِبَغْدَادَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَی بْنِ يزِيدَ الشَّطَوِی حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ هُوَ أَبُو إِسْحَاقَ الْكوفِی قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَسَنِ التَّغْلِبِی قَالَ: حَدَّثَنَا يحْيی بْنُ يعْلَی، عَنْ عُبَيدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی، عَنْ أَبِی الزُّبَيرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَ أُنَاسٌ مَعَهُ يشْكونَ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ ص مُجَانَبَةَ النَّاسِ إِياهُمْ مُنْذُ أَسْلَمُوا- فَقَالَ النَّبِی صلی الله علیه و آله: ابْتَغُوا إِلَی سَائِلًا. فَدَخَلْنَا الْمَسْجِدَ فَوَجَدْنَا فِيهِ مِسْكيناً- فَأَتَينَا [بِهِ] النَّبِی صلی الله علیه و آله فَسَأَلَهُ هَلْ أَعْطَاك أَحَدٌ شَيئاً قَالَ: نَعَمْ مَرَرْتُ بِرَجُلٍ يصَلِّی فَأَعْطَانِی خَاتَمَهُ- قَالَ اذْهَبْ فَأَرِهِمْ إِياهُ [قَالَ جَابِرٌ] فَانْطَلَقْنَا وَ عَلِی قَائِمٌ يصَلِّی قَالَ: هُوَ هَذَا فَرَجَعْنَا وَ قَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿إِنَّما وَلِيكمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ﴾ الآيَةَ.» [۱]

هفتم: أنس بن مالك

«أَخْبَرَنِی الْحَاكِمُ الْوَالِدُ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ أَنَّ عُمَرَ بْنَ أَحْمَدَ بْنِ عُثْمَانَ الْوَاعِظَ أَخْبَرَهُمْ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ بْنِ أَيوبَ بْنِ الصَّلْتِ الْمُقْرِئَ حَدَّثَهُمْ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَ كانَ ثِقَةً- قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ زَكريا بْنُ دُوَيدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيسٍ الْكنْدِی قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيدٌ الطَّوِيلُ عَنْ أَنَسٍ قَالَ خَرَجَ النَّبِی صلی الله علیه و آله إِلَی صَلَاةِ الظُّهْرِ- فَإِذَا هُوَ بِعَلِی يرْكعُ وَ يسْجُدُ، وَ إِذَا بِسَائِلٍ يسْأَلُ فَأَوْجَعَ قَلْبَ عَلِی كلَامُ السَّائِلِ- فَأَوْمَأَ بِيدِهِ الْيمْنَی إِلَی خَلْفِ ظَهْرِهِ فَدَنَا السَّائِلُ مِنْهُ فَسَلَّ خَاتَمَهُ عَنْ إِصْبَعِهِ- فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ وَ انْصَرَفَ عَلِی إِلَی الْمَنْزِلِ-

---

عن الأعمش عن عبادة بن الربعی ، قال : بينا عبد الله بن عباس جالس علی شفير زمزم إذ أقبل رجل متعمم بالعمامة فجعل ابن عباس لا يقول ، قال رسول الله : إلا قال الرجل : قال رسول الله ؟ فقال ابن عباس : سألتک بالله من أنت ؟ قال : فكشف العمامة عن وجهه ، وقال : يا أيها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم يعرفنی فأنا جندب بن جنادة البدری ، أبو ذر الغفاری : سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله بهاتين وإلا صمتا ورأيته بهاتين وإلا فعميتا يقول : علی قائد البررة ، وقاتل الكفرة ، منصور من نصره ، مخذول من خذله أما إنی صليت مع رسول الله يوما من الأيام صلاة الظهر فدخل سائل فی المسجد فلم يعطه أحد فرفع السائل يده إلی السماء وقال : اللهم اشهد إنی سألت فی مسجد رسول الله فلم يعطنی أحد شيئا وكان علی راكعا فأومی إليه بخنصره اليمنی وكان يتختم فيها فأقبل السائل حتی أخذ الخاتم من خنصره وذلک بعين النبی صلی الله علیه و آله فلما فرغ النبی صلی الله علیه و آله من الصلاة فرفع رأسه إلی السماء وقال : اللهم إن أخی موسی سألک ، فقال : (رب إشرح لی صدری ويسر لی أمری واجعل لی وزيرا من أهلی هارون أخی أشدد به أزری) الآية ، فأنزلت عليه قرآنا ناطقا (سنشد عضدک بأخيک ونجعل لكما سلطانا) اللهم وأنا محمد نبيک وصفيک اللهم فاشرح لی صدری ويسر لی أمری واجعل لی وزيرا من أهلی عليا أشدد به ظهری. قال أبو ذر : فوالله ما استتم رسول الله الكلمة حتی أنزل عليه جبرئيل من عند الله ، فقال : يا محمد إقرأ ، فقال : وما أقرأ ؟ قال : إقرأ (إنما وليكم الله ورسوله) ، إلی (راكعون)

[۱] شواهد التنزيل ، ج ۱ ص ۱۷۴-۱۷۵ ح ۲۳۲

فَبَعَثَ النَّبِی ﷺ إِلَیهِ فَأَحْضَرَهُ- فَقَالَ: أَی شَیءٍ عَمِلْتَ یوْمَک هَذَا بَینَک وَ بَینَ اللَّهِ تَعَالَی فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ لَهُ: هَنِیئاً لَک یا [أَ] بَا الْحَسَنِ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِیک آیةً مِنَ الْقُرْآنِ: ﴿إِنَّما وَلِیکمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ﴾ الآیةَ.» [1]

هشتم: عبد الله بن سلام

ابن اثیر جزری در کتاب جامع الاصول که تمام روایات آن را از صحاح شش گانه اهل سنت ؛ یعنی صحیح بخاری ، مسلم ، موطأ مالک ، سنن ترمذی ، ابو داود و نسائی انتخاب کرده است، [2] روایتی را از عبدالله بن سلام درباره ی نزول آیه ی ولایت در حق امیرالمومنین علیه السلام چنین نقل می کند:

« ( ) عبدالله بن سلام می گوید: با گروهی از قبیله ام نزد رسول خدا ﷺ آمدیم و گفتیم: هنگامی که ما خدا و رسولش را تصدیق کردیم، قبیله ما با ما مخالفت کردند و قسم خوردند که با ما سخن نگویند. پس خداوند متعال نازل کرد که: ﴿ولی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند.﴾ سپس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم به نماز ایستادند و عده ای در حال سجده و رکوع و عده ای در حال دعا بودند که فقیری درخواست کمک می کرد و علی علیه السلام انگشترش را در حالی که در رکوع بود به او داد و فقیر به رسول خدا ﷺ خبر داد و رسول خدا ﷺ آیات مذکور را برای ما تلاوت کرد. این روایت را ... نقل کرده است.» [3]

فخر رازی نیز این روایت از عبد الله بن سلام را نقل کرده است. [4]

اما اینکه این روایت در کدام یک از صحاح سته نقل شده بوده، مولوی عبید الله امر تسری حنفی تصریح

---

[۱] شواهد التنزیل ، ج ۱ ص ۱۶۶-۱۶۷ ح ۲۲۳

[۲] جامع الاصول ج ۱ ص ۴۸-۴۹

[۳] جامع الاصول ج ۸ ص ۶۶۴-۶۶۵ ح ۶۵۱۵ ( ) عبد الله بن سلام - رضی الله عنه - : قال : أتیت رسول الله - ﷺ - ، ورهط من قومی ، فقلنا : إن قومنا حادونا لما صدقنا الله ورسوله ، وأقسموا لا یکلمونا ، فأنزل الله تعالی : (إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا) [المائدة : ۵۵] ثم أذن بلال لصلاة الظهر ، فقام الناس یصلون ، فمن بین ساجد وراکع وسائل ، إذا سائل یسأل ، فأعطاه علی خاتمه ، وهو راکع ، فأخبر السائل رسول الله - ﷺ - ، فقرأ علینا رسول الله - ﷺ - : ( ) إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا ، الذین یقیمون الصلاة ، ویؤتون الزکاة ، وهم راکعون . ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا ، فإن حزب الله هم الغالبون } [المائدة : ۵۵ ، ۵۶]) . أخرجه . . . . [شرح الغریب] (المحادة) : المخالفة والمنازعة

[٤] التفسیر الکبیر ج ۱۲ ص ۲۳ روی أن عبدالله بن سلام قال: لما نزلت هذه الآیة قلت یا رسول أنا رأیت علیا تصدق بخاتمه علی محتاج وهو راکع ، فنحن نتولاه

می کند که این روایت را ابن اثیر از صحیح نسائی نقل کرده است.[۱]

اما اکنون نه در سنن نسائی و نه در هیچ یک از صحاح سته، اثری از این روایت وجود ندارد.

نهم: مقداد بن اسود

«مقداد بن أسود کندی می گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که بادیه نشینی در حالی که کمانش به دوشش بود آمد و حدیث را با طولش بیان کرد تا اینکه گفت: و علی بن ابی طالب علیه السلام ایستاده بود و بین نماز ظهر و عصر نماز می خواند و انگشترش را به او داد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: احسنت ، غرفه های بهشتی بر تو واجب شد. و بادیه نشین شروع به سرودن کرد :

ای سرپرست تمام مؤمنان و آقای أوصیاء از حضرت آدم *** ای ابوالحسن ، با این بخشش رستگار شدی هنگامی که دستت انگشتر را بخشش کرد

بخشش شاخه است و تو آن را کاشته ای و شما سرور عالمیان هستید *** و در این هنگام جبرئیل با این آیه نازل شد: " إنّما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین ... " »[۲]

دهم: حسّان بن ثابت

بعد از اینکه این آیه در حق امیر المومنین علیه السلام نازل شد ، حسّان بن ثابت (شاعر صحابی) شعری در این باره سرود :

---

[۱] أرجح المطالب فی عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۹۶ پی دی اف ؛ اخرجه الواحدی فی کتابه المسمی باسباب نزول القرآن – والحافظ ابن الاثیر فی کتابه جامع الأصول عن صحیح النسائی وابن الجوزی

[۲] شواهد التنزیل ، ج ۱ ص ۱۷۷ ح ۲۳۴ أَخْبَرَنَا أَبُو عُثْمَانَ سَعِیدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحِیرِی قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَکرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَدِینِی قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْفِهْرِی قَالَ: حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ عَلِی بْنِ صَدَقَةَ عَنْ هِلَالٍ عَنِ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْکنْدِی قَالَ کنَّا جُلُوساً بَینَ یدَی رَسُولِ اللَّهِ إِذْ جَاءَ أَعْرَابِی بَدَوِی مُتَنَکبٌ عَلَی قَوْسِهِ . وَ سَاقَ الْحَدِیثَ بِطُولِهِ حَتَّی قَالَ: وَ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ قَائِمٌ- یصَلِّی فِی وَسَطِ الْمَسْجِدِ رَکعَاتٍ بَینَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ- فَنَاوَلَهُ خَاتَمَهُ فَقَالَ النَّبِی ص: بَخْ بَخْ وَجَبَتِ الْغُرُفَاتُ. فَأَنْشَأَ الْأَعْرَابِی یقُولُ : یا وَلِی الْمُؤْمِنِینَ کلِّهِمْ * * * وَ سَیدَ الْأَوْصِیاءِ مِنْ آدَمَ ؛ قَدْ فُزْتَ بِالنَّفْلِ یا أَبَا حَسَنٍ * * * إِذْ جَادَتِ الْکفُّ مِنْک بِالْخَاتَمِ ؛ فَالْجُودُ فَرْعٌ وَ أَنْتَ مُغْرِسُهُ * * * وَ أَنْتُمْ سَادَةٌ لِذَا الْعَالَمِ ؛ فَعِنْدَهَا هَبَطَ جَبْرَئِیلُ بِالآیةِ: إِنَّما وَلِیکمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ الآیةَ

« یا علی ! تو آن کسی هستی که در حال رکوع صدقه و زکات عطا فرمودی. جان به فدای تو باد

ای بهترین رکوع کنندگان ! انگشتر مبارکت را عطا نمودی؛ ای بهترین سرور و آقا و ای بهترین خریدار و ای بهترین فروشنده در راه خدا

به پاسخ همین عطا در حال رکوعت بود که خداوند دستور بهترین ولایت را برای تو نازل کرد و آن را در قرآن در محکمات شرایع دین خود بیان فرمود.»[۱]

[۱] الأمالی للشجری الجرجانی ج ۱ ص ۱۸۲ و روح المعانی للآلوسی ج ۶ ص ۱۶۷ أبا حسن تفدیک نفسی ومهجتی . . . وکل بطیء فی الهوی ومسارع ؛ أیذهب مدحی والمحبر ضائعا . . . وما المدح فی جنب الإله بضائع ؛ فأنت الذی أعطیت إذ کنت راکعا . . . وزکاة فدتک النفس یا خیر راکع ؛ فأنزل فیک الله خیر ولایة . . . وبینها فی محکمات الشرائع

راویان از طبقه ی تابعین

جا دارد به تعدادی دیگر از روایات اشاره کنیم که مرسل هستند، اما از آنجایی که از تابعین بزرگ نقل شده اند، به عقیده ی تعدادی از علمای اهل سنت، این روایات نیز حجت هستند؛ به خصوص که علمای اهل سنت تصریح کرده اند که روایات تفسیری که از تابعین نقل می شود، حکم مرفوع (روایت نبوی) دارند.

جلال الدین سیوطی می نویسد:

«روایات سبب نزول آیات اگر از تابعی نقل شود، حکم مرفوع را دارد و پذیرفته می شود ؛ البته اگر سند تا تابعی صحیح باشد و شخص تابعی از ائمه ی تفسیری باشد که تفسیر را از صحابه اخذ کردند؛ مانند مجاهد ، عکرمه و سعید بن جبیر یا اینکه روایت مرسلش به کمک روایت مرسل دیگری کمک داده شود و از این قبیل .»[۱]

دکتر احمد عمر هاشم، از اساتید علوم حدیث الازهر می گوید :

«از جمله احادیث مقطوعی که حکم مرفوع دارند، سخن تابعی در سبب نزول [آیات قرآن] است.»[۲]

یکم: سلمة بن کهیل

«از سلمه بن کهیل روایت شده است که گفت: علی عليه‌السلام انگشترش را در حالی که در رکوع بود، صدقه داد؛ پس آیه ی ولایت نازل شد.»[۳]

این روایت را ابن ابی حاتم با سند معتبر نقل کرده است.[٤]

---

[۱] الإتقان فی علوم القرآن ج ۱ ص ۹۴ و لباب النقول ج ۱ ص ۱۵ ما تقدم أنه من قبیل المسند من الصحابی إذا وقع من تابعی فهو مرفوع أیضا لکنه مرسل فقد یقبل إذا صح السند إلیه وکان من أئمة التفسیر الآخذین عن الصحابة کمجاهد وعکرمة وسعید بن جبیر أو اعتضد بمرسل آخر ونحو ذلک

[۲] قواعد اصول الحدیث ، ص ۱۴۰ پی دی اف / ومن المقطوع الذی به حکم المرفوع قول التابعی فی سبب النزول

[۳]حدثنا أبو سعید الاشج ثنا الفضل بن دکین أبو نعیم الاحوال ، ثنا موسی بن قیس الحضرمی عن سلمة بن کهیل قال : تصدق علی بخاتمه وهو راکع فنزلت انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون

[٤] تفسیر ابن أبی حاتم ج ۴ ص ۱۱۶۲ ح ۶۵۵۱

بررسی سند روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم:

دوم: سدی

«سدی گفت: منظور از الذین آمنوا ... در آیه ی ولایت ، همه ی مؤمنان هستند، اما سائلی از کنار علی بن طالب علیه السلام می گذشت، در حالی که در مسجد و در رکوع بود، پس انگشترش را به او عطا کرد.»[۱]

این روایت را طبری با سند معتبر در تفسیرش نقل کرده است.[۲]

عبد الله بن سعید الکندی : ثقة / الفضل بن دکین الملائی : ثقة

موسی بن قیس الحضرمی : ثقة (در برنامه جوامع الکلم بی انصافی شده و به او رتبه ی مقبول داده اند)

شمس الدین ذهبی از او به عنوان «ثقه» یاد کرده است:

الکاشف ج ۲ ص ۳۰۷ «موسى بن قيس الحضرمي عصفور الجنة عن سلمة بن كهيل وعطية العوفي وعنه أبو نعيم وخلاد بن يحيى ثقة شيعي د.»

ابن حجر عسقلانی هم او را «صدوق» دانسته است:

تقریب التهذیب ج ۱ ص ۵۵۳ رقم ۷۰۰۳ «موسى بن قيس الحضرمي أبو محمد الفراء الكوفي يلقب عصفور الجنة صدوق رمي بالتشيع من السادسة د س .»

سلمة بن كهيل الحضرمي : ثقة

شمس الدین ذهبی از او به عنوان «الإمام الثبت الحافظ» یاد کرده است.

سلمة بن كهيل ابن حصين الإمام الثبت الحافظ أبو يحيى الحضرمي

سير أعلام النبلاء ج ۵ ص ۲۹۸

[۱]حدثنا محمد بن الحسين قال ثنا أحمد بن المفضل قال ثنا أسباط عن السدي قال ثم أخبرهم بمن يتولاهم فقال إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون هؤلاء جميع المؤمنين ولكن علي بن أبي طالب مر به سائل وهو راكع في المسجد فأعطاه خاتمه

[۲] تفسير الطبري ج ۶ ص ۲۸۸ با سند معتبر

بررسی سند روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم:

محمد بن الحسين الحنيني : ثقة / أحمد بن المفضل القرشي : صدوق / أسباط بن نصر : صدوق / السدي الكبير : صدوق حسن الحديث

شمس الدین ذهبی از او به عنوان «الإمام المفسر» یاد کرده است.

السدي إسماعيل بن عبد الرحمن بن أبي كريمة الإمام المفسر أبو محمد الحجازي ثم الكوفي الأعور السدي أحد موالي قريش

سير أعلام النبلاء ج ۵ ص ۲۶۴

سوم: عتبة بن أبی حکیم

«عتبه بن ابی حکیم در تفسیر آیه ی ﴿همانا ولی شما تنها خدا است و رسولش و کسانی که ایمان آوردند﴾ گفت: مراد علی بن ابی طالب علیه‌السلام است.»

این روایت را نیز ابن ابی حاتم[1] و طبری[2] با سند معتبر[3] در تفسیرشان نقل کرده اند.

چهارم: مجاهد

طبری در تفسیرش چنین روایت کرده است:

«حدثنی الحارث قال ثنا عبد العزیز قال ثنا غالب بن عبید الله قال سمعت مجاهدا یقول فی قوله ﴿ إنما ولیکم الله ورسوله ﴾ الآیة قال نزلت فی علی بن أبی طالب تصدق وهو راکع»[4]

پنجم: محمد بن حنفیه

حاکم حسکانی با دو سند نزول این آیه در حق امیرالمومنین علیه‌السلام را از فرزندشان محمد بن حنفیه روایت کرده است.

---

[۱] تفسیر ابن أبی حاتم ج ۴ ص ۱۱۶۲ ح ۶۵۴۹ حدثنا الربیع بن سلیمان المرادی ، ثنا ایوب بن سوید عن عقبة بن ابی حکیم فی قوله : انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا قال : علی بن ابی طالب .

[۲] تفسیر الطبری ج ۶ ص ۲۸۸ حدثنا إسماعیل بن إسرائیل الرملی قال ثنا أیوب بن سوید قال ثنا عتبة بن أبی حکیم فی هذه الآیة إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا قال علی بن أبی طالب

[۳] **بررسی سند روایت:**

الربیع بن سلیمان المرادی : ثقة ؛ طبق برنامه جوامع الکلم

أیوب بن سوید الرملی : صدوق

أیوب بن سوید الرملی أبو مسعود الحمیری السیبانی بمهملة مفتوحة ثم تحتانیة ساکنة ثم موحدة صدوق یخطیء من التاسعة مات سنة ثلاث وتسعین وقیل سنة اثنتین ومائتین د ت ق

تقریب التهذیب ج ۱ ص ۱۱۸ رقم ۶۱۵

عتبة بن أبی حکیم الشعبانی : صدوق / طبق برنامه جوامع الکلم

البته تابعی بودن عتبه بن ابی حکیم جای بحث دارد.

[٤] تفسیر الطبری ج ۶ ص ۲۸۸

سند یکم:

«أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ النَّيسَابُورِى السُّفْيانِى قِرَاءَةً قَالَ: حَدَّثَنَا ظَفْرَانُ بْنُ الْحُسَينِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِى بْنُ عُثْمَانَ، بْنِ تَارُخَ الْمَعْمَرِى قَالَ: حَدَّثَنَا يحْيى بْنُ عَبْدَک الْقَزْوِينِى قَالَ: حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ حَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ قَطَنٍ الْكوفِى عَنِ الْحَكمِ بْنِ عُتَيبَةَ عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيةِ أَنَّ سَائِلًا سَأَلَ فِى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يعْطِهِ [غيرُ عَلِى] أَحَدٌ شَيئاً، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ: هَلْ أَعْطَاک أَحَدٌ شَيئاً قَالَ: لَا إِلَّا رَجُلٌ مَرَرْتُ بِهِ وَ هُوَ رَاكعٌ فَنَاوَلَنِى خَاتَمَهُ. فَقَالَ النَّبِى ص: وَ تَعْرِفُهُ قَالَ: لَا. فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيةُ: ﴿إِنَّما وَلِيكمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يقِيمُونَ الصَّلاةَ- وَ يؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكعُونَ فَكانَ عَلِى بْنُ أَبِى طَالِبٍ.﴾ [۱]

سند دوم:

« وَ أَخْبَرَنَا [أَيضاً] قِرَاءَةً قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ حَمْدَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ التَّنُّوخِى قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ حُمَيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِى بْنُ أَبِى بَكرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى مَوْلَى آلِ طَلْحَةَ عَنِ الْحَكمِ عَنِ الْمِنْهَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيةِ قَالَ جَاءَ سَائِلٌ فَلَمْ يعْطِهِ أَحَدٌ، فَمَرَّ بِعَلِى وَ هُوَ رَاكعٌ فِى الصَّلَاةِ فَنَاوَلَهُ خَاتَمَهُ- فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّما وَلِيكمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ الآيةَ﴾

و [رواه أيضا] الحمانى عن موسى بن مطير عن المنهال [كما رواه] فى [التفسير] العتيق.» [۲]

ششم: عطاء بن سائب

«حَدَّثَنِى الْحَاكمُ أَبُو بَكرٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْفَارِسِى [حَدَّثَنَا] أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَفِيفٍ بِشِيرَازَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيبِ النُّعْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يعْمُرَ الْوَاسِطِى قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ الْقُرَشِى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيدٍ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيمَانَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ [فِى قَوْلِهِ تَعَالَى]: ﴿إِنَّما وَلِيكمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ﴾ الآيةَ- قَالَ: نَزَلَتْ فِى عَلِى مَرَّ بِهِ سَائِلٌ وَ هُوَ رَاكعٌ فَنَاوَلَهُ خَاتَمَهُ.» [۳]

---

[۱] شواهد التنزيل، ج ۱ ص ۱۶۷ ح ۲۲۴

[۲] شواهد التنزيل، ج ۱ ص ۱۶۷-۱۶۸ ح ۲۲۵

[۳] شواهد التنزيل، ج ۱ ص ۱۶۸ ح ۲۲۶

هفتم: عبد الملک بن جریج

«أَخْبَرَنَا الْحُسَینُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَینِ الْجَبَلِی قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِی بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ لُؤْلُؤٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا الْهَیثَمُ بْنُ خَلَفٍ الدُّورِی قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الدَّوْرَقِی قَالَ: حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ، عَنِ ابْنِ جُرَیجٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿إِنَّما وَلِیکمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ﴾ الآیةَ، خَرَجَ النَّبِی صلی الله علیه وآله إِلَی الْمَسْجِدِ فَإِذَا سَائِلٌ یسْأَلُ فِی الْمَسْجِدِ فَقَالَ لَهُ النَّبِی صلی الله علیه وآله هَلْ أَعْطَاک أَحَدٌ شَیئاً وَ هُوَ رَاکعٌ قَالَ: نَعَمْ رَجُلٌ لَا أَدْرِی مَنْ هُوَ. قَالَ: مَا ذَا [أَعْطَاک] قَالَ: هَذَا الْخَاتَمَ. فَإِذَا الرَّجُلُ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ، وَ الْخَاتَمُ خَاتَمُهُ عَرَفَهُ النَّبِی صلی الله علیه وآله.»

این روایت را نیز حاکم حسکانی نقل کرده و همه ی رجال سندش ثقه هستند بجز حسین بن محمد جبلی که ترجمه ای برایش نیافتیم.[1]

هشتم: امام باقر علیه السلام

ابوبکر جصاص حنفی (متوفای ۳۷۰ هـ) می نویسد:

«در تفسیر آیه ی ولایت از مجاهد، سدی، ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) و عتبه بن ابی حکیم روایت شده است که آن در حق حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام نازل شد هنگامی که انگشترش را صدقه داد.»[2]

---

[۱] شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۶۸ ح ۲۲۷

[۲] أحکام القرآن للجصاص ج ۴ ص ۱۰۲ قال الله تعالی (إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون) روی عن مجاهد والسدی وأبی جعفر وعتبة بن أبی حکیم أنها نزلت فی علی بن أبی طالب حین تصدق بخاتمه

تأیید اعتبار روایات توسط علمای عامه

تعدادی از علمای اهل سنت، بعضی ها به طور ضمنی، بعضی ها به طور صریح و بعضی ها هم به طور ناخواسته، نزول آیه ی ولایت در حق امیرالمومنین عليه‌السلام را تأیید کرده اند.

یکم: ابوبکر جصاص

«این فرمایش خداوند که : ﴿ و زکات می دهند در حالی که در رکوع هستند ﴾ دلالت می کند بر اینکه صدقه ی غیر واجب ، زکات نامیده می شود ؛ زیرا علی عليه‌السلام انگشترش را به عنوان صدقه ی غیر واجب بخشید.»[۱]

دوم: عبد المنعم بن الفَرَس

ابن فَرَس که ذهبی از او با عناوینی چون «الشیخ الإمام شیخ المالکیة» یاد می کند[۲]، می نویسد:

«و این فرمایش خداوند که : ﴿و زکات می دهند در حالی که در رکوع هستند﴾ ابن الفرس گفته است: این آیه دلالت می کند بر اینکه عمل کم در نماز ، آن را باطل نمی کند ؛ زیرا سبب نزول این آیه این است که علی عليه‌السلام انگشترش را صدقه داد در حالی که در رکوع بود . این روایت را طبرانی در المعجم الأوسط نقل کرده و گفته است: و در آن دلیل است بر اینکه صدقه ی مستحبی ، زکات نامیده می شود.»[۳]

سوم: مکی بن ابی طالب القیسی

«سخن خداوند ﴿و هم راکعون ﴾ مبتدا و خبر است در محل حال از ضمیر در یؤتون ؛ یعنی عطا می کند آنچه آن ها را نزد خداوند پاک می گرداند در حال رکوعشان ؛ یعنی در حالی که در نماز هستند و واو ، واو حالیه

---

[۱] أحکام القرآن للجصاص ج ۴ ص ۱۰۲ وقوله تعالی (ویؤتون الزکاة وهم راکعون) یدل علی أن صدقة التطوع تسمی زکاة لأن علیا تصدق بخاتمه تطوعا

[۲] سیر أعلام النبلاء ج ۲۱ ص ۳۶۴ ابن الفرس : الشیخ الإمام شیخ المالکیة بغرناطة فی زمانه أبو محمد بن الفرس واسمه عبد المنعم

[۳] الإکلیل فی استنباط التنزیل للسیوطی ، ج ۱ ص ۱۱۳ سایت شامله ؛ قوله تعالی: {وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ}. قال ابن الفرس: هذه الآیة تدل علی أن العمل القلیل فی الصلاة لا یبطلها لأن سبب نزولها أن علیاً تصدق بخاتمه وهو راکع أخرجه الطبرانی فی الأوسط، قال وفیها دلیل علی أن صدقة النفل تسمی زکاة

است و آیه طبق این معنی در مورد علی عليه‌السلام نازل شده است و جایز است که جمله محلی نداشته باشد و جمله عطف بر موصول باشد و واو حالیه نباشد و آیه عام باشد نه خاص .»[۱]

چهارم: ابو القاسم زمخشری

«اگر گویی که چگونه این آیه برای علی عليه‌السلام است، در حالی که لفظ جماعت آمده است ، می گویم : اگر چه شأن نزول یک نفر است ، به لفظ جمع آورده شد تا مردم را به مانند فعلش تشویق کند و به مانند ثوابش برسند و اشاره کند به این که اخلاق مؤمنین باید اینگونه در این حد بالای مواظبت بر نیکی و احسان و جویای حال فقراء بودن باشد تا این حد که اگر امری که تأخیر پذیر نیست و آن ها در نماز هستند برای آن ها پیش آمد ، آن را به بعد از نماز نیندازند.»[۲]

پنجم: ابو الفرج بن جوزی حنبلی

شهاب الدین آلوسی می نویسد:

«به من خبر رسیده که از ابن جوزی سؤال شد: چگونه علی عليه‌السلام در حال نماز انگشتر خود را تصدق فرمود؟ و گمان درباره ایشان ـ و بلکه علم قطعی ـ آن است که او به امری اشتغال داشته که او را از توجه به امور غیر متعلق به آن باز می داشته است و مواردی که این امر را تأیید می کنند، فراوان است.

ابن جوزی بالبداهه سرود :

می نوشد و می نوشاند ولی سُکر آن او را غافل نمی کند *** از محبوب و ندیم خود و نیز از مردم او را غافل نمی کند

سُکر وی از او اطاعت می کند تا این که برای او ممکن بود *** فعل هوشیاران، پس او در میان مردم یگانه

---

[۱] مشکل إعراب القرآن ج ۱ ص ۲۳۰ قوله (وهم راكعون) ابتداء وخبر فی موضع الحال من المضمر فی يؤتون أی يعطون ما يزكيهم عند الله فی حال ركوعهم أی وهم فی صلاتهم فالواو واو الحال والآية فی على هذا المعنى نزلت فی علی رضی الله عنه ويجوز أن يكون لاموضع للجملة وإنما هی جملة معطوفة على الموصول وليست بواو الحال والآية عامة

[۲] الكشاف ج ۱ ص ۶۸۲-۶۸۳ فإن قلت كيف صح ان يكون لعلی رضی الله عنه واللفظ لفظ جماعة قلت جیء به على لفظ الجمع وإن كان السبب فيه رجلا واحدا ليرغب الناس فی مثل فعله فينالوا مثل ثوابه ولينبه على ان سجية المؤمنين يجب ان تكون على هذه الغاية من الحرص على البر والإحسان وتفقد الفقراء حتى إن لزهم امر لا يقبل التأخير وهم فی الصلاة لم يؤخروه إلى الفراغ منه

است» [۱]

ششم: بیضاوی

« ﴿و هم راکعون﴾ یعنی در نماز و زکاتش خاشع هستند و گفته شده : این جمله حال از یؤتون است ؛ یعنی زکات می دهند در رکوعشان در نماز به خاطر مواظبت بر احسان و با سرعت انجام دادن آن و این آیه در حق علی علیه‌السلام هنگامی که فقیری از او درخواست کرد و او در نمازش در حال رکوع بود نازل شده است و علی علیه‌السلام انگشترش را به او داد و شیعه به این آیه به امامت ایشان استدلال کرده است با این اعتقاد که مراد از ولی یعنی سرپرست امور و سزاوار تصرف در کارها . ولی ظاهر آیه همانی است که ما گفتیم با این که حمل جمع بر واحد نیر خلاف ظاهر است و اگر در مورد علی علیه‌السلام نازل شده باشد، شاید با لفظ جمع آمده تا مردم را به مانند این کار تشویق کند تا داخل در آن شوند؛ بنابراین دلیل بر این است که کار کم در نماز، آن را باطل نمی کند و صدقه مستحبی زکات نامیده می شود.» [۲]

هفتم: ابو البرکات نسفی

« ﴿وهم راکعون﴾ برای حال است؛ یعنی در حال رکوعشان در نماز و گفته شده است که آن در حق علی علیه‌السلام نازل شد در آن هنگام که سائلی تقاضایی کرد و انگشترش را به او داد گویا که در انگشتش آزاد بوده و برای درآوردنش کاری نکرده که نمازش را باطل کند و به لفظ جمع وارد شده ، اگرچه شأن نزولش یکی است تا مردم را به مانند فعلش تشویق کند تا به مثل ثوابش برسند و روایت بر جواز صدقه در نماز دلالت می کند و بر

---

[۱] روح المعانی ج ۶ ص ۱۶۹ وبلغنی أنه قیل لابن الجوزی رحمه الله تعالی : کیف تصدق علی کرم الله تعالی وجهه بالخاتم وهو فی الصلاة والظن فیه بل العلم الجازم أن له کرم الله تعالی وجهه شغلا شاغلا فیها عن الالتفات إلی مالایتعلق بها وقد حکی مما یؤید ذلک کثیر فأنشأ یقول :

یسقی ویشرب لاتلهیه سکرته *** عن الندیم ولایلهو عن الناس

أطاعه سکره حتی تمکن من *** فعل الصحاة فهذا واحد الناس

[۲] تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۳۳۹-۳۴۰ (وهم راکعون) متخشعون فی صلاتهم وزکاتهم وقیل هو حال مخصوصة بیؤتون أو یؤتون الزکاة فی حال رکوعهم فی الصلاة حرصا علی الإحسان ومسارعه إلیه وإنها نزلت فی علی رضی الله عنه حین سأله سائل وهو راکع فی صلاته فطرح له خاتمه واستدل بها الشیعة علی إمامته زاعمین أن المراد بالولی المتولی للأمور والمستحق للتصرف فیها والظاهر ما ذکرناه مع أن حمل الجمع علی الواحد أیضا خلاف الظاهر وإن صح أنه نزل فیه فلعله جیء بلفظ الجمع لترغیب الناس فی مثل فعله فیندرجوا فیه وعلی هذا یکون دلیل علی أن الفعل القلیل فی الصلاة لا یبطلها وأن صدقة التطوع تسمی زکاة

این که کار کم نماز را باطل نمی کند.»[۱]

هشتم: ابن تیمیه حرّانی

ابن تیمیه در مقام جواب استدلال مرحوم حلامه حلی به آیه ی ولایت ، می گوید :

«اما بزرگان اهل علم از اهل تفسیر مثل ابن جریر طبری ، ... ، ابن ابی حاتم و ... که جعلیات را نقل نمی‌کنند، این روایت را نقل نکرده‌اند.»[۲]

و حال آنکه طبری و ابن ابی حاتم چندین روایت در این رابطه نقل کرده اند که گذشت!

نهم: ابن کثیر دمشقی

ابن کثیر دمشقی ضمن نقل روایات دال بر نزول آیه ی ولایت در حق حضرت علی علیه‌السلام و نقد سند آنها ، به چند روایت اشکالی نمی گیرد که از جمله ی آنها روایات طبری و ابن ابی حاتم است و البته درباره ی سند یکی از روایات اظهار داشته بود که «وهذا إسناد لا يقدح به.»[۳]

دهم: ابن حجر عسقلانی

ابن حجر عسقلانی نیز ضمن نقل پنج روایت در این مورد ، روایت ابن ابی حاتم از سلمة بن کهیل ، حاکم از امیرالمومنین علیه‌السلام و ضحّاک از ابن عباس را بدون هیچ خدشه ای در سند آنها نقل می کند، در حالی که به سند دوتای دیگر اشکال می گیرد. [۴]

یازدهم: جلال الدین سیوطی

او بعد از نقل پنج حدیث درباره ی نزول آیه ی ولایت در حق حضرت علی علیه‌السلام، می نویسد:

---

[۱] تفسير النسفى ج ۱ ص ۲۸۹ (وهم راكعون) للحال أى يؤتونها فى حال ركوعهم فى الصلاة قيل أنها نزلت فى على رضى الله عنه حين سأله سائل وهو راكع فى صلاته فطرح له خاتمه كأنه كان مرجا فى خنصره فلم يتكلف لخلعه كثير عمل يفسد صلاته وورد بلفظ الجمع و إن كلان السبب فيه واحدا ترغيبا للناس فى مثل فعله لينالوا مثل ثوباه والآية تدل على جواز الصدقة فى الصلاة وعلى أن الفعل القليل لا يفسد الصلاة

[۲] منهاج السنة النبوية ج ۷ ص ۱۳

[۳] تفسير ابن كثير ج ۲ ص ۷۲

[٤] الكافى الشاف فى تخريج احاديث الكشاف ، ص ۵۶ -۵۷ مخطوط

«پس این پنج طریق در رابطه با نزول این آیه ی کریمه درباره ی صدقه دادن علی عليه السلام به سائل در مساجد است که یکدیگر را تشدید و تقویت می کنند.»[۱]

و در کتاب دیگرش می گوید:

«این شواهد، یکدیگر را تقویت می کنند.»[۲]

و در کتاب دیگرش صریحا نزول این آیه در حق حضرت علی عليه السلام را بیان می کند:

«آیه ی ﴿انما ولیکم الله ...﴾ در حق علی عليه السلام نازل شد هنگامی که انگشترش را صدقه داد ، در حالی که در رکوع نمازش بود آن هنگام که سائلی درخواست نمود، پس انگشترش را به سوی او انداخت. این روایت را حاکم ، ثعلبی و زمخشری در الکشاف نقل کرده اند.»[۳]

دوازدهم و سیزدهم: محمد بن علی الحصکفی و ابن عابدین حنفی

«علی عليه السلام انگشترش را در نمازش صدقه داد ، پس خداوند با آیه ی ﴿انما ولیکم الله ... ﴾ مدحش کرد.»[٤]

«سخنش «گفته شده اگر پا روی مردم بگذارد» آنی است که شارح در حرام به آن اکتفا کرده آنجا که می گوید:

مسألة : طبق نظر مختار ، صدقه دادن به فقیر در مسجد مکروه است مگر این که پا روی مردم نگذارد ؛ زیرا علی عليه السلام انگشترش را در نماز صدقه داد و خداوند متعال او را مدح کرد.»[۵]

---

[۱] الحاوی للفتاوی ج ۱ ص ۸۸ فهذا خمس طرق لنزول هذه الآیة الکریمة فی التصدق علی السائل فی المساجد یشد بعضها بعضا

[۲] لباب النقول ج ۱ ص ۹۳ فهذه شواهد یقوی بعضها بعضا

[۳] أسماء المدلسین ج ۱ ص ۶۰۶ قوله تعالی : (إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون) نزلت فی علی (علیه السلام) حین تصدق بخاتمه وهو راکع فی صلاته حین سأله سائل فطرح إلیه بخاتمه ذکره فی الحاکم والثعلبی والکشاف

[٤] الدر المختار ج ۶ ص ۴۱۷ فی المختار کما فی الاختیار و متن مواهب الرحمن لأن علیا تصدق بخاتمه فی الصلاة فمدحه الله بقوله (ویؤتون الزکاة وهم راکعون) المائدة ۵۵

[۵] حاشیة ابن عابدین ج ۱ ص ۶۵۹ قوله (وقیل إن تخطی) هو الذی اقتصر علیه الشارح فی الحظر حیث قال فرع یکره إعطاء سائل المسجد إلا إذا لم یتخط رقاب الناس فی المختار لأن علیا تصدق بخاتمه فی الصلاة فمدحه الله تعالی ...

چهاردهم: قاضی مولوی محمد ثناءالله عثمانی مظهری حنفی

«این شواهد، یکدیگر را تقویت می کنند و این قصه دلالت می کند بر اینکه عمل کم در نماز ، آن را باطل نمی کند و بر این مطلب اجماع وجود دارد و نیز دلالت می کند بر اینکه صدقه ی مستحبی ، زکات نامیده می شود و نزول این آیه در حق علی عليه‌السلام، این حکم را به ایشان مخصوص نمی کند ؛ به دلیل عام بودن لفظ ، همانطور که صیغه ی جمع بر آن دلالت می کند و شاید ذکر رکوع در اینجا از باب مثال آوردن و به دلیل اتفاقی که در این مورد افتاد ، باشد. و مراد از آن ، این است که زکات را فوراً و بدون مهلت دادن به سائل می دهند.»[1]

پانزدهم: دکتر وهبة بن مصطفی الزحیلی (رئیس گروه فقه مذاهب اسلامی در دانشگاه دمشق)

«سبب نزول آیه ی ﴿انما ولیکم الله﴾ : روایاتی ذکر شده است که یکدیگر را تقویت می کنند در اینکه این آیه در حق علی بن ابی طالب عليهما‌السلام نازل شده است، همان کسی که سائلی از ایشان درخواستی نمود، در حالی که آن حضرت در رکوع نماز مستحبی بود، انگشترش را به سائل صدقه داد.»[2]

---

[۱] التفسیر المظهری ، ج ۳ ص ۱۳۲-۱۳۳ سایت شامله ؛ فهذه شواهد يقوى بعضها بعضا وهذه القصة تدل على ان العمل القليل فى الصلاة لا يبطلها وعليه انعقد الإجماع وعلى ان صدقة التطوع تسمى زكوة ونزول هذه الاية فى على رض لا يقتضى تخصيص الحكم به لان العبرة لعموم اللفظ دون خصوص المورد كما يدل عليه صيغة الجمع ولعل ذكر الركوع هاهنا على سبيل التمثيل وعلى مقتضى الحادثة الواردة فيه والمراد منه يؤتون الزكوة فورا على السؤال بلا مهلة

[۲] التفسیر المنیر للزحیلی ، ج ۶ ص ۲۳۲ سایت شامله / سبب نزول: إِنَّما وَلِيكُمُ اللَّهُ: ذكرت روايات يقوى بعضها بعضا أنها نزلت فى على بن أبى طالب الذى سأله سائل وهو راكع فى تطوع، فتصدق عليه بخاتمه

اجماع علمای عامه بر نزول آیه ی ولایت در حق علی علیه‌السلام

ایجی و تفتازانی بعد از نقل سخن شیعه مبنی بر اجماع مفسران بر نزول آیه ی ولایت در حق امیر المومنین علیه‌السلام، از مناقشه در آن خودداری کرده اند و در واقع به طور تلویحی آن را پذیرفته اند، اما آلوسی به طور صریح آن را به اکثر اخباریون و بزرگان اهل حدیث نسبت داده است.

۱. قاضی عضد الدین ایجی

«پیشوایان تفسیر اجماع دارند که مراد از آیه ، علی علیه‌السلام است.»[۱]

ایجی این عبارت را از یک شیعه نقل میکند، ولی رد نمیکند و در واقع می پذیرد.

۲. سعد الدین تفتازانی

«این آیه ، به اتفاق مفسران در حق علی بن أبی طالب علیهما السلام نازل شد ، هنگامی که انگشترش را به سائل داد در حالی که در رکوع نمازش بود.»[۲]

او نیز بعد از نقل این سخن ، از مناقشه در این اجماع خودداری ورزیده در حالی که در صدد نفی اصل دلیل امامت است.

۳. شهاب الدین آلوسی

«و غالب اخباریون (اهل حدیث) بر این اعتقاد هستند که این آیه در حق علی علیه‌السلام نازل شده است ... و شیعه به آن بر امامت ایشان استدلال کرده است و وجه استدلالشان به آن این است که این آیه به اجماع در حق علی علیه‌السلام نازل شده است.»[۳]

آلوسی ضمن تصریح بر اعتقاد غالب اخباریون (اهل حدیث) بر نزول آیه در حق حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام، ادعای شیعه مبنی بر وجود اجماع در این شأن نزول را نیز رد نمی کند، و در جای دیگر می گوید:

«آیه در نزد بیشتر محدثین در حق علی علیه‌السلام نازل شده است.»[٤]

---

[۱] المواقف للإيجي ج ٣ ص ٦٠١ وأجمع أئمّة التفسير أنّ المراد على

[۲] شرح المقاصد في علم الكلام ج ٢ ص ٢٨٨

[۳] روح المعانی ج ۶ ص ۱۶۷ وغلب الأخباريين على أنها نزلت في علي كرم الله تعالى وجهه ... وا ستبدل الشيعة بها على إمامته كرم الله تعالى وجهه ووجه الاستدلال بها أنها بالاجماع أنها نزلت فيه كرم الله تعالى وجهه

[٤] روح المعانی ج ۶ ص ۱۸۶ والآية عند معظم المحدثين نزلت في علي كرم الله تعالى وجهه

اعتراف ابن عثیمین به دلالت آیه ی ولایت بر امامت

ابن عثیمین که از علمای بزرگ و مشهور وهابیت معاصر است، بعد از ذکر آیه ی ولایت، در بیان پیام آیه، صریحا اعتراف می کند که منظور از ولایت در این آیه، ولایت امر است!

وی می نویسد:

«و خداوند متعال می فرماید : ﴿ إنّما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا ﴾ پس خداوند اولیائی دارد که کارش را سرپرستی می کنند و دینش را به پا می دارند و او آن ها را با کمک ، محکم کردن ، حفظ و توفیق دادن به آنان سرپرستی می کند.»[۱]

[۱] مجموع فتاوی و رسائل للعثیمین ، ج ۱۰ ص ۶۳۹ سایت شامله ؛ وقال تعالى: {إِنَّمَا وَلِيكمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا} [المائدة: ۵۵] ، فلله أولياء يتولون أمره ويقيمون دينه، وهو يتولاهم بالمعونة والتسديد والحفظ والتوفيق

بحثی در معنای ولایت

لفظ ولایت از مشتقات «وَلْی» به سکون لام است که به معنای قرب و نزدیکی خاص می‌باشد که از لوازم آن، تصرف و تسلط می‌باشد و از همین ریشه الفاظی چون: والی، مولی، ولاء، وَلایت به فتح و وِلایت به کسر مشتق گردیده و این اشتقاقات اگرچه بر حسب مصادیق و افراد، دارای کاربردهای مختلف می‌باشد، اما با این وجود، معنای تمام الفاظی که به آنها اشاره شد به معنای عام ولایت بوده و این معنا بر محب، یاور ، حاکم و غیره نیز دلالت می‌کند که از جمله کاربردهای لفظ «ولی» می‌باشد؛ چرا که هر یک از این الفاظ به معنای کسی است که نسبت به دیگران در تصرف و تاثیر در امور دوست و همنشین خود سزاوارتر است. به این شکل که محب و ناصر در دفاع از کسی که محبوب و منصور آنها است از دیگران سزاوارترند. حاکم و رهبر ولی می باشند ؛ چون نسبت به دیگران در تصرف و تسلط بر امور سزاوارتر هستند و خداوند متعال نیز به همین سبب ولی، والی و متولّی امور خلق خویش می‌باشد.[۱]

ابو القاسم راغب اصفهانی می نویسد :

«ولاء و توالی به این معناست که برای دو چیز و یا بیشتر، چنان چیزی حاصل گردد که برای غیر از آن دو ، وجود نداشته باشد و این لفظ برای نزدیکی از حیث مکان، نسبت، دین، دوستی، یاری و نیز اعتقاد استعاره گرفته می‌شود ، و معنای ولایت یاری است ، و معنای دیگر ولایت سرپرستی امور است ، و گفته شده است: «وَلایت» و «وِلایت» مانند: «دَلالت» و «دِلالت» است که حقیقت آن سرپرستی امور است. هر یک از ولی و مولی به جای یکدیگر به کار برده می‌شود؛ چنان که در هر یک از فاعل و مفعول «موالی» آمده است، چنان که به مؤمن ولی خدا گفته می‌شود و نه مولای خداوند.»[۲]

محمد مرتضی الحسینی الزبیدی می نویسد :

«ولی ، در اسم های خداوند متعال به معنای ناصر است ، و گفته شده است: به معنای متولی امور عالم و

---

[۱] نقد کتاب اصول مذهب الشیعة ، آیت الله سید محمد حسینی قزوینی

[۲] المفردات فی غریب القرآن ج 1 ص 533 ولی : الولاء والتوالی أن یحصل شیئان فصاعدا حصولا لیس بینهما ما لیس منهما ، ویستعار ذلک للقرب من حیث المکان ومن حیث النسبة ومن حیث الدین ومن حیث الصداقة والنصرة والاعتقاد ، والولایة النصرة ، والولایة تولی الأمر ، وقیل الولایة والولایة نحو الدَلالة والدِلالة ، وحقیقته تولی الأمر . والولی والمولی یستعملان فی ذلک کل واحد منهما یقال فی معنی الفاعل أی الموالی ، وفی معنی المفعول أی الموالی ، یقال للمؤمن هو ولی الله عز وجل ولم یرد مولاه

قیام کننده نسبت به آن می باشد . و همچنین است والی که به معنای مالک تمام چیزهاست و در آن تصرف می کند. ابن اثیر گفته است: ولایت اشاره و دلالت بر تدبیر و اعمال قدرت و انجام کاری دارد و اگر این موارد در چیزی جمع نشوند ، به آن اسم والی اطلاق نمی شود . و ولی یتیم کسی است که کارش را سرپرستی می کند و کفالتش را بر عهده می گیرد . و ولی زن کسی است که عقد نکاح به دست او است ... و ولی بر وزن فعیل معنای فاعلی (کنندگی کار) دارد ... و مولی کسی است که کار تو را سرپرستی می کند.»[۱]

وکیع بن جراح گفته است :

«هر کس که کاری را سرپرستی می کند یا نسبت به آن اقدام می‌ورزد ، پس او ولی و مولای آن می‌باشد.»[۲]

احمد بن فارس می گوید :

«همه ی اینها از ولی مشتق می گیرد و معنایش نزدیکی است و هرکس که ولی امر دیگری باشد ، پس او ولی اش است و نسبت به او در امورش شایسته تر است.»[۳]

حُمِیدی ، محدث و مفسر سنی ، صاحب کتاب الجمع بین الصحیحین درباره معنای کلمه مولی می‌گوید :

﴿این بدان سبب است که خدا یاور کسانی است که ایمان آورده اند (محمد: ۱۱)﴾ یعنی ولی آن ها و قائم به امور آنهاست و مولی به تو سزاوارتر است و دلیلش این فرمایش خداوند است که : ﴿جایگاهتان آتش است و آن برای شما مولی است (حدید: ۱۵)﴾ ؛ یعنی برای شما سزاوارتر است ... و مولی به معنای صاحب و موالی (یاران) نیز می باشد و هرکس که ولی امر کسی باشد ، پس او ولی اش و مولای او است.»[٤]

---

[۱] تاج العروس ج 40 ص ۲۵۳ الولی فی أسماء الله تعالی : هو الناصر ، وقیل : المتولی لأمور العالم القائم بها . وأیضا الوالی : وهو مالک الأشیاء جمیعها المتصرف فیها . قال ابن الأثیر : وکأن الولایة تشعر بالتدبیر والقدرة والفعل ، وما لم یجتمع ذلک فیه لم ینطلق علیه اسم الوالی . وولی الیتیم : الذی یلی أمره ویقوم بکفالته . وولی المرأة : الذی یلی عقد النکاح ... والولی : فعیل بمعنی فاعل ... والمولی : الذی یلی علیک أمرک

[۲] الزهد لوکیع ج 1 ص 364 وکل من ولی أمرا أو قام به فهو ولیه ومولاه

[۳] مقاییس اللغة ج 6 ص 141 کل هؤلاء من الولی وهو القرب وکل من ولی أمر آخر فهو ولیه وفلان أولی بکذا

[٤] تفسیر غریب ما فی الصحیحین البخاری ومسلم ج ۱ ص ۳۲۲ (ذلک بأن الله مولی الذین آمنوا) أی ولیهم والقائم بأمورهم والمولی الأولی بک ودلیلة قوله (مأواکم النار هی مولاکم) أی هی أولی بکم ... والمولی الصاحب والمولی الموالی وکل من ولی أمر أحد فهو ولیه ومولاه

شاه عبد العزیز دهلوی نیز می نویسد:

«دوم آنکه لفظ ولی مشترک است در معانی بسیار المحب والناصر والصدیق والمتصرف فی الامر و از لفظ مشترک یک معنی متعین مراد نمی تواند شد مگر بقرینه و خارجیه»[۱]

در روایتی ، رسول خدا ﷺ نیز از کلمه ی ولی برای سرپرست دارای تصرّف و سلطنت استفاده کرده است:

«رسول خدا ﷺ می‌فرمود: هر زنی که بدون اجازه ولی خود ازدواج کند، ازدواجش باطل است، پس اگر اذن ولی خود را کسب نمود برای او مهریه خواهد بود و اگر مشاجره و اختلاف کردند ، پس سلطان ، ولی کسی است که ولی ندارد.»[۲]

این جمله صراحت دارد که معنای سلطنت و تصرّف در معنای ولی اخذ شده و در استعمالات عربی وجود دارد.

و بدینسان پی می‌بریم کلمه «والی»، «ولی» و «مولی» یک معنا و هدف را که همان سزاوارتر بودن در تصرف و تسلط باشد را دنبال می‌کنند و این معنا در موارد مختلف، امکان تغییر نیز دارد.

در بحث حدیث غدیر نیز در این باره سخن گفته ایم.

---

[۱]تحفه اثنا عشریه، ذیل مبحث آیه ی ولایت، ص ۳۶۱ پی دی اف سایت عقیده

[۲] سنن الترمذی ج 3 ص 408 قال أبو عیسی هذا حدیث حسن ؛ صحیح ابن حبان ج 9 ص 384 ح ۴۰۷۴ و المستدرک علی الصحیحین ج 2 ص 182 ح ۲۷۰۶ رسول الله ﷺیقول أیما امرأة نکحت بغیر إذن ولیها فنکاحها باطل فنکاحها باطل فنکاحها باطل فإن أصابها فلها مهرها بما أصابها وإن تشاجروا فالسلطان ولی من لا ولی له

پاسخ به مهمترین شبهات در مورد آیه ی ولایت

مخالفین و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام برای دور کردن مردم از آن ها و مکتب حقه شان ، شبهات متعددی در معنا و مفهوم آیه ی ولایت مطرح کرده اند که ما در اینجا مهم ترین آن ها را به اختصار نقل می کنیم و سپس پاسخ می دهیم تا عذری بر کسی باقی نماند.[۱]

شبهه ی اول: به سیاق آیه ی ۵۱ مائده که از دوستی با یهود و نصاری نهی می کند ، آیه ی ۵۵ نیز در مورد دوستی است

اولا: معنی عام ولایت همان قرب و نزدیکی خاص است که ملازم با معنای سلطنت، قدرت و تصرّف برای ولی است. بر این اساس و بر فرض اینکه میان آیات ۵۱ و ۵۵ وحدت سیاق باشد ، آنچه چند آیه قبل از آیه ولایت مورد نهی قرار گرفته همین نوع از ولایت است؛ یعنی این که انسان مؤمن برای یهود و نصارا ولایت همراه با حق تصرف و سلطنت قائل باشد، به شکلی که آنها مسلمان را رهبری کرده و او نیز در امور زندگی خود در برابر آنها خضوع کند . بعد از این نحوه از ولایت که چند آیه قبل از آیه ولایت مورد نهی واقع گردید، در ادامه، خداوند عزّ وجلّ همین ولایت به همراه حق تصرف و سلطنت بر مؤمنان را منحصر به خدا، رسول و مؤمنانی دانسته است که دارای اوصاف خاصی هستند.

ثانیا: ما وحدت سیاق میان آیه ولایت و آیات پیشین آن را قبول نداریم؛ چرا که سیاق در صورتی در معنای آیه نقش دارد که آیات در مورد یک حادثه مشخص و در وقتی واحد نازل شده باشند ، ولی در اینجا چنین نیست ؛ زیرا درباره ی شأن نزول آیات ۵۱ ، ۵۴ و ۵۵ مطالب مختلفی بیان شده است.

ثالثا: بر فرض که بپذیریم وحدت سیاقی در تمام آیات وجود داشته و همه آیات یک مرتبه و در زمان واحد نازل شده اند، اما با این وجود باعث نمی‌شود ولایت در آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ﴾ را به معنای نصرت و یاری بدانیم؛ زیرا چنین چیزی امکان پذیر نمی‌باشد و سیاق و قرینه مقابله ، زمانی باعث تعریف معنا می‌شوند که کلمه‌ای این قابلیت را داشته باشد و امکان حمل آن دو بر چنین چیزی وجود داشته باشد، در حالی که در مورد بحث ما به چند دلیل چنین چیزی امکان پذیر نمی‌باشد:

---

[۱] با استفاده از کتاب نقد اصول مذهب شیعه، اثر آیت الله سید محمد حسینی قزوینی

دلیل اول: در آیه از لفظ ولی (نه اولیاء) برای خدا ، رسول و مومنان استفاده شده است و برای هر سه فقط یک نوع ولایت آمده است ، و از آنجایی که خداوند همه ی انواع ولایت را دارد ، لذا نمی توان ولایت مؤمنان در این آیه را منحصر به یاری، مودّت، محبّت و هم‌پیمانی دانست ؛ زیرا ولیّ در آیه ، مطلق به کار رفته و تمام معانی آن را دربردارد و کسی که معنای مطلق ولی را به دوستی و نصرت تقیید می کند ، باید دلیل اقامه کند .

دلیل دوم: اگر ولایت را به نصرت، مودّت و هم‌پیمانی تفسیر کنیم، چنان که اشاره شد همه مؤمنان در یک مرتبه قرار خواهند گرفت و در آن صورت لزومی برای مقید نمودن ولایت به زکات در حال رکوع وجود نخواهد داشت و در این صورت اگر فرض کنیم که شخص مؤمنی نماز به پا داشته اما زکات مال خویش را در غیر حال رکوع و یا نماز پرداخت نموده، این سؤال پیش می‌آید که آیا چنین کسی از زمره اولیا خارج می‌گردد؟!

شبهه ی دوم: رکوع در آیه ی ولایت به معنای خضوع است

اوّلا: چنین معنایی خلاف ظاهر بوده و امکان تمایل به چنین معنایی وجود ندارد، چرا که قرینه‌ای که ما را به چنین معنایی دلالت و راهنمایی کند وجود ندارد ، بلکه بالعکس ، روایات متواتر اثبات می کنند که منظور از رکوع در آیه ، همان معنای اصلی اش است.

ثانیا: حمل رکوع به معنای خضوع، کلام را زشت و رکیک ساخته و با مقتضیات بلاغت تناسب ندارد؛ زیرا به پا داشتن نماز و پرداخت زکات به خودی خود عملی متواضعانه و از روی خشوع و یکی از بارزترین مصادیق آن می‌باشد. اضافه این که عبارت «وهم خاضعون» نکته مفید فایده‌ای را به آیه شریفه: ﴿یقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَیؤْتُونَ الزَّکاةَ﴾، اضافه نمی‌کند.

ثالثا: اگر انحصار دوستی و یاوری به برپا داشتن نماز و انفاق با قلب خاشع باشد، چگونه می توانیم چنین کسانی را بیابیم؟ آیا خشوع را که امری قلبی است، می توان تشخیص داد؟! اگر از این موضوع هم بگذریم، یافتن انفاق کنندگان نیز کار دشواری است؛ چون این افراد معمولا در خفا انفاق می کنند و کسی از عمل آن ها مطلع نمی شود!

رابعا: بر همه مومنین امکان انفاق وجود ندارد، بلکه بالعکس، برخی از مومنین خود مشمول دریافت زکات هستند. آیا مومن فقیر و مستحق، فاقد ولایت عام است ؟!

شبهه ی سوم: با فقیر بودن حضرت علی عليه السلام، زکات ممکن نبوده است

اولا: لفظ زکات، معنای عامی دارد که همانا: زکات واجب معروف و زکات مستحب که همان صدقه مستحب و انفاق در راه خدا می‌باشد. و هنگامی که از این کلمه استفاده می‌شود و یا این کلمه همراه با کلمه «صلاة» در قرآن کریم استعمال می‌گردد، غالباً مراد و منظور از آن همان صدقه و انفاق در راه خداست؛ چنان‌که درباره حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب عليهم السلام [۱] حضرت اسماعیل عليه السلام [۲] و حضرت عیسی عليه السلام [۳] چنین آمده است.

همچنین زمانی که به آیات نازل شده در مکه مکرمه و قبل از تشریع زکات به معنای مخصوص و مصطلح آن می‌نگریم [٤]، ملاحظه می‌کنیم که در این آیات ، زکات به معنای صدقه و انفاق می‌باشد و نه به معنای زکات واجب.

ثانیا: تنها شرط وجوب زکات ، دارا بودن به همان حدّ نصابی است که اگر آن مقدار را دارا گشت ، زکات نیز بر او واجب خواهد گردید و دارا بودن دویست درهم از مال و دارایی برای امیرالمؤمنین عليه السلام، کار چندان سختی نبود و حضرت علی عليه السلام زاهد بودند نه فقیر .

و اما در مورد این اشکال که: چگونه ممکن است انگشتر نقره را عوض زکات واجب پرداخت نمود، فقهای شیعه و سنی گفته اند: هر چیز ارزشمندی که ممکن است برای شخص فقیر قابل استفاده و بهره برداری باشد، می‌تواند به عنوان زکات پرداخته شود ؛

«ثوری و ابوحنیفه گفته‌اند: این کار جایز است. همین مطلب از عمر بن عبد العزیز و حسن روایت شده است و از احمد نیز مانند همین موضوع نقل شده است.» [٥]

در مورد نحوه ی پرداخت قیمت نیز می توان گفت که احتمال دارد امیرالمؤمنین عليه السلام در نماز، انگشتر خود

---

[١] انبیاء: ۷۳

[۲] مریم: ۵۵

[۳] مریم: ۳۱

[٤] اعلی: ۱۵ ؛ لیل: ۱۸ ؛ فصلت: ۷ و مؤمنون: ۴

[٥] المغنی لابن قدامة المقدسی ج ۲ ص ۳۵۷ وقال الثوری و أبو حنیفة یجوز وقد روی ذلک عن عمر بن عبد العزیز والحسن وقد روی عن أحمد مثل قولهم

را به عنوان مافی الذمه پرداخت کرده باشد تا پس از اتمام نماز ، مقداری را که بخشش نموده است ارزشگذاری نماید و در صورت وجود کسری، باقیمانده آن را پرداخت نماید.

شبهه ی چهارم: حصر ولایت به امیرالمومنین علیه‌السلام، ولایت دیگر ائمه علیهم‌السلام را نفی می کند

جواب اول: اساساً آیه ولایت نشان می‌دهد که اولیاء (سرپرستان) مؤمنین عبارتند از خدای متعال، رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و گروهی از مومنان که با وصف مُشیر به آنان اشاره شده است و یکی از ایشان، به استناد شأن نزول، امیرالمؤمنین علیه‌السلام اند، اما این گروه به دلیل جمع بودن «الذین آمنوا» افراد دیگری هم دارد؛ لذا با استفاده از وصف مشیر، این آیه، ولایت امیرالمومنین علیه‌السلام را به عنوان سرسلسله این گروه به اثبات می رساند و با توجه به این که مشخص شد افراد دیگری هم شامل این سرپرستی می شوند، این افراد را باید از طرق دیگری غیر از این آیه شناخت که لاجرم به معرفی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و هر امامی به امام بعدی اش می توان به این امر دست یافت.

جواب دوم: آیه درباره ی همه ی ائمه است و مرادش این است که ولی سوم باید بتواند در حال رکوع زکات دهد، بدون اینکه حواسش پرت شود؛ یعنی باید بتواند به طور همزمان بین خالق و مخلوق ارتباط برقرار کند و یاد یکی، او را از یاد دیگری غافل نکند و اگر چنین شود، صدقه اش در حین نماز، قبول حق می شود و چنین کسی را جز خدا نمی شناسد و لذا خودش با وصف مشیر او را به مردم می شناساند.

شبیه همین قضیه را در آیه ی ۱۸ توبه داریم:

﴿إِنَّمَا يعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيوْمِ الآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يخْشَ إِلَّا اللَّهَ ۖ فَعَسَىٰ أُولَٰئِك أَنْ يكونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ .﴾

«مساجد خدا را تنها کسی آباد می‌کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده، و نماز را برپا دارد، و زکات را بپردازد، و جز از خدا نترسد؛ امید است چنین گروهی از هدایت‌یافتگان باشند.»

اگر به آیه ی قبلش دقت کنیم، متوجه مفهوم این آیه خواهیم شد:

﴿مَا كانَ لِلْمُشْرِكينَ أَنْ يعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ... .﴾[۱]

«مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند.»

آیه ی فوق در واقع می گوید که فقط مومنانی با ویژگی های مذکور حق آباد کردن مساجد را دارند، یا فقط آنها هستند که می توانند مساجد خدا را واقعا آباد کنند و فقط آباد کردن آنها مقبول است.

جواب سوم: اگر حصر را حقیقی بگیریم ، لفظ و ظاهر آیه (منطوق) با جمله اسمیه و کلمه «ولی» که صفت مشبهه می‌باشد، بر امامت امیر المؤمنین علیه‌السلام در هر آن و لحظه‌ای به شکل دائم و مستمر (بجز زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله) دلالت دارد و مفهوم آن ، ولایت دیگران را باطل می سازد، اما نکته اینجاست که در زمان حیات امیرالمومنین علیه‌السلام، منطوق آیه جریان دارد؛ لذا خلافت سایر خلفا ، مخالف نص آیه شده و باطل می شود، اما بعد از وفات آن حضرت ، مفهوم آیه ، ولایت دیگران را نفی می کند و مفهوم، توانایی معارضه و مقابله با منطوق را ندارد ؛ منطوقی که دلالت بر امامت دیگر ائمه علیهم‌السلام دارد.

فخر رازی می نویسد:

«اگر قائل به حجیت مفهوم باشیم، منطوق بر مفهوم مقدم خواهد بود؛ زیرا که منطوق از نظر دلالت بر حکم، از مفهوم قوی‌تر می باشد.»[۲]

جواب چهارم: امامت امام در طول امامت الهی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و فرع بر آن است، چنان‌که رسالت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ولایت آن حضرت نیز در طول ولایت خداوند متعال و فرعی از آن است. حال، آیه شریفه مورد بحث، برای اشاره به همین حقیقت نازل گردیده، تا بفهماند که ولایت منحصر به خداوند سبحان می‌باشد که از آن، فروعی منشعب می‌گردد که از جمله آنها ولایت رسول اکرم و امامان از خاندان اوست که مصداق آن ـ در آن زمان ـ امیر المؤمنین علیه‌السلام بوده است که بدون هرگونه فاصله‌ای پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار گرفته و امامت ائمه نیز فرعی از آن بوده است. حال با این تعریف چگونه می‌توان امامت سایر ائمه را که امامتشان در طول امامت حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام و فرعی از آن بوده را با استفاده از آیه ی شریفه ، نفی کرد ؟!

---

[۱] توبه: ۱۸

[۲] المحصول للرازی ج ۵ ص ۵۷۹ المنطوق مقدم علی المفهوم إذا جعلنا المفهوم حجة لأن المنطوق أقوی دلالة علی الحکم من المفهوم

سوم: آیه ی مباهله

﴿فَمَنْ حَاجَّک فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَک مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَکمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّـهِ عَلَی الْکاذِبِینَ .﴾[1]

«پس هر کس با تو درباره عیسی در مقام مجادله برآید بعد از آنکه به احوال او آگاهی یافتی، بگو: بیایید ما و شما فرزندان و زنان و کسانی را که به منزله خودمان هستند بخوانیم، سپس به مباهله برخیزیم (در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان (و کافران) را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»

طبق این آیه و روایاتی که درباره ی این ماجرا نقل شده، حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علیه السلام را به عنوان مصداق «انفسنا» با خود به مباهله بردند.

شارح سنن ترمذی، عبد الرحمن مبارکفوری (متوفای ۱۳۵۳ هـ)، داستان مباهله را چنین آورده است :

«﴿ فقل تعالوا ﴾ یعنی بیایید ﴿ ندع أبناءنا و أبناءکم ﴾ یعنی هر یک از ما و از شما فرزندانش و زنانمان و زنانتان و جانهایمان و جانهایتان را فراخواند ، سپس در دعاء تضرّع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم به این که بگویی خدایا دروغ گو در مورد عیسی علیه السلام را لعنت کن و رسول خدا علیه السلام، علی علیه السلام را فراخواند و آن را در جایگاه خودش قرارداد به خاطر آن چه بین آن دو از خویشاوندی و برادری است و فاطمه علیها السلام را زیرا که ایشان خاص ترین زنان خویشان است و حسن و حسین علیهما السلام را در جایگاه فرزندانش قرار داد و فرمود : خدایا اینان خانواده من هستند.

مفسرین می گویند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دلائلی بر مسیحیان نجران اقامه کرد و آن ها به نادانی خودشان اصرار می ورزیدند ، فرمود : خداوند به من دستور داده که اگر استدلال را نپذیرفتید با شما مباهله کنم؛ پس گفتند: ای ابوالقاسم ! بر می گردیم و مشورت می کنیم سپس نزد تو می آییم و هنگامی که برگشتند، به جانشین بزرگشان که صاحب نظرشان بود گفتند: ای بنده مسیح ! نظرت چیست ؟ گفت: به خدا قسم ای گروه مسیحیان ! دانستید که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر و فرستاده است و از جانب خدایتان سخن قاطع را آورد و به خدا قسم هیچ قومی با پیامبری مباهله نکرده تا این که بزرگشان زندگی نکرده و کوچکشان هم رشد نکرده است و

---

[۱] آل عمران: ۶۱

اگر مباهله کنید، ریشه کن می شوید و اگر اصرار نسبت به دینتان دارید و بر آنچه هستید ایستاده اید؛ پس با او خدا حافظی کنید و به شهرهایتان برگردید.

پس آن ها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و آن حضرت بیرون آمد در حالی که عبایی از موی سیاه به تن داشت و حسین علیه السلام را در بغل و دست حسن علیه السلام را گرفته بود و فاطمه علیها السلام پشتش راه می رفت و علی علیه السلام پشت فاطمه علیها السلام بود در حالی که می فرمود : اگر دعا کردم ، شما آمین بگویید.

پس اسقف نجران گفت : ای گروه مسیحیان ! من چهره هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جایش بیرون آورد ، هر آینه خداوند آن کوه را بیرون می آورد. و مباهله نکردند ؛ چرا که اگر می کردند از بین می رفتند و در روی زمین مسیحی ای تا روز قیامت باقی نمی ماند.

سپس گفتند: ای ابوالقاسم ! تصمیم گرفتیم که با تو مباهله نکنیم و بر دینت اعتراف می کنیم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مباهله نمی کنید، پس مسلمان شوید و اگر شدید هر چه به نفع مسلمین است به نفع شما و هر چه به ضرر مسلمین است به ضرر شماست، ولی نپذیرفتند. پس فرمود: من با شما می جنگم. و آنها گفتند: ما طاقت جنگ با اعراب مسلمان را نداریم، ولی با تو مصالحه می کنیم که با تو نجنگیم و ما را از دین ما برنگردانی به این شرط که سالانه دو هزار طاقه پارچه نفیس ــ هزار تا در ماه صفر و هزار تا در ماه رجب ــ و ۳۰ عدد زره آهنین به تو بدهیم و پیامبر صلی الله علیه و آله با این شرط با آنان مصالحه کرد. فرمود: قسم به آن که جانم در دست اوست، نابودی به اهالی نجران آویخته شده بود. و اگر لعن می کردند، هر آینه به صورت میمون و خوک مسخ می شدند و این دره بر آن ها آتش را شعله ور می کرد و خداوند ریشه نجران و اهالی اش حتی پرنده روی درختان را از بین می برد و یک سال تمام به مسیحیان نمی گذشت تا این که همگی از بین بروند.»[۱]

---

[۱] تحفة الأحوذی للمباركفوری ج ۸ ص ۲۷۸-۲۷۹ (فقل تعالوا) أی هلموا (ندع أبناءنا وأبناءكم) أی يدع كل منا ومنكم أبناءه ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل أی نتضرع فی الدعاء فنجعل لعنة الله على الكاذبين بأن تقول اللهم العن الكاذب فی شأن عیسى دعا رسول الله عليا فنزله منزلة نفسه لما بينهما من القرابة والأخوة وفاطمة أی لأنها أخص النساء من أقاربه وحسنا وحسينا فنزلهما بمنزلة ابنيه فقال اللهم هؤلاء أهلی قال المفسرون لما أورد رسول الله الدلائل على نصارى نجران ثم أنهم أصروا على جهلهم قال إن الله أمرنی إن لم تقبلوا الحجة أن أباهلكم فقالوا يا أبا القاسم بل نرجع فننظر فی أمرنا ثم نأتيک فلما رجعوا قالوا للعاقب وكان ذا رأيهم يا عبد المسيح ما ترى قال والله لقد عرفتم يا معشر النصارى أن محمدا نبی مرسل ولقد جاءكم بالكلام الفصل من أمر صاحبكم والله ما باهل قوم نبيا قط فعاش كبيرهم ولا نبت صغيرهم ولئن فعلتم لكان الاستئصال فإن أبيتم إلا الاصرار على دينكم والإقامة على ما أنتم عليه فوادعوا الرجل وانصرفوا إلى بلادكم فأتوا رسول الله وقد خرج وعليه مرط من شعر أسود وكان قد احتضن الحسين وأخذ بيد الحسن وفاطمة تمشی خلفه وعلی رضی الله عنه خلفها وهو يقول إذا دعوت فأمنوا فقال أسقف

این قضیه و به خصوص محل شاهد ما؛ یعنی بردن حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام به مباهله به عنوان نفس حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله، در روایات معتبر اهل سنت آمده است.

محمد بن علی شوکانی می نویسد:

«و حاکم با سند آورده و تصحیحش کرده و ابن مردویه و ابو نعیم از جابر نقل می کنند که می گوید: بزرگ و جانشین نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و آن ها را به اسلام فرا خواند و گفتند : ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، اسلام آوردیم. پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : دروغ می گویید. اگر بخواهید به شما خبر می دهم که چه چیزی مانع اسلام آوردن شما شده است. گفتند : بگو . فرمود : دوست داشتن صلیب ، شراب خواری و خوردن گوشت خوک .

جابر گوید: آن دو را به ملاعنه فراخواند و با او در روز بعد قرار گذاشتند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله صبح کرد در حالی که دست علی ، فاطمه ، حسن و حسین علیهم‌السلام را گرفته بود و نزد آن دو فرستاد ولی اجابت نکردند و به او اقرار کردند. پس فرمود: قسم به کسی که مرا به حق برانگیخت، اگر این کار را می کردند این دره بر آن ها آتش می بارید.

جابر گوید: و در این قضیه نازل شده است ﴿ تعالوا ندع أبناءنا ﴾ تا آخر آیه.

جابر می گوید: ﴿ و انفسنا و انفسکم ﴾ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام است. ﴿أبنائنا ﴾ : حسن و حسین علیهماالسلام است و ﴿نساءنا ﴾ فاطمه علیهاالسلام است.

حاکم همچنین با سند دیگری از جابر این قضیه را روایت کرده و در آن این گونه است که آن ها به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتند: آیا همدیگر را لعن کنیم ؟ و مسلم ، ترمذی ، ابن منذر ، حاکم و بیهقی از سعد بن ابی وقاص با سند روایت کره اند که گفت: هنگامی که این آیه ﴿قل تعالوا .... ﴾ نازل شد ، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام را فراخواند و فرمود : خدایا این ها اهل من هستند.»[1]

نجران یا معشر النصاری إنی لأری وجوها لو دعت الله أن یزیل جبلا من مکانه لأزاله بها فلا تباهلوا فتهلکوا ولا تبقی علی وجه الأرض نصرانی إلی یوم القیامة ثم قالوا یا أبا القاسم رأینا أن لا نباهلک وأن نقرک علی دینک فقال فإذا أبیتم المباهلة فأسلموا یکن لکم ما للمسلمین وعلیکم ما علی المسلمین فأبوا فقال فإنی أناجزکم فقالوا ما لنا بحرب العرب المسلمین طاقة ولکن نصالحک أن لا تغزونا ولا تردنا عن دیننا علی أن نؤدی إلیک کل عام ألفی حلة ألفا فی صفر وألفا فی رجب وثلاثین درعا عادیة من حدید فصالحهم علی ذلک قال والذی نفسی بیده إن الهلاک قد تدلی علی أهل نجران ولو لاعنوا لمسخوا قردة وخنازیر ولأضطرم علیهم الوادی نارا ولاستأصل الله نجران وأهله حتی الطیر علی رؤوس الشجر ولما حال الحول علی النصاری کلهم حتی یهلکوا

[۱] فتح القدیر للشوکانی ج ۱ ص ۳۴۷-۳۴۸ وأخرج الحاکم وصححه وابن مردویه وأبو نعیم فی الدلائل عن جابر قال قدم علی النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله العاقب والسید فدعاهما إلی الإسلام فقالا أسلمنا یا محمد فقال کذبتما إن شئتما أخبرتکما ما یمنعکما من الإسلام قالا

همانطور که اشاره شد، این قضیه را مسلم در صحیحش و ترمذی در سننش آورده و تصحیح کرده است.

مسلم چنین نقل می کند:

«هنگامی که این آیه نازل شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهما السلام را دعوت کرد و فرمود: خداوندا اینها اهل من هستند.»[1]

و حاکم نیشابوری نیز تصریح دارد که اخبار این واقعه ، متواتر است:

«حاکم گفته است: اخبار در تفاسیر از عبد الله بن عباس و غیر او متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز مباهله دست علی، حسن و حسین علیهما السلام را گرفتند و فاطمه علیها السلام را در پشت سرشان قرار دادند ، سپس فرمودند: این ها فرزندان ما ، جان های ما و زنان ما هستند. پس شما نیز جان هایتان ، فرزندانتان و زنانتان را بیاورید ، سپس به مباهله برخیزیم (در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»[2]

فهات قال حب الصليب وشرب الخمر وأكل لحم الخنزير قال جابر فدعاهما إلى الملاعنة فواعداه على الغد فغدا رسول الله صلی الله علیه و آله وأخذ بيد على وفاطمة والحسن والحسين ثم أرسل إليهما فأبيا أن يجيباه وأقرا له فقال والذى بعثنى بالحق لو فعلا لأمطر الوادى عليهما نارا قال جابر فيهم نزلت (تعالوا ندع أبناءنا) الآية قال جابر (وأنفسنا وأنفسكم) رسول الله صلی الله علیه و آله وعلى وأبناءنا الحسن والحسين ونساءنا فاطمة ورواه أيضا الحاكم من وجه آخر عن جابر وصححه وفيه أنهم قالوا للنبى صلی الله علیه و آله هل لک أن نلاعنک وأخرج مسلم والترمذى وابن المنذر والحاكم والبيهقى عن سعد بن أبى وقاص قال لما نزلت هذه الآية (قل تعالوا) دعا رسول الله صلی الله علیه و آله عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء أهلى

[۱] صحيح مسلم ج ۴ ص ۱۸۷۱ ح ۲۴۰۴ ولما نزلت هذه الآية (فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم) دعا رسول الله صلی الله علیه و آله عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء أهلى

[۲] معرفة علوم الحديث ج ۱ ص ۵۰ قال الحاكم وقد تواترت الأخبار فى التفاسير عن عبد الله بن عباس وغيره أن رسول الله صلی الله علیه و آله أخذ يوم المباهلة بيد على وحسن وحسين وجعلوا فاطمة وراءهم ثم قال هؤلاء أبناءنا وأنفسنا ونساؤنا فهلموا أنفسكم وأبناءكم ونساءكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين

اعتراف ابن تیمیه و قنوجی به دلالت آیه بر فضیلت اهل بیت علیهم السلام

ابن تیمیه اعتراف می کند که در آیه ی مباهله نوعی فضیلت برای حضرت علی علیه السلام وجود دارد.[۱]

صدیق حسن خان قنوجی نیز می نویسد :

«و آیه دلیل بر فضل آل عبا و کسانی است که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله می آیند و آن ها: علی ، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام هستند. و از آن مستفاد می شود که پسرانِ دختران، پسران نامیده می شوند و آیه، مباهله را تنها به پسران و زنان اختصاص داده است؛ زیرا آن ها عزیزترین اهل انسان هستند.»[۲]

بنابراین می بینیم که سران سلفیون بر خلاف پیروانشان، به وجود فضیلت در این آیه برای اهل بیت علیهم السلام معترفند.

---

[۱] منهاج السنة النبوية ج ۷ ص ۱۲۶ بل له بالمباهلة نوع فضيلة

[۲] حسن الأسوة بما ثبت من الله ورسوله في النسوة ج ۱ ص ۶۱ والآية دليل على فضل أصحاب الكساء وفضل من أتى منهم من أهل بيته وهم على والحسن والحسين وفاطمة رضى الله عنهم وفيها أن أبناء البنات يسمون أبناء وإنما خص الأبناء والنساء لأنهم أعز الأهل

به گواهی آیه ، حضرت علی علیه‌السلام نفس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است

روایاتی که آوردیم، بیان می کردند که حضرت علی علیه‌السلام نفس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، اما بد نیست که اشاره ای به گفتار بزرگان اهل سنت در این رابطه نیز داشته باشیم:

۱. حضرت علی علیه‌السلام

«دارقطنی روایت کرده است که علی علیه‌السلام در روز شورای شش نفره بر اهل آن احتجاج کرد و فرمود: شما را به خدا قسم می دهم ، آیا در میان شما احدی نزدیک تر به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از جهت فامیلی وجود دارد ؟ و آیا غیر از من کسی وجود دارد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را به منزله ی خودش ، پسرانش را به منزله ی پسران خودش و زنانش را به منزله ی زنان خودش قرار داده باشد ؟ گفتند: به خدا قسم ، نه .»[۱]

ابن عساکر نیز این روایت را با ذکر سندی که دارقطنی نیز در آن وجود دارد، نقل کرده است.[۲]

۲. جابر بن عبد الله انصاری یا عامر شعبی

ابن کثیر دمشقی با ارسال مسلّم به جابر بن عبد الله چنین نسبت می دهد :

«جابر گفته است: در حق آن ها آیه ی مباهله نازل شد و منظور از ﴿خودمان و خودتان﴾ : رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ﴿و فرزندانمان﴾: حسن و حسین علیهما‌السلام، ﴿و زنانمان﴾ فاطمه علیها‌السلام هستند.»[۳]

کمی قبل تر ، از شوکانی نقل کردیم که گفت: این روایت را حاکم نیشابوری با دو سند از جابر آورده و تصحیح

---

[۱] الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۲ ص ۴۵۴ وأخرج الدارقطني أن عليا يوم الشورى احتج على أهلها فقال لهم أنشدكم بالله هل فيكم أحد أقرب إلى رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله في الرحم مني ومن جعله صلی‌الله‌علیه‌وآله نفسه وأبناءه أبناءه ونساؤه نساءه غيري قالوا اللهم لا الحديث

[۲] تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۴۳۱-۴۳۲ أخبرنا أبو عبد الله محمد بن إبراهيم أنا أبو الفضل أحمد بن عبد المنعم بن أحمد بن بندار أنا أبو الحسن العتيقي أنا أبو الحسن الدار قطني نا أحمد بن محمد بن سعيد نا يحيى بن زكريا بن شيبان نا يعقوب بن معبد حدثني مثنى أبو عبد الله عن سفيان الثوري عن أبي إسحاق السبيعي عن عاصم بن ضمرة وهبيرة وعن العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبد الله الأسدي وعن عمرو بن واثلة قالوا قال علي بن أبي طالب يوم الشورى ... قال نشدتكم بالله هل فيكم أحد أقرب إلى رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله في الرحم ومن جعله رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نفسه وأبناه أبناءه ونساءه نساءه غيري قالوا اللهم لا

[۳] تفسير ابن كثير ج ۱ ص ۳۷۲ قال جابر وفيهم نزلت (تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم) قال جابر (أنفسنا وأنفسكم) رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وعلي بن أبي طالب (وأبناءنا) الحسن والحسين (ونساءنا) فاطمة

کرده است[1]. سیوطی نیز این روایت را از حاکم نقل کرده است.[2]

اما ما آن را در کتاب مستدرک حاکم نیافتیم.

در مستدرک حاکم از جابر در مورد این قضیه تنها این روایت آمده که عامر شعبی آن را از جابر نقل کرده است:

«شعبی از جابر نقل کرده است که گفت: نمایندگان نجران محضر پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده و گفتند: در باره عیسی علیه السلام چه می گویی؟ فرمود: او روح خدا وکلمه او بنده خدا و فرستاده او است. گفتند: ما حاضریم با تو مباهله کنیم که او این چنین نیست، فرمود: هر گونه که می خواهید من حاضرم، سپس دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام را آماده کرد تا مباهله نماید. پس رئیس آن ها گفت: با این مرد ملاعنه نکنید؛ چرا که به خدا قسم اگر ملاعنه کنید، یکی از دو گروه نابود می شود. پس به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند و گفتند: ای ابا القاسم، همانا تنها کم خردان ما خواستند با شما ملاعنه کنند و ما دوست داریم که از ما در گذری. فرمود: از شما درگذشتم. سپس فرمود: عذاب بر نجران سایه افکنده است. این حدیث بر شرط مسلم صحیح است ولی آن دو نقل نکرده اند.»[3]

اما ابوبکر آجری این سخن که مراد از ﴿انفسنا﴾، حضرت علی علیه السلام است را از عامر شعبی نقل کرده[4] و

---

[1] فتح القدير للشوكانی ج ۱ ص ۳۴۷-۳۴۸ وأخرج الحاكم وصححه وابن مردويه وأبو نعيم فی الدلائل عن جابر ... قال جابر (وأنفسنا وأنفسكم) رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی وأبناءنا الحسن والحسين ونساءنا فاطمة ورواه أيضا الحاكم من وجه آخر عن جابر وصححه ...

[2] الدر المنثور ج ۲ ص ۲۳۰ وأخرج الحاكم وصححه وابن مردويه وأبو نعيم فی الدلائل عن جابر قال قدم علی النبی صلی الله علیه وآله العاقب والسيد ... قال جابر : أنفسنا وأنفسكم رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی وأبناءنا الحسن والحسين ونساءنا فاطمة

[3] المستدرک علی الصحيحين ج ۲ ص ۶۴۹ ح ۴۱۵۷ قال الذهبی: علی شرط مسلم / عن داود بن أبی هند عن الشعبی عن جابر أن وفد نجران أتوا النبی صلی الله علیه وآله فقالوا ما تقول فی عيسی بن مريم فقال هو روح الله وكلمته وعبد الله ورسوله قالوا له هل لک أن نلاعنک أنه ليس كذلک قال وذاک أحب إليكم قالوا نعم قال فإذا شئتم فجاء النبی صلی الله علیه وآله وجمع ولده والحسن والحسين فقال رئيسهم لا تلاعنوا هذا الرجل فوالله لئن لاعنتموه ليخسفن أحد الفريقين فجاؤوا فقالوا يا أبا القاسم إنما أراد أن يلاعنک سفهاؤنا وإنا نحب أن تعفينا قال قد أعفيتكم ثم قال إن العذاب قد أظل نجران هذا حديث صحيح علی شرط مسلم ولم يخرجاه

[٤] الشريعة ج ۵ ص ۲۲۰۲ ح ۱۶۹۰ حدثنا أبو بكر ابن أبی داود السجستانی ، قال : حدثنا يحيی ابن حاتم العسكری ، قال : حدثنا بشر بن مهران ، قال : حدثنا محمد بن دينار ، عن داود بن أبی هند ، عن الشعبی ، عن جابر بن عبد الله ، قال : ' قدم وفد نجران علی النبی العاقب والطيب... قال جابر : فيهم نزلت هذه الآية : (. . . فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم) . قال الشعبی : (أبناءنا وأبناءكم) : الحسن والحسين . (ونساءنا ونساءكم) : فاطمة : (وأنفسنا وأنفسكم) : علی بن أبی طالب رضی الله عنهم.

ابن کثیر نیز این را صحیح تر دانسته است.[1] ابو الحسن واحدی نیز همین را در تفسیرش آورده و محقق کتاب در پاورقی گفته است که این روایت را حاکم نقل کرده و سندش صحیح است.[2]

۳. ابن قتیبه دینوری

او نیز صریحا مصداق «انفسنا» در آیه را حضرت علی علیه‌السلام معرفی می کند:

«وبین رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عند المباهلة حین قال تعالی: ﴿قل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءکم﴾ فدعا حسناً وحسیناً ﴿ونساءنا ونساءکم﴾ فدعا فاطمة علیهاالسلام ﴿وأنفسنا وأنفسکم﴾ فدعا علیاً علیه‌السلام ومن أراد تبصیره بصره ومن أراد غیر ذلک حیره»[3]

۴. ابو حیان آندلسی

«ظاهر آیه این است که دعوت و مباهله بین مخاطب و محاجه کننده است و آیه به این صورت تفسیر شده است: فرزندان به حسن و حسین علیهماالسلام، زنانش به فاطمه علیهاالسلام و أنفس به علی علیه‌السلام.»[4]

۵. نظام الدین نیشابوری

وی ضمن اعتراف به مباهله برده شدن امیرالمومنین علیه‌السلام، می نویسد:

«﴿ ندع أبناءنا و أبناءکم ﴾ هر یک از ما و شما فرزندان و زنانشان را فراخواند و خودش و کسی که مانند خودش است را برای مباهله بیاورد و اتیان (آوردن) در نفسه (خودش) عمل می کند ، به این قرینه که انسان خودش را فرا نمی خواند.»[5]

---

[۱] تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۳۷۲ وقد رواه أبو داود الطیالسی عن شعبة عن المغیرة عن الشعبی مرسلا وهذا أصح

[۲] اسباب النزول ت الحمیدان، ص ۱۰۵-۱۰۶ سایت شامله / أخرجه الحاکم (المستدرک: ۵۹۳/۲، ۵۹۴) وابن مردویه وأبو (فتح القدیر: ۳۴۷/۱) من طریق داود به وإسناده صحیح

[۳] الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیة لابن قتیبة ، ص ۵۶ سایت شامله

[٤] تفسیر البحر المحیط ج ۲ ص ۵۰۲ وظاهر هذا أن الدعاء والمباهلة بین المخاطب : بقل : وبین من حاجه ، وفسر علی هذا الوجه : الأبناء بالحسن والحسین ، و : بنسائه : فاطمة ، و : الأنفس بعلی

[٥] تفسیر غرائب القرآن ورغائب الفرقان ج ۲ ص ۴۶ (ندع أبناءنا وأبناءکم) أی یدع کل منا ومنکم أبناءه ونساءه ویأتی هو بنفسه وبمن هو کنفسه إلی المباهلة وإنما یعمل إتیانه بنفسه من قرینة أن الإنسان لا یدعو نفسه

۶. شمس الدین هروی شافعی

«و همچنین قرب علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و محبتش به ایشان و فرمایشش که: «تو از من هستی و من از تو هستم» و نامگذاری خداوند متعال، علی علیه السلام را «نفس رسول» در آیه ی «وانفسنا وانفسکم» ... .»[۱]

۷ و ۸. جلال الدین محلی و سیوطی

«﴿ فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ﴾ به این که می گویی : خدایا ! دروغ گو در مورد عیسی علیه السلام را لعنت کن و هیئت نجران هنگامی که با پیامبر صلی الله علیه و آله مجادله کردند، ایشان را به مباهله فراخواند؛ پس گفتند : مشورت می کنیم سپس نزد تو می آییم و صاحب نظرشان گفت: نبوتش را دانستید و هیچ گروهی با پیامبری مباهله نکرده اند الا اینکه نابود شده اند؛ پس با آن مرد خدا حافظی کردند و برگشتند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و ایشان بیرون آمد در حالی که حسن ، حسین ، فاطمه و علی علیهم السلام با او بودند؛ پس به ایشان فرمود : هنگامی که دعا کردم ، آمین بگویید. ولی آن ها از ملاعنه امتناع کردند و با دادن جزیه به ایشان مصالحه کردند. و ابو نعیم این را روایت کرده و ابن عباس می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : اگر کسانی که مباهله کردند خارج می شدند ، هر آینه بر می گشتند و مال و خانواده ای نمی یافتند و روایت شده است که اگر [برای مباهله] خارج می شدند ، آتش می گرفتند.»[۲]

۹. ملا علی قاری حنفی

«از سعد بن ابی وقاص روایت شده است که گفت: هنگامی که آیه ی مباهله نازل شد ... ، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را دعوت کرد و ایشان را به منزله ی نفس خودش قرار داد، به دلیل نزدیکی و برادری که بینشان بود.»[۳]

---

[۱] فضل المنعم فی شرح صحیح مسلم، ج ۳ ص ۸۲-۸۳ پی دی اف ؛ وکذا قرب علی رضی الله عنه إلی النبی (ص) ومحبته له، وقوله: «أنت منّی وأنا منک» وتسمیة الله تعالی علیا نفس الرسول فی قوله: «وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ» (آل عمران: ۶۱] الآیة.

[۲] تفسیر الجلالین ج ۱ ص ۵۰۲ (فنجعل لعنة الله علی الکاذبین) بأن نقول اللهم العن الکاذب فی شأن عیسی وقد دعا صلی الله علیه و آله وفد نجران لذلک لما حاجوه به فقالوا حتی ننظر فی أمرنا ثم نأتیک فقال ذوو رأیهم لقد عرفتم نبوته وأنه ما باهل قوم نبیا إلا هلکوا فوادعوا الرجل وانصرفوا فأتوا الرسول صلی الله علیه و آله وقد خرج ومعه الحسن والحسین وفاطمة وعلی وقال لهم إذا دعوت فأمنوا فأبوا أن یلاعنوا وصالحوه علی الجزیة رواه أبو نعیم وعن ابن عباس قال لو خرج الذین یباهلون لرجعوا لا یجدون مالا ولا أهلا وروی لو خرجوا لاحترقوا

[۳] مرقاة المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۸۶ عن سعد بن أبی وقاص قال : لما نزلت هذه الآیة أی المسماة بآیة المباهلة ... دعا رسول الله صلی الله علیه و آله علیا فنزله منزلة نفسه لما بینهما من القرابة والأخوة

۱۰. ابو سعید الخادمی حنفی

«مراد از انفس در آیه ی مباهله ، علی علیه السلام است ؛ زیرا در روایات صحیح آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به عنوان این مقام دعوت کرد.»[1]

[۱] بریقة محمودیة لابی سعید الخادمی ج ۲ ص ۲۸۶ (ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم) لأن المراد بالأنفس علی لأن الأخبار الصحیحة أنه صلی الله تعالی علیه وسلم دعا علیا إلی هذا المقام

به گواهی روایات، حضرت علی ؑ نفس رسول خدا ﷺ است

این مطلب که حضرت امیرالمؤمنین ؑ نفس رسول خدا ﷺ است، علاوه بر اینکه ظاهر آیه ی مباهله به وضوح بر آن دلالت دارد، خود رسول خدا ﷺ نیز در روایاتی به آن تصریح فرموده اند؛ لذا وجهی برای استبعاد وجود ندارد.

روایت یکم:

«زید بن یثیع از ابو ذر نقل می کند که: رسول خدا ﷺ فرمود: باید بنو ولیعة (حاکمان سرزمین حضرموت) از این شیوه دست بردارند، در غیر این صورت مردی را به سوی آنان روانه می کنم که مانند خودم است. وی در میان آنان امر من را به اجرا درآورد، جنگ جویانشان را می کشد و فرزندانشان را به اسارت می گیرد. ابو ذر می گوید: شگفت زده از سخن حضرت بودم که عمر از پشت، پهلوی من را گرفت و گفت: مقصود پیامبر ﷺ کیست؟ گفتم: مقصودشان تو و رفیقت (ابا بکر) نیست. گفت: پس چه کسی است؟ گفتم: کسی که کفش را وصله می زند و علی ؑ مشغول وصله زدن کفش بود.»

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.[۱]

روایت دوم:

«جابر بن عبد الله گوید: رسول خدا ﷺ، ولید بن عقبه را نزد بنی ولیعه فرستاد. میان ولید و آن ها در جاهلیت خونی ریخته شده بوده، چون خبر آمدن ولید را شنیدند به استقبال وی بیرون آمدند. ولید خیال کرد که قصد کشتن او را دارند، به همین خاطر پیش رسول خدا ﷺ آمد و گفت: بنی ولیعه قصد کشتن من را کردند و از دادن زکات خودداری کردند. وقتی خبر به بنی ولیعه رسید، نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ولید دروغ می گوید، بلی در میان ما خونی بود ، ترسیدیم که مبادا به خاطر آن ما را مجازات کند (ولی قصد کشتن او را نداشتیم).

رسول خدا ﷺ فرمود: یا بنی ولیعه، از کارشان دست برمی دارند، یا مردی را به سوی آن ها می فرستم که

---

[۱] سنن النسائی الکبری ج ۵ ص ۱۲۷ ح ۸۴۵۷ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقیین عدا یزید بن یثیع الهمدانی وهو مقبول

در نزد من، همانند من است، جنگجویان شما را می کشد و زنان شما را اسیر می کند و او این مرد است ، سپس دست به بازوی علی بن أبی طالب عليه السلام زد. جابر گفت: در باره ولید این آیه نازل شد: ای کسانی که ایمان آورده اید، هر گاه فاسقی برای شما خبری آورد، تحقیق کنید.»

این روایت را طبرانی[۱] با سند معتبر[۲] نقل کرده است.

روایت سوم:

«عبد الرحمن بن عوف گوید: پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله مکه را فتح کرد، از آن جا به طائف رفت و هشت یا نه شبانه روز آن جا را محاصره کرد. پس از آنکه محاصره به پایان رسید و طائف را فتح کرد، خطاب به مردم فرمود: من شما را دوست دارم، و شما را به نیکی نسبت به اهل بیتم سفارش می کنم. وعده گاه ما فردای قیامت در کنار حوض کوثر است. به خدائی که جان من در دست اوست، نماز به پای دارید و زکات بپردازید و گرنه مردی را بر شما بر می انگیزانم که از من است و یا همانند من است تا گردن جنگجویان شما را بزند و زن و فرزند شما را اسیر کند. مردم گمان می کردند آن مرد ابو بکر یا عمر است، اما رسول خدا صلی الله علیه وآله دست علی (عليه السلام) را گرفت و فرمود: این است آن مرد.»[۳]

---

[۱] المعجم الأوسط ج ۴ ص ۱۳۳-۱۳۴ ح ۳۷۹۷ حدثنا علی بن سعید الرازی قال نا الحسین بن عیسی بن میسرة الرازی قال ناعبد الله بن عبد القدوس قال نا الاعمش عن موسی بن المسیب عن سالم بن أبی الجعد عن جابر بن عبد الله قال بعث رسول الله صلی الله علیه وآله الولید بن عقبة إلی بنی ولیعة وکانت بینهم شحناء فی الجاهلیة فلما بلغ بنی ولیعة استقبلوه لینظروا ما فی نفسه فخشی القوم فرجع إلی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال ان بنی ولیعة ارادوا قتلی ومنعونی الصدقة فلما بلغ بنی ولیعة الذی قال الولید عند رسول الله صلی الله علیه وآله أتوا رسول الله صلی الله علیه وآله فقالوا یا رسول الله لقد کذب الولید ولکن کانت بیننا وبینه شحناء فخشینا ان یعاقبنا بالذی کان بیننا فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لینتهین بنو ولیعة أو لأبعثن الیهم رجلا عندی کنفسی یقتل مقاتلتهم ویسبی ذراریهم وهو هذا ثم ضرب بیده علی کتف علی بن أبی طالب قال وأنزل الله فی الولید (یا أیها الذین آمنوا إن جاءکم فاسق) الآیة

[۲] تمام رجال سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم ، ثقه یا حسن الحدیث هستند بجز عبد الله بن عبد القدوس که علمایی مثل ابن حبان ، ترمذی و بخاری توثیقش کرده اند. تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۶۵

لذا ابن حجر عسقلانی در جمع بندی احوال این راوی ، او را صدوق دانسته است ؛ «عبد الله بن عبد القدوس التمیمی السعدی الکوفی صدوق رمی بالرفض وکان أیضا یخطیء من التاسعة خت ت» تقریب التهذیب ج ۱ ص ۳۱۲ رقم ۳۴۴۶

[۳] أخبرنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله الزاهد الأصبهانی حدثنا أحمد بن مهران بن خالد الأصبهانی حدثنا عبید الله بن موسی حدثنا طلحة بن خیر الأنصاری عن عبد المطلب بن عبد الله عن مصعب بن عبد الرحمن عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قال افتتح رسول الله صلی الله علیه وآله مکة ثم انصرف إلی الطائف فحاصرهم ثمانیة أو سبعة ثم أوغل غدوة أو روحة ثم نزل ثم هجر ثم قال أیها

این روایت را حاکم نقل کرده و سندش را تصحیح کرده است[1] و نیز طبری نقل کرده و محققش محمود محمد شاکر سندش را صحیح دانسته است.[2]

روایت چهارم:

«عبد الله بن شداد گوید: گروهی از طایفه آل سرح پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، پس آن حضرت فرمود: یا نماز را می خوانید، زکات می پردازید، دستورات را گوش می دهید و اطاعت می کنید، یا کسی را به سوی شما می فرستم که همانند من است ؛ با جنگاورانتان می جنگد، خانواده تان را اسیر می کند. خدایا ! یا خودم می روم یا کسی که مثل من است. سپس دست علی (علیه السلام) را بلند کرد.»[3]

این روایت را ابن ابی شیبه با سند معتبر مرسل نقل کرده است.[4]

البته اینکه امیرالمومنین علیه السلام مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، مفهومش در روایت صحیح اجماعی که حتی بخاری نیز در صحیحش نقل کرده، آمده است، آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمودند: «تو از من هستی و من هم از تو هستم.»[5]

الناس أنی لکم فرط وإنی أوصیکم بعترتی خیرا موعدکم الحوض والذی نفسی بیده لتقیمن الصلاة ولتؤتون الزکاة أو لأبعثن علیکم رجلا منی أو کنفسی فلیضربن أعناق مقاتلیهم ولیسبین ذراریهم قال فرأی الناس أنه یعنی أبا بکر أو عمر فأخذ بید علی فقال هذا

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۱۳۱ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

[۲] تهذیب الآثار (الجزء المفقود) ج ۱ ص ۱۶۰ قال محمود محمد شاکر: وهذا خبر – عندنا – صحیح سنده

[۳] حدثنا شریک عن عیاش العامری عن عبد الله بن شداد قال قدم علی رسول الله صلی الله علیه و آله وفد أبی سرح من الیمن فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله لتقیمن الصلاة ولتؤتن الزکاة ولتسمعن ولتطیعن أو لأبعثن إلیکم رجلا لنفسی یقاتل مقاتلتکم ویسبی ذراریکم اللهم أنا أو کنفسی ثم أخذ بید علی

[٤] مصنف ابن أبی شیبة ج ۶ ص ۳۶۹ ح ۳۲۰۹۳ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد ضعیف لأن به موضع إرسال ، وباقی رجاله ثقات عدا شریک بن عبد الله القاضی وهو صدوق سیء الحفظ یخطئ کثیرا

[٥] صحیح البخاری ج ۲ ص ۹۶۰ ح ۲۵۵۲ و ج ۴ ص ۱۵۵۱ ح ۴۰۰۵ وقال لعلی أنت منی وأنا منک

دلالت آیه بر افضلیت و امامت امیرالمؤمنین عليه السلام

آیه ی مباهله از وجوهی بر افضلیت و امامت امیرمومنان عليه السلام دلالت دارد:

یکم: این آیه نصّ در امامت حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام است؛ زیرا به روشنی بر مساوات میان پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله و امیرالمؤمنین عليه السلام دلالت دارد و چون رسول خدا صلى الله عليه وآله اولی به تصرف است، پس مساویِ او؛ یعنی حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام نیز اولی به تصرف خواهد بود.

مساوی بودن پیامبر صلى الله عليه وآله با امیرالمؤمنین عليه السلام نیز از آنجا استفاده می شود که خداوند امیرالمؤمنین را نفس پیامبر معرفی کرده است. نفس شیء به معنای خود شیء است، اما از آنجا که خداوند به پیامبر دستور می دهد که نفس خود را برای مباهله دعوت کن، روشن می شود که مراد از نفس پیامبر شخصی غیر از خود آن حضرت است؛ زیرا دعوت کننده کسی است که باید دیگری را دعوت کند، اما دعوت شخص از خویشتن بی معناست و با چنین چیزی شخص را دعوت کننده نمی نامند؛ از همین رو نفس در این آیه در معنای حقیقی به کار نرفته است و معنای مجازی آن مراد است. در معنای مجازی نیز أقرب المجازات در نظر گرفته می شود و أقرب المجازات به حقیقت، مساوات است.

پس باید گفت به نص آیه مباهله، امیرالمؤمنین عليه السلام در جمیع کمالات ـ البته بجز نبوت ـ با رسول خدا صلى الله عليه وآله مساوی است و از آنجا که رسول خدا اولی به تصرف هستند، این مقام برای امیرالمؤمنین نیز ثابت خواهد شد. هم چنین است کمالات دیگر رسول خدا صلّی الله علیه وآله؛ مانند عصمت، افضلیت و... که این کمالات نیز برای امیرالمؤمنین عليه السلام ثابت خواهد شد.

دوم: داستان مباهله و گفتار و رفتار رسول خدا در جریان آن، از چند جهت بر افضلیت امیرالمؤمنین عليه السلام دلالت دارد:

جهت نخست: اقدام رسول خدا بر دعوت امیرالمؤمنین، حضرت صدیقه طاهره، امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء عليهم السلام است که بیان گر این حقیقت است که آن بزرگواران محبوب ترین افراد نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله بوده اند و روشن است که محبوب ترین فرد نزد پیامبر، بافضیلت ترین افراد امت پیامبر صلى الله عليه وآله خواهد بود.

جهت دوم: عمل رسول خدا صلى الله عليه وآله در دعوت از اهل بیت عليهم السلام برای مباهله با دشمنان دین است که نشانگر عظمت و جلالت ایشان نزد خداوند است؛ زیرا رسول خدا صلى الله عليه وآله از میان همسران و خویشاوندان خود تنها

امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه، امام مجتبی و سیدالشهداء علیهم‌السلام را برگزیده و احدی از بنوهاشم و خویشاوندان خود را در این امر با آنان شریک نساخته است، تا چه رسد به اصحاب خود و سایر مسلمانان! و چنان چه در میان مسلمانان احدی از نظر جایگاه و منزلت نظیر اهل بیت علیهم‌السلام بود، اختصاص این امر به ایشان وجهی نداشت.

جهت سوم: یاری دین خدا توسط ایشان است. زمانی که رسول خدا با اهل بیت علیهم‌السلام برای مباهله خارج شدند، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به ایشان فرمود:

«اذا أنا دعوت فأمّنوا ؛ هر گاه من نفرین کردم، شما آمین بگویید.»

و هنگامی که نصرانیان رسول خدا و اهل بیت ایشان علیهم‌السلام را مشاهده کردند، اسقف آنان گفت: «من چهره هایی را می بینم که اگر از خداوند درخواست کنند کوهی از کوه هایش را از جا برکند، قطعاً آن را از جا برخواهند کند. پس مباهله نکنید که هلاک می شوید و در روی زمین تا روز قیامت یک نصرانی هم باقی نمی ماند.»

این جریان به خوبی نقش اهل بیت را در ثبوت نبوت و راستی گفتار رسول خدا روشن می کند. همچنین بیان گر آن است که اگر دشمنان دین خدا با ایشان وارد مباهله می شدند، خداوند به واسطه اهل بیت علیهم‌السلام دشمنان دین خود را خوار و نابود می کرد. پس ایشان سهم بزرگ و تأثیر فراوانی در یاری دین خدا و رسول گرامی اسلام داشته اند. بدیهی است کسی که چنین جایگاهی در مباهله داشته باشد، به یقین برتر و بافضیلت تر از کسانی است که از این جایگاه برخوردار نیستند.

بنابراین مباهله بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دلالت دارد و به اتفاق همه مسلمانان شخصی که بافضیلت تر باشد، برای امامت متعین است.[1]

---

[۱] جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام ـ جلد سوّم، تألیف آیت الله سید علی میلانی

اعتراف علمای اهل سنت به دلالت آیه بر افضلیت امیر مومنان علیه السلام

فخر رازی نحوه ی استدلال شیعه به آیه ی مباهله برای اثبات افضلیت امیرالمومنین علیه السلام را اینگونه نقل کرده است:

«در ری مردی بود به نام محمود بن حسن حمصی که معلم شیعیان دوازده امامی بود. وی می پنداشت که علی علیه السلام از همه پیامبران غیر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله افضل است و دلیل او آیه ﴿انفسنا﴾ بود. می گفت: مراد از انفسنا نمی تواند خود محمد صلی الله علیه و آله باشد ، زیرا انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی کند، پس مراد از آن کس دیگری است ، و همه اجماع دارند بر آن که مراد علی بن ابی طالب علیهما السلام است؛ بنابر این آیه دلالت دارد بر آن که نفس علی همان نفس محمد صلی الله علیه و آله است. و نیز نمی تواند نفس او عین نفس آن حضرت باشد، پس مراد آن است که نفس او مانند نفس آن حضرت است، و این مقتضی مساوات از همه جهت است، ولی مسأله نبوت و فضیلت به دلایلی از این عموم بیرون است؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله پیامبر بود وعلی نبود و نیز اجماع منعقد است بر آن که محمد صلی الله علیه و آله از علی علیهما السلام افضل است، می ماند بقیه فضایل که در آنها با یکدیگر برابرند، و چون اجماع قائم است که محمد صلی الله علیه و آله از سایر پیامبران علیهم السلام افضل است، پس علی علیه السلام نیز از همه پیامبران برتر است ... و آن دلالت میکند بر اینکه علی علیه السلام از جمیع پیامبران بجز حضرت محمد صلی الله علیه و آله افضل است.

و اما سایر شیعیان قدیم و جدید همواره به این آیه استدلال می کنند بر اینکه علی علیه السلام مانند خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله است بجز در آنچه که دلیل تخصیص کرده است، و چون نفس حضرت محمد صلی الله علیه و آله افضل از صحابه است، پس واجب است که نفس علی علیه السلام نیز از سایر صحابه افضل باشد. این کلام شیعه است.»[1]

---

[۱] التفسير الكبير ج ۸ ص ۷۲ المسألة الخامسة : كان فى الرى رجل يقال له : محمود بن الحسن الحمصى ، وكان معلم الاثنى عشرية ، وكان يزعم أن عليا رضى الله عنه أفضل من جميع الأنبياء سوى محمد عليه السلام ، قال : والذى يدل عليه قوله تعالى : (وأنفسنا وأنفسكم) وليس المراد بقوله (وأنفسنا) نفس محمد صلى الله عليه و آله لأن الإنسان لا يدعو نفسه بل المراد به غيره ، وأجمعوا على أن ذلك الغير كان على بن أبى طالب رضى الله عنه ، فدلت الآية على أن نفس على هى نفس محمد ، ولا يمكن أن يكون المراد منه ، أن هذه النفس هى عين تلك النفس ، فالمراد أن هذه النفس مثل تلك النفس ، وذلك يقتضى الاستواء فى جميع الوجوه ، ترك العمل بهذا العموم فى حق النبوة ، وفى حق الفضل لقيام الدلائل على أن محمدا عليه السلام كان نبيا وما كان على كذلك ، ولانعقاد الإجماع على أن محمدا عليه السلام كان أفضل من على رضى الله عنه / فيبقى فيما وراءه معمولا به ، ثم الإجماع دل على أن محمدا عليه السلام كان أفضل من سائر الأنبياء عليهم السلام فيلزم أن يكون على أفضل من سائر الأنبياء ، فهذا وجه الاستدلال بظاهر هذه الآية ... وذلك يدل على أن عليا رضى الله عنه أفضل من جميع الأنبياء سوى محمد صلى الله عليه و آله، وأما

فخر رازی در جواب به این استدلال، تنها مطلب اول (برتری علی علیه السلام بر سایر انبیا علیهم السلام) را رد می کند و درباره مطلب دوم (برتری امیرمومنان علیه السلام بر صحابه) چیزی نمی گوید که نشان از صحت استدلال و پذیرش آن دارد.

«جواب این استدلال آن است که : همان گونه که اجماع میان مسلمانان منعقد است که محمد صلی الله علیه و آله افضل از علی است، همچنین پیش از ظهور این شخص (حمصی) اجماع منعقد است که هر پیامبری از کسی که پیامبر نیست افضل است ، و همه اجماع دارند که علی رضی الله عنه پیامبر نبوده است ، پس قطعا ظاهر آیه می رساند که همان گونه که محمد صلی الله علیه و آله افضل از علی است سایر انبیا نیز از علی افضل می باشند.»[1]

اما اینکه فخر رازی مدعی شده اجماع بر برتری انبیا بر غیر انبیا وجود دارد، چنین نیست و شیعیان قائل به برتری امامان معصوم علیهم السلام بر همه ی انبیا بجز حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستند.

ضمن اینکه این اجماعی که فخر رازی مدعی آن است، درباره ی برتری پیامبر هر قومی بر قوم خودش است، نه برتری هر پیامبری بر هر غیر پیامبر از اقوام دیگر.

محمد بن طلحه ی شافعی که ذهبی از او به عنوان علامه ی یگانه، شافعی مذهب و صاحب جلالت و بزرگی یاد می کند[2] ، در دلالت آیه ی مباهله می نویسد:

سائر الشيعة فقد كانوا قديما وحديثا يستدلون بهذه الآية على أن عليا رضى الله عنه مثل نفس محمد عليه السلام إلا فيما خصه الدليل ، وكان نفس محمد أفضل من الصحابة رضوان الله عليهم ، فوجب أن يكون نفس على أفضل أيضا من سائر الصحابة ، هذا تقدير كلام الشيعة

[1] التفسير الكبير ج ۸ ص ۷۲ والجواب : أنه كما انعقد الإجماع بين المسلمين على أن محمدا عليه السلام أفضل من على ، فكذلك انعقد الإجماع بينهم قبل ظهور هذا الإنسان ، على أن النبى أفضل ممن ليس بنبى ، وأجمعوا على أن عليا رضى الله عنه ما كان نبيا ، فلزم القطع بأن ظاهر الآية كما أنه مخصوص فى حق محمد صلى الله عليه و آله، فكذلك مخصوص فى حق سائر الأنبياء عليهم السلام .

[2] سير أعلام النبلاء ج ۲۳ ص ۲۹۳ «العلامة الأوحد كمال الدين أبو سالم محمد بن طلحة بن محمد بن حسن القرشى العدوى النصيبى الشافعى . ولد سنة اثنتين وثمانين وخمس مئة وبرع فى المذهب وأصوله وشارک فى فنون ولكنه دخل فى هذيان علم الحروف وتزهد وقد ترسل عن الملوک وولى وزارة دمشق يومين وتركها وكان ذا جلالة وحشمة» **ترجمه:** «محمد بن طلحه علامه ی یگانه و شافعی مذهب بود ، در سال ۵۸۲ هـ متولد شد ، در مذهب و اصول آن استاد و کامل شد و در فنون مختلف مشارکت

«و در این مورد، آیه مباهله نازل شده و آن سخن خداوند متعال است که : ﴿بگو: بیایید ما و شما فرزندان و زنان و کسانی را که به منزله خودمان هستند بخوانیم﴾ در این آیه و علت نزولش و در تصریحش به فضیلت فاطمه علیها السلام و پنج تن آل عبا علیهم السلام سخن بسیار گفتیم و در این فصل دوباره آن را ذکر کردم بدین علت که فضیلت علی علیه السلام بالخصوص از نتایج آن می باشد و گذشت که روایت شده که مراد از سخن خداوند متعال از ﴿انفسنا﴾ علی علیه السلام است و محال است که علی علیه السلام همان نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد. پس مراد از آیه ، تساوی بین آن دو است و این اقتضا می کند که هر یک از آن دو متصف به مثل صفات دیگری باشد وگرنه بین آن دو ، تساوی محقق نمی شد.

پس نفس علی علیه السلام متصف به مثل صفات نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله که متصف به صفات کمال است می باشد و تنها در صفت نبوت فرق دارند؛ زیرا نبوت مختص پیغمبر صلی الله علیه و آله است و وجود نبوت در غیر از ایشان محال است. پس صفت فضیلت و علم برای علی علیه السلام حاصل است؛ زیرا نفسی که مساوی با نفس متصف به فضیلت و علم است، حتما متصف به آن ها خواهد بود و در این آیه ی شریفه به این فضیلت اشاره شده است که اگر در حق ایشان به همین فضیلت اکتفا شود هر آینه نور برتری اش می درخشد و بزرگواری فراوانش از این فضیلت می تابد و به سبب آن جایگاهش بالا می رود و ابر پربار به خاطر وجوب احترامش جاری می شود و او را تر می کند و بهره اش را فراوان می کند و این عجیب نیست، در حالی که این فضیلت یک گوهر از گردنبند های مرتب شده و یک فضیلت از فضائل متعدد می باشد.»[1]

نمود ولی در هذیان علم حروف وارد شد . زهد پیشه ساخت و از پادشاهان دوری گزید. وزارت دمشق را دو روز بر عهده گرفت و سپس آن را ترک کرد. او دارای جلالت و حشمت بود.»

[1] مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول (ع) ، ص ۹۵-۹۶ پی دی اف ؛ وفی ذلک آیة المباهلة وهی قوله تعالی: * (قل تعالوا ندع أبنائنا وأبنائکم ونسائنا ونسائکم وأنفسنا وأنفسکم) * هذه الآیة قد تقدم بسط القول فیها وفی بیان سبب نزولها وفی تصریحها بفضیلة فاطمة (علیها السلام) والخمسة أهل العبا (علیهم السلام) بمدلولها غیر أنی أعدت فی هذا الفصل ذکرها لکون فضیلة علی (علیه السلام) بخصوصه من مقاصد محصولها، وقد تقدم من ذلک إنه قد نقل أن المراد بقوله تعالی: * (وأنفسنا) * هو علی (علیه السلام) ویمتنع أن تکون نفس علی هی نفس النبی بعینها فیکون المراد من الآیة المساواة بین نفسیهما وهذا یقتضی أن تکون کل واحدة من النفسین متصفة (بمثل جنس صفات الأخری وإلا لما حصل التساوی بینهما فتکون نفس علی (علیه السلام) متصفة) بمثل صفات النفس النبویة الموصوفة بصفات الکمال جنسا لکن ترک العمل بذلک فی صفة النبوة لاختصاصها بالنبی (ص) لاستحالة وجودها فی غیره فتبقی صفة الفضیلة والعلم (حاصلة لعلی (علیه السلام) لأن النفس المساویة للنفس المتصفة بالفضیلة والعلم) متصفة بذلک لا محالة وفی هذه الآیة الشریفة من الإشارة إلی هذه الفضیلة ما لو اقتصر علیها فی حقه لأشرق بها نور فضله، وبرق

پاسخ به شبهات علمای اهل سنت

علمای اهل سنت که متوجه دلالت روشن آیه بر افضلیت و امامت امیر مومنان علیه السلام بوده اند، هر یک به گونه ای کوشیده اند تا در استدلال به آن خدشه ایجاد کنند و این شبهه تراشی شان تا جایی پیش رفته که منجر به عدم قبول حدیث صحیح مسلم در به مباهله برده شدن امیر مومنان علیه السلام شده است و بعضی نیز چون از یک طرف نتوانسته اند روایات به مباهله برده شدن حضرت علی علیه السلام را انکار کنند و از سوی دیگر نتوانسته اند آن حضرت را مصداق ﴿انفسنا﴾ بدانند_ به خاطر دلالت روشنش بر افضلیت امیرالمومنین علیه السلام_ از این رو حضرت علی علیه السلام را از مصادیق ﴿ابنائنا؛ پسرانمان﴾ دانسته اند !! و شبهاتی از این قبیل که حتی ارزش نقل کردن نیز ندارند، چه برسد به پاسخگویی.

مهمترین شبهه ای که به نظر این حقیر رسید، شبهه ای بود که ابن تیمیه و دهلوی مطرح کرده اند و آن اینکه چون در آیات قرآن «نفس» به معنای قریب، هم نسب، هم دین و هم ملت آمده است؛ لذا در آیه ی مباهله نیز منظور همان است.

کوتاه جواب اینکه:

اولا: در بعضی آیات قرآن، نفس در مقابل اقرباء به کار رفته است؛

﴿ قُوا أَنْفُسَكمْ وَأَهْليكمْ نارًا. ﴾[1]

«خود و خویشانتان را از آتش نگاه دارید.»

﴿إِنَّ الْخاسِرينَ الَّذينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْليهِمْ يوْمَ الْقِيامَةِ. ﴾[2]

«زیانکاران کسانی هستند که خودشان و اهلشان زیان ببینند.»

لذا بدون داشتن دلیل و قرینه نمی توان ادعا نمود که منظور از نفس در آیه ی مباهله، خویشاوند است.

منها موفور نبله، وسمق بسببها مقر محله، واندفق من وجوب تعظیمه هامر وبله وغامر سجله، کیف وهی جوهرة فردة من عقود منضدة، ومنقبة واحدة من مناقب متعددة

[۱] تحریم: ۶

[۲] سوره زمر: آیه ۱۵؛ سوره شوری: آیه ۴۵

ثانیا: استعمال کلمه ی «نفس» در این آیه ی مباهله در معنای «قرابت» امری است بعید؛ چرا که در این آیه، کلمه ی ﴿أنفسنا﴾ در مقابل نزدیکان و اقرباء همچون ﴿نساءنا﴾ و ﴿أبناءنا﴾ قرار گرفته است و طبیعتا بایستی معنای حقیقی خود را داشته باشد و وقتی نمی توان آن را به «عین» ترجمه کرد، فقط معنای «مساوات» برای ما باقی خواهد ماند.

اما اگر نفس را به معنای هم کیش یا هم نسب بدانیم، در این صورت این سؤال پیش می آید که آیا ﴿ابنائنا﴾ و ﴿نسائنا﴾ هم کیش یا هم نسب نیستند ؟!

فصل دوم: امامت حضرت علی علیه السلام در حدیث

همانند آیات، دو دسته روایت در اثبات خلافت، امامت و وصایت امیر المومنین علیه السلام در کتب عامه نقل شده است: یک دسته عام که شامل همه ی اهل بیت می شود؛ مانند احادیث ثقلین، سفینه، امان و دوازده خلیفه و یک دسته نیز مخصوص امیرالمومنین علیه السلام که در اینجا به ده مورد از آن ها که از نظر سندی معتبر هستند اشاره می کنیم.

یکم: حدیث منزلت

مسلم در صحیحش روایت کرده است که:

«سعید بن مسیب از عامر بن سعد بن ابی وقّاص از پدرش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود : منزلت تو در نزد من ، برابر با منزلت هارون علیه السلام در نزد حضرت موسی علیه السلام است، جز این که پیغمبری پس از من مبعوث نمی‌شود.

سعید بن مسیب گفته است: آرزویم این بود که این حدیث را خودم از سعد بشنوم، در ملاقاتی که با سعد دست داد ، حدیث مزبور را که از عامر شنیده بودم به اطلاع او رسانیدم. سعد گفت : آری ، «حدیث منزلت» را خودم شنیده‌ام؛ سپس دو انگشت را یکی در گوش راست و دیگری در گوش چپ گذاشت و گفت: آری ! با این دو گوش ، حدیث منزلت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام و اگر بر خلاف آنچه شنیدی، شنیده باشم، شنوایی هر دو گوش را از دست بدهم.»[1]

مسلم همچنین روایت کرده است که:

«معاویة بن ابی سفیان به سعد بن أبی وقاص دستور داد [تا به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ناسزا بگوید، اما سعد از دستور او سرپیچی کرد]؛ پس معاویه از وی پرسید: چرا علی را آماج ناسزا و دشنام نمی‌سازی ؟ سعد گفت: به دلیل آن که سه خصلت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام شنیدم که با توجه به آن ها ، هیچگاه به سبّ و دشنام او اقدام نمی‌کنم. اگر یکی از آن ها برای من بود، بهتر و ارزنده تر از شتران سرخ مو که در اختیار من باشد ، به شمار می آوردم:

نخست: در بعضی از جنگ‌ها (تبوک) رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خود، در مدینه باقی گذاشت و حضرت علی علیه السلام به عرض رسانید: یا رسول الله ! مرا به خلافت بر زنان و کودکان موظّف می‌داری ؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمود : آیا خرسند نیستی از این که منزلت تو نسبت به من ، همانند نسبت و منزلت هارون علیه السلام ، به حضرت موسی علیه السلام باشد ؛ با این تفاوت که پس از من پیغمبری مبعوث

---

[۱] صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۷۰ ح ۲۴۰۴ عن سعید بن المسیب عن عامر بن سعد بن أبی وقاص عن أبیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی قال سعید فأحببت ان أشافه بها سعدا فلقیت سعدا فحدثته بما حدثنی عامر فقال انا سمعته فقلت آنت سمعته فوضع أصبعیه علی أذنیه فقال نعم وإلا فاستکتا

نمی‌شود ؟! ... .»[۱]

محمد بن جعفر الکتانی در کتابش که مختص احادیث متواتر است ، حدیث منزلت را آورده و نام ۱۳ نفر از صحابه ی راوی این حدیث را ذکر کرده و اضافه کرده است که ابن عساکر طرق این حدیث را در یک کتاب جمع آوری کرده است که راویانش از طبقه ی صحابه به بیش از ۲۰ نفر می رسند.[۲]

چون بر صحت این حدیث ، عامه اجماع دارند، از پرداختن به اسناد آن خود داری می کنم.

---

[۱] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۳۵۹ ح ۳۵۰۳ و ج ۴ ص ۱۶۰۲ ح ۴۱۵۴

[۲] نظم المتناثر من الحدیث المتواتر للکتانی ج ۱ ص ۱۹۵ ح ۲۳۳ (أما ترضی أن تکون منی بمنزلة هارون من موسی) أورده فیها أیضا من حدیث (۱) أبی سعید الخدری (۲) وأسماء بنت عمیس (۳) وأم سلمة (۴) وابن عباس (۵) وحبشی بن جنادة (۶) وابن عمر (۷) وعلی (۸) وجابر بن سمرة (۹) والبراء بن عازب (۱۰) وزید بن أرقم عشرة أنفس . قلت ورد أیضا من حدیث (۱۱) مالک بن الحویرث (۱۲) وسعد بن أبی وقاص (۱۳) وعمر ابن الخطاب وقد تتبع ابن عساکر طرقه فی جزء فبلغ عدد الصحابة فیه نیفا وعشرین وفی شرح الرسالة للشیخ جسوس رحمه الله ما نصه وحدیث أنت منی بمنزلة هارون من موسی متواتر جاء عن نیف وعشرین صحابیا واستوعبها ابن عساکر فی نحو عشرین ورقة اه

پاسخ به مهمترین شبهات در مورد حدیث منزلت

مخالفین مکتب اهل بیت علیهم السلام طبق معمول برای دور کردن مردم از مکتب اهل بیت علیهم السلام شبهاتی درباره ی دلالت آن مطرح کرده اند که ما در اینجا مهم ترین آن ها را پاسخ می دهیم.

شبهه ی یکم: اگر کسی بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را در همه چیز بجز نبوت به منزله هارون علیه السلام قرار داد ، ادعای باطلی است ؛ زیرا این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «آیا راضی نمی‌شوی که تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسی باشی؟» دلیل است بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهد رضایت او را جلب کند و او را دلداری دهد؛ زیرا علی علیه السلام از این جانشینی احساس ضعف و کسر شأن کرده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله فقط به خاطر تسلی دادن و خشنود کردن علی علیه السلام این سخن را فرمود و اگر چنانچه دیگر جانشینان حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم به جانشینی خود در مدینه راضی نمی بودند ، ممکن بود پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن آنها هم این حدیث را بفرمایند. بگذریم که تشبیه فقط از جهت جانشینی در زمان حیات است و در مورد حضرت علی علیه السلام ، فقط در ماجرای تبوک گفته شده است.

جواب:

این شبهه در واقع چند شبهه است که به تفکیک پاسخ می دهیم.

یکم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، حضرت علی علیه السلام را فقط در یک منزلت به حضرت هارون علیه السلام تشبیه کرده است و آن هم جانشینی در ماجرای تبوک است!

جواب:

اگر به حدیث دقت کنیم، می فهمیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فقط یک چیز را استثنا فرموده اند و این کاملا بر خلاف سخن طراح شبهه است:

«انت منّی بمنزله هارون من موسی الاّ انّه لا نبی بعدی.»

اما اینکه استثنا دلالت بر عمومیت دارد، محققان بزرگ و پیشوایان اصول اهل سنت به آن تصریح کرده اند؛ برای نمونه ابو یحیی زکریا انصاری (متوفای ۹۲۶ هـ) می نویسد:

«استثنا: پس هر آنچه که استثنا کردنش از آن صحیح باشد از چیزهایی که در آن محصور نمی شود، پس آن عام است... مانند: «جاء الرجال إلا زیدا» یعنی "همه ی مردان آمدند بجز زید [که نیامد]".»[۱]

مرحوم میر حامد حسین در کتاب عبقات الانوار به طور مفصل به این موضوع پرداخته است که به دلیل پیچیده بودن این مطلب و قابل درک نبودنش برای عموم از نقل آن ها خود داری می کنم.

دوم: پیامبر صلی الله علیه وآله فقط به خاطر تسلی دادن و خشنود کردن علی این سخن را فرمود و حتی فضیلت هم محسوب نمی شود ؛ چون اگر دیگر جانشینان هم گریه میکردند ، پیامبر صلی الله علیه وآله در شأن آنها هم چنین حدیثی را میفرمودند!

جواب:

اگر فضیلت تشبیه شدن به حضرت هارون علیه السلام دست یافتنی بود، پس چرا سعد بن ابی وقاص آن را دست نیافتنی و از دار و ندار دنیا بهتر می داند؟

یا چرا سعید بن مسیب باورش نمی شود که پیامبر صلی الله علیه وآله چنین چیزی در شأن امام علی علیه السلام فرموده باشند؟!

و چرا بخاری و مسلم این حدیث را فضیلتی برای حضرت علی علیه السلام دانسته اند و آن را در باب فضائل آن حضرت ذکر کرده اند ؟!

و حتی ابن عساکر با سند معتبر[۲] روایت کرده است که یکی از دشمنان امیرالمومنین علیه السلام به سعد بن ابی وقاص به خاطر نقل حدیث منزلت اعتراض می کند و سعد هم جواب می دهد که این حدیث را انکار نکن و حتی فضائلی برتر از این را هم نسبت به حضرت علی علیه السلام انکار نکن:

«عامر بن سعد (بن ابی وقاص) گفت: من همراه پدرم بودم که مردی که بغض علی علیه السلام را داشت دنبالمان کرد ؛ پس گفت: ای ابا اسحاق ، چه حدیثی است که مردم درباره ی علی علیه السلام ذکر می کنند؟ [سعد] گفت: آن چیست؟ گفت: حدیث تو به من به منزله ی هارون برای موسی (علیهما السلام) هستی . [سعد] گفت: آری ؛ خودم

---

[۱] غایة الوصول ج ۱ ص ۱۲۶ الاستثناء : فکل ما صح الاستثناء منه مما لا حصر فیه فهو عام ... نحو : جاء الرجال إلا زیدا

[۲] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۱۵۷ (ح ۴۴۰۳۰) حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده ضعیف ویحسن إذا توبع ، رجاله ثقات عدا معمر بن بکار السعدی وهو مقبول ، وإبراهیم بن إسحاق الأطروش وهو انفرد بتوثیقه ابن حبان

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود: تو به من همانند هارون علیه السلام برای موسی علیه السلام هستی. آیا انکار می کنی که برای علی علیه السلام این و برتر از این را فرموده است؟!» [1]

و چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن قضیه در هنگام رفتن به جنگ تبوک به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«مدینه جز با وجود من یا تو(ای علی) اصلاح نمی شود.» [2]

و چرا در مان قضیه فرمودند:

«چاره ای نیست جز اینکه یا من در مدینه بمانم و یا تو. سپس علی علیه السلام را جانشینش کرد.» [3]

هیثمی بعد از نقل این روایت گفته است که آن را طبرانی با دو سند نقل کرده است که در یکی از آن ها میمون بصری وجود دارد که ابن حبان او را توثیق کرده است و گروهی دیگر تضعیفش کرده اند و بقیه ی رجالش ، رجال صحیح بخاری هستند. [4]

ابن حجر عسقلانی نیز این روایت را از محمد بن سعد زهری از براء بن ارقم نقل کرده و سندش را قوی دانسته است. [5]

و چرا عبد الله بن عباس ، این حدیث را جزء ده فضیلت مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته و اضافه کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سزاوار نیست من بروم جز اینکه تو جانشین من باشی»؟:

---

[١] فأخبرناه أبو الحسن الفقيه نا عبد العزيز بن أحمد أنا تمام بن محمد والحسن بن حبارة قالا نا خيثمة نا أبو إسحاق إبراهيم بن إسحاق الصواف نا معمر بن بكار حدثنى إبراهيم بن سعد عن الزهرى عن عامر بن سعد قال إنى لمع أبى إذ تبعنا رجل فى نفسه على على بعض الشىء فقال يا أبا إسحاق ما حديث يذكر الناس عن على قال وما هو قال أنت منى بمنزلة هارون من موسى قال نعم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول لعلى أنت منى كهارون من موسى ما تنكر أن يقول لعلى هذا وأفضل من هذا

[٢] المستدرک علی الصحيحين ج ٢ ص ٣۶٧ ح ٣٢٩۴ قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه ؛ فإن المدينة لا تصلح إلا بى أو بک

[٣] أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعلى حين أراد ان يغزو إنه لا بد من أن أقيم أو تقيم فخلفه

[٤] مجمع الزوائد ج ٩ ص ١١١ قال الهيثمى: رواه الطبرانى بإسنادين فى أحدهما ميمون أبو عبدالله البصرى وثقه ابن حبان وضعفه جماعة وبقية رجاله رجال الصحيح

[٥] فتح البارى ج ٧ ص ٧۴ در شرح ح ٣۵٠٣ قال ابن حجر العسقلانی : ولابن سعد من حديث البراء بن أرقم فى نحو هذه القصة ... وإسناده قوى

«اف بر ایشان ! اینها حرفهای ناروا و نکوهش در مورد مردی میگویند که بیش از ده فضیلت و منقبتی برای وی می باشد که برای هیچکس غیر از او وجود ندارد ... اینها بدگوئی از مردی می کنند که که پیامبر اکرم ﷺ در مورد او فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت بمن بمنزله هارون برای موسی باشی جز آنکه پس از من پیغمبری نخواهد بود. همانا روا نیست که من بروم جز آنکه تو بجای من باشی.»[۱]

و چرا راویان ، از بیان حدیث منزلت در زمان بنی امیه می ترسیدند ؟

به عنوان نمونه : سعید بن مسیب می گوید که به ابو سعید خدری صحابی گفتم: می خواهم از تو راجع به حدیثی سؤالی کنم ، اما می ترسم... . سپس حدیث منزلت را مطرح می کند:

«حماد بن سلمه از علی بن زید از سعید بن مسیب نقل کرده است که گفت: به سعد بن مالک گفتم که من می خواهم درباره ی حدیثی از تو سوال بکنم اما می ترسم. پس گفت: این کار را نکن ای پسر برادرم ؛ هنگامی که دانستی نزد من علمی است ، درباره ی آن از من سوال کن و از من نترس. سعید گوید: پس گفتم: [سوالم درباره ی] فرمایش رسول خدا ﷺ به علی علیه‌السلام هنگام جانشین کردنش در مدینه در جنگ تبوک است. پس سعد گفت: پیامبر ﷺ علی علیه‌السلام را در مدینه در جنگ تبوک جانشینش کرد ؛ پس [علی علیه‌السلام] فرمود: ای رسول خدا ﷺ ، آیا مرا در میان زنان و کودکان می گذاری؟ پس فرمود: آیا راضی نمی شوی که به من به منزله ی هارون برای موسی علیه‌السلام باشی؟ فرمود: آری ای رسول خدا ﷺ .

راوی گوید: علی علیه‌السلام چنان با سرعت بازگشت که گویی غباری را که از قدم های او بر می خاست ، می دیدم و حماد گفت: پس علی علیه‌السلام به سرعت بازگشت.»[۲]

---

[۱] المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲ با تصحیح حاکم و ذهبی / أُفٍّ وَتُفٍّ وَقَعُوا فِی رَجُلٍ لَهُ بِضْعَ عَشْرَةَ فَضَائِلَ لَیسَتْ لِأَحَدٍ غَیرَهُ ، وَقَعُوا فِی رَجُلٍ قَالَ لَهُ النَّبِی ﷺ: ... أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكونَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَیسَ بَعْدِی نَبِی، إِنَّهُ لَا ینْبَغِی أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِیفَتِی

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۲ ص ۲۳۱-۲۳۲ ح ۱۴۹۰ قال احمد محمد شاکر : إسناده صحیح ؛ حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا عفان ثنا حماد یعنی بن سلمة أنبأنا علی بن زید عن سعید بن المسیب قال قلت لسعد بن مالک انی أرید ان أسألک عن حدیث وأنا أهابک ان أسألک عنه فقال لا تفعل یا بن أخی إذا علمت أن عندی علما فسلنی عنه ولا تهبنی قال فقلت قول رسول الله ﷺ لعلی رضی الله عنه حین خلفه بالمدینة فی غزوة تبوک فقال سعد رضی الله عنه خلف النبی ﷺ علیا رضی الله عنه بالمدینة فی غزوة تبوک فقال یا رسول الله أتخلفنی فی الخالفة فی النساء والصبیان فقال أما ترضى ان تکون منی بمنزلة هارون من موسى قال بلی یا رسول الله قال فأدبر علی مسرعا کأنی أنظر إلی غبار قدمیه یسطع وقد قال حماد فرجع علی مسرعا

و چرا احمد بن حنبل از بیان تفسیر این حدیث خود داری کرده و راویان را نیز به سکوت در مورد دلالت آن امر می کند ؟!:

«ابوبکر مروزی می گوید: از احمد بن حنبل در مورد تفسیر حدیث منزلت پرسیدم، گفت: در این مورد سکوت کن! هیچ چیز در این باره مپرس، و حدیث را به همان صورت که نقل شده است، واگذار!!»[۱]

سخن آخر در جواب این شبهه اینکه، طبق روایت معتبر اهل سنت، امام زین العابدین علیه السلام به این حدیث بر افضلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر ابی بکر و عمر استدلال کرده اند:

«حکیم بن جبیر گفت: به علی بن حسین (علیهما السلام) عرض کردم : گروهی از مردم در نزد ما در عراق می گویند : ابوبکر و عمر از علی علیه السلام بهتر بودند . علی بن حسین (علیهما السلام) جواب دادند: پس حدیثی را که سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص نقل کرده است چه کنم که رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمودند: تو نسبت به من به منزله ی هارون علیه السلام برای موسی علیه السلام هستی ، غیر از اینکه بعد از من پیامبری نیست.»[۲]

این روایت را ابن عساکر با سند معتبر[۳] نقل کرده است.

---

[۱] السنة لأبی بکر بن الخلال ج ۲ ص ۳۴۷ ح ۴۶۰ قال د. عطیة الزهرانی : إسناده صحیح / أخبرنا أبو بکرالمروذی قال سألت أبا عبدالله عن قول النبی لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسی أیش تفسیرة قال أسکت عن هذا لا تسأل عن ذا الخبر کما جاء

[۲] تاریخ مدینة دمشق لابن عساکر ج ۴۲ ص ۱۵۳-۱۵۴ (ح ۴۴۰۲۲) قال وأنا محمد بن یوسف الهروی نا أبو قلابة عبد الملک بن محمد الرقاشی نا أمیة بن بسطام نا یزید بن زریع عن إسرائیل بن یونس عن حکیم بن جبیر قال قلت لعلی بن الحسین إن ناسا عندنا بالعراق یقولون إن أبا بکر وعمر خیر من علی قال فقال علی بن الحسین فکیف أصنع بحدیث حدثنیه سعید بن المسیب عن سعد بن أبی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی غیر أنه لا نبی بعدی

[۳] طبق برنامه ی جوامع الکلم ، تمام رجال سند این روایت ، ثقه یا صدوق حسن الحدیث هستند بجز حکیم بن جبیر که البته او نیز توثیق دارد؛

ابو زرعه او را راستگو دانسته است ، حاکم نیشابوری و ذهبی روایاتش را تصحیح کرده اند ، ضیاء مقدسی از او در کتاب الأحادیث المختاره روایت نقل کرده است و محقق آن کتاب (دکتر عبد الملک دهیش) سند روایتی که در آن حکیم بن جبیر قرار دارد را حسن دانسته است، ترمذی نیز روایاتش را حسن دانسته و ابن ابی حاتم نیز در تفسیرش چند روایت از او نقل کرده است :

«وفیه حکیم بن جبیر قال أبو زرعة محله الصدق إن شاء الله وفیه کلام کثیر» **ترجمه:** «و در آن حکیم بن جبیر است که ابو ذرعه گفته است: ان شاء الله راستگو است و در مورد او سخن بسیار است.» مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۸۷

المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی ، ج ۲ ص ۲۸۵ ح ۳۰۲۷ و ج ۲ ص ۵۷۸ ح ۳۹۵۹ و ج ۲ ص ۵۹۰ ح ۳۹۹۱

الأحادیث المختارة ج ۱ ص ۴۲۱ ح ۲۹۹

سنن الترمذی ج ۱ ص ۲۹۲ ح ۱۵۵ و ج ۳ ص ۴۰ ح ۶۵۰ و ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۲۰

سوم: این حدیث فقط در قضیه ی تبوک گفته شده است و دلالت آن فقط مربوط به آن زمان بود.

جواب:

اولا: هیچ دلیلی دالّ بر دلالت حدیث منزلت فقط در ماجرای تبوک و تنها بر خلافت در آن زمان وجود ندارد؛ بلکه خود حدیث به وضوح میگوید که منزلت ، همیشگی است تا جایی که ملا علی قاری هروی حنفی در ذیل این حدیث شریف می گوید:

«در آن اشاره است به اینکه اگر پیامبری پس از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله می بود، او علی علیه السلام می بود.»[1]

ثانیا: صحابه ای مثل سعد بن ابی وقاص و تابعین بزرگی مثل سعید بن مسیب و امام زین العابدین علیه السلام دلالت حدیث را همیشگی می دانستند، همانطور که گذشت.

ثالثا: احادیث زیادی نقل شده است که به مکان و زمان صدور این حدیث اشاره نکرده اند ؛ یعنی دلالت آن را مطلق دانسته اند.

ترمذی از جابر بن عبدالله روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند:

«تو به من به منزله ی هارون برای موسی علیه السلام هستی بجز اینکه بعد از من پیامبری نیست. ابو عیسی ترمذی گوید: این حدیث حسن و غریب است از این وجه و این روایت از سعد ، زید بن ارقم ، ابو هریره و ام

تفسیر ابن أبی حاتم ج ۳ ص ۸۲۷ ح ۴۵۸۲ و ج ۶ ص ۱۹۰۸ ح ۱۰۱۱۱ و ج ۸ ص ۲۶۸۹ ح ۱۵۱۲۷ و ج ۸ ص ۲۶۹۱ ح ۱۵۱۴۰

حاکم نیشابوری بعد از تصحیح سند روایتی که حکیم بن جبیر در آن قرار دارد ، تصریح میکند که علت تضعیف او ، غلوش در تشیع است ـ که ضرری به وثاقت راوی نمی زند ـ : «حدثنا أبو بکر بن إسحاق أنبأ بشر بن موسی ثنا الحمیدی ثنا سفیان عن حکیم بن جبیر الأسدی عن أبی صالح عن أبی هریرة رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال سورة البقرة فیها آیة سید أی القرآن لا یقرأ فی بیت وفیه شیطان إلا خرج منه أیة الکرسی هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه والشیخان لم یخرجا عن حکیم بن جبیر لوهن فی روایاته إنما ترکاه لغلوه فی التشیع» **ترجمه:** «از حکیم بن جبیر اسدی از ابی صالح از ابو هریره روایت شده است که رسول خدا (ص) فرمودند ... . این حدیث سندش صحیح است ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند و آن دو از حکیم بن جبیر به خاطر وهن در روایاتش روایتی نقل نکرده اند و تنها به خاطر غلوش در تشیع او را ترک کردند.» المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۷۴۸ ح ۲۰۵۹

[۱] مرقاة المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۴۱ در شرح حدیث ۶۰۸۷ وفیه إیماء إلی أنه لو کان بعده نبی لکان علیا

سلمه نیز نقل شده است.»[۱]

برای نمونه نسائی از اسماء بنت عمیس حدیث منزلت را به صورت مطلق بدون قید هیچ مکان و زمانی نقل کرده و محقق کتاب، ابو اسحاق حوینی، سندش را تصحیح کرده است.[۲]

رابعا: این حدیث در مکان ها و زمان های زیادی گفته شده است که به بعضی از آنها اشاره میکنیم:

حدیث منزلت در منزل جناب ام سلمه

سند اول :

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمودند: این علی بن ابی طالب است ؛ گوشتش گوشت من و خونش خون من است، او از من است و نسبت به من به منزله ی هارون علیه السلام به موسی علیه السلام است بجز اینکه بعد از من پیامبری نیست.»[۳]

هیثمی بعد از نقل این روایت گفته است: «این روایت را طبرانی نقل کرده و در سند آن ، حسن بن حسین عرنی وجود دارد که ضعیف است.»[٤]

اما حسن بن حسین عرنی نیز مورد وثوق است[٥] و لذا سند این روایت، معتبر است.

---

[۱] سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۴۰ ح ۳۷۳۰ عن جابر بن عبد الله أن النبی صلی الله علیه و آله قال لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب من هذا الوجه وفی الباب عن سعد وزید بن أرقم وأبی هریرة وأم سلمة

[۲] خصائص علی ، ص ۶۳-۶۴ ح ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ و ۶۱ قال الحوینی : إسنادهم صحیح ؛ موسی الجهنی قال دخلت علی فاطمة ابنة علی فقال لها رفیقی هل عندک شیء عن والدک مثبت قالت حدثتنی أسماء بنت عمیس أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی

[۳] المعجم الکبیر ج ۱۲ ص ۱۸ ح ۱۲۳۴۱ حدثنا علی بن العباس البجلی الکوفی ثنا محمد بن تسنیم ثنا حسن بن حسین العربی ثنا یحیی بن عیسی الرملی عن الأعمش عن حبیب بن أبی ثابت عن سعید بن جبیر عن بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لأم سلمة هذا علی بن أبی طالب لحمه لحمی ودمه دمی هو منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی

[٤] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۱ قال الهیثمی: رواه الطبرانی وفیه الحسن بن الحسین العرنی وهو ضعیف

[٥] تضعیف حسن بن حسین عرنی بدون دلیل موجّه (جرح غیر مفسر) و صرفا به خاطر نقل چند حدیث در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است.

و حاکم نیشابوری سند روایت او را صحیح دانسته است: «أخبرنا علی بن عبد الرحمن بن عیسی ثنا الحسین بن الحکم الجیزی ثنا الحسن بن الحسین العرنی ثنا أبو مری الأنصاری عن المنهال بن عمرو عن زر بن حبیش عن حذیفة رضی الله عنه عن رسول الله

سند دوم:

«أخبرنا أبو البركات عبد الوهاب بن المبارک الأنماطی أنا أبو بكر محمد بن المظفر بن بكران الشامی نا أبو الحسن أحمد بن محمد العتيقی أنا أبو يعقوب محمد بن يوسف بن أحمد بن الدجيل نا أبو جعفر محمد بن عمرو العقيلی حدثنی علی بن سعيد نا عبد الله بن داهر بن يحيى الرازی حدثنی أبی عن الأعمش عن عباية الأسدی عن ابن عباس عن النبی ﷺ قال لأم سلمة يا أم سلمة إن عليا لحمه من لحمی ودمه من دمی وهو منی بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبی بعدی»[1]

سند این روایت نیز معتبر است.[2]

حدیث منزلت در قضیه ایجاد برادری

در مکه مکرمه، آن روزی که پیامبر اکرم ﷺ بین مسلمانان عقد أخوت بستند، در همانجا حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان برادر خویش قرار داده و حدیث منزلت را فرمودند.

سند اول:

احمد بن حنبل از محدوج بن زید روایت کرده است که گفت:

«رسول خدا ﷺ بین مسلمانان برادری ایجاد کردند ، سپس فرمودند: یا علی ، تو برادر من هستی و به

ﷺ قال نزل من السماء ملک فاستأذن الله أن يسلم علی لم ينزل قبلها فبشرنی أن فاطمة سيدة نساء أهل الجنة هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه .»المستدرک علی الصحيحين ج ۳ ص ۱۶۴ ح ۴۷۲۲

از طرفی ذهبی اقل مرتبه ی کسی که حاکم نیشابوری حدیثش را تصحیح کند، حسن می داند؛ «وإن صَحَّحَ له كالدارقطنی والحاكم، فأقلُّ أحوالِهِ: حُسْنُ حديثه» **ترجمه:** «و اگر امثال دارقطنی و حاکم نیشابوری احادیثش را تصحیح کرده باشند، حداقل احوالش این است که حدیثش حسن می شود.» الموقظة فی علم مصطلح الحديث للذهبی ، ص ۷۸ سایت شامله

فلذا سند این روایت، حسن است.

[۱] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۴۲

[۲] اشکال سند این روایت متوجه عبد الله بن داهر است که :

اولا: بدون دلیل موجّه (جرح غیر مفسر) و صرفا به خاطر نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام تضعیفش کرده اند و خطیب بغدادی نقل می کند که او راستگو است: «أخبرنا صالح بن محمد الأسدی قال عبد الله بن داهر بن يحيى الاحمری الرازی شيخ صدوق» تاریخ بغداد ج ۹ ص ۴۵۳ ح ۵۰۸۵

ثانیا: به کمک سند اول که در آن عبد الله بن داهر وجود ندارد و سندش معتبر است، تقویت می شود.

نسبت به من به منزله ی هارون به موسی علیه السلام هستی غیر از اینکه بعد از من پیامبری نیست.»[۱]

سند دوم:

«زید بن ابی اوفی گفت: در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد ایشان رفتم. پس فرمودند: فلانی کجاست؟ فلانی کجاست؟ و به چهره های اصحابش نگاه می کرد و آن ها را بررسی می کرد و به سوی آن ها فرستاد تا اینکه نزدش آمدند. حمد و ثنای خدا گفت و سپس بین آن ها برادری ایجاد کرد. پس علی علیه السلام فرمود: روح از بدنم رفت و پشتم شکست هنگامی که دیدم با اصحاب خود چنان کردی و با من نه. پس اگر این رفتار شما از سرِ خشم بر من است، بخشش و بزرگواری از شماست! پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به آن که مرا به حق برانگیخت، تو را وا نگذاشتم مگر برای خودم و تو نسبت به من به منزله ی هارون برای موسی علیه السلام هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.»

این روایت را احمد بن حنبل[۲] با سند معتبر[۳] نقل کرده است.

---

[۱]فضائل الصحابة لابن حنبل ج 2 ص 663 ح ۱۱۳۱ حدثنا الحسن قثنا أبو عبد الله الحسين بن راشد الطفاوی والصباح بن عبد الله أبو بشر جار بدل بن المحبر يتقاربان فی اللفظ ويزيد أحدهما على صاحبه قالا نا قيس بن الربيع قثنا سعد الخفاف عن عطية عن محدوج بن زيد ان رسول الله صلی الله علیه و آله آخى بين المسلمين ثم قال يا على أنت أخى وأنت منى بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبى بعدى

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۲ ص ۶۶۶ ح ۱۱۳۷ حدثنا أحمد بن عبد الجبار الصوفى قثنا أبو على الحسين بن محمد السعدى البصرى فی جمادی الأولى سنة إحدى وثلاثين ومائتين قال نا عبد المؤمن بن عباد العبدى قال نا يزيد بن معن عن عبد الله بن شرحبيل عن زيد بن أبی أوفى قال دخلت على رسول الله صلی الله علیه و آله مسجده فقال أين فلان أين فلان فجعل ينظر فی وجوه اصحابه ويتفقدهم ويبعث إليهم حتى توافوا عنده فحمد الله واثنى عليه فآخى بينهم وذكر الحديث حديث المؤاخاة بينهم فقال على لقد ذهبت روحى وانقطع ظهرى حين رأيتک فعلت باصحابک ما فعلت غيرى فإن كان هذا من سخط على فلک العتبى والكرامة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله والذی بعثنی بالحق ما اخرتک الا لنفسی وأنت منی بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبی بعدی

[۳] محقق کتاب تنها اشکالی که به سند این روایت گرفته است، ضعیف بودن عبد المؤمن بن عباد العبدی است، اما ابن حبان او را توثیق کرده است:

الثقات ج 8 ص 417 رقم ۱۴۱۷۱ «عبد المؤمن بن عبادة العبدى من أهل البصرة يروى عن سعيد بن أنس عن عكرمة روى عنه البصريون.»

و ابوبکر بزار در مورد او گفته است که اشکالی بر وی نیست: «وهذا الحديث لا نعلم رواه عن أيوب إلا عبد المؤمن بن عباد – وهو رجل من أهل البصرة لا بأس به.» مسند البزار ج 13 ص 230 ح ۶۷۲۰

بنابراین سند این روایت نیز معتبر است.

حدیث منزلت در قضیه سد الابواب

سند اول:

«حذیفه گفت: هنگامی که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند، خانه ای نداشتند که در آن مسکن گزینند؛ لذا در مسجد ساکن شدند ... پس هنگامی که آن خبر (ناراحتی صحابه از دستور به بستن درها به غیر از در حضرت علی علیه السلام) به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، خطبه ای خواند و فرمود: بعضی از صحابه برایشان گران آمده است که من علی علیه السلام را در مسجد سکونت دادم. به خدا سوگند من صحابه را از مسجد بیرون نکردم و علی علیه السلام را در مسجد سکونت ندادم. خدای عالم به حضرت موسی علیه السلام و برادرش وحی کرد، شما در مصر برای قوم تان خانه هایی قرار دهید و خانه هایتان قبله مؤمنین باشد و نماز به طرف آن ها بگذارید و خدا به حضرت موسی علیه السلام امر کرد که کسی در مسجدش سکونت نکند و در آنجا ازدواج نکند و با همسرش نزدیکی نکند مگر حضرت هارون و ذریه او، و جایگاه علی علیه السلام به من همانند جایگاه هارون به موسی علیهما السلام است، و او برادر من است در کنار اهل بیت من، و جایز نیست که در مسجد من کسی با همسرش نزدیکی کند مگر علی و ذریه او. پس هرکس از این حرف من بدش می آید از مدینه بیرون شود و به شام برود.»[1]

---

[۱] مناقب علی لابن المغازلی ، ج ۱ ص ۳۲۲ ح ۳۰۳ أخبرنا محمد بن أحمد عثمان، حدثنا أبو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ، حدثنا محمد بن الحسین بن حمید بن الربیع، حدثنا جعفر بن عبد الله بن محمد أبو عبد الله، حدثنا إسماعیل بن أبان، حدثنا سلام بن أبی عمرة عن معروف بن خربوذ عن أبی الطفیل عن حذیفة بن أسید الغفاری قال: لما قدم أصحاب النبی صلی الله علیه و آله المدینة لم یکن لهم بیوت یبیتون فیها فکانوا یبیتون فی المسجد... فبلغ ذلک النبی صلی الله علیه و آله فقام خطیباً فقال: ((إن رجالاً یجدون فی أنفسهم فی أنی أسکنت علیاً فی المسجد، والله ما أخرجتهم ولا أسکنته! إن الله عز وجل أوحی إلی موسی وأخیه {أن تبوءا لقومکما بمصر بیوتاً واجعلوا بیوتکم قبلةً وأقیموا الصلاة}، وأمر موسی أن لا یسکن مسجده، ولا ینکح فیه، ولا یدخله إلا هارون وذریته، وإن علیاً منی بمنزلة هارون من موسی، وهو أخی دون أهلی، ولا یحل مسجدی لأحد ینکح فیه النساء إلا علی وذریته، فمن ساءه فهاهنا)) وأومأ بیده نحو الشام

سند دوم:

«زید بن ارقم از سعد نقل کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود: تو به من به منزله ی هارون برای موسی علیه السلام هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله همه ی درها بجز در علی علیه السلام را بست.»[1]

«این روایت را ابن عساکر نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش کرده است.»[2]

---

[1] أخبرناه أبو الحسن الفقیه الشافعی ناعبد العزیز الصوفی أنا أبو محمد بن أبی نصر أنا خیثمة بن سلیمان نا یحیی بن أبی طالب ببغداد نایزید بن هارون أنا فطر بن خلیفة عن عبد الله بن شریک عن زید بن أرقم قال قدمت المدینة فجلسنا إلى سعد فقال سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسى وسد رسول الله صلی الله علیه و آله الأبواب إلا باب علی

[2] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۱۶۵ (ح ۴۴۰۵۰) حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقیین عدا عبد الله بن شریک العامری وهو مقبول

شبهه ی دوم: چون حضرت هارون علیه‌السلام زودتر از حضرت موسی علیه‌السلام از دنیا رفت، لذا باطل بودن استدلال شیعه به حدیث منزلت برای اثبات خلافت پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روشن می شود!

این استدلال به این می ماند که من به زید بگویم: تو مثل پسرم هستی جز این که از من ارث نمی بری. بعد از مرگم مردم به این جمله استناد کنند که تمام ارث مال زید است. آیا نباید به او خندید؟!

پاسخ:

در واقع مهم ترین و بلکه تنها شبهه در دلالت حدیث منزلت، همین شبهه است؛ چرا که بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت دلالت حدیث بر خلافت را میپذیرند، اما آن را مقید به زمان حیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله میکنند به این خاطر که حضرت هارون علیه‌السلام قبل از حضرت موسی علیه‌السلام از دنیا رفت و جانشینش نشد.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«به این حدیث استدلال شده بر استحقاق علی _ نه دیگر صحابه _ برای خلافت، بدان روی که هارون علیه‌السلام خلیفه موسی علیه‌السلام بود.

در پاسخ گفته شده است: هارون جانشین موسی در حیاتش بود نه پس از مرگش؛ چون بنابر اتّفاق، او پیش از موسی درگذشت. خطابی به این جواب اشاره کرده است.

طیّبی گوید: معنی حدیث این است که او به من پیوسته و در جایگاه هارون نسبت به موسی قرار گرفته است. در این جمله، تشبیه مبهمی وجود دارد که با این کلام آن را بیان کرده که فرمود: «جز این که پس از من پیامبری نیست.» پس دانسته شد که پیوستگی مزبور بین آن دو، از جهت نبوّت نیست، بلکه از جهت درجه ی مادون آن است؛ یعنی خلافت. از آن جا که هارون موردِ تشبیه، فقط در حیات موسی جانشین او بود، پس خلافت علی فقط در حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معنی دارد نه پس از آن.»[1]

---

[1] فتح الباری ج ۷ ص ۷۴ در شرح ح ۳۵۰۳ واستدل بحدیث الباب علی استحقاق علی للخلافة دون غیره من الصحابة فان هارون کان خلیفة موسی وأجیب بان هارون لم یکن خلیفة موسی الا فی حیاته لا بعد موته لأنه مات قبل موسی باتفاق أشار إلی ذلک الخطابی وقال الطیبی معنی الحدیث انه متصل بی نازل منی منزلة هارون من موسی وفیه تشبیه مبهم بینه بقوله الا انه لا نبی بعدی فعرف ان الاتصال المذکور بینهما لیس من جهة النبوة بل من جهة مادونها وهو الخلافة ولما کان هارون المشبه به انما کان خلیفة فی حیاة موسی دل ذلک علی تخصیص خلافة علی للنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله بحیاته والله اعلم

اینگونه حرف ها از تفسیر و معناکردن اشتباه کلمه ی منزلت منشأ میگیرد.

ابن منظور (لغت شناس معروف اهل سنت) می نویسد:

«منزلت: یعنی رتبه و جمع نمی شود و استنزل فلان یعنی از مرتبه اش نزول کرد و المنزل: یعنی درجه . سیبویه می گوید: او نسبت به من به منزله ی پرده درونی قلب است؛ یعنی او در آن رتبه است.»[1]

زین الدین رازی حنفی نیز منزلت را به معنای مرتبه دانسته است:

«منزلت همچنین به معنای مرتبه است.»[2]

پس معنی حدیث این می شود که: یا علی ! مرتبه ی قرب ، درجه ، جایگاه و... تو به من، همان مرتبه ی قرب، درجه، جایگاه و... حضرت هارون علیه‌السلام نسبت به حضرت موسی علیه‌السلام است بجز نبوت.

نکته در خور توجه بیشتر این است که در حدیث منزلت، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را در مقام‌ها و منزلت‌های او به سان هارون قرار دادند، نه در آن چه که در خارج اتفاق افتاده است؛ به این بیان که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نفرموده چون هارون صلی‌الله‌علیه‌وآله چهل روز خلافت کرده، تو نیز همانند او چهل روز بر این منصب خواهی بود، بلکه سخن از منزلت‌ها و مقام‌هاست، نه آنچه در خارج روی داده است. هارون علیه‌السلام دارای مقام خلافت، وزارت و ... بود و این مقام حتّی در زمان حضور حضرت موسی علیه‌السلام در میان بنی اسرائیل برای او محفوظ بود.

مقام های حضرت هارون علیه‌السلام در قرآن، به قرار ذیل است:

۱. **وزارت.** ﴿واجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی﴾[3] ؛ از خانواده ام برادرم هارون را وزیرم قرار بده.
۲. **تکیه گاه محکم.** ﴿اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی﴾[4] ؛ پشتم را به وسیله ی او استوار گردان.

---

[۱] لسان العرب ج ۱۱ ص ۶۵۸ و المنزلة : الرتبة ، لا تجمع . و استنزل فلان أی حط عن مرتبته . و المنزل : الدرجة . قال سیبویه : وقالوا هو منی منزلة الشغاف أی هو بتلک المنزلة

[۲] مختار الصحاح ج ۱ ص ۲۷۳ والمنزلة أیضا المرتبة

[۳] طه: ۲۹و۳۰

[٤] طه: ۳۱

۳. **شریک رسالت.** ﴿وَأَشْرِكهُ فی أَمْرِی﴾[1] ؛ و او را در کارم شریک کن.

۴. **خلافت.** وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾[2] ؛ و موسی به برادرش هارون گفت: جانشینم در میان قومم باش.

۵. **اخوت .** ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾[3] ؛ سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و دلیلی روشن فرستادیم.

۶. **نبوت.** ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيا﴾[4] ؛ و از رحمت خویش ، برادرش هارون پیامبر را به او بخشیدیم.

ضمن اینکه طبق حدیث معتبر اهل سنت، رسول خدا صلی الله علیه و آله این اشکال را رفع کرده اند؛ زیرا تصریح کرده اند که امیر مؤمنان علیه السلام بعد از خودشان ، خلیفه هستند:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: تو به من به منزله ی هارون برای موسی علیهما السلام هستی، بجز اینکه پیامبر نیستی و سزاوار نیست که من بروم بجز اینکه تو خلیفه ی من در میان تمام مؤمنین بعد از من باشی.»[5]

این روایت را ابن ابی عاصم نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم[6]، ألبانی[7] و باسم بن فیصل الجوابره[8] سندش را حسن دانسته اند.

«بعدی» در این حدیث، یعنی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله؛ زیرا آن حضرت صحابه را با خود به جنگ بردند و در واقع امام علی علیه السلام خلیفه بر آنها نبود، در حالی که حدیث، خلافت بر همه ی مومنان را مطرح می کند؛ یعنی

---

[۱] طه: ۳۲

[۲] اعراف: ۱۴۲

[۳] مومنون: ۴۵

[٤] مریم: ۵۳

[٥] قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنک لست نبیا إنه لا ینبغی أن أذهب إلا وأنت خلیفتی فی کل مؤمن من بعدی

[٦] السنة لابن أبی عاصم ج ۲ ص ۵۶۵ ح ۱۱۸۸ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا یحیی بن سلیم الفزاری وهو صدوق حسن الحدیث

[۷] السنة لابن أبی عاصم ومعها ظلال الجنة للألبانی ، ج ۲ ص ۵۶۵ ح ۱۱۸۸ سایت شامله / قال الألبانی : إسناده حسن

[۸] السنة لابن ابی عاصم با تحقیق باسم بن فیصل الجوابره - ج ۱ ص ۷۹۹-۸۰۰ ح ۱۲۲۲ پی دی اف/ قال المحقق: إسناده حسن

یا هیچکدام از صحابه مومن نبوده اند و فقط زن و بچه ها مومن بودند و یا اینکه صحابه مومن بوده اند، ولی از رفتن به جنگ تخلف کردند !!

در ضمن ، معنی ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله بفرمایند: تا وقتی من سفر هستم ، هیچ پیامبری نیست!! و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره به بعد از رحلت خویش داشته اند ، پس تمامی خصوصیات حضرت هارون علیه السلام جز نبوت برای حضرت امیرالمومنین علیه السلام ، ثابت می گردد.

اما نقد مثال طراح شبهه:

خودش میگوید: تنها تفاوت زید با پسر من این است که او ارث نمی برد و در ادامه میگوید: اگر مردم بیایند بگویند ارث مال زید است همه به او میخندند! بله ما هم میخندیم!

ما ادعا نکردیم که حضرت علی علیه السلام مقام نبوت را هم دارا می باشند تا حرف ما خنده دار باشد!

اگر بعد از مرگ این شبهه افکن ، مردم بگویند: زید مثل پسر او بود ، آیا این خنده دار خواهد بود؟ مسلماً خیر.

نبی مکرم صلی الله علیه و آله هم به جای شمردن منزلت های حضرت علی علیه السلام ، ایشان را به حضرت هارون علیه السلام تشبیه کردند و به آن مقامی که دارا نبودند اشاره فرمودند.

در ضمن ، اگر حضرت هارون علیه السلام بعد از حضرت موسی علیه السلام زنده می ماند، بدون شک جانشین آن حضرت می شدند.

مرحوم شیخ صدوق رضوان الله علیه در جواب به این شبهه چنین فرموده است:

«اگر زمامداری به وزیر خود گفت: هر روزی که زید نزد تو آمد یک اشرفی به او بده، و آنچه درباره او به تو گفتم باید نسبت به عمرو نیز انجام دهی، با این دستور حق بخشش پادشاه برای عمرو هم بطور مطلق ثابت شد، حالا اگر زید تا سه روز نزد وزیر آمد، و سه دینار گرفت و سپس نیامد و عمرو نیز سه روز آمد و سه دینار گرفت، نمی‌توان گفت: چون زید دیگر نمی‌آید، در روز چهارم عمرو هم حقّی ندارد، بلکه عمرو حق دارد که روز چهارم و پنجم و تا زنده است نزد وزیر آید و بر وزیر نیز واجب است هر روز که او آمد یک دینار به وی بپردازد، اگر چه زید از سه روز بیشتر نیامده و سه دینار بیشتر نگرفته باشد. و وزیر حقّ ندارد به عمرو بگوید من از آن سه

دینار که زید گرفته بیشتر به تو نمی‌دهم؛ زیرا قرار داد آن بود که هر چند روز زید نزد وزیر آمد باید یک دینار به وی بپردازد چنان که در مورد عمرو نیز همین فرمان را داشت و حال که او آمده است باید یک دینارش را بگیرد.

همین گونه است نسبت هارون به موسی علیهما السلام؛ چون او وزیر و وصیّ موسی بود، و قرار بر آن بود که باید هنگام غیبت در میان قومش خلیفه و قائم مقام او باشد، و همان وظیفه و مسئولیّت را بر طبق مضمون حدیث منزلت، علی نسبت به پیغمبر علیهما السلام داشت و به حکم مثالی که در باره زید و عمرو آوردیم او باید جانشین و خلیفه پیغمبر در میان قومش باشد؛ روشن است که اگر نظری واقع بینانه بر مثال داشته باشیم، ناگزیر از پذیرفتن و استفاده از این معناییم.

حال اگر شخصی بگوید: به فرض اگر هارون پس از موسی علیهما السلام هم زنده می‌ماند، معلوم نبود جانشین او در میان قومش باشد، تا این مقام برای علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت شود؟ به او پاسخ داده می‌شود؛ آیا به چه دلیل خلافت هارون را از منزلتهای دیگرش جدا می‌سازی و اگر کسی به تو بگوید: هارون علیه السلام هیچ امتیازی نداشت، و بعد از موسی علیه السلام نه برترین مردم زمان خود بود، و نه مورد اعتماد او بیشتر از دیگران، و نه جایگزین او در دانش، چگونه خود را خلاص می‌کنی و پاسخش را چه خواهی داد؟ آیا به او نمی‌گویی این مقامها برای هارون نسبت به موسی علیهما السلام مشهور است؟ ما نیز خواهیم گفت: مقام خلافت او همانند آنها مشهور است و اگر شخصی یکی از آنها را از روی کینه ورزی منکر شود، باید همه‌اش را انکار نماید.»[1]

دهلوی نیز در تحفه ی اثنا عشری چنین شبهه کرده است که حضرت هارون علیه السلام اگر زنده می ماند، برای خودش رسالت مستقل داشت و جانشین حضرت موسی علیه السلام نمی بود (یعنی حکومتش به خاطر نبوت خودش می بود، نه به خاطر جانشینی حضرت موسی علیهما السلام)!

در جوابش می گویم:

حکومت منحصرا متعلق به مقام نبوت نیست و نکته اینجاست که حضرت هارون علیه السلام به خاطر شایستگی و افضلیتش و اینکه بعد از فوت حضرت موسی علیه السلام افضل قومش است و کسی از او برای تصدی حکومت شایسته تر نیست، حکومت به او می رسد و دقیقا به همین خاطر نیز به مقام نبوت رسید و به خاطر همین

[۱] معانی الاخبار، ص ۱۴۹-۱۵۱ ترجمه محمدی

شایستگی و افضلیتش بود که حضرت موسی علیه السلام وقتی که قرار شد به مدت ۳۰ روز از میان قومش برود او را جانشینش قرار داد و چون ده روز دیگر بر موعد او افزوده شد، همچنان حضرت هارون علیه السلام به خاطر داشتن شایستگی، افضلیت و مقام ها و منزلت هایی که داشت به خصوص مقام جانشینی حضرت موسی علیه السلام، همچنان خلیفه ی بر حق بود و اگر حضرت موسی علیه السلام در همان غیبتش از دنیا می رفت، بدون هیچ شکی همچنان جانشینی حضرت هارون علیه السلام ادامه می یافت، حتی اگر پیامبر نمی بود و چون امیرالمومنین علیه السلام طبق نص نبوی برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله مثل حضرت هارون علیه السلام برای حضرت موسی علیه السلام هستند؛ بنابراین شایستگی، افضلیت و دیگر مقام های هارونی به خصوص جانشینی برای امیرالمومنین علیه السلام ثابت می شود (همانطور که طیّبی و دیگر علمای اهل سنت به آن اعتراف کرده اند) و چون این مقام های هارونی منحصر به زمان خاصی نیستند، بنابراین ثبوت آنها برای بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ثابت می شود.

اهل سنت منکر نیستند که حدیث منزلت حداقل در جانشینی در آن محدوده ی زمانی خاص، امیرالمومنین علیه السلام را به حضرت هارون علیه السلام تشبیه کرده است و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در این تشبیهشان مقام نبوت را برای امیرالمومنین علیه السلام استثنا نموده اند، روشن می شود که جانشینی حضرت هارون علیه السلام در آن چهل روز به خاطر نبوّتش نبود، بلکه به خاطر دارا بودن منزلت جانشینی و افضلیتش بود و چون حضرت هارون علیه السلام تا لحظه ی آخر حیاتش منزلت افضلیت، وزارت و جانشینی برای حضرت موسی علیه السلام را دارا بود، امیرالمومنین علیه السلام نیز تا لحظه ی آخر حیاتشان این منزلت ها را خواهند داشت.

حتی اگر بپذیریم که جانشینی حضرت هارون علیه السلام منزلت موقتی بوده است، اما به تصریح قرآن آن حضرت مقام وزارت را دارا بودند[1] که نشانگر افضلیتش است و با غایب شدن یا فوت کردن حضرت موسی علیه السلام حق جانشینی را برای آن حضرت به وجود می آورد (با فرض پیامبر نبودن هارون) و با وجود او کس دیگری حق حکومت ندارد مگر اینکه پیامبر باشد که گفتیم پیامبر افضل قومش است، ولی اگر هر دو پیامبر بودند، خدا افضلشان را برای حکومت برمیگزیند و آن یکی را وزیر و جانشین پیامبر حاکم قرار میدهد.

از این سخن نیز روشن شد که خداوند حکومت را به افضل می دهد نه صرفا نبی .

بنابراین پوچی سخن دهلوی نیز روشن شد. الحمد لله

---

[۱] طه: ۲۹

شبهه ی سوم: حدیث منزلت حداکثر می گوید که حضرت علی علیه‌السلام میتواند به تمام مقامات حضرت هارون علیه‌السلام دست یابد، ولی امامت او را اثبات نمی کند ؛ چون امامت بالاتر از نبوت است؛ لذا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اگر می دانست که علی علیه‌السلام امام و از هارون بالاتر است، باید می فرمود: تو به من مثل هارون هستی جز این که از هارون چند درجه بالاتری. او نبی بود و تو از نبی بالاتری و امامی.

در ضمن، امام بودن به معنای این است که طرف ، نبی نیز می باشد؛ چون امامت از نبوت بالاتر است و پایینی ها را هم شامل می شود همچنانکه یک دکتر ، قطعا دیپلم دارد!

پاسخ:

این تفسیر اشتباه از آنجا ناشی می شود که طراح شبهه حدیث را درست نفهمیده است.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نفرمودند که ای علی ، تو مثل هارون هستی؛ بلکه فرمودند: تو به من مثل هارون به موسی هستی؛ یعنی به همان نسبتی که درجه ی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از حضرت موسی علیه‌السلام بالاتر است ، درجه ی حضرت علی علیه‌السلام هم از حضرت هارون علیه‌السلام بالاتر خواهد بود.

در ضمن، نفی مقام نبوت ، نفی داشتن مقام های دیگر را نمی کند ؛ برای مثال حضرت علی علیه‌السلام منزلت پسر عمویی و دامادی را نسبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارند، در حالی که حضرت هارون علیه‌السلام چنین منزلتی نداشتند!

اما اینکه می گوید: داشتن مقام امامت به معنای داشتن مقام نبوت هم هست ؛ مثل دیپلم داشتن یک دکتر، باید بگویم که این قیاس درست نیست و به این می ماند که بگوییم چون بنّا مقامش از کارگر ساختمان بالاتر است، پس او کارگر نیز می باشد!

شاه عبد العزیز دهلوی، از علمای متعصب اهل سنت که کتاب در رد شیعه نوشته است، در همان کتابش اعتراف می کند که حدیث منزلت بر امامت (خلافت) حضرت امیر دلالت می کند، اما خلافت بلافصل ایشان را ثابت نمی کند و لذا خلافت خلفای ثلاثه را نفی نمی کند (دقت کنید):

«اصل این حدیث هم دلیل اهل سنت است در اثبات فضیلت امیر در صحت امامت ایشان در وقت خود؛ زیرا که از این حدیث مستفاد می شود و استحقاق آن جناب برای امامت. آمدیم بر نفی امامت غیر او و آن که امام بلافصل حضرت امیر بود؛ پس، از این حدیث فهیمده نمی شود هر چند نواصب خذلهم الله در تمسک

اهل سنت هم قدح کرده اند و گفته اند که: ((این خلافت نه آن خلافت بود که محل نزاع است تا استحقاق آن خلافت بدادن این خلافت اثبات شود؛ زیرا که به اجماع اهل سیر محمد بن مسلمة را صوبه دار مدینه و سباع بن عرفطة را کوتوال مدینه و ابن ام مکتوم را پیش نماز مسجد خود کرده بودند و اگر خلافت مرتضی مطلق می‌بود این امور معنی نداشت؛ پس معلوم شد که این خلافت محض در امور خانگی و خبر داری اهل و عیال بود و چون این امور موقوف بر محرمیت و اطلاع بر امور مستورات است لابد فرزند و داماد و امثال ایشان برای این کار متعین می باشند هر چون که باشند؛ پس دلیل استحقاق خلافت کبری نمی تواند شد)) و به فضل الله تعالی اهل سنت از این قدح ایشان جوابهای دندان شکن در کتب خود داده اند که در مقام خود مذکور است»[1]

پس بنابر سخن دهلوی روشن شد که این شبهاتی که مطرح شد و جواب دادیم، از سوی نواصب بوده است!

اما در رد این سخن دهلوی که ادعا نموده است حدیث منزلت خلافت خلفای ثلاثه را نفی نمی کند (چون خلافت آنها نیز به گمان دهلوی دلیل شرعی دارد) می گوییم: به کدامین دلیل؟ مگر نه اینکه حدیث منزلت افضلیت امیرالمومنین علیه‌السلام بر جمیع امت بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را ثابت می کند؟ آیا با وجود افضل نوبت به دیگری می رسد که بخواهد حکومتش مشروع باشد؟!

---

[۱] تحفه اثنا عشریه، ص ۳۸۴-۳۸۵ پی دی اف

دوم: حدیث ولایت

حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند:

«إن علیا منی وأنا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی ؛ یعنی علی علیه السلام از من است و من از او هستم و او ولی همه ی مؤمنان بعد از من است.»

این حدیث با اسناد صحیح از عبد الله بن عباس، عمران بن حصین، بریده و براء بن عازب نقل شده است و بسیاری از عامه به صحت آن اقرار کرده اند.

محمد ناصرالدین ألبانی این حدیث را در شمار احادیث صحیح آورده و نوشته است:

«و ترمذی گفته: این حدیث حسن و غریب است ... حاکم نیشابوری گفته است: طبق شروط مسلم صحیح است و ذهبی هم با او موافقت کرده است ... این روایت را احمد بن حنبل نیز نقل کرده است که می گویم: سند روایتش حسن است ... ابن حبان نیز این روایت را تصحیح کرده است ... احمد بن حنبل با سند دیگری این روایت را نقل کرده و حاکم نیشابوری نیز از او نقل کرده و گفته است: إسنادش صحیح است و ذهبی هم با او موافقت کرده است و حق همان است که آن دو گفته اند ... اما الحق عجیب است که شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت کرده و این حدیث را انکار و تکذیب کرده است ... بعد از آن، وجهی برای تکذیب این حدیث توسط ابن تیمیه نمی دانم بجز شتاب و زیاده روی او در رد بر شیعه . خدا ما و او را بیامرزد.»[1]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتاب مسند، حمزه احمد الزین سندش را تصحیح کرده[2] و محقق کتاب فضائل الصحابه، وصی الله بن محمد عباس نیز سندش را حسن دانسته است.[3]

---

[۱] سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی ، ج ۵ ص ۲۶۱-۲۶۴ ح ۲۲۲۳ سایت شامله ؛ وقال الترمذی: حدیث حسن غریب ... قال الحاکم: صحیح علی شرط مسلم وأقره الذهبی ... أخرجه أحمد. قلت: وإسناده حسن ... فقد صحح الحدیث ابن حبان ... وأخرجه أحمد ومن طریقه الحاکم وقال: " صحیح الإسناد "، ووافقه الذهبی، وهو کما قالا ... فمن العجیب حقا أن یتجرأ شیخ الإسلام ابن تیمیة علی إنکار هذا الحدیث وتکذیبه ... فلا أدری بعد ذلک وجه تکذیبه للحدیث إلا التسرع والمبالغة فی الرد علی الشیعة، غفر الله لنا وله

[۲] مسند احمد بن حنبل ، ج ۱۵ ص ۷۸-۷۹ ح ۱۹۸۱۳ پی دی اف؛ قال حمزه احمد الزین: إسناده صحیح

[۳] فضائل الصحابة لاحمد بن حنبل ، ص ۷۴۹-۷۵۰ ح ۱۰۳۵ و ص ۷۶۸ ح ۱۰۶۰ و ۸۰۵-۸۰۶ ح ۱۱۰۴ پی دی اف مجموع دو جلد ، قال وصی الله بن محمد عباس : إسناده حسن

نسائی نیز آن را نقل کرده و محقق کتاب خصائص، ابو اسحق حوینی سندش را تصحیح کرده[1] و ابن عدی نیز گفته است که نسائی این روایت را در زمره ی احادیث صحیح قرار داده است.[2]

همچنین این روایت را ترمذی نقل کرده و آن را حسن دانسته[3] و ابن حجر عسقلانی نیز سندش را قوی دانسته است.[4]

ابو یعلی موصلی نیز این روایت را نقل کرده و محقق کتابش آقای سلیم حسین اسد رجال سندش را رجال صحیحین دانسته است.[5]

ابن حبان نیز در صحیحش آورده و شعیب الارنؤوط سندش را قوی دانسته است.[6]

سیوطی نیز این روایت را تصحیح کرده[7] و تصریح کرده است که طبری نیز آن را تصحیح کرده است.[8]

حافظ بوصیری آن را از طیالسی نقل کرده و سندش را صحیح دانسته است.[9]

صالحی شامی نیز آن را از ابن ابی شیبه نقل و تصحیح کرده است.[10]

حاکم نیشابوری و ذهبی نیز آن را صحیح دانسته اند.[11]

ذهبی در کتاب دیگرش سند این روایت را مطابق شرایط مُسلِم دانسته و تصریح کرده است که مسلم فقط به خاطر ناپسند بودن متن روایت، آن را در صحیحش نیاورده است![12]

---

[۱] تهذیب خصائص الامام علی للنسائی ، ص ۶۶ ح ۶۴ و ص ۷۸ ح ۸۴ پی دی اف؛ قال ابو اسحاق الحوینی: إسناده صحیح
[۲] میزان الاعتدال للذهبی ج ۲ ص ۱۳۸ قال ابن عدی أدخله النسائی فی صحاحه
[۳] سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۳۲ ح ۳۷۱۲ قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب
[٤] الإصابة فی تمییز الصحابة ج ۴ ص ۵۶۹ قال ابن حجر العسقلانی: وأخرج الترمذی بإسناد قوی
[٥] مسند أبی یعلی الموصلی ، ج ۱ ص ۲۹۳ ح ۳۵۵ سایت شامله؛ قال حسین سلیم أسد : رجاله رجال الصحیح
[٦] صحیح ابن حبان ، ج ۱۵ ص ۳۷۳-۳۷۴ ح ۶۹۲۹ سایت شامله؛ قال شعیب الارنؤوط : إسناده قوی
[۷] جامع الأحادیث ج ۵ ص ۲۱۱ قال السیوطی: صحیح
[۸] جامع الأحادیث ج ۱۶ ص ۲۵۶ قال السیوطی: وابن جریر وصححه
[۹] اتحاف الخیرة المهرة ، ج ۷ ص ۱۸۴ ح ۶۶۳۰ سایت شامله؛ قال البوصیری: رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ الطَّيالِسِی بِسَنَدٍ صَحِيحٍ
[۱۰] سبل الهدی والرشاد ج ۱۱ ص ۲۹۶ قال الصالحی الشامی : وروی ابن أبی شیبة وهو صحیح
[۱۱] المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی ، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲ با تصحیح حاکم و ذهبی
[۱۲] تاریخ الإسلام ج ۱۱ ص ۷۱ قال الذهبی: وإسناده علی شرط مسلم وإنما لم یخرجه فی صحیحه لنكارته

«ولی» به معنای «ولی امر» در کلام ابوبکر و عمر

همانطور که در مبحث آیه ی ولایت گفتیم، کلمه ی ولی در لغت عرب، در اصل به معنای سرپرستی امور است و این استعمال حتی در کلام ابوبکر و عمر نیز وجود دارد و مجالی برای انکارش وجود ندارد.

مسلم[1] و بخاری[2] در صحیحشان روایت کرده اند که:

«عمر به عباس و علی علیه‌السلام گفت: وقتی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وفات یافت ، ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستم، پس شما دو نفر (علی و عباس عموی پیامبر) آمدید تا میراث پسر برادرت (رسول الله) و (تو ای علی) میراث زنت از پدرش را طلب کنید، پس ابوبکر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرد که فرمود: ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمیگذاریم جز صدقه .

پس شما دو نفر (علی و عباس) نطرتان این بود که ابوبکر دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن بود. و خدا می داند که او راست گفت و تابع حق بود. پس چون ابوبکر فوت کرد، من ولی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ولی ابوبکر هستم، اما نظر شما این بود که من دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن هستم ، ولی خدا می داند که من راست می گفتم و درستکار ، راشد و تابع حق هستم.»[3]

عبد المحسن العباد، از علمای معاصر وهابی، در شرح این روایت می گوید:

«وقتی که ابوبکر قائم مقام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شد، گفت: من ولی امر بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستم ... سپس هنگامی که ابوبکر وفات یافت، عمر بعد از او قائم مقامش شد و زمام امور را به دست گرفت ... .»[4]

---

[۱] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۷۸ ح ۱۷۵۷

[۲] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۱۲۷ ح ۲۹۲۷ و ج ۴ ص ۱۴۸۰ ح ۳۸۰۹ و ج ۵ ص ۲۰۴۹ ح ۵۰۴۳ و ج ۶ ص ۲۴۷۴ ح ۶۳۴۷ و ج ۶ ص ۲۶۶۴ ح ۶۸۷۵ با سانسور

[۳] ثم نشد عباسا وعليا بمثل ما نشد به القوم أتعلمان ذلک قالا نعم قال فلما توفی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قال أبو بکر أنا ولی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فجئتما تطلب ميراثک من بن أخيک ويطلب هذا ميراث امرأته من أبيها فقال أبو بکر قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ما نورث ما ترکنا صدقة فرأيتماه کاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفی أبو بکر وأنا ولی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وولی أبی بکر فرأيتمانی کاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنی لصادق بار راشد تابع للحق فوليتها

[٤] شرح سنن أبی داود للعباد ، درس ۳۴۹ باب الأنبيا لا يورثون ؛ سايت شامله / وإن أبا بکر رضی الله عنه لما قام مقامه قال: أنا ولی الأمر من بعد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله... ثم إن عمر رضی الله عنه لما توفی أبو بکر قام بالأمر من بعده ...

دلالت حدیث ولایت بر خلافت و ولایت امر

در این حدیث ، حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده اند : «حضرت علی علیه‌السلام بعد از من ولی همه ی مؤمنان است» ؛ یعنی یا ابوبکر و عمر و عثمان مؤمن بودند که در این صورت ، حضرت علی علیه‌السلام ولی آنان نیز بودند و یا اینکه مؤمن نبودند که دیگر تکلیف مشخص است !

مبارکفوری، شارح سنن ترمذی، می گوید:

«شیعیان به این روایت بر این که علی (علیه‌السلام) خلیفه بلافصل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، استدلال کرده‌اند. استدلال آن‌ها باطل است؛ زیرا محور درستی این استدلال دو چیز است:

الف: کلمه‌ی «بعدی» که در این حدیث باید وجود داشته باشد.

ب: این حدیث از نظر سندی، صحیح و قابل استدلال باشد.»[1]

و ما صحت حدیث «علی ولی کل مؤمن بعدی» را ثابت کردیم؛ لذا استدلال شیعه تمام است.

و در مناظره ای خیالی بین شیعه و سنی در کتب اهل سنت چنین آمده است :

«شیعه به سنی گفت: آیا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره ی حضرت علی علیه‌السلام نفرمودند: هرکس را که من مولای اویم، علی علیه‌السلام مولای اوست؟ سنی جواب داد: به خدا قسم اگر به معنای امارت و سلطان می بود، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باید به طور واضح می فرمودند ، همانطور که نماز، زکات، روزه رمضان و حج را به طور واضح برای مردم فرمودند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باید به مردم می فرمودند: «أیها الناس هذا ولیکم من بعدی ؛ ای مردم ! این ولی شما بعد از من است»، تا مردم عذری نداشته باشند.»[2]

آری، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به طور صریح امر ولایت امیرالمومنین علیه‌السلام را برای مردم بیان کرده اند و جای هیچ گونه عذری برایشان نگذاشته اند.

---

[۱] تحفة الأحوذی ج ۱۰ ص ۱۴۶ وقد استدل به الشیعة علی أن علیا رضی الله عنه کان خلیفة بعد رسول الله من غیر فصل واستدلالهم به عن هذا باطل فإن مداره عن صحة زیادة لفظ بعدی وکونها صحیحة محفوظة قابلة للاحتجاج

[۲] الطبقات الکبری لابن سعد (متوفای ۲۳۰) ج ۵ ص ۳۱۹ فقال له الرافضی ألم یقل رسول الله علیه السلام لعلی من کنت مولاه فعلی مولاه فقال أما والله أن لو یعنی بذلک الإمرة والسلطان لأفصح لهم بذلک کما أفصح لهم بالصلاة والزکاة وصیام رمضان وحج البیت ولقال لهم أیها الناس هذا ولیکم من بعدی

سوم: حدیث اولویت

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

«علی أولی الناس بکم بعدی؛ علی علیه السلام سزاوارترین مردم به شما بعد از من است.»

این روایت را طبرانی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است[۱]:

«وهب بن حمزه گفت: با علی (علیه السلام) از مدینه تا مکه همراه شدم ، پس ، از ایشان چیزهای ناخوشایندی دیدم و با خود گفتم: اگر به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله برگردم ، به ایشان شکایت می کنم ، پس هنگامی که به دیدار رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدم ، گفتم: از علی علیه السلام چنین و چنان دیدم . پس ایشان فرمودند: این چنین حرف نزن؛ چرا که او بعد از من، سزاوارترین مردم به شماست.»[۲]

نور الدین هیثمی بعد از نقل این روایت گفته است که در سند ان دکین وجود دارد که ابن ابی حاتم از او یاد کرده و تضعیفش نکرده است و بقیه ی رجالش توثیق شده اند.[۳]

ابو نعیم اصفهانی هم این حدیث را با همین سند نقل کرده، اما به جای دکین، رکین نوشته، که البته او هم ثقه است.[٤]

---

[۱] المعجم الکبیر للطبرانی ج ۲۲ ص ۱۳۵ حکم نرم افزار جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۲] حدثنا أحمد بن عمرو البزار وأحمد بن زهیر التستری قالا ثنا محمد بن عثمان بن کرامة ثنا عبید الله بن موسى ثنا یوسف بن صهیب عن دکین عن وهب بن حمزة قال صحبت علیا من المدینة إلى مکة فرأیت منه بعض ما أکره فقلت لئن رجعت إلى رسول الله لأشکونک إلیه فلما قدمت لقیت رسول الله صلی الله علیه وآله فقلت رأیت من علی کذا وکذا فقال لا تقل هذا فهو أولى الناس بکم بعدی

[۳] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۹ قال الهیثمی: رواه الطبرانی وفیه دکین ذکره ابن أبی حاتم ولم یضعفه أحد وبقیة رجاله وثقوا

[٤] معرفة الصحابة ج ۵ ص ۲۷۲۳ ح ۶۵۰۱ حکم نرم افزار جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات ؛ حدثنا سلیمان بن أحمد ثنا أحمد بن عمرو البزار وأحمد بن یحیى بن زهیر قالا : ثنا محمد بن عثمان بن کرامة ثنا عبید الله بن موسى ثنا یوسف بن صهیب عن رکین عن وهب بن جمرة قال : صحبت علیا من المدینة إلى مکة فرأیت منه بعض ما أکره فقلت : لئن رجعت إلى رسول الله صلی الله علیه وآله لأشکونک إلیه فلما قدمت لقیت رسول الله صلی الله علیه وآله فقلت : رأیت من علی کذا وکذا فقال : لا تقل هذا فهو أولى الناس بکم بعدی

در خطبه ی ۱۱۸ نهج البلاغه نیز چنین آمده است:

«شما یاران حق و برادران دینی هستید. در روز نبرد چون سپر نگهبان یکدیگرید. شما رازداران منید نه مردم دیگر. به نیروی شما کسانی را که روی بر می تابند می زنم و از آنان که روی می آورند، امید طاعت دارم. پس مرا به نیکخواهی و اندرزهای خود یاری دهید. اندرزهایی عاری از هر نابکاری و در امان از هر ریب و ریا. به خدا سوگند، من اولای به مردم از خود مردم هستم.»[۱]

عبد الرحمن بن عبد الله الجمیعان وهابی این قسمت از نهج البلاغه را در کتاب «قراءة راشدة لکتاب نهج البلاغة ، المبحث الثانی «العصمة» ، ص ۲۶» آورده است.

او در این کتاب قسمت های صحیح نهج البلاغه از نظر وهابیت را آورده و گفته است :

«یکبار دیگر نهج البلاغه را خواندم و مطالبی از آن را یادداشت نمودم و با برخی افراد پیرامون مسایل زیادی بحث و مناقشه کردم تا به قرائت درست از نهج البلاغه رسیدم و اینک امروز آن را تقدیم می کنم.»[۲]

در سایت نوار اسلام، متعلق به وهابیت، نیز در جواب استفتائی چنین آمده است:

«اهل سنت کتابی بنام "نهج البلاغه را دوباره بخوانیم" را که نوشته "عبد الرحمن بن عبد الله الجمیعان" را تألیف کرده اند که به فارسی ترجمه شده است و اقوال صحیح را از سقیم تشخیص داده اند.»[۳]

بنابراین، امیرالمومنین علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به همه ی مردم و به خصوص ابوبکر ، عمر و عثمان از خودشان سزاوارتر بودند؛ پس وقتی که چنین باشد، خلافت بلافصل امیرالمومنین علیه السلام و امامت آن حضرت ثابت می شود.

---

[۱] شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید ج ۷ ص ۱۶۶ أَنْتُمُ الْأَنْصَارُ عَلَى الْحَقِّ وَ الْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ وَ الْجُنَنُ يَوْمَ الْبَأْسِ وَ الْبِطَانَةُ دُونَ النَّاسِ، بِكُمْ أَضْرِبُ الْمُدْبِرَ وَ أَرْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ، فَأَعِينُونِي بِمُنَاصَحَةٍ خَلِيَّةٍ مِنَ الْغِشِّ سَلِيمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ

[۲] قراءة راشدة لکتاب نهج البلاغة ، ص ۱۲ ثم قرأت تارة أخری ، وأدون ما أقرؤه حتی کتبت بعض مقالات فی «النهج» ، وناقشت بعض الأشخاص فی کثیر من المسائل ، ولم تهدأ نفسی إلی شیء ، حتی کانت القراءة التی استبان لی وجه صحتها ، وهی هذه التی أنقلها الیوم أو بعضها

[۳] شماره فتوی ۴۸ ، تاریخ اضافه ۲۰۰۹-۱۱-۰۴
http://www.islampp.com/index.php?id=144&ftwid=6565

چهارم: حدیث امامت

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در شب معراج به من چنین وحی شد که علی علیه السلام امام متقین، سید مسلمین و رهبر روسفیدان به سوی بهشت های پرنعمت است.»

این روایت که متنش دارای شواهدی نیز هست، با سه سند نقل شده که دو تای آن ها معتبر هستند.

سند یکم:

«حدثنا محمد بن محمد بن أحمد ثنا محمد بن عبد الله الحضرمی ثنا أبو بکر ابن أبی شیبة ثنا أحمد بن مفضل حدثنا جعفر الأحمر عن هلال أبی أیوب الصیرفی عن أبی کثیر الأنصاری عن عبد الله بن أسعد قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انتهیت لیلة أسری بی إلی السدرة المنتهی فأوحی إلی فی علی بثلاث : أنه إمام المتقین وسید المسلمین وقائد الغر المحجلین إلی جنات النعیم.»

این روایت را ابو نعیم اصفهانی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.[1]

سند دوم:

«حدثنا أبو بکر بن إسحاق أنبأ محمد بن أیوب أنا عمرو بن الحصین العقیلی أنبأ یحیی بن العلاء الرازی ثنا هلال بن أبی حمید عن عبد الله بن أسعد بن زرارة عن أبیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله أوحی إلی فی علی ثلاث أنه سید المسلمین وإمام المتقین وقائد الغر المحجلین .»

این روایت را حاکم نیشابوری نقل کرده و حکم به صحت سندش داده است.[2]

سند سوم:

«حدثنا محمد بن مسلم بن عبد العزیز الأشعری الأصبهانی حدثنا مجاشع بن عمرو بهمدان سنة ۲۳۵ خمس وثلاثین ومائتین حدثنا عیسی بن سوادة الرازی حدثنا هلال بن أبی حمید الوزان عن عبد الله بن عکیم الجهنی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله إن الله عز وجل أوحی إلی فی علی ثلاثة أشیاء لیلة أسری أنه سید المؤمنین وإمام

---

[۱] معرفة الصحابة ج ۳ ص ۱۵۸۷ ح ۴۰۰۲ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۸ ح ۴۶۶۸ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

المتقین وقائد الغر المحجلین.»

این روایت را طبرانی نقل کرده است.[1]

البته همانطور که گفتیم روایاتی نیز وجود دارد که عبارات «سید المسلمین»، «سید العرب»، «امام المتقین» و «قائد الغر المحجلین» در کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت به حضرت علی علیه السلام استفاده شده است که اگرچه سند بعضی از آنها ضعیف است، اما چون تعدد طرق داریم، یکدیگر را تقویت می کنند.

روایت یکم:

سند یکم:

«عبد الجبار بن أحمد بن عبید الله السمسار حدث عن علی بن المثنی الطهوی روی عنه محمد بن المظفر الحافظ أخبرنا عبید الله بن محمد بن عبید الله النجار قال حدثنا محمد بن المظفر حدثنا عبد الجبار بن أحمد بن عبید الله السمسار ببغداد حدثنا علی بن المثنی الطهوی حدثنا زید بن الحباب حدثنا عبد الله بن لهیعة حدثنا جعفر بن ربیعة عن عکرمة عن بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله... هذا علی بن أبی طالب وصی رسول رب العالمین وإمام المتقین وقائد الغر المحجلین لم أکتبه إلا بهذا الإسناد وبن لهیعة ذاهب الحدیث.»

این روایت را خطیب بغدادی نقل کرده و تنها اشکالی که به سند آن گرفته، متروک بودن عبد الله بن لهیعه است[2] در حالی که او ثقه است و تنها به خاطر اینکه بعد از آتش گرفتن کتاب هایش از حفظ روایت نقل می کرد، به او اشکال وارد می کنند، اما حتی سختگیرترین حدیث شناسان عامه نیز روایات او را به هنگام داشتن شواهد، معتبر می دانند.[3]

سند دوم:

«المفضل بن سلم فی عداد المجهولین روی عن سلیمان الأعمش حدیث منکر تفرد بروایته أهل بخاری

---

[۱] المعجم الصغیر (الروض الدانی) للطبرانی ج ۲ ص ۱۹۲ ح ۱۰۱۲

[۲] تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۱۱۲ ح ۵۸۰۵

[۳] از جمله، محمد ناصر الدین ألبانی می گوید: «قلت: ورجاله ثقات کلهم؛ لولا سوء حفظ ابن لهیعة، ولکن لا بأس به فی الشواهد.» صحیح ابی داود ج ۶ ص ۲۴۲ سایت شامله

أخبرنیه أبو الولید الحسن بن محمد بن علی الدربندی أخبرنا محمد بن أحمد بن سلیمان الحافظ ببخاری أخبرنا محمد بن نصر بن خلف وخلف بن محمد بن إسماعیل قالا حدثنا أبو عثمان سعد بن سلیمان بن داود الشرغی حدثنا أبو الطیب حاتم بن منصور الحنظلی حدثنا المفضل بن سلم لقیته ببغداد عن الأعمش عن عبایة الأسدی عن الاصبغ بن نباتة عن بن عباس قال قال رسول الله ﷺ... هذا علی بن أبی طالب أمیر المؤمنین وامام المتقین وقائد الغر المحجلین إلی جنان رب العالمین ... .»[۱]

سند سوم:

«أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندی أناعاصم بن الحسن أنا أبو عمر بن مهدی أنا أبو العباس بن عقدة نا محمد بن أحمد بن الحسن یعنی القطوانی نا خزیمة بن ماهان المروزی ناعیسی بن یونس عن الأعمش عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ... هذا علی بن أبی طالب وصی رسول المسلمین وأمیر المؤمنین وقائد الغر المحجلین فی جنات النعیم.»[۲]

روایت دوم:

«ابوذر از پیامبر ﷺ نقل می کند : پرچم علی امیر المؤمنان و امام روسفیدان ، در حوض بر من وارد می شود و می ایستم و دست او را می گیرم و چهره ی او و یارانش سفید است ، پس می گویم : با دو چیز گران بها بعد از من چگونه رفتار کردید ؟ پس می گویند : بزرگتر آن ها را پیروی کردیم و تصدیقش کردیم و کوچکتر را کمک و یاری کردیم و همراه با ایشان جنگیدیم . پس می گوییم : او را برگردانید و از حوض سیرابش کنید . پس از آن می نوشند نوشیدنی که بعد از آن هرگز تشنه نمی شوند و صورت امامشان مانند خورشید فروزان و چهره آنان مثل ماه شب چهارده یا مانند نور های ستاره در آسمان است. این روایت، موضوع است و در سندش راویان مجهول وجود دارد.»[۳]

---

[۱] تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۱۲۲ ح ۷۱۰۶

[۲] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۲۶

[۳] اللآلیء المصنوعة ج ۱ ص ۳۳۸ أخبرنا محمد بن ناصر أنبأنا محمد بن علی بن میمون أنبأنا أبو عبد الله محمد بن علی الحسنی حدثنا القاضی محمد بن عبد الله الجعفی حدثنا الحسین بن محمد بن الفرزدق حدثنا الحسن بن علی بن بزیع حدثنا یحیی بن حسن بن فرات القزاز حدثنا أبو عبد الرحمن المسعودی عن الحارث بن حصیرة عن صخر بن الحکم الفزاری حبان بن الحارث الأزی عن الربیع بن جمیل الضبی عن مالک بن ضمرة الرواسی عن أبی ذر مرفوعا : ترد علی الحوض رایة علی أمیر المؤمنین

اینکه سند این روایت ضعیف است، بله چنین است، اما اینکه سیوطی ادعا کرده که جعلی است، سخن باطلی است؛ زیرا مضمون این روایت با اسناد معتبر و متعددی نقل شده است.

البته از سیوطی انتظاری بیش از این نیست؛ زیرا وی تصریح کرده که از نشانه های اصلی حدیث جعلی این است که روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام باشد[1] !

روایت سوم:

«انس می گوید : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس ! آب بریز وضو بگیریم ، سپس ایستاد و دو رکعت نماز خواند و سپس فرمود: ای انس ! اول کسی که بر تو از این در وارد می شود ، امیرمؤمنان و آقای مسلمانان و رهبر رو سفیدان و آخرین اوصیاء است. انس می گوید : گفتم خدایا مرا فردی از یارانش قرار بده و آن را کتمان کردم تا اینکه علی علیه السلام آمد . پس فرمود : ای انس ! او چه کسی است؟ گفتم : علی علیه السلام . پس خوشحال ایستاد و او را در بغل گرفت و صورت علی علیه السلام را با صورتش پاک کرد و عرق علی را به صورتش مالید . پس علی علیه السلام گفت : ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ! شما را دیدم به گونه ای با من رفتار کردی که قبلا با من این گونه رفتار نکرده بودی. فرمود: چه مانعی دارد در حالی که تو از جانب من دین را بیان می کنی و صدایم را به گوششان می رسانی و آنچه از من در آن اختلاف کردند را برای آنان تبیین می کنی.»[2]

وإمام الغر المحجلين فأقوم فآخذ بيده فيباض وجهه ووجوه أصحابه فأقول ما خلفتموني في الثقلين بعدي فيقولون تبعنا الأكبر وصدقناه ووازرنا الأصغر ونصرناه وقاتلنا معه فأقول ردوه رواه حوضي فيشربون شربة لا يظمئون بعدها أبدا ووجه إمامهم كالشمس الطالعة ووجوههم كالقمر ليلة البدر أو كأضواء نجم في السماء ، موضوع : وإسناده مظلم فيه مجاهيل

[۱] تدريب الراوي ج ۱ ص ۲۷۶ قلت ومن القرائن كون الراوي رافضيا والحديث في فضائل أهل البيت

[۲] تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۳۸۶ (ح ۴۴۶۵۴) أخبرنا أبو علي المقرىء أنا أبو نعيم الحافظ نا محمد بن أحمد بن علي نا محمد بن عثمان بن أبي شيبة نا إبراهيم بن محمد بن ميمون نا علي بن عباس عن الحارث بن حصيرة عن القاسم بن جندب عن أنس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا أنس اسكب لي وضوءا ثم قام فصلى ركعتين ثم قال يا أنس أول من يدخل عليك من هذا الباب أمير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين وخاتم الوصيين قال أنس قلت اللهم أجعله رجلا من الأنصار وكتمته إذ جاء علي فقال من هذا يا أنس فقلت علي فقام مستبشرا فاعتنقه ثم جعل يمسح عن وجهه بوجهه ويسمح عرق علي بوجهه فقال يا رسول الله لقد رأيتك صنعت شيئا ما صنعت بي قبل قال وما يمنعني وأنت تؤدي عني وتسمعهم صوتي وتبين لهم ما اختلفوا فيه بعدي

روایت چهارم:

«حدثنا عمر بن أحمد بن عمر القاضی القصبانی ثنا علی بن العباس البجلی ثنا أحمد بن یحیی ثنا الحسن بن الحسین ثنا إبراهیم بن یوسف بن أبی اسحاق عن أبیه عن الشعبی قال قال علی قال لی رسول الله علیه الصلاة والسلام مرحبا بسید المسلمین وإمام المتقین ... .»

این روایت را ابو نعیم اصفهانی[1] و ابن عساکر[2] با سند معتبر[3] نقل کرده اند.

روایت پنجم:

«عایشه گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام روزی [به خانه ی ما] آمد ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی او فرمودند: این سید مسلمین است. پس من گفتم: مگر شما سید مسلمین نیستید ای رسول خدا ؟! ایشان فرمودند: من خاتم پیامبران و رسول پروردگار عالمیان هستم.»[4]

این روایت را ابن عساکر نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.[5]

---

[۱] حلیة الأولیاء لابی نعیم الاصبهانی ج ۱ ص ۶۶

[۲] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۷۰ (ح ۴۴۵۹۷)

[۳] طبق برنامه ی جوامع الکلم ، تمام رجال سند این روایت ، ثقه یا صدوق حسن الحدیث هستند بجز الحسن بن الحسین العرنی که جرح مفسر ندارد و حاکم نیشابوری سند روایتش را صحیح و ابن حجر عسقلانی حسن دانسته اند؛
«أخبرنا علی بن عبد الرحمن بن عیسی ثنا الحسین بن الحکم الجیزی ثنا الحسن بن الحسین العرنی ... عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال ... هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه .» المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۶۴ با سکوت ذهبی
«... قال ثنا الحسن بن الحسین الأنصاری ... عن سعید بن جبیر عن بن عباس قال لما نزلت إنما أنت منذر ولکل قوم هاد وضع صلی الله علیه و آله یده علی صدره ... .» تفسیر الطبری ج ۱۳ ص ۱۰۸
قال العسقلانی: «والمستغرب ما أخرجه الطبری بإسناد حسن من طریق سعید بن جبیر عن بن عباس قال لما نزلت هذه الآیة وضع رسول الله صلی الله علیه و آله یده علی صدره ... .» فتح الباری ج ۸ ص ۳۷۶

[٤] أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندی وأبو عبد الله الحسین بن علی بن أحمد المقریء وأبو البرکات یحیی بن الحسن بن الحسین المدائنی وأبو بکر محمد وأبو عمرو عثمان ابنا أحمد بن عبید الله بن دحروج قالوا أنا أبو الحسین بن النقور نا عیسی بن علی قال قریء علی أبی الحسن بن نوح وأنا أسمع قیل له حدثکم جعفر بن أحمد العوسجی نا أبو بلال الأشعری نا یعقوب التیمی عن جعفر بن أبی المغیرة عن أبن أبزی عن عائشة قالت أقبل علی بن أبی طالب یوما فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله هذا سید المسلمین فقلت ألست سید المسلمین یا رسول الله فقال أنا خاتم النبیین ورسول رب العالمین

[٥] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۰۵ (ح ۴۴۴۳۵) حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن

روایت ششم:

سند یکم:

حدثنا أبو العباس محمد بن أحمد المحبوبی ثنا محمد بن معاذ ثنا أبو حفص عمر بن الحسن الراسبی ثنا أبو عوانة عن أبی بشر عن سعید بن جبیر عن عائشة رضی الله عنها أن النبی صلی الله علیه وآله قال أنا سید ولد آدم وعلی سید العرب

«عایشه گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: من سید فرزندان آدم علیه السلام هستم و علی علیه السلام سید عرب است.»

این روایت را حاکم نقل کرده و گفته است که سند این حدیث صحیح است، اما بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.[1]

سند دوم:

«عایشه گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمودند: سید عرب را به نزد من فرا بخوانید . پس من گفتم: مگر شما سید عرب نیستید ای رسول خدا ؟! ایشان فرمودند: من سید فرزندان آدم علیه السلام هستم و علی علیه السلام سید عرب است.»

این روایت را نیز حاکم در مستدرکش آورده است.[2]

سند سوم:

حاکم نیشابوری شاهد دیگری برای حدیث عایشه از جابر نقل کرده است:

«وله شاهد آخر من حدیث جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ادعوا لی سید العرب فقالت عائشة رضی الله عنها ألست سید العرب یا رسول الله فقال أنا سید ولد آدم وعلی سید العرب.»[3]

---

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۳ ح ۴۶۲۵ هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه وفی إسناده عمر بن الحسن وأرجو أنه صدوق ولولا ذلک لحکمت بصحته علی شرط الشیخین وله شاهد من حدیث عروة عن عائشة

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۴ ح ۴۶۲۶ أخبرناه أبو بکر محمد بن جعفر القارئ ببغداد ثنا أحمد بن عبید بن ناصح ثنا الحسین بن علوان عن هشام بن عروة عن أبیه عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وآله ادعوا لی سید العرب فقلت یا رسول الله ألست سید العرب قال أنا سید ولد آدم وعلی سید العرب

[۳] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۴ ح ۴۶۲۷

پنجم: حدیث اطاعت

حضرت رسول ﷺ فرمودند: «هرکس از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هرکس از من سرپیچی کند، از خدا سرپیچی کرده است و هر کس از علی (علیه السلام) اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هرکس از علی علیه السلام سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است.»

این روایت در کتب اهل سنت با دو سند نقل شده است که یکی از آن ها صحیح است.

سند یکم:

«أخبرنا أبو أحمد محمد الشیبانی من أصل کتابه ثنا علی بن سعید بن بشیر الرازی بمصر ثنا الحسن بن حماد الحضرمی ثنا یحیی بن یعلی ثنا بسام الصیرفی عن الحسن بن عمرو الفقیمی عن معاویة بن ثعلبة عن أبی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺمن أطاعنی فقد أطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن أطاع علیا فقد أطاعنی ومن عصی علیا فقد عصانی هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه»

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با او موافقت نموده است.[۱]

حدثنا أبو العباس محمد بن یعقوب ثنا إبراهیم بن سلیمان البرنسی ثنا **محمد بن إسماعیل ثنا یحیی بن یعلی** ثنا بسام الصیرفی عن الحسن بن عمرو الفقیمی عن معاویة بن ثعلبة عن أبی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺلعلی بن أبی طالب رضی الله عنه من أطاعنی فقد أطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن أطاعک فقد أطاعنی ومن عصاک فقد عصانی هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

این روایت را نیز حاکم نقل و تصحیح کرده است.[۲]

ألبانی وهابی، به این حدیث، دو اشکال وارد کرده است:

یکی اینکه یحیی بن یعلی در این حدیث، اسلمی است نه محاربی و دوم اینکه عدالت معاویة بن ثعلبة مشخص نشده است !

---

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۰ ح ۴۶۱۷

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۹ ح ۴۶۴۱ با تصحیح حاکم

در حالی که یحیی بن یعلی در این روایت به قرینه ی روایت دوم حاکم که از بخاری نقل کرده است، محاربی است؛ زیرا یحیی بن یعلی محاربی[1] بر خلاف یحیی بن یعلی اسلمی[2] از شیوخ بخاری است.

معاویة بن ثعلبة را ابن حبان در شمار ثقات آورده است[3] و علمای بزرگی مثل حاکم و ذهبی روایتش را تصحیح کرده اند؛ لذا معاویه بن ثعلبه نیز ثقه است و در برنامه ی جوامع الکلم به او رتبه ی مقبول داده شده است.

سند دوم:

«أخبرنا أبو القاسم أيضا أنا ابن مسعدة أنا أبو عمرو عبد الرحمن بن محمد الفارسی أنا ابن عدی نا محمد بن جعفر بن يزيد الطبری نا إبراهيم بن سليمان التميمی الكوفی نا عبادة بن زياد نا عمر بن سعد عن عمر بن عبد الله الثقفی عن أبيه عن جده يعلی بن مرة الثقفی قال سمعت رسول الله ﷺ يقول من أطاع عليا فقد أطاعنی ومن عصى عليا فقد عصانی ومن عصانی فقد عصى الله ومن أحب عليا فقد أحبنی ومن أحبنی فقد أحب الله ومن أبغض عليا فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض الله لا يحبک إلا مؤمن ولا يبغضک إلا كافر أو منافق.»[4]

---

[۱] تهذيب الكمال ج ۳۲ ص ۴۶-۴۷ رقم ۶۹۴۹ ی حيی بن يعلی بن الحارث بن حرب بن جرير بن الحارث المحاربی ... روی عنه : البخاری

[۲] تهذيب الكمال ج ۳۲ ص ۵۰-۵۲ رقم ۶۹۵۱ يحيی بن يعلی الاسلمی القطوانی ... روی عنه : ... (اسم بخاری نیست)

[۳] الثقات ج ۵ ص ۴۱۶ رقم ۵۴۸۰ معاوية بن ثعلبة يروی عن أبی ذر روی عنه أبو الجحاف داود بن أبی عوف

[٤] تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۲۷۰ (ح ۴۴۳۲۶)

دلالت حدیث بر ولی امر بودن امیرالمومنین علیه‌السلام

بخاری در صحیحش در باب تفسیر آیه ی ﴿أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم[1] ؛ از خدا اطاعت کنید و نیز اطاعت کنید از رسول و والیان امر که از شمایند.﴾ حدیثی شبیه همین حدیث از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمودند:

« هرکس از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هرکس از من سرپیچی کند، از خدا سرپیچی کرده است و هر کس از امیر من اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هرکس از امیر من سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است.»[2]

یعنی طبق این احادیث، حضرت علی علیه‌السلام امیر از طرف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و یکی از مصادیق اولی الامر در قرآن هستند.

---

[۱] نساء: ۵۹

[۲] صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۶۱۱ ح ۶۷۱۸ أن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قال من أطاعنی فقد أطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن أطاع أمیری فقد أطاعنی ومن عصی أمیری فقد عصانی

ششم: حدیث جدایی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس از حضرت علی علیه السلام جدا شود، از من جدا شده است و هر کس از من جدا شود، از خداوند جدا شده است.»

این روایت با چهار طریق نقل شده که یکی از آن ها معتبر است و در مجموع نیز یکدیگر را تقویت می کنند.

سند یکم:

«حدثنا عبد الله قال حدثنی أبی قثنا بن نمیر قثنا عامر بن السبط قال حدثنی أبو الجحاف عن معاویة بن ثعلبة عن أبی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی انه من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقک فقد فارقنی»

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتاب، وصی الله بن محمد عباس، هیچ راهی برای تضعیف سند این روایت پیدا نکرده است جز اینکه توثیق معاویة بن ثعلبة را ذکر نکرده و در نهایت در مورد سند این روایت، نظرش را نگفته است[۱] !

حاکم نیشابوری نیز این روایت را با همین سند نقل کرده و حکم به صحت سندش داده و برنامه ی جوامع الکلم نیز سندش را در متابعات و شواهد حسن دانسته است.[۲]

هیثمی[۳] و شوکانی[٤] نیز آن را از بزار نقل کرده و همه ی رجال سندش را ثقه دانسته اند.

---

[۱] فضائل الصحابة لابن حنبل ، ص ۷۰۴-۷۰۵ ح ۹۶۲ مجموع دو جلد ، با تحقیق وصی الله بن محمد عباس

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۳ ح ۴۶۲۴ قال الحاکم: صحیح الإسناد ولم یخرجاه / حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد / حدثنا أبو العباس محمد بن أحمد بن یعقوب ثنا الحسن بن علی بن عفان العامری ثنا عبد الله بن عمیر ثنا عامر بن السمط عن أبی الجحاف داود بن أبی عوف عن معاویة بن ثعلبة عن أبی ذر رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و آله یا علی من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقک یا علی فقد فارقنی صحیح الإسناد ولم یخرجاه

و المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۸ ح ۴۷۰۳ وأخبرنی أبو سعید النخعی ثنا عبدان الأهوازی ثنا محمد بن عبد الله بن نمیر أنا عامر بن السری عن أبی الجحاف عن معاویة بن ثعلبة عن أبی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقک فقد فارقنی

[۳] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۳۵ قال الهیثمی: رواه البزار ورجاله ثقات

[٤] در السحابة ، ص ۲۲۶ رقم ۱۱۷ پی دی اف / قال الشوکانی: وأخرج البزار بإسناد رجاله ثقات

سند دوم:

همین روایت را طبرانی از طریق عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است:

«حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمی ثنا أحمد بن صبیح الأسدی ثنا یحیی بن یعلی عن عمران بن عمار عن أبی إدریس حدثنی مجاهد عن بن عمر رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه وآله قال من فارق علیا فارقنی ومن فارقنی فارق الله.»[۱]

سند سوم:

طبرانی با سندش از بریده روایت کرده است که گفت:

« ... رسول خدا صلی الله علیه وآله خشمگین از خانه خارج شده و فرمود : چرا گروهی می خواهند از علی علیه السلام بدگویی کنند ؟ منظورشان چیست ؟ هرکس که از علی علیه السلام بد گویی کند ، از من بدگویی کرده است و هرکس که از علی علیه السلام جدا شود از من جدا شده است ، علی علیه السلام از من است و من از اویم ... .»[۲]

سند چهارم:

ذهبی طریق دیگری از این روایت را از ابو هریره به نقل از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است:

«رزین الکوفی الأعمی عن أبی هریرة قاله الأزدی روی عنه حبیب بن ثابت ثم ساق له الأزدی حدیثا باطلا عن أبی هریرة – مرفوعا من فارقنی فارق الله ومن فارق علیا فقد فارقنی ومن تولاه فقد تولانی الحدیث»[۳]

---

[۱] المعجم الکبیر ج ۱۲ ص ۴۲۳ ح ۱۳۵۵۹

[۲] المعجم الأوسط ج ۶ ص ۱۶۲-۱۶۳ ح ۶۰۸۵ حدثنا محمد بن عبد الرحمن بن منصور الحارثی قال نا أبی قال نا حسین الأشقر قال نا زید بن أبی الحسن قال ثنا أبو عامر المری عن أبی إسحاق عن بن بریدة عن أبیه قال ... ورسول الله صلی الله علیه وآله یسمع الکلام فخرج مغضبا وقال ما بال أقوام ینتقصون علیا من ینتقص علیا فقد انتقصنی ومن فارق علیا فقد فارقنی إن علیا منی وأنا منه ..

[۳] میزان الاعتدال فی نقد الرجال للذهبی ج ۳ ص ۷۵ رقم ۲۷۸۲

دلالت حدیث بر خلافت امیرالمومنین علیه‌السلام

طبق این روایت، هر کس با حضرت علی علیه‌السلام نباشد و از آن حضرت جدا شود و اطاعت نکند، در حقیقت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خداوند جدا شده است.

دهلوی نیز در تصریح می کند که این حدیث دلالت بر خلافت امیرالمومنین علیه‌السلام دارد:

«اما آنکه خلافت حضرت مرتضی منعقد شد، پس از این جهت که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله نهي کردند از مفارقت حضرت مرتضی علیه‌السلام؛

أخرج الحاكم عن أبي ذر قال قال النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله: يا علي من فارقني فقد فارق الله ومن فارقك يا علي فقد فارقني.»[1]

و به این ترتیب تکلیف کسانی که پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در برابر امیرمؤمنان علیه‌السلام ایستادند و مسیر دیگری را انتخاب کردند ، روشن می‌شود.

---

[۱] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۴۲۷-۴۲۸ پی دی اف

هفتم: احادیث خلافت

در روایات متعددی صریحا به خلافت امیر المومنین علیه السلام با لفظ خلیفه اشاره شده است که تعدادی از آن ها را ذکر می کنیم.

روایت یکم:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: تو به من به منزله ی هارون برای موسی علیهما السلام هستی، بجز اینکه پیامبر نیستی و سزاوار نیست که من بروم بجز اینکه تو خلیفه ی من در میان تمام مؤمنین بعد از من باشی.»[۱]

این روایت را ابن ابی عاصم نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم[۲]، ألبانی[۳] و باسم بن فیصل الجوابره[٤] سندش را حسن دانسته اند.

«بعدی» در این حدیث، یعنی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله؛ زیرا آن حضرت صحابه را با خود به جنگ بردند و در واقع امام علی علیه السلام خلیفه بر آنها نبود، در حالی که حدیث، خلافت بر همه ی مومنان را مطرح می کند؛ یعنی یا هیچکدام از صحابه مومن نبوده اند و فقط زن و بچه ها مومن بودند و یا اینکه صحابه مومن بوده اند، ولی از رفتن به جنگ تخلف کردند !

در ضمن، معنی ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله بفرمایند تا وقتی من سفر هستم، هیچ پیامبری نیست!! و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره به بعد از رحلت خویش داشته اند، پس تمامی خصوصیات حضرت هارون علیه السلام جز نبوت برای حضرت امیرالمومنین علیه السلام ، ثابت می گردد.

---

[۱] ثنا محمد بن المثنی حدثنا یحیی بن حماد عن أبی عوانة عن یحیی ابن سلیم أبی بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنک لست نبیا إنه لا ینبغی أن أذهب إلا وأنت خلیفتی فی کل مؤمن من بعدی

[۲] السنة لابن أبی عاصم ج ۲ ص ۵۶۵ ح ۱۱۸۸ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا یحیی بن سلیم الفزاری وهو صدوق حسن الحدیث

[۳] السنة لابن أبی عاصم ومعها ظلال الجنة للألبانی ، ج ۲ ص ۵۶۵ ح ۱۱۸۸ سایت شامله ؛ قال الألبانی : إسناده حسن

[٤] السنة لابن ابی عاصم با تحقیق باسم بن فیصل الجوابره – ج ۱ ص ۷۹۹-۸۰۰ ح ۱۲۲۲ (پی دی اف) قال المحقق: إسناده حسن

روایت دوم:

«زید بن ثابت از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمودند: من در میان شما دو خلیفه وجانشین می گذارم، کتاب خدا ؛ که همچون ریسمانی از آسمان تا زمین امتداد یافته است، وعترتم، اهل بیتم. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر، به من ملحق شوند.»[1]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و هیثمی سندش را نیکو[2] و وصی الله بن محمد عباس حسن لغیره دانسته است.[3]

طبرانی نیز همین روایت را نقل کرده و هیثمی همه ی رجال سندش را ثقه دانسته است.[4]

حافظ بوصیری نیز همه ی رجال سند این روایت را ثقه دانسته[5] و البانی حکم به صحت حدیث کرده است.[6]

روایت سوم:

آن گاه که آیه ی ﴿وَأَنْذِرْ عَشيرَتَک ٱلأَقْرَبينَ[7] : و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن .﴾ نازل شد و پیامبر صلی الله علیه وآله مأمور به اعلان رسمی دعوت شدند، خویشاوندان خود را در خانه حضرت ابوطالب علیه السلام جمع نموده، آنان را به اسلام دعوت کرده و فرمودند: «کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر، وزیر و جانشین من بشود؟» هیچ کس بجز امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ نداد تا این که پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از دو بار تکرار این سخن، فرمودند: علی (علیه السلام) برادر، وزیر، وصی و جانشین من است.

این واقعه که اسناد معتبری دارد، با عبارات مختلفی روایت شده است:

---

[1] حدثنا عبد الله قال حدثنی أبی حدثنا اسود بن عامر نا شریک عن الرکین عن القاسم بن حسان عن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله إنی تارک فیکم خلیفتین کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء والأرض أو ما بین السماء والأرض وعترتی أهل بیتی وانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض

[2] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۳ قال الهیثمی: رواه أحمد وإسناده جید

[3] فضائل الصحابة لابن حنبل ص ۷۴۷ ح ۱۰۳۲ مجموع دو جلد ، قال وصی الله بن محمد عباس : إسناده حسن لغیره

[4] مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۷۰ قال الهیثمی: رواه الطبرانی فی الکبیر ورجاله ثقات

[5] اتحاف الخیرة ، ج ۶ ص ۳۲۹ ح ۵۹۵۰ سایت شامله قال الحافظ البوصیری : هذا إسناد رواته ثقات / بر مبنای

[6] صحیح الجامع الصغیر وزیادته ، ج ۱ ص ۴۸۲ ح ۲۴۵۷ قال الألبانی: صحیح

[7] شعراء: ۲۱۴

یکم: خلیفتی فی اهلی

سند اول:

«علی علیه‌السلام فرمود: هنگامی که آیه ی ﴿و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن﴾ نازل شد ، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از خویشاوندانش سی نفر را جمع کرد ، پس خوردند و نوشیدند ، سپس به آن ها فرمود: چه کسی قرض و وعده های من را ادا می کند تا همراه من در بهشت باشد و جانشین من در میان اهل من باشد ؟ مردی که شریک (راوی) اسمش را نبرد ، گفت: ای رسول خدا ، بخشندگی و کرم شما وسیع است ، چه کسی این را انجام می دهد ؟ او گفت من و دیگری گفت من . راوی می گوید و آن را به اهل بیتش عرضه کرد و علی علیه‌السلام فرمود : من.»[1]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و احمد شاکر سندش را حسن[2] و هیثمی[3] و شوکانی[4] نیکو دانسته اند..

طبری نیز این روایت را نقل کرده و محمود محمد شاکر سندش را صحیح دانسته است.[5]

سند دوم:

«عبد الله بن حارث می گوید : علی علیه‌السلام فرمود: هنگامی که این آیه ﴿و انذر عشیرتک الأقرین ؛ خویشاوندان نزدیکت را هشدار بده ﴾ نازل شد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود: پای گوسفند همراه با یک پیمانه گندم را غذا درست کن . و نزد ما دو ظرف بود که دوغ در آن بود و به من فرمود : این دو را پر از دوغ کن . گوید : انجام دادم . سپس به من فرمود : بنی هاشم را دعوت کن . گوید : آن ها را که در آن زمان ۴۰ یا ۴۱ نفر

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا أسود بن عامر ثنا شریک عن الأعمش عن المنهال عن عباد بن عبد الله الأسدی عن علی رضی الله عنه قال لما نزلت هذه الآیة (وأنذر عشیرتک الأقربین) قال جمع النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله من أهل بیته فاجتمع ثلاثون فأکلوا وشربوا قال فقال لهم من یضمن عنی دینی ومواعیدی ویکون معی فی الجنة ویکون خلیفتی من أهلی فقال رجل لم یسمه شریک یا رسول الله أنت کنت بحرا من یقوم بهذا قال ثم قال الآخر قال فعرض ذلک علی أهل بیته فقال علی رضی الله عنه انا

[۲] مسند احمد بن حنبل ، ج ۱ ص ۵۴۵ ح ۸۸۳ پی دی اف؛ قال احمد محمد شاکر: إسناده حسن

[۳] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۳ قال الهیثمی: رواه أحمد وإسناده جید

[٤] در السحابة ، ص ۲۱۳ ح ۷۲ قال الشوکانی : وأخرج احمد بإسناد جید

[٥] تهذیب الآثار مسند علی ج ۳ ص ۶۰-۶۱ قال محمود محمد شاکر : وهذا خبر عندنا صحیح سنده

بودند دعوت کردم . گوید : در بین آن ها ده نفر بودند که هر یک به تنهایی یک گوسفند با خورشتش را می خورد . و فرمود : وقتی ظرف را آوردند رسول خدا ﷺ از بالای ظرف برداشت ، سپس به آنها فرمود : بخورید و خوردند تا این که سیر شدند و آن ظرف همانطور بود و جز مقدار کمی از آن کم نشده بود . سپس ظرف های دوغ را آوردم و نوشیدند تا اینکه سیراب شدند و بسیاری از آن زیاد آمد و هنگامی که فارغ شدند ، رسول خدا ﷺ خواست سخن بگوید که آن ها در سخن پیش دستی کردند و گفتند مثل امروز سحر ندیده بودیم و رسول خدا ﷺ ساکت شد.

سپس به من فرمود: پای گوسفندی همراه با یک پیمانه گندم را غذا درست کن و آن ها را دعوت کرد و خوردند و نوشیدند و در سخن پیش دستی کردند و مانند سخن اولشان گفتند و رسول خدا ﷺ ساکت شد.

فرمود: پای گوسفند همراه با یک پیمانه گندم را غذا درست کن و درست کردم و آن را جمع کرد و هنگامی که خوردند و نوشیدند ، رسول خدا ﷺ در سخن پیش دستی کرد و فرمود: کدام یک از شما از جانب من قرضم را پرداخت می کند و جانشین من در خانواده ام می باشد ؟ گوید: ساکت شدند و عباس از ترس این که به مالش دسترسی پیدا کند ، ساکت شد. گوید: و من به خاطر سن عباس ساکت شدم. سپس بار دیگر فرمود و عباس ساکت شد و هنگامی که آن را دیدم ، گفتم: من ای رسول خدا ﷺ ! فرمود : تو .»[۱]

---

[۱] حدثنا أبی ، ثنا الحسین بن عیسی بن میسرة الحارثی ، ثنا عبد الله بن عبد القدوس ، ثنا الاعمش بن عمرو ، عن عبد الله بن الحارث قال : قال علی : لما نزلت هذه الایة وانذر عشیرتک الاقربین قال لی رسول الله – ﷺ – اصنع لی رجل شاة بصاع من طعام وعندنا اناءا یکون فیه لبنا فقال لی : املاه لبنا ، قال : ففعلت ثم قال لی ، ادع بنی هاشم قال : فدعوتهم وانهم یومئذ لاربعین رجل أو اربعین ورجل ، قال : وفیهم عشرة کلهم یاکل الجذعة بادامها قال : فلما اتوا بالقصعة قال : اخذ رسول الله – ﷺ – من ذروتها ثم قال لهم : کلوا فاکلوا حتی شبعوا وهی کهیئتها لم یرزئوا منها الا یسیرا قال : ثم اتیتهم بالاناء فشربوا حتی رووا قال : وفضل فضل ، فلما فراغوا اراد رسول الله – ﷺ – ان یتکلم فبدروه بالکلام ، فقالوا : ما راینا کالیوم فی السحر قال : فسکت رسول الله – ﷺ – ثم قال لی : اصنع لی رجل شاة بصاع من طعام قال : فدعاهم فلما اکلوا وشربوا قال : فبدروه ثم قالوا : مثل مقالتهم الاولی قال : فسکت رسول الله ﷺ قال : اصنع لی رجل شاة بصاع من طعام فصنعت ، قال : فجمعهم فلما اکلوا وشربوا بدرهم رسول الله – ﷺ – الکلام ، فقال : ایکم یقضی ، عنی دینی ، ویکون خلیفتی فی اهلی ؟ قال : فسکتوا وسکت العباس خشیة ان یحیط ذلک بماله قال : وسکت انا لسن العباس ثم قالها مرة اخری فسکت العباس فلما رایت ذلک ، قلت : انا یا رسول الله فقال : انت.

این روایت را ابن ابی حاتم در تفسیرش[۱] با سند معتبر[۲] نقل کرده است.

ضمن اینکه خود ابن ابی حاتم در مقدمه ی تفسیرش التزام داده است که تنها روایات معتبر را نقل کند.[۳]

اگر چه در ظاهر به نظر می رسد که این عبارت دال بر خلافت در میان اهل است، ولی به قرینه ی صدر و ذیل حدیث که درباره ی امر رسالت است، فهمیده می شود که خلافت آن حضرت نیز در شأن رسالت و در مورد همه ی مسلمین است.

---

[۱] تفسیر ابن أبی حاتم ج ۹ ص ۲۸۲۶ ح ۱۶۰۱۵

[۲] طبق برنامه ی جوامع الکلم ، تمام رجال سند این روایت ، ثقه یا صدوق حسن الحدیث هستند بجز عبد الله بن عبد القدوس که علمایی مثل ابن حبان ، ترمذی و بخاری توثیقش کرده اند. تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۶۵

لذا ابن حجر عسقلانی در جمع بندی احوال این راوی ، او را صدوق دانسته است .

تقریب التهذیب ج ۱ ص ۳۱۲ رقم ۳۴۴۶«عبد الله بن عبد القدوس التمیمی السعدی الکوفی صدوق رمی بالرفض وکان أیضا یخطیء من التاسعة خت ت»

[۳] تفسیر ابن أبی حاتم ج ۱ ص ۱ «سالنی جماعة من اخوانی اخراج تفسیر القران مختصرا باصح الاسانید ... فتحریت اخراج ذلک باصح الاخبار اسنادا ، واشبهها متنا ، فاذا وجدت التفسیر عن رسول الله ﷺ– لم اذکر معه احدا من الصحابة ممن اتی بمثل ذلک ، واذا وجدته عن الصحابة فان کانوا متفقین ذکرته عن اعلاهم درجة باصح الاسانید ، وسمیت موافقیهم بحذف الاسناد.»
ترجمه: «گروهی از برادرانم از من تألیف تفسیر قرآن به صورت مختصر با صحیح ترین اسناد را خواستند ... پس من ، صحیح ترین اخبار را از جهت سند و متن انتخاب کردم. پس اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی در تفسیر دیدم و صحابه نیز سخنی داشته‌اند، سخن پیامبر (ص) را ترجیح دادم و اگر از صحابه سخنی در تفسیر نقل کردم، صحیح‌ترین آن را از جهت رتبه و درجه نقل کردم و نام موافقان آن را با حذف سند آورده‌ام.»

دوم: أخی و وصیی وخلیفتی فیکم فاسمعوا له وأطیعوا

سند یکم:

«از علی بن ابیطالب علیهما السلام روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿و انذر عشیرتک الاقربین ؛ و خویشاوندان نزدیکت را هشدار بده﴾بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید ، آن حضرت مرا طلبید و فرمود: ای علی، خدای بزرگ به من دستور داده که خویشاوندان نزدیکت را بیم ده ... سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز سخن کرده و فرمود: ای فرزندان عبد المطلب! به خدا سوگند من در میان عرب جوانی را سراغ ندارم که برای قوم خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام آورده باشد، من برای شما خوبی دنیا و آخرت آورده ام و خدا به من دستور داده تا شما را بدان دعوت کنم. اینک کدامیک از شما است که مرا در این ماموریت کمک کند تا به پاداش آن ، برادر من و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ در اینجا بود که آنها سرباز زده و من که از همه آنها کم سن و سال تر و کم دیدتر و شکم بزرگتر، و ساق پایم نازکتر از همه بود ، گفتم: ای پیامبر خدا! من کمک کار شما در این ماموریت خواهم بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله (که چنان دید) گردنم را گرفت و فرمود: براستی که این است برادر و وصی و جانشین من در میان شما و شما از او شنوائی داشته باشید و پیروی اش کنید. و آن گروه برخاسته در حالی که می خندیدند ، به ابو طالب علیه السلام گفتند: تو را مامور کرد تا از پسرت شنوائی داشته باشی و از او اطاعت کنی.»

این روایت را طبری در تاریخش نقل کرده است.[1]

طبری همچنین در مسند علی علیه السلام نیز همین روایت را مختصرا چنین نقل کرده است:

«ابن عباس از علی (علیه السلام) نقل می کند : پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند : ای فرزندان عبدالمطلب ! من برای

---

[1] تاریخ الطبری ج ۱ ص ۵۴۲-۵۴۳ حدثنا ابن حمید قال حدثنا سلمة قال حدثنی محمد بن إسحاق عن عبد الغفار بن القاسم عن المنهال بن عمرو عن عبدالله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب عن عبدالله بن عباس عن علی بن أبی طالب قال لما نزلت هذه الآیة علی رسول الله وأنذر عشیرتک الأقربین دعانی رسول الله فقال لی یا علی إن الله أمرنی أن أنذر عشیرتی الأقربین ... ثم تکلم رسول الله فقال یا بنی عبد المطلب إنی والله ما أعلم شابا فی العرب جاء قومه بأفضل مما قد جئتکم به إنی قد جئتکم بخیر الدنیا والاخرة وقد أمرنی الله تعالی أدعوکم إلیه فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصیی وخلیفتی فیکم قال فأحجم القوم عنها جمیعا وقلت وإنی لأحدثهم سنا وأرمصهم عینا وأعظمهم بطنا وأحمشهم ساقا أنا یا نبی الله أکون وزیرک علیه فأخذ برقبتی ثم قال إن هذا أخی ووصی وخلیفتی فیکم فاسمعو له وأطیعوا قال فقام القوم یضحکون ویقولون لأبی طالب قد أمرک أن تسمع لابنک وتطیع

شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام و خداوند به من دستور داده است تا شما را به سوی او دعوت کنم ، پس کدامیک از شما مرا در این امر یاری می کند تا برادر ، وصی و خلیفه من در میان شما گردد؟

(علی عليه‌السلام میفرماید:) آنها از قبول این سخن سر باز زدند و من گفتم : ای پیامبر خدا ! من شما را در این امر یاری خواهم نمود . پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست بر گردن من نهاد و فرمود : این ، برادر ، وصی و خلیفه من در میان شما می باشد ، پس حرف او را بشنوید و از او اطاعت نمایید.»[1]

جالب است که همین محمد بن جریر طبری همین روایت را با همین سند در تفسیرش آورده، ولی در آن دست برده شده است و قسمت های مهمش (وصیی وخلیفتی) را سانسور کرده اند، ولی شاهد بر مدعا (فاسمعوا له وأطیعوا) را باقی گذاشته اند ؛

«حدثنا بن حمید قال ثنا جریر عن عمرو أنه کان یقرأ وأنذر عشیرتک الأقربین ورهطک المخلصین قال ثنا سلمة قال ثنی محمد بن إسحاق عن عبد الغفار بن القاسم عن المنهال بن عمرو عن عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب عن عبد الله بن عباس عن علی بن أبی طالب لما نزلت هذه الآیة علی رسول الله وأنذر عشیرتک الأقربین دعانی رسول الله ... فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی وکذ وکذا قال فأحجم القوم عنها جمیعا وقلت وإنی لأحدثهم سنا وأرمصهم عینا وأعظمهم بطنا وأخمشهم ساقا أنا یا نبی الله أکون وزیرک فأخذ برقبتی ثم قال **إن هذا أخی وکذا وکذا** فاسمعوا له وأطیعوا قال فقام القوم یضحکون ویقولون لأبی طالب قد أمرک أن تسمع لابنک وتطیع»[2]

سند این روایت نیز معتبر است[3] و صراحتا خلافت منصوص امیرالمومنین عليه‌السلام را بیان می کند.

---

[۱] تهذیب الاثار مسند علی للطبری ج ۳ ص ۶۲ حدثنا ابن حمید قال حدثنا سلمة بن الفضل قال حدثنی محمد بن إسحاق عن عبد الغفار بن القاسم عن المنهال بن عمرو عن عبد الله ابن الحارث ابن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب عن عبد الله بن عباس عن علی ابن أبی طالب قال قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یا بنی عبد المطلب إنی قد جئتکم بخیر الدنیا والآخرة وقد أمرنی الله أن أدعوکم إلیه فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصیی وخلیفتی فیکم قال فأحجم القوم عنها جمیعا وقلت أنا یا نبی الله أکون وزیرک علیه فأخذ برقبتی وقال هذا أخی ووصیی وخلیفتی فیکم فاسمعوا له وأطیعوا

[۲] تفسیر الطبری ج ۱۹ ص ۱۲۱-۱۲۲

[۳] **بررسی سند روایت:**

محمد بن حمید التمیمی: وثاقتش را در ادامه ذکر می کنیم

سلمة بن الفضل الأنصاری: صدوق / ابن إسحاق القرشی: صدوق

عبد الغفار بن القاسم النجاری: در مورد وثاقتش در ادامه صحبت خواهیم کرد
المنهال بن عمرو الأسدی: ثقة / عبد الله بن الحارث الهاشمی: ثقة
عبد الله بن العباس القرشی: صحابی / علی بن أبی طالب الهاشمی: صحابی
طبق برنامه ی جوامع الکلم، اشکال سند این روایت متوجه ابن حمید و عبد الغفار بن القاسم است و به هر دو درجه ی متروک الحدیث داده شده است، ولی هر دو توثیق دارند ؛

توثیق محمد بن حمید الرازی

جمال الدین مِزّی در شرح حال او می نویسد:
«روی عنه : أبو داود ، والترمذی ، وابن ماجة ... وقال عبد الله بن أحمد بن حنبل : سمعت أبی یقول : لا یزال بالری علم مادام محمد بن حمید حیا. قال عبد الله : حیث قدم علینا محمد بن حمید کان أبی بالعکسر . فلما خرج قدم أبی وجعل أصحابه یسألونه عن ابن حمید ، فقال لی : ما لهؤلاء یسألونی عن ابن حمید . قلت : قدم هاهنا فحدثهم بأحادیث لا یعرفونها . قال لی : کتبت عنه ؟ قلت : نعم کتبت عنه جزءا . قال : اعرض علی ، فعرضتها علیه ، فقال : أما حدیثه عن ابن المبارک وجریر فهو صحیح ، وأما حدیثه عن أهل الری فهو أعلم. وقال أبو قریش محمد بن جمعة بن خلف الحافظ : قلت لمحمد بن یحیی الذهلی : ما تقول فی محمد بن حمید ؟ قال : ألا ترانی هو ذا أحدث عنه. قال : وکنت فی مجلس أبی بکر الصاغانی محمد بن إسحاق ، فقال : حدثنا محمد بن حمید. فقلت : تحدث عن ابن حمید ؟ فقال : ومالی لا أحدث عنه وقد حدث عنه أحمد بن حنبل ویحیی بن معین .
وقال أبو بکر بن أبی خیثمة : سئل یحیی بن معین عن محمد بن حمید الرازی فقال : ثقة لیس به بأس ، رازی کیس. وقال علی بن الحسین بن الجنید الرازی : سمعت یحیی ابن معین یقول : ابن حمید ثقة ، وهذه الاحادیث التی یحدث بها لیس هو من قبله ، إنما هو من قبل الشیوخ الذین یحدث عنهم. وقال أبو العباس بن سعید : سمعت جعفر بن أبی عثمان الطیالسی یقول : ابن حمید ثقة ، کتب عنه یحیی وروی عنه من یقول فیه هو أکبر منهم. وقال یحیی بن أحمد بن زیاد : ذکر محمد بن حمید عند یحیی بن معین فقال : لیس به بأس.»

ترجمه: «ابو داود ، ترمذی ، ابن ماجه و... از او روایت نقل کرده اند . عبد الله بن احمد بن حنبل گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: مادامی که محمد بن حمید زنده بود ، علم نیز در ری زنده بود . عبد الله می گوید: هنگامی که محمد بن حمید به نزد ما آمد ، پدرم در لشکر بود و هنگامی آمد که او رفته بود و دید که اصحابش درباره ی ابن حمید از او سؤال می کنند ، پس به من گفت: این ها چرا درباره ی ابن حمید سؤال می کنند؟ گفتم: او اینجا آمد و برای آنها احادیثی را نقل کرد که نمی شناختند . پدرم به من گفت: آیا از او حدیث نوشتی؟ گفتم: آری ، یک جلد از او حدیث نوشتم. گفت: بر من عرضه کن و من چنین کردم. پس گفت: حدیثش از ابن مبارک و جریر صحیح است ، اما حدیثش از اهل ری را خودش داناتر است.
و حافظ ابوقریش گفت: به محمد بن یحیی الذهلی گفتم: در مورد محمد بن حمید چه می گویی؟ گفت: آیا مرا نمی بینی که دارم از او حدیث نقل می کنم؟! گفت: در مجلس ابوبکر صاغانی محمد بن اسحاق بودم که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن حمید . پس من گفتم: آیا از ابن حمید حدیث نقل می کنی؟ وی گفت: چرا از او حدیث نقل نکنم در حالی که احمد بن حنبل و یحیی بن معین از او حدیث نقل کرده اند .
و ابوبکر بن ابی خیثمه گفته است: از یحیی بن معین درباره ی محمد بن حمید رازی سؤال شد ، پس گفت: ثقه است و اشکالی بر وی نیست ، رازی و دانا است. و علی بن حسین بن جنید رازی گفته است: از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: ابن حمید ثقه است ، و این احادیث جعلی که نقل کرده است ، از جانب خودش نیست بلکه از جانب شیوخش است که او از آنها نقل کرده است.

و ابو العباس بن سعید گفت: از جعفر بن ابی عثمان طیالسی شنیدم که می گفت: ابن حمید ثقه است و یحیی از او نوشته و از او روایت کرده که می گوید : او از آن ها بزرگ تر بوده است . و یحیی بن احمد بن زیاد گفته است: در نزد یحیی بن معین از محمد بن حمید یاد شد ؛ پس گفت: اشکالی به او نیست.»

تهذیب الکمال ج ۲۵ ص ۹۹-۱۰۲ رقم ۵۱۶۷

طبق نقل ابن حجر ، یحیی بن معین ، ابن حمید را در حد و اندازه های ابن ابی شیبه می دانسته است؛

«وقال فضلک الرازی سألت بن معین عن محمد بن حمید الرازی فقال ثقة وسألته عن عثمان بن أبی شیبة فقال ثقة فقلت من أحب إلیک بن حمید أو عثمان فقال ثقتین امینین مأمونین.» **ترجمه:** «فضلک رازی گفت: از یحیی بن معین درباره ی محمد بن حمید رازی پرسیدم ، گفت: ثقه است. و از او درباره ی عثمان بن ابی شیبه نیز پرسیدم ، گفت: ثقه است . گفتم: چه کسی در نزد تو دوست داشتنی تر است ؟ ابن حمید یا عثمان ؟ گفت: هر دو ثقه ، امین و مأمون هستند.» تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۱۳۶

ابو عیسی ترمذی چندین حدیث از او نقل کرده و آن را معتبر دانسته است ؛

«حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا ... عن أم سلمة قالت کان أحب الثیاب إلی النبی ﷺ القمیص قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب.» سنن الترمذی ج ۴ ص ۲۳۷ ح ۱۷۶۲

هیثمی نیز به وثاقت ابن حمید تصریح کرده است ؛

«وفی إسناد البزار محمد بن حمید الرازی وهو ثقة وفیه خلاف وبقیة رجاله وثقوا.» **ترجمه:** «و در إسناد بزار ، محمد بن حمید رازی وجود دارد که ثقه است و در موردش اختلاف شده است و بقیه ی رجالش توثیق شده اند.» مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۹۰

احمد محمد شاکر در تحقیق تفسیر طبری ، او را در چند جا توثیق کرده است :

«فإن ابن حمید – شیخ الطبری – هو: محمد بن حمید الرازی، سبق توثیقه: ۲۰۲۸، ۲۲۵۳ .» تفسیر الطبری جامع البیان ت شاکر ، ج ۳ ص ۴۸۵ ح ۲۹۱۸

توثیق عبد الغفار بن القاسم

شعبه که شاگردش بود ، ستایشش کرده و گفته است: حافظ تر از او کسی را ندیدم و به علم و رجال عنایت داشت؛ ابن عدی گفته است: احادیث صالحی دارد و ابن عقده نیز ستایشش کرده، به طوری که از حدش گذرانده بود.

اما چون احادیثی مانند بلایای عثمان نقل می کرد که به مذاق علمای اهل سنت خوش نمی آمد، حدیث او را ترک و تضعیفش کردند، به طوری که احمد بن حنبل نیز تصریح کرده است که تضعیف او از جهت اعتقاد او بود نه به جهت حدیثش .

«عبد الغفار بن القاسم أبو مریم الأنصاری کوفی ... حدثنا عبد الله بن أحمد ... قال وسمعت أبی یقول کان أبو عبیدة إذا حدثنا عن أبی مریم یصیح الناس یقولون لا نریده. قال أبو عبد الله ذکر أبو عبیدة فی تصنیفه عن أبی مریم فکانوا یضجون إذا قال أبو مریم وتبسم أبو عبد الله قلت لأبی عبد الله أبو مریم من أین جاء ضعفه من قبل رأیه أو من قبل حدیثه قال من قبل رأیه ثم قال وقد حدث ببلایا فی عثمان أحادیث سوء . وبلغنی عن أبی داود السجستانی أنه قال قلت لأحمد بن حنبل عمیر بن سعید قال لا أعلم به بأسا فقلت له فإن أبا مریم قال یسلنی عن عمیر الکذاب قال وکان أبو مریم عالما بالمشایخ فقال أحمد حتی یکون أبو مریم ثقة کان یحدث بلایا فی عثمان وکان یشرب حتی یبول فی ثیابه.» **ترجمه:** «ابو عبد الله گفت: ابو عبیده در تصنیفش از ابو مریم یاد کرد ؛ پس مردم ضجه می زدند هنگامی که گفت: ابو مریم و ابو عبد الله تبسم کرد. به ابو عبد الله گفتم: ضعف او از کجا آمده است؟ از جانب اعتقادش یا از جهت حدیثش ؟ گفت: از جهت اعتقادش ؛ سپس گفت: او احادیث بدی در مورد بلایای عثمان نقل کرده است. و از ابو داود سجستانی به من خبر رسید که او گفت: به احمد بن حنبل گفتم: عمیر بن سعید؟ گفت: اشکالی در او نمی

سند دوم:

«عباد بن عبد الله از علی بن ابی طالب ؛ نقل می کند که فرمود : هنگامی که ﴿و أنذر عشیرتک الأقربین. شعراء : ۲۱۴ ﴾ نازل شد رسول خدا ؛ فرمود : ای علی با پای گوسفند همراه با یک پیمانه گندم غذایی درست کن و پیاله ای دوغ آماده کن و پیاله به اندازه سیراب شدن یک نفر بود و انجام دادم پس رسول خدا ص به من فرمود: ای علی، بن هاشم را جمع کن و آن ها در آن زمان ۴۰ یا ۴۱ نفر بودند و رسول خدا ؛ غذا را فراخواند و بین آن ها قرار داد و خوردند تا سیر شدند و بعضی از آن ها بودند که گوسفندی را با خورشتش می خوردند؛ سپس پیاله را گرفتند و خوردند تا سیراب شدند و اکثر آن ماند و یکی از آنان گفت: مثل امروز سحر ندیده بودیم.

سپس پیامبر ؛ فرمود: ای علی، با پای گوسفند همراه با یک پیمانه گندم غذایی درست کن و پیاله ای دوغ آماده کن و انجام دادم و آن ها را جمع کرد و مانند دفعه اول خوردند و نوشیدند و از آن زیاد ماند و یکی از

دانم . پس به او گفتم: ابو مریم گفت: در رابطه با عمیر دروغگو از من سوال می کرد. گفت: ابو مریم عالم به مشایخ است. پس احمد گفت: حتی ابو مریم ثقه می شود؛ در مورد بلایای عثمان حدیث می کرد و آنقدر می نوشید تا اینکه در لباسش بول می کرد.» ضعفاء العقیلی ج ۳ ص ۱۰۰ رقم ۱۰۷۵

«وأما أبو مریم فاسمه عبد الغفار وکان لشعبة فیه رأی وتعلم منه زعموا توقیف الرجال ثم ظهر منه رأی ردیء فی الرفض فترک حدیثه وسمعت أحمد بن محمد بن سعید [ابن عقده] یثنی علی أبی مریم ویطریه وتجاوز الحد فی مدحه حتی قال لو انتشر علم أبی مریم وخرج حدیثه لم یحتج الناس إلی شعبة وابن سعید حیث مال هذا المیل الشدید إنما کان لإفراطه فی التشیع ولعبد الغفار بن القاسم أحادیث صالحة وفی حدیثه ما لا یتابع علیه وکان غالیا فی التشیع وقد روی عنه شعبة حدیثین ویکتب حدیثه مع ضعفه.»
ترجمه: «و اما ابو مریم اسمش عبد الغفار بود و شعبه در مورد او اعتقادی داشت و از او حدیث یاد گرفت ؛ گمان کردند که رجال را توقیف کرده است ؛ سپس از او اعتقاد ردی در رفض ظاهر گشت ؛ پس حدیثش را ترک کرد و از ابن عقده شنیدم که ابو مریم را ستایش می کرد و در مدحش از حد تجاوز کرد تا اینکه گفت: اگر علم ابو مریم منتشر شود و حدیثش نقل شود ، مردم به شعبه احتجاج نمی کنند و این میل شدید ابن سعید (ابن عقده) به ابو مریم تنها به خاطر افراطش در تشیع است. و برای عبد الغفار بن قاسم احادیث صالحی است و در حدیثش چیزهایی است که تبعیت نمی شود و او غالی در تشیع بود و شعبه دو حدیث از او روایت کرده است و حدیثش با وجود ضعفش نوشته می شود.» الکامل فی ضعفاء الرجال ج ۵ ص ۳۲۷ رقم ۱۴۷۹
«وقال شعبة لم ار احفظ منه قال أبو داود وغلط فی امره شعبة وقال الدارقطنی متروک وهو شیخ شعبة اثنی علیه شعبة.» ترجمه: «شعبه گفت: باحافظه تر از او کسی را ندیدم و شعبه در مورد او دچار اشتباه شد و دارقطنی گفته : او متروک است و او شیخ شعبه است و شعبه او را ستوده است.» لسان المیزان ج ۴ ص ۴۲

آنان گفت: مانند امروز سحر ندیده بودیم.

حضرت برای بار سوم فرمود: ای علی، با پای گوسفند همراه با یک پیمانه گندم غذایی درست کن و پیاله ای دوغ آماده کن و انجام دادم. پس رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی، بنی هاشم را جمع کن و جمع کردم وخوردند و نوشیدند. رسول خدا ﷺ در سخن پیش دستی کرد و فرمود: کدام یک از شما از جانب من قرضم را پرداخت می کند و جانشین و وصی من می باشد؟ گوید: ساکت شدند و عباس از ترس این که به مالش دسترسی پیدا کند ساکت شد و بار دیگر سخنش را تکرار کرد و عباس از ترس این که به مالش دسترسی پیدا کند ساکت شد و برای بار سوم تکرار کرد و من ...گفتم: من ای رسول خدا. فرمود: ای علی، تو هستی ای علی؛ تو هستی.»[1]

این روایت را ابن عساکر[2] با سند حسن[3] نقل کرده است.

---

[۱] أخبرنا أبو البركات عمر بن إبراهيم الزيدى العلوى بالكوفة ، أنا أبو الفرج محمد بن أحمد بن علان الشاهد ، أنا محمد بن جعفر بن محمد بن الحسين ، أنا أبو عبد الله محمد بن القاسم بن زكريا المحاربى ، نا عباد بن يعقوب ، نا عبد الله بن عبد القدوس ، عن الأعمش ، عن المنهال بن عمرو ، عن عباد بن عبد الله ، عن على بن أبى طالب ، قال : لما نزلت : وأنذر عشيرتک الأقربين سورة الشعراء آية ۲۱۴ قال رسول الله ﷺ: "يا على اصنع لى رجل شاة بصاع من طعام ، وأعد قعبا من لبن " ، وكان القعب قدر رى رجل ، قال : ففعلت ، فقال لى رسول الله ﷺ: " يا على اجمع بنى هاشم " وهم يومئذ أربعون رجلا ـ أو أربعون غير رجل ـ فدعا رسول الله ﷺ بالطعام فوضعه بينهم فأكلوا حتى شبعوا ، وإن منهم لمن يأكل الجذعة بإدامها ، ثم تناولوا القدح فشربوا حتى رووا وبقى فيه عامته ، فقال بعضهم : ما رأينا كاليوم فى السحر ـ يرون أنه أبو لهب ـ. ثم قال : "يا على اصنع رجل شاة بصاع من طعام ، وأعد بقعب من لبن " ، قال : ففعلت ، فجمعهم فأكلوا مثل ما أكلوا بالمرة الأولى ، وشربوا مثل المرة الأولى ، وفضل منه ما فضل المرة الأولى ، فقال بعضهم : ما رأينا كاليوم فى السحر ، فقال الثالثة : " اصنع رجل شاة بصاع من طعام ، وأعد بقعب من لبن " ، ففعلت ، فقال : " اجمع بنى هاشم " فجمعتهم فأكلوا وشربوا فنذرهم رسول الله ﷺ بالكلام ، فقال : " أيكم يقضى دينى ويكون خليفتى ، ووصيى من بعدى ؟ " ، قال : فسكت العباس مخافة أن يحيط ذلک بماله ، فأعاد رسول الله ﷺ الكلام ، فسكت القوم ، وسكت العباس مخافة إن يحيط ذلک بماله ، فأعاد رسول الله ﷺ الكلام الثالثة ، قال : وإنى يومئذ لأسوؤهم هيئة إنى يومئذ لأحمش الساقين ، أعمش العينين ، ضخم البطن ، فقلت : أنا يا رسول الله ، قال : أنت يا على أنت يا على

[۲] تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۴۷ (ح ۴۳۷۵۰)

[۳] **بررسی سند روایت:**

عمر بن إبراهيم العلوى: صدوق حسن الحديث / محمد بن أحمد بن الخازن: صدوق حسن الحديث / محمد بن جعفر التميمى: ثقة

محمد بن القاسم المحاربى ؛ عباد بن يعقوب الرواجنى و عبد الله بن عبد القدوس التميمى: توثيقشان در ادامه می آید

سليمان بن مهران الأعمش: ثقة / المنهال بن عمرو الأسدى: ثقة / عباد بن عبد الله القرشى: ثقة

سند سوم:

«براء بن عازب گفت: وقتی آیه: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَک الْأَقْرَبِينَ﴾ نازل شد، پیامبر خدا ﷺ فرزندان عبد المطلب را جمع کرد و آنان در آن روز چهل مرد بودند ... آنگاه آنان را بیم داد و فرمود: ای فرزندان عبد المطلب ! همانا من از سوی خداوند، بیم دهنده و مژده دهنده به شما هستم با چیزی که هیچ کس آن را نیاورده است و من دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، پس تسلیم شوید و از من پیروی کنید تا هدایت شوید.

کیست از شما که با من برادری کند و وزیر من شود و ولیّ و وصیّ من پس از من و جانشین من در خاندانم

طبق برنامه ی جوامع الکلم ، تمام رجال سند این روایت مورد اعتمادند بجز محمد بن القاسم بن زکریا المحاربی ، عباد بن یعقوب و عبد الله بن عبد القدوس .

توثیق عبد الله بن عبد القدوس :

او را علمایی مثل ابن حبان ، ترمذی و بخاری توثیق کرده اند. تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۶۵

لذا ابن حجر عسقلانی در جمع بندی احوال این راوی ، او را صدوق دانسته است ؛

«عبد الله بن عبد القدوس التمیمی السعدی الکوفی صدوق رمی بالرفض وکان أیضا یخطیء من التاسعة خت ت» تقریب التهذیب ج ۱ ص ۳۱۲ رقم ۳۴۴۶

توثیق عباد بن یعقوب:

علمای اهل سنت به وثاقت ، راستگویی و قوی الحدیث بودن او شهادت داده اند ، اما احادیثش را به خاطر اختلاف عقیده ترک کرده اند که در اینجا به ذکر نظر دو تن از استوانه های علم رجال اهل سنت یعنی ذهبی و ابن حجر عسقلانی بسنده می کنیم ؛

شمس الدین ذهبی نام او را در زمره ی اشخاص ثقه ای آورده که در موردشان سخن ها گفته شده است ؛

«عباد بن یعقوب الرواجنی خ صدوق فی الحدیث رافضی جلد.» ذکر من تکلم فیه وهو موثق ج ۱ ص ۱۰۶ رقم ۱۷۶

ابن حجر عسقلانی نیز او را راستگو دانسته و اضافه کرده است که ابن حبان زیاده روی کرده و او را مستحق ترک دانسته است ؛

«عباد بن یعقوب الرواجنی بتخفیف الواو وبالجیم المکسورة والنون الخفیفة أبو سعید الکوفی صدوق رافضی حدیثه فی البخاری مقرون بالغ ابن حبان فقال یستحق الترک من العاشرة مات سنة خمسین خ ت ق.» تقریب التهذیب ج ۱ ص ۲۹۱ رقم ۳۱۵۳

توثیق محمد بن القاسم بن زکریا المحاربی :

ابو الحسن دارقطنی او را ثقه دانسته و از این رو ، سند روایتش را صحیح دانسته است :

«ثنا محمد بن القاسم بن زکریا حدثنا أبو کریب ثنا بن إدریس عن عاصم بن کلیب بهذا وقال فکبر ورفع یدیه فلما رکع طبق یدیه بین رکبتیه فبلغ ذلک سعدا فقال صدق أخی کنا نفعل هذا ثم أمرنا بهذا ووضع الکفین علی الرکبتین هذا إسناد ثابت صحیح.» سنن الدارقطنی ج ۱ ص ۳۳۹

شمس الدین ذهبی درباره ی او می گوید :

«المحاربی الشیخ المحدث المعمر ... قال ابن حماد الحافظ توفی فی صفر سنة ست وعشرین وثلاث مئة قال ما رؤی له أصل قط.» ترجمه: «محاربی : شیخ و محدث سالخورده بود ... ابن حماد گفته است : آنچه او روایت کرده است، قطعا اصل و ریشه ای دارند.» سیر أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۷۳

باشد و قرض مرا ادا کند؟

همه آنان ساکت شدند و پیامبر ﷺ این سخن را سه بار تکرار کرد و هر بار آنان ساکت بودند و علی (علیه السلام) می فرمود: من .

پیامبر ﷺ فرمود: تو. پس خویشاوندان بلند شدند و [در حالی که می خندیدند] به ابو طالب علیه السلام گفتند: از پسرت اطاعت کن که او را امیر تو کرد .»[1]

[1] تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۱۸۲ أخبرنی الحسین بن محمد بن الحسین قال : حدثنا موسی بن محمد بن علی بن عبد الله قال : حدثنا الحسن بن علی بن شبیب المعمر قال : حدثنی عباد بن یعقوب قال : حدثنا علی بن هاشم عن صباح بن یحیی المزنی عن زکریا بن میسرة عن أبی إسحاق عن البراء قال : لما نزلت (وأنذر عشیرتک الأقربین) جمع رسول الله ﷺبنی عبد المطلب وهم یومئذ أربعون رجلا ... ثم أنذرهم رسول الله ﷺفقال : (یا بنی عبد المطلب إنی أنا النذیر إلیکم من الله سبحانه والبشیر لما یجیء به أحد منکم ، جئتکم بالدنیا والآخرة فأسلموا وأطیعونی تهتدوا ، ومن یواخینی ویؤازرنی ویکون ولیی ووصیی بعدی ، وخلیفتی فی أهلی ویقضی دینی ؟ فسکت القوم ، وأعاد ذلک ثلاثا کل ذلک یسکت القوم ، ویقول علی : أنا فقال : (أنت) فقام القوم وهم یقولون لأبی طالب : أطع ابنک فقد أمر علیک

سوم: أخی وصاحبی ووارثی ووزیری

نسائی روایت می کند که مردی به امیرالمومنین عليه‌السلام عرض کرد:

چگونه تو از پسر عمویتان (پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله) ارث بردی، ولی از عمویتان نه ؟

حضرت فرمود: زیرا در ماجرای یوم الدار، پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به میهمانان فرمود: چه کسی با من بیعت می کند تا برادر، همراه، وارث و وزیر من باشد ؟ و فقط من جواب دادم؛ لذا پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: تو برادر ، همراه ، وارث و وزیر من هستی. اینطور شد که من از ایشان ارث بردم ولی عمویم نه.

«ربیعهٔ بن ناجد می گوید که مردی به علی عليه‌السلام گفت: ای امیرمؤمنان ! چطور شد که از پسر عمویت ارث بردی، اما از از عمویت نه ؟ فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بنی عبدالمطلب را جمع کرد یا دعوت کرد و مقداری غذا برای آنان درست کرد و خوردند تا سیر شدند و غذا همانطور ماند ، گویا که دست نخورده بود. پس نوشیدنی درخواست کرد و نوشیدند تا سیراب شدند و نوشیدنی باقی ماند، گویا که دست نخورده یا نوشیده نشده بود .

و فرمود : ای بنی عبد المطلب من برای شما بالخصوص و برای مردم بالعموم مبعوث شده ام ؛ از این نشانه دیدید آن چه دیدید، پس کدام یک از شما با من بیعت می کند به این عنوان که برادرم و همراهم و وارثم باشد؟ پس من ایستادم و من کوچکترین قوم بودم، پس فرمود: بنشین. سپس سه مرتبه فرمود و در هر سه مرتبه بلند می شدم و می فرمود: بنشین. تا این که در مرتبه سوم دستش را به دستم زد و گفت: تو برادر ، همراه ، وارث و وزیر من هستی و بدین ترتیب از پسر عمویم ارث بردم نه از عمویم.»[1]

---

[۱] أخبرنا الفضل بن سهل قال حدثنی عفان بن مسلم قال حدثنا أبو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن أبی صادق عن ربيعة بن ناجد أن رجلا قال لعلی يا أمير المؤمنين لم ورثت بن عمک دون عمک قال جمع رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله أو قال دعا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله بنی عبد المطلب فصنع لهم مدا من طعام قال فأكلوا حتى شبعوا وبقی الطعام كما هو كأنه لم يمس ثم دعا بغمر فشربوا حتى رووا وبقی الشراب كأنه لم يمس أو لم يشرب فقال يا بنی عبد المطلب إنی بعثت إليكم بخاصة وإلى الناس بعامة وقد رأيتم من هذه الآية ما قد رأيتم فأيكم يبايعنی على أن يكون أخی وصاحبی ووارثی فلم يقم إليه أحد فقمت إليه وكنت أصغر القوم فقال اجلس ثم قال ثلاث مرات كل ذلک أقوم إليه فيقول اجلس حتى كان فی الثالثة ضرب بيده على يدی ثم قال أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزيری فبذلک ورثت بن عمی دون عمی

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است.[۱]

همین روایت را احمد بن حنبل و ضیاء مقدسی بدون الفاظ «ووارثی ووزیری» نقل کرده اند و محققین کتاب هایشان؛ یعنی وصی الله بن محمد عباس[۲] و عبدالملک بن دهیش[۳] حکم به صحت سندشان کرده اند.

عبارت «وارثی و وزیری» در بعضی چاپ های کتاب خصائص امیرالمومنین علیه‌السلام تألیف نسائی نیز آمده است.[٤]

جمله ی «ثم قال أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزیری» در چاپ های جدید و نیز برنامه ی جوامع الکلم حذف شده است و حتی در کتاب خصائص نسائی با تحقیق حوینی که در سال ۱۴۰۵ هـ چاپ شده است نیز این جمله وجود ندارد !!

اما تعدادی از علمای اهل سنت به وجود آن در سنن نسایی تصریح کرده اند:

۱. بنیل بن منصور بن یعقوب البصاره:

«زاد النسائی : ووزیری . وزاد فی آخر الحدیث: ثم قال أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزیری.»[۵]

۲. بشیر علی عمر:

«ثم قال: "أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزیری"، فبذلک ورثت ابنَ عمی دون عمی وهذا لفظ النسائی وابن جریر»[٦]

---

[۱] سنن النسائی الکبری ج ۵ ص ۱۲۵ دار النشر : دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : د. عبد الغفار سلیمان البنداری ، سید کسروی حسن / حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۲ ص ۷۱۲ ح ۱۲۲۰ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح

[۳] الأحادیث المختارة ج ۲ ص ۷۱-۷۲ ح ۴۴۸ قال عبد الملک بن دهیش: إسناده صحیح

[٤] خصائص علی للنسائی ج ۱ ص ۸۳-۸۴ ح ۶۶ دار النشر : مکتبة المعلا - الکویت - ۱۴۰۶ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : أحمد میرین البلوشی؛ أخبرنا الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم قال حدثنا أبو عوانة عن عثمان بن المغیرة عن أبی صادق عن ربیعة بن ناجد أن رجلا قال لعلی یا أمیر المؤمنین لم ورثت ابن عمک دون عمک ... فأیکم یبایعنی علی أن یکون أخی وصاحبی ووارثی ووزیری ... ثم قال أنت أخی وصاحبی ووریثی ووزیری فبذلک ورثت ابن عمی دون عمی

[۵] انیس الساری فی تخریج احادیث فتح الباری ص ۴۵۸۷ سایت شامله ؛ مؤسسة الریان - بیروت ، الطبعة الأولی ، ۱۴۲۶ هـ - ۲۰۰۵ م

[٦] منهج الإمام أحمد فی إعلال الأحادیث ، ج ۱ ص ۵۶۵ سایت شامله

۳. مرکز فتوای اسلام وب:

در استفتائی که از سایت اسلام وب (سازنده ی برنامه جوامع الکلم) شده است نیز تصریح شده که این لفظ در حدیث نسائی آمده است.[۱]

[۱] رقم الفتوى: ۴۰۰۸۹ ؛ الخميس ۱۹ رمضان ۱۴۲۴ - ۱۳-۱۱-۲۰۰۳ فالحديث رواه النسائی فی السنن الکبری عن علی بن أبی طالب، وفيه: فأيكم يبايعنی علی أن يكون أخی وصاحبی ووارثی، فلم يقم إليه أحد، فقمت إليه وكنت أصغر القوم، فقال: اجلس، ثم قال ثلاث مرات، كل ذلک أقوم إليه، فيقول: اجلس، حتی كان فی الثالثة، ضرب بيده علی يدی، ثم قال: أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزيری

هشتم: احادیث وصایت

در کتب اهل سنت به نقل از ۱۶ صحابی به صورت مرفوع (حدیث نبوی) و با اسناد متعدد وصایت امیرالمومنین ﷷ مطرح شده و علاوه بر آن، از حدود ۱۵ نفر از صحابه نیز اشعاری درباره ی وصایت آن حضرت نقل شده است.

آنقدر وصایت امیرالمومنین ﷷ مشهور بوده که در کتب لغت اهل سنت نیز وارد شده است و تا جایی پیش رفته بود که طبق روایت بخاری و مسلم در صحیحشان، تعدادی از صحابه یا تابعین، وصایت امیرالمومنین ﷷ را در نزد عایشه مطرح کردند !

وصی و وصیت در احادیث رسول خدا ﷺ

اصطلاح وصی و وصیت برای امیر المؤمنین ﷷ با الفاظ متعدد و با طرق و سندهای فراوان در احادیث پیامبر اکرم ﷺ بیان گردیده است که در مناسبت‌های مختلف ایراد گشته و از سوی شانزده نفر از صحابه که در ذیل نام هایشان را می آوریم، نقل شده است.

نکته ی مهمی که باید مد نظر قرار داد، این است که جرح و تعدیل راویان در نزد اهل سنت ، اکثرا با روایاتی که نقل کرده اند صورت می گیرد. اگر روایاتی موافق عقاید اختصاصی شیعه نقل کرده باشند، متهم به دروغگویی ، جعل حدیث و... می شوند و حداقل منکر الحدیث می شوند!

برای نمونه می توان آقای «عبد النور بن عبدالله المسمعی» را مثال زد که ابن حبان توثیقش کرده، ولی عُقیلی، ذهبی و ابن حجر عسقلانی (از بزرگان علم رجال اهل سنت) او را به خاطر نقل روایتی در فضیلت امیر المومنین و حضرت زهرا ﷺ کذاب دانسته اند و نکته ی مهمتر اینکه ابن حجر از توثیق این راوی توسط ابن حبان تعجب کرده و آن را حمل بر ناآگاهی او از روایتش در فضیلت امیرالمومنین و حضرت زهرا ﷺ کرده است (؛ یعنی اگر ابن حبان نیز از آن روایت مطلع می بود، این راوی را تضعیف می کرد)! [۱]

---

[۱] لسان المیزان ج 4 ص 77 «عبد النور بن عبد الله المسمعی عن شعبة كذاب وقال العقیلی كان یغلو فی الرفض ووضع هذا عن شعبة عن عمرو بن مرة عن أبیه عن إبراهیم عن مسروق عن عبد الله رضی الله عنه قال قال لنا رسول الله ﷺ فی غزوة تبوک ان الله أمرنی ان ازوج فاطمة من علی ففعلت فقال لی جبرائیل ان الله قد بنى جنة من لؤلؤ وسرد حدیثا طویلا قلت رواه إسماعیل

لذا نباید انتظار داشت که اسناد روایات وصایت حضرت علی علیه السلام طبق ضوابط اهل سنت، صد در صد صحیح باشند.

با این مقدمه به ذکر اسناد احادیث نبوی وصایت از طبقه ی صحابه می پردازیم.

یکم: امام علی علیه السلام

روایت یکم:

قبلا آوردیم که روایت یوم الدار با لفظ وصی، با سه سند نقل شده که دو سندش معتبر است.

روایت دوم:

«حسن بن علی علیهما السلام از امیرالمومنین علیه السلام نقل می کند: همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شهر خارج شدیم تا رسیدیم به جایی که یک نخل بر سر دیگری فریاد زد که: این پیامبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام می باشند و ما از آنها خرما چیدیم و سپس نخل دوم بر سر نخل سوم فریاد زد و گفت: این موسی و دیگری هارون علیهما السلام است و ما از او خرما چیدیم و نخل چهارم بر نخل پنجم فریاد زد که این نوح و ابراهیم علیهما السلام است و ما از او خرما چیدیم و نخل ششم بر نخل هفتم فریاد زد که: این محمد آقای فرستادگان الهی و این علی أقای اوصیاء علیهما السلام می باشد. پیامبر تبسمی نموده و فرمود: ای علی ! نخل مدینه را «صیحان» می نامند؛ زیرا به فضل من و تو به فریاد آمد.»[1]

بن بنت السدی عن بشر بن الولید الهاشمی عنه انتهی ولفظ العقیلی لا یقیم الحدیث ولیس من أهله والحدیث موضوع ولا أصل له وقد ذکره بن حبان فی الثقات ... وکان بن حبان ما اطلع علی هذا الحدیث الذی له عن شعبة فإنه موضوع ورجاله من شعبة فصاعدا رجال الصحیح فینظر من دون عبد النور واما جزم الذهبی بأنه هو الذی وضع هذا موهما انه کلام العقیلی ففیه ما فیه.» **ترجمه:** «عبد النور بن عبد الله المسمعی از شعبه روایت نقل کرده و کذاب است. عقیلی گفته: در رفض زیاده روی می کرد و این حدیث را از شعبه با سندش از رسول خدا (ص) جعل کرده است که در جنگ تبوک فرمود: خداوند مرا دستور داد تا فاطمه (س) را به ازدواج علی (ع) در بیاورم؛ پس من نیز چنین کردم ... و حدیث ، جعلی است و اصلی ندارد و ابن حبان نام او را در زمره ی ثقات ذکر کرده است ... و گویا ابن حبان از این حدیثش که از شعبه نقل کرده، بی اطلاع بوده است [و الّا توثیقش نمی کرد]؛ چرا که جعلی است و رجالش از شعبه و بعد از آن، رجال صحیح بخاری هستند به غیر از عبد النور. و ذهبی نیز به این یقین رسیده که این شخص این حدیث را جعل کرده است ... .»

[۱] اللآلیء المصنوعة للسیوطی ج ۱ ص ۳۲۴ أخبرنا إبراهیم بن دینار أنبأنا محمد بن سعید بن نبهان أنبأنا الحسن بن الحسین بن دوما حدثنا أحمد بن نصر الدارع حدثنا صدقة بن موسی حدثنا أبی حدثنا علی بن موسی الرضی عن أبیه موسی عن جعفر بن

دوم: ابوبکر بن أبی قحافه

«ابو زکریا عبدالرحیم بن احمد در فوائدش با سندش از ابوبکر روایت کرده است که گفت: وقتی که رسول الله ﷺ در پایین گودی باغ عامر بن عبدالقیس بود و در آن فریاد نخلی بر نخل دیگر می آمد، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: آیا می دانید این نخل چه می گوید ؟ گفتیم: خدا و رسولش بهتر می دانند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: این نخل فریاد میزد که این محمد رسول الله (ﷺ) و (این) وصیش علی بن ابیطالب (علیهما السلام) می باشد.

ابوبکر گوید: پس پیامبر ﷺ آن نخل را « صیحانی » نام نهاد.»[1]

سوم: أنس بن مالک

روایت یکم:

«انس بن مالک می گوید: به سلمان گفتیم که از پیامبر ﷺ سوال کن که چه کسی وصی او می باشد ؟ سلمان به پیامبر ﷺ گفت: ای رسول خدا ! وصی شما چه کسی است ؟ پیامبر ﷺ فرمودند: ای سلمان! وصی موسی علیه السلام که بود ؟ سلمان گفت: یوشع بن نون . پیامبر ﷺ فرمودند: وصی و وارث من و کسی که دین مرا ادا می کند و وعده مرا محقق میسازد، همانا علی بن ابی طالب علیه السلام است.»[2]

محمد عن أبیه محمد عن أبیه علی عن أبیه الحسن عن علی قال : خرجت مع رسول الله ذات یوم إذ مررنا بنخل صاحت نخلة أخری هذا النبی المصطفی وعلی المرتضی ثم جزناها فصاحت ثانیة بثالثة موسی وأخره هارون ثم جزناها فصاحب رابعة بخامسة هذا نوح وإبراهیم ثم جزناها فصاحت سادسة بسابعة هذا محمد سید المرسلین وهذا علی سید الوصیین فتبسم ثم قال یا علی إنما سمی نخل المدینة صیحانا لأنه صاح بفضلی وفضلک

[۱] اللآلیء المصنوعة للسیوطی ج ۱ ص ۳۲۴ - ۳۲۵ قال أبو زکریا عبد الرحیم بن أحمد بن نصر النجاری فی فوائده : حدثنا عبد الله بن محمد بن زیاد حدثنا محمد بن عبد الله بن میمون الإسکندرانی حدثنا حمدان بن عبد الله الرازی حدثنا بن یحیی المعیطی عن جریر بن عبد الحمید الضبی عن محمد بن بشار عن الفضل بن هارون عن أبی بکر الصدیق قال : بینما رسول الله بعقیق السفلی فی بستان عامر بن عبد القیس والبستان یخترق بالصیاح نخلة بنخلة فقال رسول الله : أتدرون ما قالت النخلة ؟ قلنا : الله ورسوله أعلم قال : صاحت هذا محمد رسول الله ووصیه علی بن أبی طالب قال فسماها رسول الله الصیحانی والله أعلم

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۲ ص ۶۱۵ ح ۱۰۵۲ حدثنا هیثم بن خلف قثنا محمد بن أبی عمر الدوری قثنا شاذان قثنا جعفر بن زیاد عن مطر عن أنس یعنی بن مالک قال قلنا لسلمان سل النبی ﷺمن وصیة فقال له سلمان یا رسول الله من وصیک قال یا سلمان من کان وصی موسی قال یوشع بن نون قال فإن وصیی ووارثی یقضی دینی وینجز موعودی علی بن أبی طالب

تمام راویان سند این روایت توثیق شده اند بجز محمد بن ابی عمر الدوری که مجهول الحال است، اما سیوطی این روایت را به دو دلیل جعلی دانسته است:

«مطر متروک وجعفر تکلموا فیه؛ یعنی مطر متروک است و درباره ی وثاقت جعفر هم سخنانی گفته شده است.»[1]

البته جعفر بن زیاد الأحمر و مطر بن طهمان الوراق طبق برنامه ی جوامع الکلم، صدوق هستند و اشکال سیوطی بر آن دو وارد نیست و این نشان می دهد که علمای اهل سنت تا می بینند حدیث در افضلیت یا امامت امیرالمومنین و اهل بیت علیهم السلام است، می خواهند هر طور که شده تضعیفش کنند!

روایت دوم:

«از انس بن مالک روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل علیه السلام به من گفت: ای محمد ! انگشتر عقیق بر دست کن. گفتم : عقیق چیست ؟ جبرئیل علیه السلام گفت: کوهی در یمن است که که به وحدانیت خداوند و رسالت من و نبوت تو و وصایت علی (علیه السلام) و امامت ذریّه او و بهشت برای شیعیانش، شهادت داده است.»[2]

چهارم: سلمان فارسی رحمه الله

روایت یکم:

«جناب سلمان رحمه الله گفت: به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم : برای هر پیامبری وصی می باشد؛ پس وصی شما چه کسی است ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کردند و بعد از اینکه دوباره مرا دیدند فرمودند: ای سلمان! با سرعت به نزد ایشان رفتم و گفتم: لبیک. فرمودند: آیا میدانی وصی موسی علیه السلام چه کسی بود؟ عرض کردم: بله. یوشع بن نون. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چرا؟ عرض کردم: زیرا او عالمترین مردم قومش بود.

---

[۱] اللآلیء المصنوعة ج ۱ ص ۳۲۸

[۲] مختصر کتاب البلدان ، ص ۳۶ پی دی اف ؛ وحدث یزید بن هارون ، عن حمید بن الطویل ، عن أنس بن مالک قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قال لی جبرئیل : یا محمد تختم بالعقیق فقلت : وما العقیق ؟ قال : جبل بالیمن یشهد لله بالتوحید ، ولی بالرسالة ، ولک بالنبوة ، ولعلی بالوصیة ، ولذریته بالإمامة ، ولشیعته بالجنة

پیامبر ﷺ فرمودند: به درستی که وصی من و موضع سر من و بهترین کسی که بعد از من می ماند و وعده مرا محقق می سازد و دین مرا ادا می کند، همانا علی بن ابی طالب علیه‌السلام است.

ابو القاسم طبرانی گوید: منظور پیامبر ﷺ از " وصی من " یعنی ایشان در خانواده اش وصیت کرد نه به خلافت. و این فرمایششان که "بهترین کسی است که بعد از من می ماند" یعنی از میان اهل بیتش ! »[1]

این روایت را طبرانی[2] با سند معتبر[3] نقل کرده و همچنین از توجیهش نیز معلوم می شود که او سندش را

---

[۱] حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمی ثنا إبراهیم بن الحسن الثعلبی ثنا یحیی بن یعلی عن ناصح بن عبد الله عن سماک بن حرب عن أبی سعید الخدری عن سلمان قال قلت یا رسول الله لکل نبی وصی فمن وصیک فسکت عنی فلما کان بعد رآنی فقال یا سلمان فأسرعت إلیه قلت لبیک قال تعلم من وصی موسی قلت نعم یوشع بن نون قال لم قلت لأنه کان أعلمهم قال فإن وصیی (((وصی))) وموضع سری وخیر من أترک بعدی وینجز عدتی ویقضی دینی علی بن أبی طالب قال أبو القاسم قوله وصیی (((وصی))) یعنی أنه أوصاه فی أهله لا بالخلافة وقوله خیر من أترک بعدی یعنی من أهل بیته ﷺ

[۲] المعجم الکبیر ج ۶ ص ۲۲۱ ح ۶۰۶۳

[۳] **بررسی سند روایت:**

محمد بن عبد الله الحضرمی: ثقة / إبراهیم بن الحسن الثعلبی: مقبول / یحیی بن یعلی المحاربی: ثقة

ناصح بن عبد الله التمیمی: توثیقش را در ادامه ذکر می کنیم

سماک بن حرب الذهلی: صدوق / أبو سعید الخدری: صحابی / سلمان الفارسی: صحابی

در برنامه ی جوامع الکلم در بررسی سند این روایت، یحیی بن یعلی را به اشتباه اسلمی دانسته و لذا تضعیفش کرده و به ناصح بن عبد الله هم درجه ی منکر الحدیث داده اند.

یحیی بن یعلی المحاربی، نه اسلمی !

یحیی بن یعلی در این روایت طبق تصریح ذهبی، محاربی است نه اسلمی ؛

«یحی بن یعلی المحاربی عن ناصح بن عبدالله عن سماک بن حرب عن أبی سعید الخدری عن سلمان قال قلت یا رسول الله لکل نبی وصی فمن وصیک فسکت عنی فلما کان بعد قال یا سلمان إن وصیی وموضع سری وخیر من أترک بعدی ینجز موعدی ویقضی دینی علی بن أبی طالب» میزان الاعتدال فی نقد الرجال ج ۷ ص ۵ رقم ۸۹۹۵

و یحیی بن یعلی المحاربی از ثقات است و به همین دلیل است که هیثمی بعد از نقل این روایت ، تنها ایرادی که گرفته ، متروک الحدیث بودن ناصح بن عبد الله است ؛

«وفی إسناده ناصح بن عبدالله وهو متروک» مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۴

توثیق ناصح بن عبد الله

«وقال ابن حبان : کان شیخا صالحا غلب علیه الصلاح فکان یأتی بالشئ علی التوهم ، فلما فحش ذلک منه استحق الترک وقال أحمد بن حازم بن أبی غرزة : سمعت عبید الله بن موسی وابا نعیم یقولان جمیعا عن الحسن بن صالح ، قال : ناصح ابن عبد الله المحلمی نعم الرجل وروی له أبو أحمد بن عدی أحادیث عن سماک ، عن جابر ابن سمرة منها قوله : لان یؤدب الرجل ولده خیر له من ان یتصدق بصاع" (ت) ، ثم قال : وهذه الاحادیث عن سماک ، عن جابر بن سمرة غیر محفوظة ، ولناصح غیر ما ذکرت ،

معتبر دانسته است. اما بطلان توجیه طبرانی روشن است؛ زیرا وصایت امیرالمومنین علیه السلام در اینجا با وصایت اوصیای انبیا؛ از جمله یوشع بن نون قرین شده است.

روایت دوم:

«قیس بن میناء عن سلیمان کوفی لا یتابع علی حدیثه وکان له مذهب سوء حدثنا إبراهیم بن محمد حدثنا عبد العزیز بن الخطاب حدثنا علی بن هاشم عن إسماعیل عن جریر بن شراحیل عن قیس بن میناء عن سلمان قال قال النبی صلی الله علیه وآله وصیی علی بن أبی طالب رضی الله عنه.»[1]

پنجم: ابو ایوب انصاری

سند یکم:

«عبایة بن ربعی از ابو ایوب انصاری نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمودند: آیا نمی دانی که خداوند متعال به زمین نظاره کرد و از میان مردم، پدرت را انتخاب کرده و به عنوان پیامبر مبعوث نمود و سپس برای بار دوم به زمین نظاره کرد و همسرت را انتخاب کرد و به من وحی نمود تا او را به نکاح تو در آوردم

وهو فی جملة متشیعی أهل الكوفة ، وهو ممن یکتب حدیثه» **ترجمه:** «ابن حبان گفته است: شیخی صالح و خوب بود، اما از روی خیال و توهم نیز روایت می کرد؛ پس هنگامی که روایتی از او زشت شد، مستحق است که آن ترک شود. احمد بن حازم بن ابی غرزه گفته است: از عبید الله بن موسی و ابونعیم شنیدم که از حسن بن صالح نقل می کردند که گفت: ناصح بن عبد الله محملی مرد خوبی است. و ابو احمد بن عدی از او احادیثی از سماک از جابر بن بن سمره نقل کرده است که: اگر پدری فرزندش را تربیت کند، بهتر از این است که یک صاع (سه کیلو گرم طعام) [در هر روز] صدقه بدهد [روایت ترمذی] ، سپس گفته است: این احادیث از سماک از جابر بن سمره نامعتبر هستند و البته ناصح غیر از این ها احادیث دیگری نیز دارد و خلاصه ی کلام اینکه او از شیعیان اهل کوفه بود و حدیثش نوشته می شود.» تهذیب الکمال ج ۲۹ ص ۲۶۳-۲۶۴ رقم ۶۳۵۴

ذهبی درباره ی ناصح بن عبد الله می نویسد:

«قلت وكان من العابدین ذكره الحسن بن صالح فقال رجل صالح نعم الرجل» **ترجمه:** «می گویم: از عبادت کنندگان بود و حسن بن صالح در مورد او گفته است: مرد صالح و خوبی است.» میزان الاعتدال فی نقد الرجال ج ۷ ص ۴ رقم ۸۹۹۵

«ناصح بن عبد الله المحلمی عن سماک ویحیی بن أبی كثیر وعنه یحیی بن یعلی وإسحاق السلولی صالح ضعفوه ت.» ترجمه: «ناصح بن عبد الله ... مرد صالحی است، اما تضعیفش کرده اند و ترمذی از او روایت نقل کرده است.» الکاشف ج ۲ ص ۳۱۳ رقم ۵۷۷۵

[۱] ضعفاء العقیلی ج ۳ ص ۴۶۹ رقم ۱۵۲۵

و او را وصی (خویش) قرار دهم ؟!»[۱]

این روایت را طبرانی[۲] با سند معتبر[۳] نقل کرده است.

---

[۱] حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمی ثنا محمد بن مرزوق ثنا حسین الأشقر ثنا قیس عن الأعمش عن عبایة بن ربعی عن أبی أیوب الأنصاری أن رسول الله ﷺ قال لفاطمة رضی الله عنها أما علمت أن الله عز وجل اطلع إلی أهل الأرض فاختار منهم أباک فبعثه نبیا ثم اطلع الثانیة فاختار بعلک فأوحی إلی فأنکحته واتخذته وصیا

[۲] المعجم الکبیر ج ۴ ص ۱۷۱ ح ۴۰۴۶

[۳] **بررسی سند روایت:**

محمد بن عبد الله الحضرمی: ثقة / محمد بن مرزوق الباهلی: ثقة (طبق برنامه جوامع الکلم)

الحسین بن الحسن الأشقر: صدوق

ابن حجر عسقلانی اقوال مختلف علمای اهل سنت درباره ی أشقر را اینگونه جمع بندی می کند که او راستگو است:

«الحسین بن الحسن الأشقر الفزاری الکوفی صدوق یهم ویغلو فی التشیع من العاشرة مات سنة ثمان ومائتین س» تقریب التهذیب ج ۱ ص ۱۶۶ رقم ۱۳۱۸

قیس بن الربیع الأسدی: صدوق / سلیمان بن مهران الأعمش: ثقة (طبق برنامه جوامع الکلم)

عبایة بن ربعی الأسدی: در ادامه توثیقش را ذکر می کنیم / أبو أیوب الأنصاری: صحابی

توثیق عبایة بن ربعی:

این راوی هیچ جرح مفسری ندارد و تنها به خاطر نقل چنین احادیثی بعضی ها او را غالی و حتی ملحد دانسته اند !

محمد بن سعد بر او ترحم کرده است :

«عبایة بن ربعی الأسدی روی عن عمر وعلی بن أبی طالب وکان قلیل الحدیث رحمة الله علیه وبرکاته» الطبقات الکبری ج ۶ ص ۱۲۷

پدر ابن ابی حاتم (ابو حاتم رازی) او را شیخ (از الفاظ تعدیل) دانسته است :

«عبایة بن ربعی الأسدی کوفی ... نا عبد الرحمن قال سألت أبی عنه فقال کان من عتق الشیعة قلت ما حاله قال شیخ» الجرح والتعدیل ج ۷ ص ۲۹

ابن حبان او را در زمره ی افراد ثقه آورده است:

«عبایة بن ربعی الأسدی رأی جماعة من الصحابة روی عنه أهل الکوفة» الثقات ج ۵ ص ۲۸۱ رقم ۴۸۴۴

حاکم نیشابوری و ذهبی حدیث عبایة بن ربعی را طبق شروط بخاری و مسلم ، صحیح دانسته اند :

«أخبرنا علی بن محمد بن عقبة الشیبانی بالکوفة حدثنا إبراهیم بن إسحاق القاضی حدثنا یعلی بن عبید حدثنا سفیان الثوری عن سلمة بن کهیل عن عبایة بن ربعی عن علی رضی الله عنه فی قوله عز وجل (وألزمهم کلمة التقوی) قال لا إله إلا الله والله أکبر هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه» تعلیق الذهبی : علی شرط البخاری ومسلم ؛ المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۵۰۰ ح ۳۷۱۷

سند دوم:

طبرانی به دنبال حدیث فوق، سند دیگری نیز برایش ذکر کرده است؛

«عبایة بن ربعی از ابو ایوب نقل می کند که رسول خدا ﷺ مریض شد و فاطمه علیهاالسلام برای عیادت نزد او در حالی که رو به بهبودی بود آمد و هنگامی که سختی رسول خدا ﷺ را دید، پس حدیث را با طولش بیان کرد.»[۱]

سند این روایت نیز معتبر است.[۲]

---

[۱] المعجم الکبیر ج ۴ ص ۱۷۲ ح ۴۰۴۷ حدثنا محمد بن عثمان أبی شیبة ثنا یحیی الحمانی ثنا قیس بن الربیع عن الأعمش عن عبایة عن أبی أیوب أن رسول الله ﷺ مرض فأتته فاطمة رضی الله عنها تعوده وهو ناقه من مرضه فلما رأت ما برسول الله ﷺ من الجهد فذکر الحدیث بطوله

[۲] **بررسی سند روایت:**

محمد بن عثمان بن أبی شیبة: صدوق حسن الحدیث / یحیی بن عبد الحمید الحمانی: در ادامه توثیقش را ذکر می کنیم

بقیه ی سند هم همان سند روایت قبلی است و نکته ی جالب توجه اینکه، حسین الاشقر (راوی متهم حدیث قبلی) نیز در این سند وجود ندارد.

توثیق یحیی بن عبد الحمید الحمانی:

تعدادی از بزرگان علم رجال اهل سنت او را توثیق کرده اند و عده ای نیز تصریح کرده اند که تضعیف او تنها به خاطر حسادت نسبت به او بوده است ؛

أبو أحمد بن عدی الجرجانی : أرجو أنه لا بأس به / أبو دواد السجستانی : کان حافظا / أحمد بن منصور الرمادی : عندی أوثق من أبی بکر بن أبی شیبة، وما یتکلمون فیه إلا من الحسد / محمد بن إبراهیم البوشنجی : ثقة / محمد بن عبد الله بن نمیر : ومرة: ثقة، ومرة: یحفظ حفظا جیدا، وما هو إلا صدوق / مصنفوا تحریر تقریب التهذیب : ضعیف یعتبر به / یحیی بن معین : صدوق مشهور، ما یقال: فیه إلا من حسد، ومرة: ثقة، ومرة: صدوق ثقة، وفی روایة ابن محرز عنه قال: کان ثقة، لا بأس به، رجل صدوق

منبع: قسمت تراجم برنامه ی جوامع الکلم و سایت موسوعة الحدیث

جالب اینکه أحمد بن منصور الرمادی که ذهبی از او به عنوان «الإمام الحافظ الضابط» یاد کرده، حمانی را ثقه تر از ابوبکر بن ابی شیبه (از محدثین بزرگ اهل سنت) دانسته است !

«وأما الرمادی فقال : هو أوثق عندی من أبی بکر بن أبی شیبة ، وما یتکلمون فیه إلا من الحسد» **ترجمه:** «و اما رمادی گفته است: او در نزد من از ابوبکر بن ابی شیبه (استاد بخاری) مورد اعتماد تر است و در مورد او فقط به خاطر حسادت سخنانی گفته اند.» تاریخ الإسلام ج ۱۶ ص ۴۵۵

«الرمادی (ق) الإمام الحافظ الضابط أبو بکر أحمد بن منصور بن سیار بن معارک الرمادی البغدادی» سیر أعلام النبلاء ج ۱۲ ص ۳۸۹

ششم: بریده بن حصیب

ابن عساکر با سندش از بریده نقل می کند که گفت:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: همه ی پیامبران وصی و وارث داشتند و علی (علیه السلام) وصی و وارث من است.»[1]

سند این روایت نیز معتبر است.[2]

خود شمس الدین ذهبی از او به عنوان حافظ و امام کبیر یاد کرده است ؛
«یحیی بن عبد الحمید ابن عبد الرحمن بن میمون بن عبد الرحمن الحافظ الإمام الکبیر أبو زکریا بن المحدث الثقة أبی یحیی الحمانی الکوفی صاحب المسند الکبیر» سیر أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۵۲۶
و در کتاب دیگرش ، روایتش را حسن دانسته است ؛
قلت : وقع لنا حدیثه عالیا. أخبرنا أبو المعالی الهمدانی ... ثنا یحیی بن عبد الحمید ... ثنا علی بن أبی طالب رضی الله عنه قال : أما إنی سمعت النبی صلی الله علیه وآله یقول : لا تکذبوا علی ، فمن کذب علی معتمدا فلیلج النار. هذا حدیث حسن عال متصل ، سالم من العنعنة المحتملة للتدلیس ، قل أن یضع مثله.» تاریخ الإسلام ج ۱۶ ص ۴۵۵-۴۵۶
از این رو، نور الدین هیثمی یکی از این دو سند را تحسین کرده است ؛
«رواه الطبرانی وله فی الصغیر عن أبی أیوب أیضا قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله نبینا خیر الأنبیاء رواه بأسانید وأحدها حسن» **ترجمه:** «این روایت را طبرانی نقل کرده و در معجم صغیر (با همان سند اول) از ابو ایوب نیز روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمودند: پیامبر ما بهترین پیامبران است . آن را با دو سند نقل کرده که سند یکی از آن ها حسن است.» مجمع الزوائد ج ۸ ص ۲۵۳
جلال الدین سیوطی نیز تصریح میکند که هیثمی این حدیث را حسن دانسته است :
أخرجه الطبرانی (۱۷۱/۴، رقم ۴۰۴۶) قال الهیثمی (۲۵۳/۸) : رواه بأسانید وأحدها حسن
جامع الأحادیث ، ج ۶ ص ۳۳۹ ح ۵۲۹۶ سایت شامله

[1] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۹۲ (ح ۴۴۶۷۱) أخبرناه أبو القاسم بن السمرقندی أنا أبو الحسین بن النقور أنا أبو القاسم عیسی بن علی أنا أبو القاسم البغوی نا محمد بن حمید الرازی نا علی بن مجاهد نا محمد بن إسحاق عن شریک بن عبد الله عن أبی ربیعة الإیادی عن ابن بریدة عن أبیه قال قال النبی صلی الله علیه وآله لکل نبی وصی ووارث وإن علیا وصیی ووراثی

[2] **بررسی سند روایت:**
إسماعیل بن أحمد السمرقندی: ثقة / أحمد بن محمد البغدادی: صدوق حسن الحدیث / عیسی بن علی الوزیر: صدوق حسن الحدیث / عبد الله بن سابور البغوی: ثقة / محمد بن حمید التمیمی: توثیقش را قبلا در بحث احادیث خلافت ذکر کردیم
علی بن مجاهد الرازی: در ادامه توثیقش را ذکر می کنیم
ابن إسحاق القرشی: صدوق / شریک بن عبد الله القاضی: صدوق / عمر بن ربیعة الإیادی: مقبول
عبد الله بن بریدة الأسلمی: ثقة / بریدة بن الحصیب الأسلمی: صحابی
طبق برنامه ی جوامع الکلم اشکال سند این روایت متوجه ابن حمید است که قبلا توثیقش را ذکر کردیم و نیز علی بن مجاهد که در ادامه توثیقش را می آوریم.

هفتم: عبد الله بن عباس

روایت یکم:

«ابن عباس میگوید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمره کرد و بین ایشان و بین اهل مکه عهدی بود که هیچکس از اهل ایشان خارج نشود ... سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند : اما تو ای جعفر ! تو در ظاهر و اخلاقیات به من شبیه هستی . و تو ای علی ! من از تو هستم و تو وصی من هستی.»[1]

روایت دوم:

«سعید بن جبیر می گوید : ابن عباس در کنار زمزم نشسته بود و حدیث می گفت تا اینکه مردی بلند شد و گفت : ای ابن عباس ! من مردی از اهل شام از اهالی حمص هستم. آنها از علی بن ابی طالب برائت می جویند ... ابن عباس گفت : من به تو خبر می دهم که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله نزد ام سلمه دختر ابی امیه بود که علی (علیه السلام) خواست بر ایشان وارد شود .... پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند : ای ام سلمه، آیا او را می شناسی ؟ ام سلمه گفت: بله ! او علی بن ابی طالب است. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: او وصی من بر اهل بیتم و بر همه

توثیق علی بن مجاهد:

ابن حجر عسقلانی در شرح حال او می نویسد:

«قال أبو داود عن أحمد كتبت عنه ما أرى به بأسا وقال بن حبان عن بن معين رأيته على باب هشيم ولم أكتب عنه شيئا ما أرى به بأسا ... وقال الترمذي في جامعه حدثنا محمد بن حميد الرازي ثنا جرير قال حدثنيه علي بن مجاهد وهو عندي ثقة ... وذكره بن حبان في الثقات» **ترجمه:** «ابو داود (سلیمان بن اشعث) از احمد (احمد بن علی الأبار که ذهبی از او به عنوان « الحافظ المتقن الإمام الربانی» یاد کرده. سیر أعلام النبلاء ج ۱۳ ص ۴۴۳) نقل کرده است که گفت: از او روایاتی نوشته ام و در او اشکالی ندیدم و ابن حبان از ابن معین نقل کرده است که گفت: او را در جلوی در هشیم دیدم، ولی روایتی از او ننوشتم و اشکالی در او ندیدم ... ترمذی از جریر بن عبد الحمید نقل کرده است که گفت: او در نزد من ثقه است ... و ابن حبان نیز او را در کتاب الثقات ذکر کرده است.» تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۳۳۰ رقم ۶۱۳

ذهبی گفته است: یحیی بن ضریس او را دروغگو دانسته، اما بقیه توثیقش کرده اند و ترمذی نیز روایاتش را نقل کرده است.

«علي بن مجاهد الكابلي أبو مجاهد الرازي قاضي الري ...كذبه يحيى بن الضريس ووثقه غيره ت» الكاشف للذهبي ج ۲ ص ۴۶ رقم ۳۹۵۹

بنابراین حداقل این روایت به کمک اسناد دیگر تقویت می شود و به درجه ی حسن لغیره می رسد.

[۱] مسند أبي يعلى ج ۴ ص ۳۴۴ ح ۲۴۵۹ حدثنا وهب حدثنا خالد عن حسين عن عكرمة : عن ابن عباس أن رسول الله صلی الله علیه و آله اعتمر وكان بينه وبين أهل مكة عهد أن لا يخرج أحدا من أهله ... قال أما أنت يا جعفر فأنت تشبه خلقي وخلقي وأما أنت يا علي فأنا منك وأنت وصيي

خوبان امت من می باشد و برادر من در دنیا و آخرت است.»[۱]

روایت سوم:

«ابن عباس از پیامبر ﷺ در سخن خداوند : " جز این نیست که خدا می خواهد آلودگی را از شما اهل بیت بزداید و شما را کاملا پاکیزه کند " ، نقل می کند که فرمود : من و اهل بیتم از گناهان پاک هستیم ... و از خواب بیدار شدم در حالی که جبرئیل ؑ در بین سه فرشته بود ؛ یکی از فرشته ها گفت : ای جبرئیل! به کدام یک از این سه فرستاده شده ای ؟ با پایش مرا تکان داد و گفت: به سوی این و او آقای فرزندان آدم ؑ است. یکی از آن سه گفت : اسمش چیست ؟ گفت : این محمد ﷺ سرور فرستادگان و این علی ؑ بهترین أوصیا است ... .»[۲]

روایت چهارم:

«ابن عباس می گوید : به همراه گروهی از جوانان بنی هاشم در نزد پیامبر اکرم ﷺ نشسته بودیم که ستاره ای از آسمان افتاد . پیامبر اکرم ﷺفرمودند: هر کس که این ستاره بر خانه اش بیفتد ، وصی بعد از من می باشد.

جوانان بنی هاشم برخاستند و دیدند که ستاره بر خانه علی (ؑ) فرود آمد. سپس به پیامبر اکرم ﷺگفتند : در محبت علی (ؑ) دچار گمراهی شده ای .

---

[۱] المحاسن والمساوی للبیهقی ج ۱ ص ۳۹-۴۰ أبو عثمان قاضی الری عن الأعمش عن سعید بن جبیر قال : کان عبد الله بن عباس بمکة یحدث علی شفیر زمزم ونحن عنده ، فلما قضی حدیثه قام إلیه رجل فقال : یا ابن عباس إنی امرؤ من أهل الشام من أهل حمص ، إنهم یتبرأون من علی بن أبی طالب ... (قال ابن عباس) وإنی أخبرک أن رسول الله ، ﷺ، کان عند أم سلمة بنت أبی أمیة إذ أقبل علی ، علیه السلام ، یرید الدخول علی النبی ... وقال : یا أم سلمة هل تعرفین هذا ؟ قالت : نعم هذا علی بن أبی طالب . فقال رسول الله : ... وهو الوصی علی أهل بیتی وعلی الأخیار من أمتی ، وهو أخی فی الدنیا والآخرة

[۲] الأمالی للشجری ج ۱ ص ۱۹۸ أخبرنا أبو القاسم عبد الرحمن بن محمد بن أحمد الذکوانی ، قال أخبرنا أبو محمد الحسن بن إسحاق بن زید المعدل ، قال أخبرنا أبو بکر محمد بن ماهان ، قال حدثنا عمران بن عبد الرحیم ، قال حدثنا الحمانی ، قال حدثنا قیس بن الربیع عن الأعمش عن عبادة عن ابن عباس ، عن النبی ﷺ فی قول الله عز وجل : ' إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا ' فأنا وأهل بیتی مطهرون من الذنوب ، ... فانتبهت من رقدتی وجبریل علیه السلام فی ثلاثة أملاک ، فقال له بعض الأملاک الثلاثة یا جبریل : إلی أی هؤلاء الثلاثة أرسلت ؟ فحرکنی برجله وقال إلی هذا ، وهو سید ولد آدم ﷺ ، فقال له أحد الثلاثة : ومن هو سمه ؟ فقال هذا محمد ﷺ سید المرسلین ، وهذا علی خیر الوصیین ...

سپس خداوند این آیات را نازل فرمود:

﴿سوگند به اختر چون فرود می‌آید* [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده* و از سر هوس سخن نمی‌گوید* این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست* آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت* [سروش] نیرومندی که [مسلّط] درایستاد* در حالی که او در اُفق اعلی بود.﴾»[۱]

هشتم: عبد الله بن عمر

روایت یکم:

«نافع می گوید : به ابن عمر گفتم : چه کسی بهترین مردم بعد از پیامبر اکرمن صلی الله علیه و آله می باشد ؟ ابن عمر گفت : بی مادر ! تو را چه به این حرفها ؟ سپس گفت : استغفرالله ! ، بهترین مردم بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی است که بر او جایز شود آنچه بر او جایز بود و حرام شود بر او آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بود. گفتم: آن کیست؟ گفت: علی (علیه السلام). [پیامبر صلی الله علیه و آله] درهای مسجد را بست، و در علی علیه السلام را باز گذاشت و به او فرمود: برای تو است در این مسجد آنچه برای من است، و بر تو است آنچه بر من است، و تو وارث و وصی منی و دین مرا ادا میکنی، و به وعده من وفا می نمائی و با طریقه من جنگ می کنی . دروغ گفته کسی که گمان می‌کند تو را دشمن می دارد و مرا دوست می دارد.»[۲]

---

[۱] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۹۲ أخبرنا أبو غالب بن البنا أنا أبو محمد الجوهری أنا أبو عمر محمد بن العباس أنا أبو عبد الله الحسین بن علی بن الحسین بن الحکم الأسدی الدهان المعروف بأخی حماد نا علی بن محمد بن الخلیل بن هارون البصری نا محمد بن الخلیل الجهنی نا هشیم عن أبی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال کنت جالسا مع فتیة من بنی هاشم عند النبی صلی الله علیه و آله إذ انقض کوکب فقال النبی صلی الله علیه و آله من انقض هذا النجم فی منزله فهو الوصی من بعدی فقام فتیة من بنی هاشم فنظروا فإذا الکوکب قد انقض فی منزل علی قالوا یا رسول الله قد غویت فی حب علی فأنزل الله تعالی (والنجم إذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی إن هو إلا وحی یوحی) إلی قوله (وهو بالأفق الأعلی)

[۲] مناقب علی (ع) لإبن المغازلی، ص ۳۳۲ ح ۳۰۹ سایت شامله / أخرنا أبو الحسن أحمد بن المظفر بن أحمد العطار الفقیه الشافعی، أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنی الملقب بابن السقاء الحافظ، حدثنا علی بن العباس البجلی بالکوفة، حدثنا حسین بن نصر بن مزاحم، حدثنا خالد بن عیسی العکلی، حدثنا حصین بن مخارق، حدثنا جعفر بن محمد عن أبیه عن نافع مولی ابن عمر قال: قلت لابن عمر: من خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: ما أنت وذاک لا أم لک، ثم قال: أستغفر الله، خیرهم بعده من کان یحل له ما کان یحل له، ویحرم علیه ما کان یحرم علیه. قلت: من هو؟ قال: علی، سد أبواب المسجد وترک باب علی وقال له: لک فی هذا المسجد ما لی، وعلیک فیه ما علی، وأنت وارثی، ووصیی تقضی دینی وتنجز عداتی، وتقتل علی سنتی، کذب من زعم أنه یبغضک ویحبنی

روایت دوم:

«ایوب بن زهر به سندش نقل می کند که ابن عمر گفت: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند که جبرئیل علیه السلام بر ایشان نازل شد و گفت : ای محمد ! خداوند بزرگ به تو سلام می رساند و می فرماید : وقتی خداوند از پیامبران پیمان موکد گرفت ، زمانی که تو در صلب آدم بودی پیمان گرفت و تو را آقای همه پیامبران و وصی تو علی بن ابی طالب را آقای همه اوصیاء قرار داد.»[1]

نهم: ابوذر غفاری

«ابوذر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: من خاتم پیامبران هستم و همینطور علی علیه السلام و فرزندانش اوصیا را تا روز قیامت ختم می کنند.»[2]

دهم: علی الهلالی

طبرانی با سندش از علی هلالی صحابی نقل کرده است که گفت:

«در زمان بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن از دنیا رفت ، بر ایشان وارد شدم و دیدم که فاطمه زهرا علیها السلام در بالین آن حضرت بودند، پس گریه کردند و صدایشان بلند شد ، پس پلکهای چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به جانب فاطمه باز شد و فرمودند : ای محبوبه ی من فاطمه علیها السلام ! چرا گریه می کنی ؟ فرمود: از پراکندگی و ضایع شدنمان بعد از شما می‌ترسم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مگر نمی دانی که خدا به زمین توجه فرمود و از همه خلائق پدرت را برگزید و او را پیغمبر قرار داد و دیگر بار به زمین توجه کرد و شوهرت را برگزید و به من وحی کرد تا شما را به نکاح او درآورم؟!

---

[۱] لسان الميزان لابن حجر العسقلاني ج ۱ ص ۴۸۰ أيوب بن زهير عن عبد الله بن عبد الملك عن مالک عن نافع عن بن عمر رضی الله عنهما قال بينما النبی صلی الله علیه و آله جالس ذات يوم إذ هبط عليه جبرائيل الروح الأمين عليه السلام فقال يا محمد رب العزة يقرئک السلام ويقول إنه لما أخذ ميثاق النبيين أخذ ميثاقک وأنت فی صلب آدم فجعلک سيد الأنبياء وجعل وصيک سيد الأوصياء علی بن أبی طالب رضی الله عنه فذكر حديثا طويلا أورده الدارقطنی فی الغرائب عن أبی طالب أحمد بن نصر عن موسى بن عيسى بن يزيد عنه عن عبد الله بن عبد الملک

[۲] الموضوعات لابن جوزی ج ۱ ص ۲۸۲ أنبأنا علی بن عبد الواحد الدينوری قال أنبأنا أبو محمد الحسن بن محمد الخلال قال حدثنا الحسن بن أحمد بن حرب قال حدثنا الحسن بن محمد بن يحيى العلوی قال حدثنا محمد بن إسحاق القرشی حدثنا إبراهيم بن عبد الله حدثنا عبد الرزاق أنبأنا معمر عن محمد عن عبد الله بن الصامت عن أبی ذر قال : سمعت رسول الله : ' أنا خاتم النبيين ، كذلک علی وذريته يختمون الأوصياء إلى يوم القيامة

ای فاطمه علیها السلام ، ما اهل بیتی هستیم که خداوند هفت خصلت به ما عطا فرموده که قبل از ما به احدی نداده است و بعد از ما نیز به احدی نمی دهد : من آخرین و اکرم پیامبران و محبوب ترین خلق خدا هستم و من پدر تو هستم و وصی من بهترین اوصیا و محبوب ترین آنها نزد خدا است و او همسرت است. و شهید ما بهترین شهیدان و محبوب ترین آن ها در نزد خدا است و او حمزه عموی پدرت و همسرت می باشد و از ماست کسی که دارای دو بال سبز است و در بهشت هر کجا بخواهد با فرشتگان پرواز می‌کند و آن پسر عموی پدرت و برادر شوهرت هست. و دو سبط این امت از ماست و آن حسن و حسین علیهما السلام دو فرزندت هستند و آنها دو آقای جوانان اهل بهشت هستند. به خدایی که مرا به حق مبعوث به رسالت فرمود، پدرشان علی علیه السلام بهتر از آن دو است. ای فاطمه، به خدایی که مرا به حق برانگیخت، مهدی این امت از این دو می باشد.»[1]

سند این روایت نیز معتبر است.[2]

---

[۱] المعجم الأوسط ج ۶ ص ۳۲۷-۳۲۸ ح ۶۵۴۰ حدثنا محمد بن رزیق بن جامع ثنا الهیثم بن حبیب نا سفیان بن عیینة عن علی بن علی الهلالی عن أبیه قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وآله فی شکاته التی قبض فیها فإذا فاطمة عند رأسه قال فبکت حتی ارتفع صوتها فرفع رسول الله صلی الله علیه وآله طرفه إلیها فقال حبیبتی فاطمة ما الذی یبکیک قالت أخشی الضیعة من بعدک قال یا حبیبتی أما علمت أن الله أطلع علی الأرض اطلاعه فاختار منها أباک فبعثه برسالته ثم اطلع علی ا لأرض اطلاعه فاختار منها بعلک وأوحی إلی أن أنکحک إیاه یافاطمة ونحن أهل بیت قد أعطانا الله سبع خصال لم یعط أحدا قبلنا ولا تعطی أحد بعدنا أنا خاتم النبیین وأکرم النبیین علی الله وأحب المخلوقین إلی الله وأنا أبوک ووصیی خیر الأوصیاء وأحبهم إلی الله وهو بعلک وشهیدنا خیر الشهداء وأحبهم إلی الله وهو حمزة بن عبد المطلب وهو عم أبیک وعم بعلک ومنا من له جناحان أخضران یطیر فی الجنة مع الملائکة حیث یشاء وهو بن عم أبیک وأخو بعلک ومنا سبطا هذه الأمة وهما ابناک الحسن والحسین وهما سیدا شباب أهل الجنة وأبوهما والذی بعثنی بالحق خیر منهما یافاطمة والذی بعثنی بالحق إن منهما لمهدی هذه الأمة

[۲] علمای اهل سنت اشکال سند این روایت را ، هیثم بن حبیب دانسته اند ؛

نور الدین هیثمی بعد از نقل این روایت ، می نویسد :

«رواه الطبرانی فی الکبیر والأوسط وفیه الهیثم بن حبیب قال أبو حاتم منکر الحدیث وهو متهم بهذا الحدیث» **ترجمه:** «این روایت را طبرانی در معجم کبیر و اوسط نقل کرده و در سندش هیثم بن حبیب است. ابو حاتم گفته است: منکر الحدیث است و او متهم به جعل این حدیث می باشد.» مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۶

ابو الحسن کنانی نیز بعد از نقل این روایت می نویسد :

«(طب) من طریق الهیثم بن حبیب قال الذهبی : موضوع والمتهم به الهیثم.» **ترجمه:** «این روایت را طبرانی از طریق هیثم بن حبیب نقل کرده و ذهبی گفته است: موضوع بوده و هیثم به وضع آن متهم است.» تنزیه الشریعة ج ۱ ص ۱۶۶

هیثمی در جای دیگر می گوید: هیثم بن حبیب را ابن حبان توثیق کرده و کسی جز ذهبی تضعیفش نکرده است و علتش هم، نقل همین روایت بوده است !!

یازدهم: ابو سعید خدری

امر تسری حنفی می نویسد:

«دارقطنی از ابی هارون عبدی روایت کرده است که گفت : نزد ابو سعید خدری آمدم و به او گفتم: آیا تو در بدر حاضر بوده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: آیا در باره علی ﷺ و فضلش چیزی از آن چه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ای به ما نمی‌گویی؟ گفت: آری، پیامبر اکرم ﷺ از یک بیماری بهبود یافت و دوران نقاهت را می‌گذراند که فاطمه ﷺ بر او وارد شد تا از پیامبر ﷺ عیادت کند. من در سمت راست پیامبر ﷺ نشسته بودم، پس چون فاطمه ﷺ ضعف و سستی پیامبر ﷺ را دید ، بغض گلویش را فشرد تا جایی که اشکش بر گونه‌هایش آشکار شد. پیامبر ﷺ به او فرمود: چرا می‌گریی ای فاطمه! فاطمه ﷺ گفت: از فوت می‌ترسم یا رسول اللّه! پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه! آیا نمی‌دانی که خداوند به زمین نگریست و پدر تو را برگزید و او را به عنوان پیامبر برانگیخت، و بار دیگر به زمین نگریست و شوهر تو را در آن برگزید و به من وحی کرد و تو را به ازدواج او درآوردم و وصیّ‌اش گرفتم؟»[1]

دوازدهم: عبد الله بن مسعود

«عبد الله بن مسعود از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرد که فرمودند: من خواسته پدر خود ابراهیم ﷺ هستم.

گفتیم: ای پیامبر خدا ﷺ ! چطور خواسته پدرت ابراهیم (ﷺ) شدی؟

فرمود: خدای توانا و بزرگ بر ابراهیم ﷺ وحی کرد: « من تو را بر مردم پیشوا قرار می دهم » ابراهیم ﷺ از شادی به وجد آمد و گفت: ای پروردگار من ! از فرزندانم مانند من پیشوایانی هست؟

«وأما الهیثم بن حبیب فلم أر من تکلم فیه غیر الذهبی إتهمه بخبر رواه وقد وثقه ابن حبان» مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۹۰

[۱] ارجح المطالب فی عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۲۹ پی دی اف / عَنْ أَبِی هَارُونَ الْعَبْدِی قَالَ أَتَیتُ أَبَا سَعِیدٍ الْخُدْرِی فَقُلْتُ لَهُ هَلْ شَهِدْتَ بَدْراً فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ أَ لَا تُحَدِّثُنِی بِشَیءٍ مِمَّا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ | فِی عَلِی وَ فَضْلِهِ فَقَالَ بَلَی أُخْبِرُک أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ | مَرِضَ مَرْضَةً نَقَهَ مِنْهَا فَدَخَلَتْ عَلَیهِ فَاطِمَةُ ÷ تَعُودُهُ وَ أَنَا جَالِسٌ عَنْ یمِینِ رَسُولِ اللَّهِ | فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِرَسُولِ اللَّهِ مِنَ الضَّعْفِ خَنَقَتْهَا الْعَبْرَةُ حَتَّی بَدَتْ دُمُوعُهَا عَلَی خَدِّهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ | مَا یبْکیک یا فَاطِمَةُ قَالَتْ أَخْشَی الضَّیعَةَ یا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ یا فَاطِمَةُ أَ مَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّه اطَّلَعَ إِلَی الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاک فَبَعَثَهُ نَبِیاً ثُمَّ اطَّلَعَ ثَانِیةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَک فَأَوْحَی إِلَی فَأَنْکحْتُهُ وَ اتَّخَذْتُهُ وَصِیاً ... (أخرجه الدارقطنی).

خدا بسوی او وحی کرد که ای ابراهیم عليه‌السلام ! به تحقیق من پیمانی با تو نمی‌بندم که به او وفا نکنم.

گفت: ای پروردگار من آن عهدی که بر من وفا نمی کنی چیست؟ فرمود برای ستمکاران از فرزندانت عطا نمی‌کنم.

در آن هنگام ابراهیم عليه‌السلام گفت: «خود و فرزندانم را از پرستش این بتها بدور کن. پروردگارا بتحقیق آنها بیشتری از مردم را گمراه کردند» پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود همان درخواست و دعا به من و علی عليه‌السلام رسید که هرگز احدی از ما بر بت سجده نکرده ایم ، پس خدا مرا پیامبر و علی عليه‌السلام را وصی قرار داد.»[۱]

سیزدهم: جابر بن عبد الله

«جابر بن عبدالله میگوید که پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند : خدای بزرگ و توانا پرتویی از نور بر زمین نازل کرد، و او را در پشت آدم (عليه‌السلام) برقرار نمود، و او را برگردانید، تا آنکه به دو بخش قسمت نمود، پاره‌ای در پشت عبد اللّه و پاره‌ای دیگر در صلب ابو طالب (عليه‌السلام) قرار داد. پس مرا پیامبر و علی (عليه‌السلام) را وصی در آورد.»[۲]

---

[۱] مناقب علی (ع) لابن المغازلی، ص ۳۴۵-۳۴۶ ح ۳۲۲ سایت شامله ؛ أخبرنا أبو محمد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجانی، أخبرنا أبو الفتح هلال بن محمد الحفار، حدثنا إسماعیل بن علی بن رزین قال: حدثنی أبی وإسحاق بن إبراهیم الدبری قالا: حدثنا عبد الرزاق قال: حدثنی أبی عن مینا مولى عبد الرحمن بن عوف عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: ((أنا دعوة أبی إبراهیم)) قلنا: یا رسول الله وکیف صرت دعوة أبیک إبراهیم؟ قال: ((أوحی الله عز وجل إلى إبراهیم: {إنی جاعلک للناس إماماً}، فاستخف إبراهیم الفرح، قال: یا رب! ومن ذریتی أئمة مثلی! فأوحی الله إلیه أن: یا إبراهیم إنی لا أعطیک عهداً لا أفی لک به. قال: یا رب ما العهد الذی لا تفی لی به؟ قال: لا أعطیک لظالم من ذریتک، قال إبراهیم عندها: {واجنبنی وبنی أن نعبد الأصنام. رب إنهن أضللن کثیراً من الناس}))، قال النبی صلى‌الله‌عليه‌وآله: ((فانتهت الدعوة إلی وإلى علی لم یسجد أحد منا لصنم قط، فاتخذنی الله نبیاً واتخذ علیاً وصیاً)).

[۲] مناقب علی (ع) لإبن المغازلی، ص ۱۴۶ ح ۱۳۲ سایت شامله؛ أخبرنا أبو غالب محمد بن أحمد بن سهل النحوی، حدثنا أبو عبد الله محمد بن علی ابن أخت مهدی السقطی الواسطی -إملاءً- قال: حدثنا أحمد بن علی القواریری الواسطی، حدثنا محمد بن عبد الله بن ثابت، حدثنا محمد بن مصفى، جدثنا بقیة بن الولید عن سوید بن عبد العزیز عن أبی الزبیر عن جابر بن عبد الله عن النبی صلى‌الله‌عليه‌وآله قال: ((إن الله عز وجل أنزل قطعةً من نورٍ فأسکنها فی صلب آدم، فساقها حتى قسمها جزئین: جزءاً فی صلب عبد الله، وجزءاً فی صلب أبی طالب فأخرجنی نبیاً وأخرج علیاً وصیاً)).

چهاردهم: براء بن عازب

«براء بن عازب گفت: وقتی آیه: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَک الْأَقْرَبِينَ﴾ نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرزندان عبد المطلب را جمع کرد و آنان در آن روز چهل مرد بودند ... آنگاه آنان را بیم داد و فرمود: ای فرزندان عبد المطلب ! همانا من از سوی خداوند، بیم دهنده و مژده دهنده به شما هستم با چیزی که هیچ کس آن را نیاورده است و من دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، پس تسلیم شوید و از من پیروی کنید تا هدایت شوید.

کیست از شما که با من برادری کند و وزیر من شود و ولیّ و وصیّ من پس از من و جانشین من در خاندانم باشد و قرض مرا ادا کند؟

همه آنان ساکت شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را سه بار تکرار کرد و هر بار آنان ساکت بودند و علی (علیه السلام) می فرمود: من .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو. پس اقوام بلند شدند و به ابو طالب علیه السلام می‌گفتند: از پسرت اطاعت کن که او را امیر تو کرد.»[1]

---

[۱] تفسير الثعلبی ج ۷ ص ۱۸۲ أخبرنی الحسين بن محمد بن الحسين قال : حدثنا موسى بن محمد بن علی بن عبد الله قال : حدثنا الحسن بن علی بن شبيب المعمر قال : حدثنی عباد بن يعقوب قال : حدثنا علی بن هاشم عن صباح بن يحيى المزنی عن زكريا بن ميسرة عن أبی إسحاق عن البراء قال : لما نزلت (وأنذر عشيرتک الأقربين) جمع رسول الله صلی الله علیه و آله بنی عبد المطلب وهم يومئذ أربعون رجلا ، الرجل منهم يأكل المسنة ويشرب العس ، فأمر عليا برجل شاة فأدمها ثم قال : ادنوا باسم الله فدنا القوم عشرة عشرة فأكلوا حتى صدروا ، ثم دعا بقعب من لبن فجرع منه جرعة ثم قال لهم : اشربوا باسم الله ، فشرب القوم حتى رووا فبدرهم أبو لهب فقال : هذا ما يسحركم به الرجل ، فسكت النبی صلی الله علیه و آله يومئذ فلم يتكلم. ثم دعاهم من الغد على مثل ذلک من الطعام والشراب ثم أنذرهم رسول الله صلی الله علیه و آله فقال : يا بنی عبد المطلب إنی أنا النذير إليكم من الله سبحانه والبشير لما يجیء به أحد منكم ، جئتكم بالدنيا والآخرة فأسلموا وأطيعونی تهتدوا ، ومن يواخينی ويؤازرنی ويكون وليی ووصيی بعدی ، وخليفتی فی أهلی ويقضی دينی ؟ فسكت القوم ، وأعاد ذلک ثلاثا كل ذلک يسكت القوم ، ويقول علی : أنا فقال : (أنت) فقام القوم وهم يقولون لأبی طالب : أطع ابنک فقد أمر عليک

پانزدهم: معاذ بن جبل

امر تسری حنفی می نویسد:

«از طریق ابن حضرمی از معاذ بن جبل روایت شده است که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به علی (علیه السلام) فرمود: تو برادر ، وارث و وصی من هستی.

علی (علیه السلام) فرمود: من چه چیزی از شما به ارث می برم ؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آنچه پیامبران از یکدیگر به ارث می برند.

علی (علیه السلام) فرمود: خدا و رسولش بهتر می دانند.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: کتاب خدا و سنت پیامبرش.»[۱]

شانزدهم: ام سلمه

«ابوبکر خوارزمی از ام المومنین ام سلمه روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: خدای عز و جل اختیار کرده از هر امتی پیغمبری را، و اختیار فرموده از برای هر پیغمبری وصی . پس من پیغمبر این امتم، و علی (علیه السلام) وصی من در میان عترت ، اهل بیت و امت من بعد از من است.»[۲]

---

[۱] أرجح المطالب فی عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۲۸ پی دی اف ؛ روی من طریق ابن الحضرمی عن معاذ بن جبل قال : قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی : أنت أخی ووارثی ووصیی . قال : علی ما أرث منک ؟ قال : ما یرث النبیون بعضهم بعضا . قال : الله ورسوله أعلم . فقال : کتاب الله وسنة نبیه

[۲] أرجح المطالب فی عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۲۸ عن أم المؤمنین ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله عز وجل اختار من کل أمة نبیا " واختار لکل نبی وصیا، فأنا نبی هذه الأمة وعلی وصیی فی عترتی وأهل بیتی وأمتی من بعدی (أخرجه ابوبکر الخوارزمی)

وصایت امیرالمومنین علیه‌السلام در حدیث صحیحین

بخاری[۱] و مسلم[۲] روایت کرده اند که :

«در نزد عائشه گفتند: علی علیه‌السلام وصی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است. عائشه گفت: چه زمانی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را وصی قرار داد؟ وقتی پیغمبر از دنیا می‌رفت من تکیه گاه او بودم و سرش را به سینه من تکیه داده بود یا بر دامن بود و در آخرین لحظه یک طشت خواست و مقداری آب از دهان‌شان خارج شد و دیگر متوجه نشدم و پیغمبر از دنیا رفت، چه زمانی علی را وصی خویش قرار داد؟»[۳]

محمد بن علی شوکانی سلفی در ۳۲ سالگی رساله ای در اثبات وصایت امیرالمومنین علیه‌السلام نوشته و گفته است: کسانی که در نزد عایشه، وصایت حضرت علی علیه‌السلام را مطرح کردند، گروهی از صحابه بودند!

«بدان که گروهی از کینه ورزان به شیعه ، از سر دشمنی با آنان می گویند : اینکه حضرت علی علیه‌السلام وصی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده باشد ، از خرافات شیعیان است ، و این زیاده روی در بی انصافی است. چگونه این از خرافات شیعیان است در حالی که این مطلب را گروهی از صحابه گفته اند، همانطور که در صحیح بخاری و مسلم آمده است که گروهی در نزد عایشه گفتند: حضرت علی علیه‌السلام وصی بوده است و همینطور در سایر روایات .»[٤]

البته انکار و نفی عایشه به چند دلیل هیچ تأثیری در نفی این موضوع ندارد:

اولا: عایشه دشمن مولا علی علیه‌السلام بود و حرف او حجت نیست.

---

[۱] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۰۰۶ ح ۲۵۹۰

[۲] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۲۵۷ ح ۱۶۳۶

[۳] عن الأسود قال ذكروا عند عائشة أن عليا رضى الله عنهما كان وصيا فقالت متى أوصى إليه وقد كنت مسندته إلى صدرى أو قالت حجرى فدعا بالطست فلقد انخنث فى حجرى فما شعرت أنه قد مات فمتى أوصى إليه

[٤] مجموعة الرسائل اليمنيه ، الرسالة الثانی : العقد الثمین فی اثبات وصایة أمیرالمؤمنین ، ص ۱۰ پی دی اف ؛ اعلم ان جماعة من المبغضین للشیعة عدوا قولهم: ان علیا (ع) وصی لرسول اللّه من خرافاتهم، وهذا افراطوتعنت یاباه الانصاف، وکیف یکون الامر کذلک وقد قال بذلک جماعة من الصحابة، کما ثبت فی‌الصحیحین ان جماعة ذکروا عند عائشة ان علیا وصی، وکما فی غیرهما

ابن عباس می گوید: «... عائشه قلبش نسبت به امام علی علیه السلام پاک نبود.»[۱]

و نیز روایت شده است که در نزد عایشه به امیر المومنین علیه السلام دشنام دادند، اما او هیچ واکنشی نشان نداد.

«از عطاء بن یسار روایت شده است که گفت: شخصی آمد و در نزد عائشة به علی (علیه السلام) و عمار دشنام داد و عائشة گفت : در مورد علی چیزی به تو نمی گویم، اما در مورد عمار شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: عمار بین دو امر مخیر نمی شود مگر آن که درست ترینش را انتخاب می کند.»[۲]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و حمزه احمد الزین[۳] و شعیب الأرنؤوط[٤] سندش را تصحیح کرده اند.

داستان وقتی جالب می شود که بدانید عایشه حتی در برابر دشنام به حسّان بن ثابت (یکی از صحابه ای که در قضیه ی افک به عایشه _ طبق نظر اهل سنت _ تهمت زنا زد) سکوت نکرده و از او دفاع می کند:

«عروة بن الزبیر گفت: به نزد عایشه رفتم و حسان را در نزدش سب می کردم. پس گفت: او را سب نکن؛ زیرا او از رسول الله صلی الله علیه و آله دفاع می کرد.»[٥]

در جنگ جمل نیز عایشه قصد کشتن حضرت علی علیه السلام را داشت.[٦]

---

[۱] ارواء الغلیل للألبانی ، ج ۱، ص ۱۷۸ رقم ۱۴۷ سایت شامله / قال الألبانی : إسناده صحیح؛ عَائِشَةَ لاَ تَطِیبُ له نَفْساً

[۲] عن عطاء بن یسار قال جاء رجل فوقع فی علی وفی عمار رضی الله عنهما عند عائشة فقالت أما علی فلست قائلة لک فیه شیئا واما عمار فإنی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لا یخیر بین أمرین الا اختار أرشدهما

[۳] مسند احمد ، ج ۱۷ ص ۴۳۷ ح ۲۴۷۰۱ قال حمزه احمد الزین: إسناده صحیح

[٤] مسند احمد ، ج ۴۱ ص ۳۲۲ ح ۲۴۸۲۰ قال شعیب الأرنؤوط: إسناده صحیح علی شرط مسلم

[٥] صحیح البخاری ج ۵ ص ۲۲۷۸ ح ۵۷۹۸ وعن هشام بن عروة عن أبیه قال ذهبت أسب حسان عند عائشة فقالت لا تسبه فإنه کان ینافح عن رسول الله صلی الله علیه و آله

[٦] مدارک این قضیه مفصل و طولانی است؛ لذا به ذکر یک روایت صحیح و صریح بسنده می کنیم؛

احمد بن یحیی بلاذری با سند صحیح، چنین روایت می کند:

«وحدثنی أحمد بن إبراهیم الدورقی، حدثنا أبو النضر، حدثنا إسحاق بن سعید، عن عمرو بن سعید، حدثنی سعید بن عمرو: عن ابن حاطب قال: أقبلت مع علی یوم الجمل إلی الهودج وکأنه شوک قنفذ من النبل، فضرب الهودج؛ ثم قال: إن حمیراء إرم هذه أرادت أن تقتلنی کما قتلت عثمان بن عفان. فقال لها أخوها محمد: هل أصابک شیء ؟ فقالت: مشقص فی عضدی. فأدخل رأسه ثم جرها إلیه فأخرجه.»

«ابن حاطب میگوید: در روز جنگ جمل به همراه علی (علیه السلام) به سمت هودج عایشه رفتیم، در حالی که هودج بر اثر اصابت تیرها همانند خارپشت شده بود. پس علی علیه السلام به هودج زد و گفت: حمیراء (عایشه) این تیرها را گذاشته بود تا مرا بکشد،

ثانیا: مگر قرار بود پیغمبر اکرم ﷺ فقط در آخرین لحظات عمرشان وصی معین بفرمایند؟!

ابوالحسن حنفی معروف به سندی در شرح این حدیث، این نکته را متذکر شده است:

«پوشیده نیست که این مانع نمی شود از اینکه وصیت قبل از آن بوده باشد و اقتضا نمی کند بر اینکه آن حضرت از دنیا رفتند و برایشان ممکن نبود که وصیت بکنند و اصلا چنین چیزی تصور نمی شود و چگونه تصور شود در حالی که می دانیم رسول خدا ﷺ از نزدیک بودن اجلش قبل از بیماری شان آگاهی داشت و سپس چند روزی بیمار شدند. بله آن حضرت به علی عليه السلام وصیت کردند ، اما به چه ؟ به کتاب و سنت . که وصیت به این دو اختصاص به علی عليه السلام ندارد ، بلکه شامل همه ی مسلمانان می شود و اگر وصیت به مال است که آن حضرت مالی به جا نگذاشتند تا احتیاج به وصیت به ایشان داشته باشد و خداوند داناتر است.»[۱]

ثالثا: آخرین نفری که با رسول خدا ﷺ بود ، حضرت علی عليه السلام بود نه عایشه!

سند یکم:

«ام سلمه عليها السلام می گوید : قسم به کسی که قسم او را می خورم ، علی عليه السلام نزدیک ترین مردم به رحضرت

آنچنان که عثمان بن عفان را کشت! محمد بن ابی بکر (برادر عایشه) به عایشه گفت: آیا چیزی به تو خورده ؟ عایشه گفت: تیری به بازویم خورده. پس محمد بن ابی بکر سرش را داخل هودج کرد و تیر را خارج کرد.»

أنساب الأشراف ج ۱ ص ۳۱۲

بررسی سند روایت:

احمد بن ابراهیم بن کثیر بن زید الدورقی: ثقة . تقریب التهذیب لابن حجر العسقلانی ج ۱ ص ۷۷ رقم ۳

هاشم بن القاسم بن مسلم اللیثی أبو النضر: ثقة . تقریب التهذیب ج ۱ ص ۵۷۰ رقم ۷۲۵۶

اسحاق بن سعید بن (نه عن!) عمرو بن سعید بن العاص: ثقة . تقریب التهذیب ج ۱ ص ۱۰۱ رقم ۳۵۶

در نام این راوی، تصحیف ایجاد شده و بن به عن تبدیل شده است.

سعید بن عمرو بن سعید بن العاص: ثقة. تقریب التهذیب ج ۱ ص ۲۳۹ رقم ۲۳۷۰

محمد بن حاطب بن الحارث الجمحی: صحابی . تقریب التهذیب ج ۱ ۴۷۳ ش ۵۸۰۰

بنابراین سند این روایت کاملا صحیح است.

[۱] حاشیة السندی علی سنن النسائی ج ۱ ص ۳۳ ولا یخفی أن هذا لا یمنع الوصیة قبل ذلک ولا یقتضی أنه مات فجأة بحیث لاتمکن منه الوصیة ولا یتصور کیف وقد علم أنه ﷺ علم بقرب أجله قبل المرض ثم مرض أیاما نعم هو یوصی إلی علی بماذا کان بالکتاب والسنة فالوصیة بهما لا تختص بعلی بل یعم المسلمین کلهم وان کان المال فما ترک مالا حتی یحتاج إلی وصیة إلیه والله تعالی أعلم

سول ﷺ بود. رسول خدا ﷺ را صبح ملاقات کردیم در حالی که او مدام می فرمود : علی ؑ آمد ؟ علی ؑ آمد ؟ فاطمه ؑ فرمود : گویا او را برای کاری فرستاده ای ؟ و بعد از آن علی ؑ آمد و ام سلمه می گوید : گمان کردم که از او درخواستی دارد و از خانه خارج شدیم و کنار در نشستیم و من نزدیک تر به در بودم . پس رسول خدا ﷺ به سمت او برگشت و او را در طرف چپش قرار داد و با او نجوا می کرد. سپس رسول خدا ﷺ در همان روز رحلت کرد و علی ؑ از نظر عهد نزدیک ترین مردم به او بود.»[۱]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر حاکم موافقت نموده است.[۲]

نور الدین هیثمی نیز گفته است که تمام راویان سند این روایت از رجال صحیحین هستند بجز ام موسی که او نیز ثقه است.[۳]

وصی الله بن محمد عباس نیز در تحقیق کتاب احمد بن حنبل سندش را تصحیح کرده است.[٤]

سند دوم:

«ابو رافع گفت: رسول خدا ﷺ وفات کرد و سرش در آغوش علی بن ابی طالب ؑ بود و به علی ؑ می فرمود: خدا را خدا را در مورد بندگان ؛ خدا را خدا را در مورد نماز ؛ و آن آخرین کلام رسول خدا ﷺ بود.»[٥]

هیثمی این روایت را از بزار نقل کرده و گفته است که همه ی رجال سندش ثقه هستند بجز غسان بن عبد الله که ترجمه ای برای او نیافتم.[٦]

---

[۱] عن أم سلمة رضی الله عنها قالت والذی أحلف به إن کان علی لأقرب الناس عهدا برسول الله ﷺعدنا رسول الله ﷺغداة وهو یقول جاء علی جاء علی مرارا فقالت فاطمة رضی الله عنها کأنک بعثته فی حاجة قالت فجاء بعد قالت أم سلمة فظننت أن له إلیه حاجة فخرجنا من البیت فقعدنا عند الباب وکنت من أدناهم إلی الباب فأکب علیه رسول الله ﷺوجعل یساره ویناجیه ثم قبض رسول الله ﷺمن یومه ذلک فکان علی أقرب الناس عهدا

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۹ ح ۴۶۷۱

[۳] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۲ قال الهیثمی: ورجالهم رجال الصحیح غیر أم موسی وهی ثقة

[٤] فضائل الصحابة لاحمد، مجموع دو جلد ص۸۵۳-۸۵۴ ح ۱۱۷۱ پی دی اف؛ قال وصی الله : إسناده صحیح

[٥] مسند البزار ج ۹ ص ۳۲۹ ح ۳۸۸۶ حدثنا غسان بن عبید الله قال نا یوسف بن نافع قال نا عبد الرحمن بن أبی الموالی عن عبید الله بن أبی رافع عن أبیه رضی الله عنه قال توفی رسول الله ورأسه فی حجر علی بن أبی طالب وهو یقول لعلی (الله الله وما ملکت أیمانکم الله الله والصلاة فکان آخر ما تکلم به رسول الله)

[٦] مجمع الزوائد ج ۱ ص ۲۹۳ قال الهیثمی: رواه البزار وفیه غسان بن عبدالله ولم أجد من ترجمه وبقیه رجاله ثقات

در حالی که غسان بن عبدالله ، همان غسان بن عبیدالله یا عبید است که توثیق دارد.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«عباس و کس دیگر از یحیی بن معین نقل کرده اند که گفته است: غسان ثقه است ... و دارقطنی گفته: صالح است ... ابن حبان از یحیی بن معین نقل کرده که او حدیث شناس نبود، اما اهل دروغگویی هم نبود و ابن حبان نام او را در زمره ی ثقات آورده و گفته است: از شعبه نسخه ی مستقیمی روایت کرده است.»[۱]

ابن خزیمه نیز روایتی را از او در صحیحش نقل کرده است.[۲]

سند سوم:

«نعیم بن یزید از علی بن ابی طالب عليه السلام نقل می کند که [هنگامی که بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله شدت یافت ،] فرمود : ای علی عليه السلام ! پوستی بیاور تا در آن چیزی بنویسم که امتم گمراه نشود. و ترسیدم که رحلت کند ، پس گفتم: من از کاغذ حافظ ترم. پس فرمود: به نماز، زکات و بندگان وصیت میکنم.»[۳]

این روایت را احمد نقل کرده و احمد شاکر سندش را حسن دانسته[٤] و ضیاء مقدسی نیز آن را در صحیحش آورده است.[٥]

همین روایت را بخاری در کتاب الادب المفرد با همین سند نقل کرده، ولی اضافه کرده است که:

«و این چنین می گفت تا رحلت فرمود. و او را فرمان داد به شهادت این که لا اله الا الله و محمد صلی الله علیه وآله بنده

---

[۱] لسان المیزان لابن حجر العسقلانی ج ۴ ص ۴۱۸ وروی عباس وآخر عن یحیی بن معین ثقة ... وقال الدارقطنی صالح ... قال بن حبان عن یحیی بن معین لم یکن یعرف الحدیث الا انه لم یکن من أهل الکذب وقال بن حبان فی الثقات روی عن شعبة نسخة مستقیمة

[۲] صحیح ابن خزیمة ج ۱ ص ۸ ح ۹ أخبرنا أبو طاهر ثنا أبو بکر ثنا الحسن بن سعید أبو محمد القزاز الفارسی سکن بغداد بخبر غریب الإسناد قال ثنا غسان بن عبید الموصلی ثنا عکرمة بن عمار عن یحیی بن أبی کثیر عن أبی سلمة بن عبد الرحمن عن أبی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تقبل صلاة إلا بطهور ولا صدقة من غلول

[۳] حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا بکر بن عیسی الراسبی ثنا عمر بن الفضل عن نعیم بن یزید عن علی بن أبی طالب رضی الله عنه قال أمرنی النبی صلی الله علیه وآله أن آتیه بطبق یکتب فیه ما لا تضل أمته من بعده قال فخشیت ان تفوتنی نفسه قال قلت انی أحفظ وأعی قال أوصی بالصلاة والزکاة وما ملکت أیمانکم

[٤] مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۴۶۸ ح ۶۹۳ پی دی اف / قال احمد شاکر: إسناده حسن

[٥] الأحادیث المختارة ج ۲ ص ۳۸۰ ح ۷۶۲

و فرستاده اش است و هر که به این دو شهادت دهد، بر آتش جهنم حرام است.»[۱]

رابعا: طبق گفته ی ابن عباس ، پیغمبر صلی الله علیه و آله به هنگام رحلتشان سه وصیت کردند:

«ابن عباس گفت: روز پنج شنبه ، و چه عظیم است روز پنج شنبه ! پس گریست تا اینکه اشک او سنگ ریزه های آنجا را تَر کرد. گفتم : ای ابن عباس ، روز پنج شنبه چیست ؟ ابن عباس گفت: درد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخت شد؛ پس فرمود: کتف بیاورید تا برای شما بنویسم کتابی که بعد از آن هرگز گمراه نشوید؛ پس کسانی که در آنجا بودند تنازع کردند _و شایسته نیست که در نزد پیامبر نزاع شود_ پس گفتند : او را چه شده است؟ آیا هذیان می گوید؟ از او بپرسید. پس شروع کردند به برگرداندن کلام بر پیامبر. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: رهایم کنید؛ بگذارید مرا ! آنچه که من در آنم بهتر است از آنچه که شما مرا بدان می خوانید. پس آنان را به سه چیز سفارش کرد و فرمود :

مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید ، نمایندگان قبایل را بپذیرید همان طور که من به آن ها اجازه ورود می دادم و در مورد سومی [راوی] سکوت کرد یا گفت و من آن را فراموش کرده ام. سفیان می گوید : این سخن سلیمان است.»[۲]

بنابراین بر اساس روایت مذکور در صحیحین، وصایت امیرالمومنین علیه السلام در نزد صحابه یا تابعین مشهور بوده است و سخن عایشه در رد آن اعتباری ندارد.

---

[۱] الأدب المفرد للبخاری ج ۱ ص ۶۶ ح ۱۵۶ حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا عمر بن الفضل قال حدثنا نعیم بن یزید قال حدثنا علی بن أبی طالب صلوات الله علیه أن النبی صلی الله علیه و آله لما ثقل قال یا علی ائتنی بطبق أکتب فیه ما لا تضل أمتی فخشیت أن یسبقنی فقلت إنی لأحفظ من ذراعی الصحیفة وکان رأسه بین ذراعه وعضدی یوصی بالصلاة والزکاة وما ملکت ایمانکم وقال کذاک حتی فاضت نفسه وأمره بشهادة أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله من شهد بهما حرم علی النار

[۲] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۱۵۵ ح ۲۹۹۷ حدثنا محمد حدثنا بن عیینة عن سلیمان الأحول سمع سعید بن جبیر سمع بن عباس رضی الله عنهما یقول یوم الخمیس وما یوم الخمیس ثم بکی حتی بل دمعه الحصی قلت یا أبا عباس ما یوم الخمیس قال اشتد برسول الله صلی الله علیه و آله وجعه فقال ائتونی بکتف أکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده أبدا فتنازعوا ولا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا ما له أهجر استفهموه فقال ذرونی فالذی أنا فیه خیر مما تدعوننی إلیه فأمرهم بثلاث قال أخرجوا المشرکین من جزیرة العرب وأجیزوا الوفد بنحو ما کنت أجیزهم والثالثة خیر إما أن سکت عنها وإما أن قالها فنسیتها قال سفیان هذا من قول سلیمان

وصی از زبان اهل بیت علیهم‌السلام

از آنجایی که مخالفین می گویند: اگر حضرت علی علیه‌السلام واقعا وصی بوده، پس چرا اهل بیت هیچ گاه از آن سخنی نگفته اند، لذا بر آن شدیم که مدارک آن را نیز از کتب اهل سنت ولو با اسانید ضعیف ارائه دهیم.

امام علی علیه‌السلام

امیر المومنین علیه‌السلام خطاب به گروهی که معاویه نزد آن حضرت اعزام نموده بود ، فرمودند:

«ای مردم! من برادر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ، وصی او و وارث علمش هستم و وصیتش را مختص من کرد و از بین آنان مرا انتخاب کرد و فاطمه علیهاالسلام را بعد از آن که عده ای او را خواستگاری کردند و به آن ها نداد ، به عقد من درآورد و او را با فرمان خداوند متعال به عقد من درآورد و از فاطمه علیهاالسلام به من فرزندان پاکی بخشید و به چه کسی مانند آنچه به من داده شده ، عطا شده است ؟! من کسی هستم که عمویم سرور شهدا و برادرم با فرشتگان با دو بال که مزین به درّ و یاقوت است هر جا که بخواهد پرواز می کند. من صاحب دعا ها و صاحب عقوبت ها و صاحب نشانه های عجیب و بزرگی پولادین و همیشه نو و تازه هستم . من پدر بی سرپرستان و یتیمان و از بین برنده ستمگران و پناه متقین و سرور أوصیا و امیرمؤمنان و ریسمان محکم الهی و دژ محکم و طناب محکمی که گسستگی ندارد هستم و خداوند شنوا و داناست.» [1]

و در نامه ای به مردم مصر در مقایسه ی خود با معاویه فرمودند:

«به دور باشید از دعوت دروغگو فرزند هند و بیندیشید و بدانید که امام هدایت و امام هلاکت و وصی پیامبر و دشمن پیامبر مساوی نیستند ؛ خداوند ما و شما را از محبین و از راضی ها قرار دهد.» [2]

---

[۱] المناقب للخوارزمی، ص ۲۲۲-۲۲۳ سایت مکتبة اهل البیت ؛ معاشر الناس انا أخو رسول الله صلی الله علیه وآله ووصیه ووارث علمه، خصنی وحبانی بوصیته واختارنی من بینهم وزوجنی ابنته بعدما خطبها عدة فلم یزوجهم وانما زوجنیها بأمر ربه تعالی فوهب لی منها ذریة طیبة، فمن اعطی مثل ما أعطیت، أنا الذی عمی سید الشهداء وأخی یطیر مع الملائکة حیث یشاء بجناحین مکللین بالدر والیاقوت، انا صاحب الدعوات، انا صاحب النقمات، انا صاحب الآیات العجیبات، انا قرن من حدید، انا ابدا " جدید، أنا أبو الأرامل والیتامی، انا مبیر الجبارین وکهف المتقین وسید الوصیین وأمیر المؤمنین وحبل الله المتین والکهف الحصین والعروة الوثقی التی لا انفصام لها والله سمیع علیم

[۲] شرح نهج البلاغة لإبن ابی الحدید ج ۶ ص ۴۶ وإیاکم ودعوة الکذاب ابن هند. وتأملوا وأعلموا أنه لا سوی إمام الهدی، وإمام الردی، **ووصی النبی** وعدو النبی، جعلنا الله وإیاکم ممن یحب ویرضی

امام حسن علیه‌السلام

حضرت امام مجتبی علیه‌السلام پس از شهادت امیر مومنان علیه‌السلام خطبه ای خواندند که در قسمتی از آن به وصایت امیر مومنان علیه‌السلام اشاره کرده اند.[۱]

این خطبه با اسناد متعدد و معتبری روایت شده است، اما متأسفانه بحث وصایت امیرالمومنین علیه‌السلام و مطالب مهم دیگر در بسیاری از آنها نقل نشده است. [۲]

امام حسین علیه‌السلام

آن حضرت در روز عاشورا خطاب به یزیدیان فرمودند:

«حسب و نسب مرا بنگرید و نظر کنید که من کیستم، سپس به نفس خودتان مراجعه کنید و آن را مورد عتاب قرار دهید و نگاه کنید که آیا برای شما صلاح است مرا شهید کنید و نسبت به من هتک حرمت نمائید؟ آیا من پسر پیغمبر شما و پسر وصی و پسر عموی او نیستم؟ همان پسر عمویی که اولین شخصی بود که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را از نظر آنچه که از طرف خدا آورده بود تصدیق کرد.»[۳]

---

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۸۸ خطب الحسن بن علی الناس حین قتل علی فحمد الله وأثنی علیه ثم قال لقد قبض فی هذه اللیلة رجل لا یسبقه الأولون بعمل ولا یدرکه الآخرون وقد کان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یعطیه رایته فیقاتل وجبریل عن یمینه ومیکائیل عن یساره فما یرجع حتی یفتح الله علیه وما ترک علی أهل الأرض صفراء ولا بیضاء إلا سبع مائة درهم فضلت من عطایاه أراد أن یبتاع بها خادما لأهله ثم قال أیها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فأنا الحسن بن علی وأنا بن النبی **وأنا بن الوصی** ...

[۲] سلسلة الأحادیث الصحیحة ، ج ۵ ص ۶۶۰ ح ۲۴۹۶ کان یبعثه البعث فیعطیه الرایة ، فما یرجع حتی یفتح الله علیه ، جبریل عن یمینه ، و میکائیل عن یساره . یعنی علیا رضی الله عنه

[۳] تاریخ الطبری ج ۳ ص ۳۱۹ و الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۴۱۹ فانسبونی فانظروا من أنا ثم ارجعوا إلی أنفسکم وعاتبوها فانظروا هل یحل لکم قتلی وانتهاک حرمتی ألست ابن بنت نبیکم **وابن وصیه** وابن عمه وأول المؤمنین بالله والمصدق لرسوله بما جاء به من عند ربه

وصی در کتاب های لغت اهل سنت

لقب «وصی» برای امام امیر المؤمنین علیه‌السلام است در میان مسلمانان آنقدر اشتهار و شیوع یافته که در کتاب‌های لغت اهل سنت ثبت گردیده است؛

أبو منصور محمد بن أحمد الأزهری الشافعی[1] متوفای ۳۷۰ هـ :

«وقیل لعلی علیه‌السلام : وصی»[2]

محمد بن مکرم بن منظور الأفریقی المصری[3] متوفای ۷۱۱ هـ :

«وقیل لعلی ، علیه‌السلام ، وصی»[4]

محمد مرتضی الحسینی الزبیدی الحنفی[5] متوفای ۱۲۰۵ هـ :

«والوصی ، کغنی : لقب علی ، رضی اللها تعالی عنه ... وفیه یقول کثیر : وصی النبی المصطفی وابن عمه»[6]

---

[۱] ذهبی در شرح حال او می نویسد: «الأزهری العلامة أبو منصور محمد بن أحمد بن الأزهر بن طلحة الأزهری الهروی اللغوی الشافعی» سیر أعلام النبلاء ج ۱۶ ص ۳۱۵-۳۱۶

[۲] تهذیب اللغة للأزهری ج ۱۲ ص ۱۸۷

[۳] خیر الدین زرکلی در شرح حال او می نویسد: «ابن منظور (۶۳۰ - ۷۱۱ هـ = ۱۲۳۲ - ۱۳۱۱ م) محمد بن مکرم بن علی، أبو الفضل، جمال الدین ابن منظور الأنصاری الرویفعی الإفریقی، صاحب (لسان العرب): الإمام اللغوی الحجة.» الأعلام للزرکلی، ج ۷ ص ۱۰۸ سایت شامله

[٤] لسان العرب لابن منظور ج ۱۵ ص ۳۹۴

[٥] خیر الدین زرکلی در شرح حال او می نویسد: «مُرْتَضی الزَّبِیدِی (۱۱۴۵ - ۱۲۰۵ هـ = ۱۷۳۲ - ۱۷۹۰ م) محمد بن محمد بن محمد بن عبد الرزاق الحسینی الزبیدی، أبو الفیض، الملقب بمرتضی: علامة باللغة والحدیث والرجال والأنساب، من کبار المصنفین.» الأعلام للزرکلی، ج ۷ ص ۷۰ سایت شامله

[٦] تاج العروس ج ۴۰ ص ۲۱۰

وصی در اشعار صحابه

وصایت حضرت امیر المومنین علیه‌السلام در اشعار تعداد زیادی از صحابه نیز آمده که بسیاری از آن ها را ابن ابی الحدید معتزلی شافعی که خودش شاعر بوده، جمع آوری کرده است.

یکم: فضل بن عباس

«هان! بدان که بهترین مردم پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد آگاهان و عالمان، وصی آن حضرت می‌باشد که اولین کسی بود که پشت سر آن حضرت به نماز ایستاد و اولین کسی بود که در جنگ بدر در مقابل سپاه دشمن قد علم نمود.»[۱]

دوم: حسان بن ثابت (شاعر)

«خداوندی که تمام خوبی‌ها و خیرات به دست اوست ، به امام ابوالحسن و کسی که مانند اوست خیر عطا کند که یاد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در میان ما زنده نگاه داشت. جزای خیر بر تو باد و چه کسی بر این شایسته‌تر؟ مگر تو برادر او در هدایت و وصی او نیستی؟ و من این را از کتاب خداوند و سنت پیامبرش دانستم.»[۲]

سوم: نعمان بن عجلان (شاعر انصار)

«این تفرقه و پراکندگی چگونه ممکن است در حالی که وصی پیامبر خدا، امام و پیشوای ماست؟! نه چنین چیزی ممکن نیست مگر از روی سردرگمی و ذلت. معاویه گمراه را رها کنید و به عنوان شکرانه این نعمت از راهی که وصی پیامبر می‌پیماید پیروی نمایید.»[۳]

---

[۱] تاریخ الطبری ج ۲ ص ۶۹۶ و الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۷۸ با کمی تحریف ؛ ألا إن خیر الناس بعد محمد ... وصی النبی المصطفی عند ذی الذکر / وأول من صلی وصنو نبیه ... وأول من أردی الغواة لدی بدر

[۲] الأخبار الموفقیات للزبیر بن بکار ، ص ۲۲۹ سایت شامله و شرح نهج البلاغة ج ۶ ص ۲۳ جَزَی اللَّهُ عَنَّا وَالْجَزَاءُ بِكَفِّهِ ... أَبَا حَسَنٍ عَنَّا وَمَنْ كأَبِی حَسَنْ / حَفِظْتَ رَسُولَ اللَّهِ فِینَا وَعَهْدَهُ ... إِلَیک وَمَنْ أَوْلَی بِهِ مِنْک مَنْ وَمَنْ / أَلَسْتَ أَخَاهُ فِی الْهُدَی وَوَصِیهُ ... وَأَعْلَمَ مِنْهُمْ بِالْكتَابِ وَبِالسُّنَنْ

[۳] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۵ کیف التفرق والوصی إمامنا . . . لا کیف إلا حیرة وتخاذلا / لا تغبنن عقولکم ، لا خیر فی . . من لم یکن عند البلابل عاقلا / وذروا معاویة الغوی وتابعوا . . . دین الوصی لتحمدوه آجلا

«ای عمرو! برای علی بن ابی طالب که اهلیت و شایستگی خلافت داشت بسیار سخت بود که تو نمی‌دانی. کسی که وصی پیامبر اکرم ﷺ و کشنده قهرمانان کفر و ضلالت بود.»[1]

چهارم: عبد اللّه بن ابی سفیان بن حرث

«قهرمان جنگ خیبر و جنگ بدر که لشکرهای دشمن به سوی ما سرازیر گشته بودند از ماست. او وصی پیامبر اکرم و پسر عموی اوست و چه کسی می‌تواند به چنین مقامی از نظر نزدیکی و خویشاوندی برسد»[2]

پنجم: أبو الهیثم بن التیهان صحابی بدری

«وصی پیامبر، امام و سرپرست ماست. امر واضح شد و از خفا خارج گشت»[3]

ششم: زیاد بن لبید الأنصاری

«انصار را چگونه می‌بینی در این روز همچون سگ. ما مردمانی هستیم که از کشته شدن هیچ خوف و هراسی به خود راه نمی‌دهیم. ما از کسی که بر وصی پیامبر غضب کرده و دشمنی می‌کند، هراسی نداریم. همانا انصار پیامبر ﷺ در این تصمیمشان جدی هستند و با کسی شوخی ندارند. این شخص علی بن ابی طالب ؈ و فرزند عبد المطلب است که ما امروز او را در برابر دروغگویان یاری می‌کنیم و کسی که از حد و حدود خود تجاوز کند بد حاصلی کشت نموده است.»[4]

---

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۶ ص ۲۰ ولی وکان هوانا فی علی وإنه . . . لأهل لها یا عمرو من حیث لا تدری / وصی النبی المصطفی وابن عمه . . . وقاتل فرسان الضلالة والکفر

[۲] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۲ ومنا علی ذاک صاحب خیبر . . . وصاحب بدر یوم سالت کتائبه / وصی النبی المصطفی وابن عمه . . . فمن ذا یدانیه ومن ذا یقاربه

[۳] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۲ إن الوصی إمامنا وولینا . . . برح الخفاء وباحت الأسرار

[٤] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۳ کیف تری الأنصار فی یوم الکلب . . . إنا أناس لا نبالی من عطب / ولا نبالی فی الوصی من غضب . . . وإنما الأنصار جد لا لعب / هذا علی وابن عبد المطلب . . . ننصره الیوم علی من قد کذب

هفتم: حجر بن عدی الکندی

«بارالها! علی را برای ما سلامت بدار. برای ما این شخص، مبارک، مؤمن، موحد و متقی است و در رأی و نظر خویش دچار خطا و اشتباه نمی‌گردد، بلکه او هدایت‌گر، موفق و هدایت شده است. خدایا او و پیامبر ما را حفظ بفرما! او از سوی پیامبر ، ولی شده و آن حضرت بر وصایت او رضایت داده است.»[۱]

هشتم: خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین

«آیا من زنده باشم بدون آن که با علی علیه‌السلام باشم؟ این عیبی است برای من که او در دنیا نباشد و تو پدر باشی. وصی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از اهل بیت اوست و تو نیز بر این کار شاهد بودی.»[۲]

نهم: عبد الله بن بدیل بن ورقاء الخزاعی

«ای قوم! نقشه بزرگی کشیده‌اند تا با وصی پیامبر به جنگ برخیزند؛ جنگی که نابرابر است.»[۳]

دهم: عمرو بن أحیحة

«خداوند اراده فرمود تا آنچه را فرزند وصی پیامبر و فرزند انسانی نجیب خواسته محقق نگردد. کسی که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را بدون هر شک و تردیدی به عنوان بهترین انسان‌ها و وصی خود برگزید»[٤]

---

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۳ یا ربنا سلم لنا علیا . . . سلم لنا المبارک المضیا / المؤمن الموحد التقیا . . . لا خطل الرأی ولا غویا / بل هادیا موفقا مهدیا . . . واحفظه ربی واحفظ النبیا / فیه فقد کان له ولیا . . . ثم ارتضاه بعده وصیا

[۲] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۳ أعائش خلی عن علی وعیبه . . . بما لیس فیه إنما أنت والده / وصی رسول الله من دون أهله . . . وأنت علی ما کان من ذاک شاهده

[۳] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۳ یا قوم للخطة العظمی التی حدثت . . . حرب الوصی وما للحرب من آسی

[٤] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۳-۹۴ وأبی الله أن یقوم بما قا . . . م به ابن الوصی وابن النجیب / إن شخصا بین النبی لک . . . الخیر وبین الوصی غیر مشوب

یازدهم: امیر المؤمنین عليه السلام

«ای عجب مورد منکری شنیدم *** دروغ به خداوند که موی را سفید می کند

احمد اگر خبر دار شود راضی نمی شود *** که وصی اش و ناقص در یک ردیف قرار گیرند

منفور رسول خدا و ملعون لوچ *** من زمانی که مرگ نزدیک و حاضر شود

آستین ها را بالا می زنم و قنبر را فرا می خوانم *** که پرچم مرا جلو بینداز و از ترس عقب نبر

و ترسو آنچه مقدر شده را نمی تواند دور کند *** اگر نزد من ای پسر حرب جعفر

یا حمزه شجاع و جوانمرد و تابان بود *** قریش می دید که ستاره شب ظهور کرده است»[1]

دوازدهم: جریر بن عبد الله البجلی

«وصی رسول خدا صلى الله عليه وآله کسی از اهل بیت اوست و او قهرمانی است که همواره حامی اوست و به این کار، مورد ضرب المثل قرار گرفته است»[2]

سیزدهم: عبد الرحمن بن ذؤیب الأسلمی

«وصی آنها را به سمت تو رهبری می کند تا *** تو را از گمراهی و شک دور کند »[3]

چهاردهم: مُغِیرَة بن حارث بن عبدالمطلب

«در میان شما وصی رسول خدا صلى الله عليه وآله به عنوان فرمانده و رهبر شما حضور دارد ؛ کسی که داماد آن حضرت و کسی بوده است که کتاب خدا را نشر داده است»[4]

---

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۴-۹۵ یا عجبا لقد سمعت منکرا . . . کذبا علی الله یشیب الشعرا / ما کان یرضی أحمد لو أخبرا . . . أن یقرنوا وصیه والأبترا / شانی الرسول واللعین الأخزرا . . . إنی إذا الموت دنا وحضرا / شمرت ثوبی ودعوت قنبرا . . . قدم لوائی لا تؤخر حذرا / لا یدفع الحذار ما قد قدرا . . . لو أن عندی یابن حرب جعفرا / أو حمزة القرم الهمام الأزهرا . . . رأت قریش نجم لیل ظهرا

[۲] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۵ وصی رسول الله من دون أهله . . . وفارسه الحامی به یضرب المثل

[۳] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۵ یقودهم الوصی إلیک حتی . . . یردک عن ضلال وارتیاب

[٤] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۵ فیکم وصی رسول الله قائدکم . . . وصهره وکتاب الله قد نشرا

پانزدهم: عبد الله بن العباس بن عبد المطلب

«تنها از خاندانش او وصی رسول خداست نه کس دیگری * و اسب سوار او هنگامی که گفته شود : هل من مبارز»[۱]

«به خدا سوگند هیچ یک از افراد بشر پس از وصی ؛ یعنی علی بن ابی طالب عليه‌السلام ، مانند ابن عباس سخن نگفته است»[۲]

ابن ابی الحدید بعد از نقل این اشعار ، در پایان می گوید :

«اشعاری که در آن لفظ وصی آمده بسیار زیاد است، اما ما در این‌جا برخی از آنها را که در این دو بخش (یعنی کتاب «وقعه الجمل» از ابومخنف و کتاب نصر بن مزاحم در موضوع جنگ صفین) آمده بود را آوردیم، در حالی که غیر از این دو بخش، اشعار بسیار زیادی هست که از حدّ و حصر خارج است و اگر از خستگی و ملال خوف نمی‌داشتیم، تمام آنها را در این فرصت بیان می کردیم که در آن صورت صفحات فراوانی را به خود اختصاص می داد.»[۳]

---

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۵ وصی رسول الله من دون أهله . . . وفارسه إن قیل هل من منازل

[۲] الأخبار الموفقیات للزبیر بن بکار ، ص ۲۱۸ سایت شامله و شرح نهج البلاغة ج ۲ ص ۱۵۴ ؛ وَاللَّهِ مَا كلَّمَ الأَقْوَامَ مِنْ بَشْرٍ ... بَعْدَ الْوَصِی عَلِی کابْنِ عَبَّاسِ

[۳] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۵ والأشعار التی تتضمن هذه اللفظة کثیرة جدا ، ولکنا ذکرنا منها ههنا بعض ما قیل فی هذین الحزبین ، فأما ما عداهما فإنه یجل عن الحصر ، ویعظم عن الإحصاء والعد ، ولولا خوف الملالة والإضجار ، لذکرنا من ذلک ما یملأ أوراقا کثیرة

نهم: حدیث اختیار

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام با حضرت امیر المومنین علیه السلام ازدواج کردند و نیز در هنگام بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله ، آن حضرت به ایشان فرمودند: آیا راضی نمی شوی که خداوند از اهل زمین دو مرد را برگزید ؛ یکی از آن دو ، پدرت است و دیگری همسرت .

محمد بن الطیب الباقلانی متوفای ۴۰۳ هـ مالکی مذهب که ذهبی از او به عنوان « الإمام العلامة أوحد المتکلمین مقدم الأصولیین وکان ثقة إماما بارعا» یاد کرده[۱]، این روایت را مسلّم دانسته و به آن احتجاج کرده است.[۲]

این روایت در کتب اهل سنت از ۵ نفر از صحابه و در مجموع با ۱۰ سند نقل شده است:

نخست: از ابن عباس با پنج طریق

«حدثنا محمد بن جابان الجندیسابوری والحسن بن علی المعمری قالا ثنا عبد الرزاق عن معمر عن بن أبی نجیح عن مجاهد عن بن عباس قال لما زوج النبی صلی الله علیه و آله فاطمة علیا قالت فاطمة یا رسول الله زوجتنی من رجل فقیر لیس له شیء فقال رسول الله صلی الله علیه و آله أما ترضین یا فاطمة أن الله عز وجل اختار من أهل الأرض رجلین أحدهما أبوک والآخر زوجک.»

این روایت را طبرانی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش کرده است.[۳]

---

[۱] ذهبی در شرح حال ابن الباقلانی می نویسد: «ابن الباقلانی الإمام العلامة أوحد المتکلمین مقدم الأصولیین القاضی أبو بکر محمد بن الطیب بن محمد بن جعفر بن قاسم البصری ثم البغدادی ابن الباقلانی صاحب التصانیف ... وکان ثقة إماما بارعا صنف فی الرد علی الرافضة والمعتزلة والخوارج والجهمیة والکرامیة وانتصر لطریقة أبی الحسن الأشعری وقد یخالفه فی مضائق فإنه من نظرائه وقد أخذ علم النظر عن أصحابه وقد ذکره القاضی عیاض فی طبقات المالکیة فقال هو الملقب بسیف السنة ولسان الأمة المتکلم علی لسان أهل الحدیث.» سیر أعلام النبلاء ج ۱۷ ص ۱۹۰

[۲] تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل ج ۱ ص ۵۴۶ ومن فضائله قوله صلی الله علیه و آله لفاطمة وقد شکت له بعض حالها أما ترضین أن الله قد اطلع علی أهل الأرض فاختار منهم رجلین جعل أحدهم أباک وجعل الآخر بعلک

[۳] المعجم الکبیر ج ۱۱ ص ۹۳ ح ۱۱۱۵۳ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا الحسن بن علی المعمری وهو صدوق حسن الحدیث

خطیب بغدادی[1] و دارقطنی[2] نیز آن را نقل کرده اند و سیوطی سندشان را حسن دانسته است.

همین روایت را حاکم نیشابوری از ابو صلت با همان سند فوق نقل کرده و تصحیح کرده است.[3]

ذهبی که نتوانسته این حدیث را تحمل بکند، گفته است: این حدیث موضوع و جعلی است و آن را عبد السلام بن صالح (ابو صلت هروی) جعل کرده است !!

حال آنکه این روایت از عبد الرزاق، با همان سند، از ۴ نفر دیگر نیز نقل شده است:

۱. محمد بن جابان الجندیسابوری[4]

۲. الحسن بن علی المعمری[5] که به حکم برنامه ی جوامع الکلم ، «صدوق حسن الحدیث» است

۳. أحمد بن عبد الله بن زید (یزید) الهشیمی[6]

۴. ابراهیم بن الحجاج[7] که به حکم برنامه ی جوامع الکلم ، «ثقه» است

اما این تمام ماجرا نیست و این روایت را حاکم از ابوهریره نیز نقل کرده است که در ادامه می آوریم.

---

[۱] جامع الأحادیث ج ۱۶ ص ۲۳۶ ح ۷۷۸۶ قال السیوطی: خط فیه وسنده حسن
[۲] جامع الأحادیث ج ۲۰ ص ۱۸۹ ح ۱۶۲۵۹ قال السیوطی: قط فیه وسنده حسن
[۳] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۵ أبو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا عبد الرزاق معمر عن أبی نجیح عن مجاهد عن بن عباس قالت فاطمة زوجتنی من عائل لا مال له فذکر نحوه علی شرط الشیخین
[٤] المعجم الکبیر ج ۱۱ ص ۹۳ ح ۱۱۱۵۳
[٥] المعجم الکبیر ج ۱۱ ص ۹۳ ح ۱۱۱۵۳
[٦] تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۹۶ رقم ۱۸۸۶
[۷] تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۹۵ رقم ۱۸۸۶

دوم: ابو هریره

«حدثنا أبو بکر بن أبی دارم الحافظ ثنا أبو بکر محمد بن أحمد بن سفیان الترمذی ثنا سریج بن یونس ثنا أبو حفص الأبار ثنا الأعمش عن أبی صالح عن أبی هریرة رضی الله عنه قال قالت فاطمة رضی الله عنها یا رسول الله زوجتنی من علی بن أبی طالب وهو فقیر لا مال له فقال یا فاطمة أما ترضین أن الله عز وجل اطلع إلی أهل الأرض فاختار رجلین أحدهما أبوک والآخر بعلک»[۱]

حاکم، سپس برای این حدیث ، سند دیگری ذکر کرده و در ذیل آن به صحت این سند حکم کرده است.

سوم: از ابو ایوب انصاری با دو سند

سند یکم:

«عبایة بن ربعی از ابو ایوب انصاری نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمودند : آیا نمی دانی که خداوند متعال به زمین نظاره کرد و از میان مردم ، پدرت را انتخاب کرده و بعنوان پیامبر مبعوث نمود و سپس برای بار دوم به زمین نظاره کرد و همسرت را انتخاب کرد و به من وحی نمود تا او را به نکاح تو در آوردم و او را وصی (خویش) قرار دهم ؟!»[۲]

این روایت را طبرانی با سند حسن نقل کرده است.[۳]

سند دوم:

طبرانی به دنبال حدیث فوق ، سند دیگری نیز برایش ذکر کرده است :

«عبایة بن ربعی از ابو ایوب نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مریض شد و فاطمه علیها السلام برای عیادت نزد او در حالی که رو به بهبودی بود آمد و هنگامی که سختی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید ، پس حدیث را با طولش بیان

---

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۵

[۲] المعجم الکبیر ج ۴ ص ۱۷۱ ح ۴۰۴۶ حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمی ثنا محمد بن مرزوق ثنا حسین الأشقر ثنا قیس عن الأعمش عن عبایة بن ربعی عن أبی أیوب الأنصاری أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال لفاطمة رضی الله عنها أما علمت أن الله عز وجل اطلع إلی أهل الأرض فاختار منهم أباک فبعثه نبیا ثم اطلع الثانیة فاختار بعلک فأوحی إلی فأنکحته واتخذته وصیا

[۳] تمام رجال سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الکلم ، ثقه یا صدوق هستند بجز «حسین الأشقر» و «عبایة بن ربعی» که قبلا در بحث وصایت امیر المومنین علیه السلام وثاقتشان را اثبات کردیم.

کرد.»[1]

این سند نیز معتبر است.[2]

چهارم: علی الهلالی

«علی هلالی صحابی گوید: در زمان بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن از دنیا رفت ، بر ایشان وارد شدم و دیدم که فاطمه زهرا علیها السلام در بالین آن حضرت بودند ، پس گریه کردند و صدایشان بلند شد ، پس پلکهای چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به جانب فاطمه علیها السلام باز شد و فرمودند : ای محبوبه ی من فاطمه علیها السلام ! چرا گریه می کنی ؟ فرمود: از پراکندگی و ضایع شدنمان بعد از شما می‌ترسم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مگر نمی دانی که خدا به زمین توجه فرمود و از همه خلائق پدرت را برگزید و او را پیغمبر قرار داد و دیگر بار به زمین توجه کرد و شوهرت را برگزید و به من وحی کرد تا تو را به نکاح او درآورم؟!»[3]

این سند نیز معتبر است.[4]

---

[۱] المعجم الکبیر ج ۴ ص ۱۷۲ ح ۴۰۴۷ حدثنا محمد بن عثمان أبی شیبة ثنا یحیی الحمانی ثنا قیس بن الربیع عن الأعمش عن عبایة عن أبی أیوب أن رسول الله صلی الله علیه و آله مرض فأتته فاطمة رضی الله عنها تعوده وهو ناقه من مرضه فلما رأت ما برسول الله صلی الله علیه و آله من الجهد فذکر الحدیث بطوله

[۲] اشکال این سند نیز متوجه عبایة بن ربعی و یحیی الحمانی است که توثیقشان قبلا گذشت.

[۳] المعجم الأوسط ج ۶ ص ۳۲۷-۳۲۸ ح ۶۵۴۰ حدثنا محمد بن رزیق بن جامع ثنا الهیثم بن حبیب نا سفیان بن عیینة عن علی بن علی الهلالی عن أبیه قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی شکاته التی قبض فیها فإذا فاطمة عند رأسه قال فبکت حتی ارتفع صوتها فرفع رسول الله صلی الله علیه و آله طرفه إلیها فقال حبیبتی فاطمة ما الذی یبکیک قالت أخشی الضیعة من بعدک قال یا حبیبتی أما علمت أن الله أطلع علی الأرض اطلاعه فاختار منها أباک فبعثه برسالته ثم اطلع علی ا لأرض اطلاعه فاختار منها بعلک وأوحی إلی أن أنکحک إیاه

[٤]قبلا در بحث روایات وصایت گفتیم که علمای اهل سنت اشکال سند این روایت را هیثم بن حبیب دانسته اند ، اما او را ابن حبان توثیق کرده و کسی جز ذهبی تضعیفش نکرده است و علتش هم، نقل همین روایت بوده است !!

پنجم: ابو سعید خدری

مولوی امر تسری حنفی می نویسد:

«دارقطنی از ابی هارون عبدی روایت کرده است که گفت : نزد ابو سعید خدری آمدم و به او گفتم: آیا تو در بدر حاضر بوده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: آیا در باره علی (علیه‌السلام) و فضلش چیزی از آن چه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ای به ما نمی‌گویی؟ گفت: آری، پیامبر اکرم ﷺ از یک بیماری بهبود یافت و دوران نقاهت را می‌گذراند که فاطمه ﷺ بر او وارد شد تا از پیامبر ﷺ عیادت کند. من در سمت راست پیامبر ﷺ نشسته بودم، پس چون فاطمه (علیهاالسلام) ضعف و سستی پیامبر ﷺ را دید ، بغض گلویش را فشرد تا جایی که اشکش بر گونه‌هایش آشکار شد. پیامبر ﷺ به او فرمود: چرا می‌گریی ای فاطمه! فاطمه (علیهاالسلام) گفت: از فوت می‌ترسم یا رسول اللّه! پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه! آیا نمی‌دانی که خداوند به زمین نگریست و پدر تو را برگزید و او را به عنوان پیامبر برانگیخت، و بار دیگر به زمین نگریست و شوهر تو را در آن برگزید و به من وحی کرد و تو را به ازدواج او درآوردم و وصیّ‌اش گرفتم؟»[1]

بنابراین، این روایت بدون شک صحیح است و دلالت آن هم واضح است؛ خداوند دو نفر را از زمین برگزیده است که اولی پیامبر است و دیگری هم باید وصی و جانشین او باشد.

و حداقل چیزی که از این روایت مستفاد می شود، افضلیت امیرالمومنین (علیه‌السلام) بر تمام امت است.

---

[۱] ارجح المطالب فی عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۲۹ پی دی اف ؛ عَنْ أَبِی هَارُونَ الْعَبْدِی قَالَ أَتَیتُ أَبَا سَعِیدٍ الْخُدْرِی فَقُلْتُ لَهُ هَلْ شَهِدْتَ بَدْراً فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ أَ لَا تُحَدِّثُنِی بِشَیءٍ مِمَّا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ | فِی عَلِی وَ فَضْلِهِ فَقَالَ بَلَی أُخْبِرُک أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ | مَرِضَ مَرْضَةً نَقَهَ مِنْهَا فَدَخَلَتْ عَلَیهِ فَاطِمَةُ ÷ تَعُودُهُ وَ أَنَا جَالِسٌ عَنْ یمِینِ رَسُولِ اللَّهِ | فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِرَسُولِ اللَّهِ مِنَ الضَّعْفِ خَنَقَتْهَا الْعَبْرَةُ حَتَّی بَدَتْ دُمُوعُهَا عَلَی خَدِّهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ | مَا یبْکِیک یا فَاطِمَةُ قَالَتْ أَخْشَی الضَّیعَةَ یا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ یا فَاطِمَةُ أَ مَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّه اطَّلَعَ إِلَی الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا أَبَاک فَبَعَثَهُ نَبِیاً ثُمَّ اطَّلَعَ ثَانِیةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَک فَأَوْحَی إِلَی فَأَنْکحْتُهُ وَ اتَّخَذْتُهُ وَصِیاً ... (أخرجه الدارقطنی).

دهم: حدیث غدیر

و اما مهم ترین و قوی ترین دلیل بر اثبات امامت و خلافت بلافصل امیرالمومنین علیه‌السلام.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در اواخر سال دهم هجری برای اولین و آخرین بار بعد از هجرت به مدینه، قصد حج واجب کرد.[۱] در این سفر بسیاری از اهل مدینه و حومه، همراه آن حضرت بودند؛ چون امر شده بود که هر کس بتواند، باید که در این سفر همراه باشد. تعدادی هم بین مدینه و مکه ضمیمه شدند.

در بازگشت از حج، در منطقه ی غدیر خم که محل میقات حاجیان شام ، مصر و عراق بود که از راه دریا به حجاز می‌رسیدند ، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به فرمان خداوند مردم را در گرمای سوزان آن روز نگه داشتند و بعد از یاد آوری ولایت خدا و رسول و نزدیک بودن رحلت خودشان ، ولایت امیرالمومنین علیه‌السلام را مطرح کردند.

متن حدیث غدیر را محدثان اهل سنت کم و بیش ناقص نقل نموده اند، ولی مهمترین قسمت حدیث؛ یعنی «من کنت مولاه، فعلی مولاه ؛ یعنی هرکس را که من مولای اویم ، پس علی علیه‌السلام مولای اوست.» را به طور متواتر نقل کرده اند.

[۱] فریضه حج در سال نهم هجری واجب گردید

اسناد حدیث غدیر

این حدیث از بیش از صد نفر از صحابه نقل شده است که مرحوم علامه امینی رضوان الله علیه تمام طرق آن را در کتاب گرانسنگ الغدیر بیان نموده اند.

از علمای اهل سنت نیز عمر بن شاهین این مطلب را متذکر شده و گفته است:

«و حدیث غدیر خم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدود صد نفر از صحابه که ده نفر آنان از عشره مبشره هستند، نقل کرده اند و آن حدیث ثابتی است که اشکالی در آن نمی شناسم و علی (علیه السلام) در این فضیلت، تنها است و کسی در آن با او شریک نیست.»[۱]

محمد ناصر الدین ألبانی وهابی ده نفر از صحابه را نام برده است که این حدیث را نقل کرده اند و سپس به اعتبار بسیاری از اسناد آنها تصریح کرده است (البته او به گفته ی خودش به خاطر کثرت طرق حدیث غدیر، به ذکر همین اسناد بسنده کرده است) :

۱. زید بن ارقم با پنج طریق ۲. سعد بن ابی وقاص با سه طریق ۳. بریده با سه طریق ۴. علی بن ابی طالب علیه السلام با نه طریق ۵. ابو ایوب انصاری ۶. براء بن عازب ۷. عبد الله بن عباس ۸. انس بن مالک ۹. ابو سعید خدری ۱۰. ابو هریره ؛ یعنی جمعا ۲۶ طریق[۲]

ما نیز به خاطر کثرت اسناد حدیث غدیر و متواتر بودن آن، از ذکر آن ها خودداری می کنیم؛ چرا که متشدد ترین علمای مخالفین؛ مانند شعیب الارنؤوط نیز به تواتر این حدیث اقرار کرده اند.

---

[۱] شرح مذاهب أهل السنة ج ۱ ص ۱۰۳ ذیل ح ۸۷ وقد روی حدیث غدیر خم عن رسول الله صلی الله علیه و آله نحو مائة نفس وفیهم العشرة وهو حدیث ثابت لا أعرف له علة . تفرد علی بهذه الفضیلة لم یشرکه فیها أحد

[۲] سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی، ج ۴ ص ۳۳۰-۳۴۳ ذیل ح ۱۷۵۰

اقرار علمای عامه به تواتر حدیث غدیر

بسیاری از بزرگترین علمای حدیث شناس عامه بعد از دیدن کثرت طرق حدیث غدیر و معتبر بودن بسیاری از آن ها ، حکم به تواتر این حدیث داده اند که در اینجا به اسامی تعدادی از آن ها اشاره می کنیم:

یکم: شمس الدین ذهبی

او که از استوانه های علم رجال و حدیث اهل سنت است، می نویسد :

«محمد بن جریر طبری اسناد روایت غدیر خم را در چهار جلد جمع آوری کرده است که من قسمتی از آن را دیدم و از گستردگی روایات آن شگفت زده شدم و یقین کردم که این اتفاق افتاده است.»[1]

«من یک جلد از کتاب أسناد حدیث غدیر را که ابن جریر نوشته بود را دیدم و از زیاد بودن اسناد آن گیج و مبهوت شدم.»[2]

«رسول خدا صلی الله علیه و آله از چادر یا خیمه به سمت ما بیرون آمد و با دستش سه بار اشاره کرد و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم ، پس علی علیه السلام مولای اوست. این حدیث ، حسن و جداً عالی و متنش متواتر است.»[3]

ابن کثیر دمشقی (شاگرد ذهبی) نیز می نویسد:

«استاد ما حافظ ذهبی گفت: این حدیث به صورت متواتر نقل شده است و من یقین کردم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده است، اما جمله: «اللهم وال من والاه» نیز سندش قوی است.»[4]

---

[١] سیر أعلام النبلاء ج ۱۴ ص ۲۷۷ قلت جمع طرق حدیث غدیر خم فی أربعة أجزاء رأیت شطره فبهرنی سعة روایاته وجزمت بوقوع ذلک

[٢] تذکرة الحفاظ ج ۲ ص ۷۱۳ قلت رأیت مجلدا من طرق الحدیث لابن جریر فاندهشت له ولکثرة تلک الطرق

[٣] سیر أعلام النبلاء ج ۸ ص ۳۳۵ فخرج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله نم خباء أو فسطاط فأشار بیده ثلاثا فأخذ بید علی رضی الله عنه فقال من کنت مولاه فعلی مولاه هذا حدیث حسن عال جدا متمنه فمتواتر

[٤] السیرة النبویة لابن کثیر ج ۴ ص ۴۲۶ و البدایة والنهایة لابن کثیر ج ۵ ص ۲۱۴ وقد قال شیخنا الحافظ أبو عبد الله الذهبی ... قال: وصدر الحدیث متواتر أتیقن أن رسول الله صلی الله علیه و آله قاله، وأما: " اللهم وال من والاه " فزیادة قویة الاسناد

دوم: ابن حجر عسقلانی

این عالم سرشناس اهل سنت که یکی دیگر از استوانه های علم رجال و حدیث آن ها و حافظ علی الاطلاق اهل سنت است، می نویسد :

«حدیث: «من کنت مولاه فعلی مولاه» را ترمذی ونسائی با سند صحیح نقل کرده اند، سندهای بسیاری دارد که همه آن‌ها را ابن عقده در کتاب مستقلی جمع آوری کرده است و بسیاری از اسناد آن صحیح و یا حسن هستند.»[1]

«ابن جریر حدیث غدیر را از طرق گوناگون در کتاب مستقلی با تصحیح آن جمع آوری کرده است، وکسی که به اسناد آن توجه خاص کرده ، ابن عقده است. وی این حدیث را از زبان بیش از هفتاد صحابی نقل کرده است.»[2]

گرچه ابن حجر صریحا حکم به تواترش نداده، ولی این سخنش دست کم از متواتر دانستنش ندارد.

سوم: جلال الدین سیوطی

سیوطی نیز که یکی دیگر از استوانه های اهل سنت است ، حکم به تواتر حدیث غدیر داده است.

حافظ عبد الرؤوف مناوی در شرح الجامع الصغیر سیوطی می نویسد:

«من کنت مولاه فعلی مولاه ... مؤلف (سیوطی) گفته است: حدیثی متواتر است.»[3]

«من کنت مولاه فعلی مولاه... مصنّف (سیوطی) گفته است: حدیثی متواتر است.»[4]

ابراهیم بن محمد حسینی (از علمای سنی مذهب قرن دوازدهم) نیز همین مطلب را گفته است.[5]

---

[1] فتح الباری ج ۷ ص ۷۴ واما حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه فقد أخرجه الترمذی والنسائی وهو کثیر الطرق جدا وقد استوعبها بن عقدة فی کتاب مفرد وکثیر من اسانیدها صحاح وحسان

[2] تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۲۹۷ وقد جمعه بن جریر الطبری فی مؤلف فیه أضعاف من ذکر وصححه واعتنی بجمع طرقه أبو العباس بن عقدة فأخرجه من حدیث سبعین صحابیا أو أکثر

[3] التیسیر بشرح الجامع الصغیر ج ۲ ص ۴۴۲ (من کنت مولاه) أی ولیه وناصره (فعلی مولاه) ... قال المؤلف حدیث متواتر

[4] فیض القدیر ج ۶ ص ۴۴۲ من کنت مولاه فعلی مولاه ... وقال المصنف حدیث متواتر

[5] البیان والتعریف ج ۲ ص ۲۳۰ من کنت مولاه فعلی مولاه ... وقال السیوطی حدیث متواتر

چهارم: ابن حجر هیثمی مکی

«در صحت حدیث غدیر شکی نیست ؛ زیرا گروهی مانند: ترمذی ، نسائی و احمد آن را با سند نقل کرده اند. اسناد این حدیث فراوان است و شانزده تن از اصحاب آن را روایت کرده اند، و در نقلی که احمد دارد، می گوید: سی نفر از اصحاب در زمان خلافت علی عليه السلام وقتی که آن حضرت از آنان در خواست گواهی بر شنیدن این حدیث از رسول خدا صلى الله عليه وآله نمود، شهادت دادند که آن را از پیامبر صلى الله عليه وآله شنیده‌اند.

بیشتر سندهای این حدیث صحیح و حسن است و سخن کسی که بر سند آن بخواهد ایراد بگیرد، ارزش توجه ندارد و نیز به سخن کسی که می گوید: حضرت علی عليه السلام از یمن بازنگشت، توجه نمی شود ؛ زیرا بازگشت آن حضرت و ادراک حج همراه با رسول خدا صلى الله عليه وآله ثابت شده است و نیز قول کسانی که زیاده ی حدیث غدیر ؛ یعنی جمله ی "اللهم وال من والاه الی آخر" را جعلی می دانند، مردود است؛ چرا که زیاده ی حدیث نیز از طرقی نقل شده است که ذهبی بسیاری از آنها را تصحیح کرده است.»[1]

پنجم: محمد بن جعفر الکتانی

وی در کتابش که مختص احادیث متواتر است، حدیث غدیر را آورده و نام ۲۵ نفر از صحابه ی راوی آن را ذکر کرده است.[2]

ششم: محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی

«تواتر معنوی به معنی اختلاف الفاظ راویان در خبری که روایت می کنند است که الفاظشان بر یک معنایی اتفاق دارند و این نوع تواتر زیاد است و اکثر تواتر ها اینگونه است و معنی آن، تواتر قدر مشترک بین آنها است و مثالش تواتر شجاعت علی عليه السلام است؛ اخبار متواتری از کار هایش در جنگ ها رسیده است که در جنگ بدر چنین کرد، در احد چنین و در روز خیبر چنین شکست داد و مانند آن که با دلالت التزامی به متواتر بودن

---

[۱] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۱۰۷-۱۰۸ أنه حدیث صحیح لا مریة فیه وقد أخرجه جماعة کالترمذی والنسائی وأحمد و طرقه کثیرة جدا ومن ثم رواه ستة عشر صحابیا وفی روایة لأحمد أنه سمعه من النبی صلى الله عليه وآله ثلاثون صحابیا وشهدوا به لعلی لما نوزع أیام خلافته کما مر وسیأتی وکثیر من أسانیدها صحاح وحسان ولا التفات لمن قدح فی صحته ولا لمن رده بأن علیا کان بالیمن لثبوت رجوعه منها وإدراکه الحج مع النبی صلى الله عليه وآله وقول بعضهم إن زیادة اللهم وال من والاه الخ موضوعة مردود فقد ورد ذلک من طرق صحح الذهبی کثیرا منها

[۲] نظم المتناثر من الحدیث المتواتر للکتانی ج ۱ ص ۱۹۴-۱۹۵ ح ۲۳۲

شجاعتش دلالت دارد و از آن جمله، حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه است که ۱۵۰ سند دارد. علامه مقبلی بعد از بیان بعضی از اسناد این حدیث می گوید: اگر این جزء معلومات نباشد، در دنیا معلومی نخواهد بود و این حدیث در کتاب فصول جزء متواتر لفظی شمرده شده و اینچنین است حدیث منزلت و آن، سخن پیامبر ﷺ به علی علیه‌السلام است که: « جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است تا آخر حدیث ». و این حدیث را ابن الامام در شرح الغایه جزء متواتر معنوی شمرده. جلال به کلام فصول در تواتر حدیث غدیر اعتراف کرده است.»[1]

هفتم: محمد ناصر الدین ألبانی

«برای حدیث غدیر سندهای بسیاری ذکر شده است که افراد زیادی مانند هیثمی در کتابش المجمع (مجمع الزوائد) اسناد آن را ذکر کرده اند ، ومن آنچه آورده‌ام، اندکی از آن است که هر کسی پس از آشنایی با اسناد آن، یقین به صحت پیدا می کند. ابن عقده همه طرق نقل آن را در کتابی مستقل جمع کرده است و ابن حجر بعضی از اسناد آن را صحیح و بعضی دیگر را حسن دانسته است. خلاصه سخن آن که هر دو قسمت این روایت (من کنت مولاه فعلی مولاه ؛ اللهم وال من والاه) صحیح هستند، بلکه قسمت اول آن به صورت متواتر از رسول خدا ﷺ نقل شده است و آنچه از طرق آن (۲۶ طریق از ده نفر از صحابه) ذکر کردم، کفایت می کند.»[2]

---

[۱] إجابة السائل شرح بغیة الآمل ج ۱ ص ۹۸-۹۹ وأما التواتر المعنوی وهو اختلاف ألفاظ المخبرین عن خبر رووه واتفقت ألفاظهم علی معناه فإنه کثیر واسع وعلیه مدار غالب التواتر ویفید تواتر القدر المشترک ومثاله تواتر شجاعة علی علیه السلام فإن الأخبار تواترت عن وقائعه فی حروبه من أنه فعل فی بدر کذا وکذا وفی أحد کذا وهزم یوم خیبر کذا ونحو ذلک فإنها تدل بالالتزام علی تواتر شجاعته ومن ذلک حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه فإن له مائة وخمسین طریقا قال العلامة المقبلی بعد سرد بعض طرق هذا الحدیث ما لفظه فإن لم یکن هذا معلوما فما فی الدنیا معلوم وجعل هذا الحدیث فی الفصول من المتواتر لفظا وکذلک حدیث المنزلة وهو قوله ﷺ لعلی رضی الله عنه أنت منی بمنزلة هارون من موسی الحدیث وعدها ابن الإمام فی شرح الغایة من المتواتر معنی وأقر الجلال کلام الفصول فی تواتر حدیث الغدیر

[۲] سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی، ج ۴ ص ۳۴۳ ذیل ح ۱۷۵۰ و للحدیث طرق أخری کثیرة جمع طائفة کبیرة منها الهیثمی فی " المجمع " (۹ / ۱۰۳ – ۱۰۸) و قد ذکرت و خرجت ما تیسر لی منها مما یقطع الواقف علیها بعد تحقیق الکلام علی أسانیدها بصحة الحدیث یقینا ، و إلا فهی کثیرة جدا ، و قد استوعبها ابن عقدة فی کتاب مفرد ، قال الحافظ ابن حجر : منها صحاح و منها حسان . و جملة القول أن حدیث الترجمة حدیث صحیح بشطریه ، بل الأول منه متواتر عنه ﷺ کما ظهر لمن تتبع أسانیده و طرقه ، و ما ذکرت منها کفایة

هشتم: شعیب الأرنؤوط

شعیب الارنؤوط وهابی که از متشددترین عالمان حدیث عامه در برخورد با فضائل اهل بیت علیهم السلام است نیز در تحقیق مسند احمد به تواتر حدیث غدیر اعتراف نموده است:

«برای این قطعه از حدیث (یعنی من کنت مولاه فعلی مولاه) شواهد بسیاری وجود دارد که آن را به حد تواتر می رساند.»[۱]

---

[۱] مسند أحمد ط الرسالة ، ج ۵ ص ۱۸۸ ذیل ح ۳۰۶۱ ولهذه القطعة شواهد کثیرة تبلغ حد التواتر

مولی به معنی اولی به نفس و ولی امر

بر خلاف تصور عده ای که مولی در حدیث غدیر را به معنای خلیفه گرفته اند و بر این اساس ، دلالت آن را زیر سؤال برده اند ، باید بگوییم که مولی در حدیث غدیر به معنای اولی است؛ یعنی هرکس را که من نسبت به او از خودش سزاوارتر هستم ، پس علی علیه‌السلام نیز نسبت به او از خودش سزاوارتر است.

مولی به معنای اولی در قرآن ، روایات و کتب لغت اهل سنت نیز آمده است که در ادامه به آن می پردازیم.

الف) مولی به معنای «اولی» از دیدگاه علمای لغت

تفتازانی می نویسد:

«خداوند فرموده است: «جایگاه شما آتش است و آن برای شما مولا است (حدید: ۱۵)» یعنی اولی به شماست . آن را ابوعبیده ذکر کرده است ؛ و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده اند: هر زنی که ازدواج کند بدون اجازه ی مولایش ؛ یعنی کسی که نسبت به او سزاوارتر است و مالک تدبیر امورش است و نظیر آن در شعر زیاد است و خلاصه اینکه استفاده از مولی به معنای متولی ، مالک امور و اولی به تصرف ، در کلام عرب شایع است که از بسیاری از پیشوایان لغت نقل شده است.»[۱]

کلبی، زجاج، فراء و ابوعبیده، از بزرگان لغت شناس اهل سنت، در تفسیر آیه ی «مأواکم النار هی مولاکم (حدید: ۱۵)» گفته اند: منظور از مولای شماست؛ یعنی اولی به شماست.

فخر رازی می نویسد :

«قال الکلبی : یعنی أولی بکم ، وهو قول الزجاج والفراء وأبی عبیدة»[۲]

آلوسی نیز همین سخن را تکرار کرده و نوشته است:

---

[۱] شرح المقاصد فی علم الکلام ج ۲ ص ۲۹۰ قال الله تعالی (مأواکم النار هی مولاکم) أی أولی بکم ذکره أبو عبیدة وقال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله أیما امرأة نکحت نفسها بغیر إذن مولاها أی الأولی بها والمالک لتدبیر أمرها ومثله فی الشعر کثیر وبالجملة استعمال المولی بمعنی المتولی والمالک للأمر والأولی بالتصرف شائع فی کلام العرب منقول عن کثیر من أئمة اللغة

[۲] التفسیر الکبیر ج ۲۹ ص ۱۹۸

«وقال الكلبى والزجاج والفراء وأبو عبيدة : أى أولى بكم كما فى قول لبيد»[1]

ابن الانبارى که ذهبی از او به «الإمام الحافظ اللغوی ذو الفنون » تعبیر می کند[2] ، می گوید:

«مولی به معنای اولی است ، و این فرمایش خداوند : «آتش برای شما مولا است»؛ یعنی آن اولی است برای شما.»[3]

أبو القاسم صاحب بن عُبّاد الطالقانی می گوید:

«مولا به معنای پسر عمو است و به معنای اولی نیز می آید؛ همانند فرمایش خداوند متعال که : «آن به شما مولا است» یعنی به شما اولی است . و مولی به معنای ولی نیز می آید و خداوند مولایش است ؛ یعنی ولی او است.»[٤]

سلیمان بن بنین الدقیقی النحوی، از بزرگان علم لغت در قرن هفتم، می گوید:

«خداوند فرمود: جایگاه شما آتش است، آن برای شما مولاست؛ یعنی آتش اولی است برای شما.»[٥]

أبو البقاء الکفوی از بزرگان علم لغت در قرن یازدهم می گوید:

«جایگاه شما آتش است و آن برای شما مولا است ؛ یعنی به شما اولی است ، یا جای شما به آن نزدیک است ، یا یاور شما است ، یا متولی و سرپرست شما است.»[٦]

---

[۱] روح المعانی ج ۲۷ ص ۱۷۸

[۲] سیر أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۲۷۴

[۳] الزاهر فی معانی کلمات الناس ج ۱ ص ۱۲۵ ویکون المولی : الأولی . قال الله عز وجل : (^ النار هی مولاکم) (۱۸۶) معناه : هی أولی بکم

[٤] المحیط فی اللغة ج ۱۰ ص ۳۸۰ والمولی : ابن العم . وتکون بمعنی الأولی ؛ کقوله عز ذکره : ' هی مولاکم ' أی هی أولی بکم . والمولی : الولی ، والله تعالی مولاه : أی ولیه

[٥] اتفاق المبانی وافتراق المعانی ج ۱ ص ۱۳۸ (مأواکم النار هی مولاکم) أی أولی بکم

[٦] الکلیات معجم فی المصطلحات والفروق اللغویه ج ۱ ص ۸۷۰ (مأواکم النار هی مولاکم) أی : هی أولی بکم ، أو مکانکم عما قریب ، أو ناصرکم أو متولیکم

ابن منظور مصری، از علمای بزرگ لغت در قرن هشتم، می نویسد :

«و اما شعر لبید : «دو گروه متخاصم گمان بردند که ترسناک تر و سزاوارتر برای ترس و وحشت ، پشت سر و روبرو است» ، (از مولی المخافة) این چنین قصد شده است که : سزاورترین مکان که در آن جنگ خواهد بود، پشت سر و روبرو است.»[1]

محمد مرتضی الحسینی الزبیدی، از علمای لغت قرن ۱۳ نیز همان سخن ابن منظور را گفته است.[2]

[۱] لسان العرب ج ۱۵ ص ۴۱۰ وأما قول لبید : فعدت کلا الفرجین تحسب أنه مولی المخافة خلفها وأمامها فیرید أنه أولی موضع أن تکون فیه الحرب

[۲] تاج العروس ج ۴۰ ص ۲۵۴ مولی المخافة خلفها وأمامها فإنه أراد أولی موضع یکون فیه الخوف

ب) مولی به معنای «اولی» از دیدگاه مفسرین

مفسران اهل سنت در تفسیر آیه ی ﴿مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ؛ جایگاهتان آتش است و همان مولای شما است و بد سر انجامی است . حدید: ۱۵﴾ گفته اند: معنای مولاکم در این آیه ، اولی بکم (سزاوارتر به شما) است.

ابن عطیه آندلسی از علمای قرن ششم می گوید:

«این فرمایش خداوند که: ﴿آن مولای شما است (حدید: ۱۵)﴾ مفسران گفته اند: معنایش این است که اولی به شما است.»[1]

ابو عبیده التیمی می گوید:

« ﴿آن مولای شماست﴾ یعنی اولی به شماست. لبید گفته است: مولا (سزاوارتر) برای ترس و وحشت ، پشت سر و روبرو است.»[2]

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش در کتاب تفسیر می نویسد:

« ﴿مولای شماست (حدید: ۱۵)﴾ یعنی اولی به شماست»[3]

ابو الحسن واحدی نیز همین سخن را گفته است:

« ﴿آن مولای شماست (حدید: ۱۵)﴾ یعنی اولی به شماست»[4]

جلال الدین محلی و سیوطی نیز در تفسیرشان ، مولا در این آیه را اولی بکم معنا کرده اند:

« ﴿جایگاهتان آتش است و همان مولای شما است﴾ یعنی اولی به شما است.»[5]

---

[۱] المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ج ۵ ص ۲۶۳ وقوله ^ هی مولاکم ^ قال المفسرون معناه هی اولی بکم

[۲] مجاز القرآن ج ۱ ص ۱۰۶۸ " هی مولاکم " أولی بکم قال لبید: مولی المخافة خلفها وأمامها

[۳] صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۸۵۱ مولاکم أولی بکم

[٤] تفسیر الواحدی ج ۲ ص ۱۰۶۸ هی مولاکم أولی بکم

[٥] تفسیر الجلالین ج ۱ ص ۱۸۵۱ مأواکم النار هی مولاکم (أولی بکم)

ج) مولی به معنای «اولی» در کلام رسول خدا ﷺ

بخاری در صحیحش از ابوهریره از پیامبر اکرم ﷺ نقل می کند که ایشان فرمودند:

«هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه من سزاوارترین شخص به او هستم در دنیا و آخرت. اگر بخواهید بخوانید ﴿ پیامبر به مؤمنین اولی از خودشان است (احزاب: ۶) ﴾ پس هر مؤمنی که مالی از خود ارث بگذارد ، کسان او وارث اویند هر که باشند و اگر دَینی یا زمینی ترکه گذارد، پس بیاید پیش من و من مولای (اولی و صاحب) آن هستم.»[۱]

مسلم نیز در صحیحش از ابوهریره از پیامبر اکرم ﷺ نقل می کند که ایشان فرمودند:

«قسم به خدایی که جان محمد ﷺ در قبضه اوست، بر روی زمین هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه من اولی و سزاوارترین مردم به او هستم؛ پس هر یک از شما دَین یا زمینی باقی بگذارد، من مولای (اولی و صاحب) آنم. و هر کس از شما مالی را به ارث بگذارد، عصبه و کسان هم وارثند هر کس که باشند.»[۲]

آنچنان که مشخص است ، معنای کلمه مولا در لسان پیامبر اکرم ﷺ به معنای اولی به تصرف می باشد ؛ زیرا ایشان ابتدا به آیه ﴿ النبی اولی بالمومنین من انفسهم ﴾ اشاره کرده که متضمن اولویت مطلقه پیامبر ﷺ بر هر مومنی می باشد و سپس این اولویت بر مردم از خودشان را بر اساس مصداق ارث گذاشتن و باقی ماندن زمین و یا دَین افراد برای ایشان روشن نموده و در انتها نیز پیامبر اکرم ﷺ خودشان را مولای آنها می دانند.

علمای اهل سنت نیز تصریح کرده اند که کلمه ی «مولی» در روایات فوق به معنای ولی امر و سرپرستی است:

حمیدی متوفای ۴۸۸ هـ می نویسد:

«من مولای او هستم ؛ یعنی ولی او که نگهدار او و انجام دهنده امور او می باشد.»[۳]

---

[۱] صحیح البخاری ج ۲ ص ۸۴۵ ح ۲۲۶۹ عن أبی هریرة رضی الله عنه أن النبی ﷺ قال ما من مؤمن إلا وأنا أولی به فی الدنیا والآخرة اقرؤوا إن شئتم (النبی أولی بالمؤمنین من أنفسهم) فأیما مؤمن مات وترک مالا فلیرثه عصبته من کانوا ومن ترک دینا أو ضیاعا فلیأتنی فأنا مولاه

[۲] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۲۳۷ ح ۱۶۱۹ عن أبی هریرة عن النبی ﷺ قال والذی نفس محمد بیده إن علی الأرض من مؤمن إلا أنا أولی الناس به فأیکم ما ترک دینا أو ضیاعا فأنا مولاه وأیکم ترک مالا فإلی العصبة من کان

[۳] تفسیر غریب ما فی الصحیحین البخاری ومسلم ج ۱ ص ۳۰۲ فأنا مولاه أی ولیه الذی یقوم به ویراعیه

حسین بن مسعود بغوی متوفای ۵۱۶ هـ می نویسد :

«این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که "پس من مولای او هستم" ؛ یعنی ولی امر و سرپرست او هستم.»[۱]

ملا علی قاری حنفی متوفای ۱۰۱۴ هـ نیز همین تعبیر را دارد.[۲]

شهاب الدین قسطلانی متوفای ۹۲۳ هـ در شرحش بر صحیح بخاری می نویسد :

«پس به نزد من بیایید که من مولای او هستم» ؛ یعنی ولی او و مسئول و سرپرست امر او هستم، پس اگر دَین دارد آن را ادا خواهم کرد و اگر زن دارد من او را سرپرستی خواهم کرد و پناه و مأوای ایشان به سوی من می باشد.»[۳]

و جلوتر خواهید دید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر نیز ، ابتدا اولی به نفس بودن خودشان بر مردم را متذکر شده اند و بلافاصله فرموده اند: پس هرکس را که من مولای اویم، علی علیه السلام مولای اوست.

در روایت دیگری ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«هیچ بنده ای حق ندارد به سرورش مولا بگوید ؛ مولای شما فقط الله است.»[٤]

حسین بن مسعود بغوی از علمای قرن پنج و شش می گوید :

«مولی به معانی زیادی از دوست، کمک کار، پسر عمو، هم قسم و آزاد کننده اطلاق می شود و ریشه آن حکومت داری و اصلاح آن است؛ پس مانعی نیست که مالک بنده به مولی متصف شود. علاوه بر آن که در روایتی آمده است که بنده بسیار گوید: مولای من.»[٥]

---

[۱] شرح السنة ج ۸ ص ۳۲۵ قوله : ' فأنا مولاه ' أی : ولیه والکافل له

[۲] مرقاة المفاتیح ج ۶ ص ۲۰۷ فلیأتنی فأنا مولاه أی ولیه وکافل أمره

[۳] شرح القسطلانی = إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری ، ج ۴ ص ۲۲۲ (فلیأتنی فأنا مولاه) أی ولیه أتولی أموره فإن ترک دینًا وفیته عنه أو عیالاً فأنا کافلهم وإلی ملجؤهم ومأواهم

[٤] صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۷۶۴ ح ۲۲۴۹ ولا یقل العبد لسیده مولای فإنّ مولاکم الله

[٥] شرح السنة ج ۱۲ ص ۱۷۶۴ والمولی کثیر التصرف من ولی وناصر وابن عم وحلیف ومعتق ، وأصله من ولایة أمر وإصلاحه ، فلم یمنع من أن یوصف به مالک الرقبة علی أنه قد جاء فی روایة ' ولا یقل العبد : مولای

د) نگاهی منطقی به معنای مولی در غدیر

واژه «مولی» حدود ۲۷ معنی دارد که عبارتند از:

۱-رب (پروردگار)، ۲- عمو، ۳- عموزاده، ۴- فرزند پسر، ۵- پسر خواهر، ۶-آزاد کننده برده، ۷- برده آزاد شده، ۸- برده، ۹- مالک، ۱۰- پیرو، ۱۱- نعمت‌گیرنده، ۱۲-شریک، ۱۳- هم‌قسم، ۱۴- همراه، ۱۵- همسایه، ۱۶- مهمان، ۱۷-داماد، ۱۸- خویشاوندان نزدیک، ۱۹- ولی نعمت، ۲۰- هم‌پیمان، ۲۱- ولی، ۲۲- سزاوارتر به امور، ۲۳- سیّد، ۲۴- محب، ۲۵- یاور، ۲۶- تصرف‌کننده در امور، ۲۷- متولی امور

در همان نگاه اول ،۲۰ معنی اول آن بخاطر غیر منطقی بودن آنها برای حدیث غدیر ،از مدار خارج می شوند؛ معانی که نه مطابق نظر شیعه است ونه سنی .

بدین ترتیب آنچه که می ماند ، ۷ معنی محتمل است که بالأخره با یکی از نظرات یا شیعه و یا سنی مطابقت دارد که عبارتند از:

۱- متولی امور، ۲- ولی، ۳- سزاوارتر به امور، ۴- تصرف کننده در امور، ۵- سیّد، ۶- یاور، ۷- محبّ

حال بیایید ببینیم از این معانی محتمل ، چند تا مطابق نظر شیعه و چند تا مطابق نظر اهل سنت است.

از میان این ۷ معنی، ۵ تا مطابق نظر شیعه است؛ یعنی اینکه اگر هر کدام از این ۵ گزینه ، منظور رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد، عقیده شیعه صحیح بوده و حضرت علی علیه‌السلام به تصریح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، جانشین ایشان خواهند بود که عبارتند از:

۱- متولی امور، ۲- ولی، ۳- سزاوارتر به امور، ۴- تصرف کننده در امور، ۵- سیّد

اما از این میان ، تنها ۲ گزینه مطابق نظر اهل سنت است که عبارتند از:

۱- یاور، ۲- محبّ

بدین ترتیب می بینیم که ، پنج از هفت عقیده ی شیعه به واقعیت نزدیکتر است. در حالی که درخوشبینانه ترین حالت، فقط دو از هفت عقیده اهل سنت به واقعیت نزدیک است!

اما باید بدانیم که همین دو از هفت نیز برای عقیده ی اهل سنت ، ساده لوحانه است ؛ چرا که اگر معنای

کلمه ی مولی ، را محبّ و ناصر بگیریم ، معنایش این می‌شود که: « هر کس من دوستدار او و یاری‌کننده ی او هستم، علی علیه‌السلام دوستدار و یاور اوست » ؛ به عبارت دیگر ، بر حضرت علی علیه‌السلام واجب است که دوستدار و یاور آن صد و بیست هزار صحابه ی حاضر در غدیر خم باشد!!

در حالی که اگر معنای مولی، دوستدار و یاری کننده بود ، در اینصورت لزومی نداشت که آن را در حضور جمعیت بگوید و به مستمعان ابلاغ کند، بلکه فقط لازم بود به خود امیر المؤمنین علیه‌السلام بگویند!

در حالی که عامه ادعا می کنند که معنای حدیث غدیر این است که : «هرکس من را دوست دارد باید علی علیه‌السلام را هم دوست داشته باشد» یا «هرکس را که من دوست اویم، علی علیه‌السلام هم دوست اوست»که ترجمه ی اشتباهی است و جمله ی من کنت مولاه فعلی مولاه ، چنین معنایی نمی دهد.

حال جا دارد از اهل سنت بپرسیم ، اگر نظر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در واقعه غدیر دوستی بود ، چرا از واژه ای استفاده کرده اند که بیش از ۷۰ درصد معانی آن سرپرستی و ریاست است و کمتر از ۳۰ درصد آن دوستی؟ آیا این از معلم فصاحت قابل قبول است ؟! اصلا اگر نظر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این معنی استثنایی از واژه مولی بود ، چرا از واژه «حبیب» استفاده نکردند ؟!

شواهدی محکم بر اراده ی ولایت از حدیث غدیر

درست است که کلمه ی مولی معانی مختلفی دارد، اما با توجه به قرائنی که در عملکرد و کلام رسول خدا ﷺ وجود دارد ، برای اهل انصاف جای تردید نمی‌گذارد که مراد از کلمه مولی ، ولایت و اولویت امیر المومنین علیه‌السلام به تصرف در امور مسلمانان بوده است، نه صرف محبت و دوستی .

شاهد اول: اهتمام حضرت رسول (ص) به حدیث غدیر

نسائی با سند صحیح از جابر بن عبد الله نقل می کند که گفت:

«رسول خدا ﷺفرمان سفر حج صادر نمود، کسی نبود که قدرت داشته باشد سواره یا پیاده در این حج شرکت کند مگر اینکه حاضر بود، و در میقات (ذو الحلیفه) حاضر شدند. اسماء دختر عمیس فرزندش محمد بن ابو بکر را به دنیا آورد، کسی را نزد رسول خدا ﷺ فرستاد تا وظیفه اش را بداند، پس دستور داد تا غسل کند وخودش را بپوشاند و همراه شود.»[1]

مسلم نیز در صحیحش از امام صادق علیه‌السلام و او از پدرشان امام باقر علیه‌السلام نقل می کند که فرمود:

« بر جابر بن عبدالله وارد شدم و از قبیله سوال کرد تا به من رسید. گفتم: من محمد بن علی بن حسین (علیهما‌السلام) هستم، پس دستش را به سوی من پایین آورد و دکمه بالا و پایین لباس من را باز کرد و دستش را بین دو سینه ام قرار داد و من در آن زمان نوجوان بودم و جابر گفت: سلام بر تو ای برادر زاده ام! از هر چه می خواهی بپرس. من از او سوال کردم و او کور بود و وقت نماز رسید و در بافتی که خود را پوشانده بود به نماز ایستاد که هر زمان آن را روی شانه هایش می گذاشت ، دو طرفش از کوچکی به خود او بر می گشت و عبایش نزد او روی جا لباسی بود و با ما نماز خواند.

گفتم: از حج رسول خدا ﷺ به من خبر بده و اشاره به دستش کرد و نه تا را بست و گفت: رسول خدا ﷺ نه سال ایستاد و حج انجام نداد، سپس در سال دهم به مردم اعلام شد که رسول خدا ﷺ حج می گذارد و

---

[1] صحیح النسائی للألبانی ، ج ۲ ص ۲۷۵ ح ۲۷۶۰ أخبرنا محمد بن عبد الله بن عبد الحکم عن شعیب أنبأنا اللیث عن بن الهاد عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جابر بن عبد الله قال أقام رسول الله ﷺتسع سنین لم یحج ثم أذن فی الناس بالحج فلم یبق أحد یقدر أن یأتی راکبا أو راجلا إلا قدم فتدارک الناس لیخرجوا معه حتی جاء ذا الحلیفة فولدت أسماء بنت عمیس محمد بن أبی بکر فأرسلت إلی رسول الله ﷺفقال اغتسلی واستثفری بثوب ثم أهلی ففعلت مختصر

عده ی زیادی خود را به مدینه رساندند و هر یک می خواست که به رسول خدا ﷺ اقتدا کند و مانند او عمل کند.

پس با او خارج شدیم تا اینکه به ذو الحلیفه رسیدیم و اسماء بنت عمیس محمد بن ابو بکر را به دنیا آورد و نزد رسول خدا ﷺ فرستاد که چه کار کنم؟ فرمود : غسل کن و با پارچه ای مابین پاهایت را بپوشان و احرام کن.

رسول خدا ﷺ در مسجد نماز خواند، سپس شترش را سوار شد و روی شترش را سوی صحرا آورد و نگاه کردم و روبروی ایشان تا چشم کار می کرد سواره و پیاده بود و سمت راستش همینطور و سمت چپش نیز همینطور و پشت سرش نیز همینطور بود.»[1]

اضافه کنم که این عملکرد جابر بن عبد الله که دکمه های پیراهن امام باقر ؑ را باز کرد ، دستش را روی سینه ی امام گذاشت و سلام داد، علتش همان دستور رسول خدا ﷺ به جابر بن عبد الله بر ابلاغ سلام آن حضرت به ایشان بود.[2]

---

[۱] صحیح مسلم ج ۲ ص ۸۸۶-۸۸۷ ح ۱۲۱۸ عن جعفر بن محمد عن أبیه قال دخلنا علی جابر بن عبد الله فسأل عن القوم حتی انتهی إلی فقلت أنا محمد بن علی بن حسین فأهوی بیده إلی رأسی فنزع زری الأعلی ثم نزع زری الأسفل ثم وضع کفه بین ثديي وأنا يومئذ غلام شاب فقال مرحبا بک یا بن أخی سل عما شئت فسألته وهو أعمی وحضر وقت الصلاة فقام فی نساجة ملتحفا بها کلما وضعها علی منکبه رجع طرفاها إليه من صغرها ورداؤه إلی جنبه علی المشجب فصلی بنا فقلت أخبرنی عن حجة رسول الله ﷺ فقال بیده فعقد تسعا فقال إن رسول الله ﷺ مکث تسع سنین لم یحج ثم أذن فی الناس فی العاشرة أن رسول الله ﷺ حاج فقدم المدینة بشر کثیر کلهم یلتمس أن یأتم برسول الله ﷺ ویعمل مثل عمله فخرجنا معه حتی أتینا ذا الحلیفة فولدت أسماء بنت عمیس محمد بن أبی بکر فأرسلت إلی رسول الله ﷺ کیف أصنع قال اغتسلی واستثفری بثوب وأحرمی فصلی رسول الله ﷺ فی المسجد ثم رکب القصواء حتی إذا استوت به ناقته علی البیداء نظرت إلی مد بصری بین یدیه من راکب وماش وعن یمینه مثل ذلک وعن یساره مثل ذلک ومن خلفه مثل ذلک

[۲] ذهبی در شرح حال امام باقر علیه السلام می نویسد: «ابن عقدة حدثنا محمد بن عبد الله بن أبی نجیح حدثنا علی بن حسان القرشی عن عمه عبد الرحمن بن کثیر عن جعفر بن محمد قال قال أبی أجلسنی جدی الحسین فی حجرة وقال لی رسول الله ﷺ یقرئک السلام . عن أبان بن تغلب عن محمد بن علی قال أتانی جابر بن عبد الله وأنا فی الکتاب فقال لی اکشف عن بطنک فکشفت فألصق بطنه ببطنی ثم قال أمرنی رسول الله أن أقرئک منه السلام.» **ترجمه:** «ابن عقده از محمد بن عبد الله بن ابی نجیح از علی بن حسان قرشی از عمویش عبد الرحمن بن کثیر از جعفر بن محمد نقل می کند که می فرماید: پدرم فرمود: جد من حسین (علیه السلام) مرا در حجره ای نشاند و به من فرمود: رسول خدا (ص) به تو سلام می رساند و از ابان بن تغلب از محمد بن علی نقل است که می فرماید: جابر بن عبد الله در حالی که من در مکتب بودم، نزد من آمد و به من گفت: شکمت را آشکار

محمد بن عبد الباقی الزرقانی در شرحش بر موطأ مالک در خصوص تعداد شرکت کنندگان در حجة الوداع می گوید:

«از عروه بن زبیر از عایشه نقل شده است که رسول خدا ﷺ در سال حجة الوداع با ۹۰ هزار نفر به سوی حج خارج شدند و گفته می شود به همراه ۱۱۴ هزار نفر و بیشتر از این هم گفته شده که بیهقی نقل کرده است. و این تعداد ، عدد کسانی است که به همراه آن حضرت از مدینه به حج رفتند و اما کسانی که همراه ایشان حج کردند، بیشترشان ساکنان مکه بودند و کسانی که از یمن به همراه علی (علیه‌السلام) و ابو موسی آمده بودند.»[1]

شاه ولی الله دهلوی نیز جمعیت شرکت کنندگان را ۱۲۴ هزار نفر ذکر کرده است:

«سپس به سمت حج از شهر بیرون آمد و با او ۱۲۴ هزار نفر بودند و به آنها مناسک حج را یاد داد و تحریف های شرک را رد کرد.»[2]

جلوتر ، کلام سبط بن جوزی حنفی را نیز ذکر خواهیم کرد که گفته است: «جمعیت حاضر در غدیر به اتفاق علمای تاریخ ، ۱۲۰ هزار نفر بوده است.»

رسول خدا ﷺ در بازگشت از حج زمانی فرمان خدا را ابلاغ کردند که گرمای شدید هوا آنقدر آزار دهنده بود که مردم مجبور می‌شدند از نصف عبا به عنوان سایه و از نصف دیگر برای زیر انداز استفاده کنند. در چنین وضعیتی دستور داد که جلو رفتگان بازگردند و صبر کردند تا عقب ماندگان نیز برسند.

کن و پیراهنم را بالا زدم و شکمش را به شکم من چسباند و سپس گفت: رسول خدا (ص) به من دستور داد که به تو سلام برسانم.»
سیر أعلام النبلاء ج ۴ ص ۴۰۴

[۱] شرح الزرقانی ج ۲ ص ۳۴۱ عن عروة عن عائشة أن رسول الله ﷺ عام حجة الوداع خرج إلی الحج فی تسعین ألفا ویقال مائة ألف وأربعة عشر ألفا ویقال أکثر من ذلک حکاه البیهقی وهذا فی عدة الذین خرجوا معه وأما الذین حجوا معه فأکثر المقیمین بمکة والذین أتوا من الیمن مع علی وأبی موسی

[۲] حجة الله البالغة ج ۱ ص ۸۷۶ ثم خرج إلی الحج وحضر معه نحو من مائة ألف وأربعة وعشرون ألفا فأراهم مناسک الحج ورد تحریفات الشرک

روایت یکم:

«سعد بن ابی وقاص گفت: همراه رسول خدا ﷺ در راه مکه بودیم ، پس هنگامی که به غدیر خم رسید ، مردم را متوقف کرد. سپس جلو رفتگان بازگشتند و عقب ماندگان نیز به ایشان پیوستند . پس هنگامی که مردم اجتماع کردند ، پیامبر ﷺ فرمود: ای مردم ! آیا [پیام خدا را] رساندم؟ گفتند: آری . فرمود: خداوندا شاهد باش و آن را سه مرتبه گفتند ، سپس فرمود: ای مردم ! ولی شما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش . و این را سه مرتبه گفتند ، سپس پیامبر ﷺ دست علی علیه السلام را گرفت و بلندش کرد و سپس فرمود: هرکس را که خدا و رسولش ولی اوست ، پس این ولی اوست. خداوندا دوست دار هر کس را که دوستش داشته باشد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد.»[1]

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش در متابعات و شواهد داده است.[2]

همین روایت را با همین سند ، ضیاء مقدسی نقل کرده اما محقق کتاب، دکتر عبد الملک بن عبد الله بن دهیش، گفته که سندش به خاطر مجهول الحال بودن یعقوب بن جعفر بن ابی کثیر ، ضعیف است.[3]

در حالی که او مجهول الحال نیست و ابن حجر عسقلانی او را مقبول دانسته است.[4]

روایت دوم:

«زید بن ارقم گفت: بیرون شدیم با رسول خدا ﷺ [از مکه] تا رسیدیم به غدیر خم در روزی که تاکنون گرم‌تر از آن روز بر ما نگذشته بود . پس حسب امر آنجناب ، خار و خاشاک آنجا رفته شد. پس آنجناب حمد و

---

[١] أخبرنی زکریا بن یحیی قال حدثنا محمد بن یحیی قال حدثنا یعقوب بن جعفر بن أبی کثیر عن مهاجر بن مسمار قال أخبرتنی عائشة بنت سعد عن سعد قال کنا مع رسول الله ﷺ بطریق مکة وهو موجه إلیها فلما بلغ غدیر خم وقف الناس ثم رد من مضی ولحقه من تخلف فلما اجتمع الناس إلیه قال أیها الناس هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثلاث مرات یقولها ثم قال أیها الناس من ولیکم قالوا الله ورسوله ثلاثا ثم أخذ بید علی فأقامه ثم قال من کان الله ورسوله ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

[٢] سنن النسائی الکبری ج ۵ ص ۱۳۵ ح ۸۴۸۱ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد

[٣] الأحادیث المختارة ، ج ۳ ص ۲۱۳ ح ۱۰۱۴ پی دی اف

[٤] تقریب التهذیب ج ۱ ص ۶۰۷ رقم ۷۸۱۴ یعقوب بن جعفر بن أبی کثیر الأنصاری المدنی مقبول من التاسعة س

ثنای خداوند را بجا آورد و سپس خطاب به مردم فرمود: هیچ پیغمبری مبعوث نشده مگر آنکه بیش از نیمی از عمر پیغمبر قبل از خود زیست نکرده است و من نزدیک شده که به سرای دیگر خوانده شوم و اجابت نمایم.

همانا من وا می گذارم در میان شما چیزی را که هرگز گمراه نشوید بعد از آن (یعنی بعد از تبعیت و ادای حق آن)- کتاب خدای عزّ و جلّ. سپس برخاست و دست علی علیه‌السلام را گرفت و خطاب به مردم فرمود: کیست که اولی (سزاوارتر) است به شما از خود شما؟ گفتند خدا و رسول او داناترند. فرمود: هر کس که من مولای اویم ، پس علی (علیه‌السلام) مولای او است.»[1]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با او موافقت کرده است.[2]

روایت سوم:

«زید بن ارقم گفت: با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در وادی که خم نامیده می شود فرود آمدیم. آن حضرت امر به اقامه نماز فرمود و در گرمای نیمروز نماز را بجا آورد ، سپس برای ما خطبه ایراد فرمود در حالیکه با افکندن پارچه بر یک درخت بزرگ ، برای آنجناب سایه تشکیل داده شده بود. آنگاه فرمود: آیا نمیدانید؟ آیا شهادت نمیدهید به اینکه من اولی (سزاوارتر) هستم به هر مؤمنی از خود او؟ گفتند آری چنین است. فرمود: پس هر که من مولای اویم ، همانا علی علیه‌السلام مولای او است. بار خدایا دشمن دار آنکه را که او را دشمن دارد و دوست دار آنکه را که او را دوست دارد.»[3]

این روایت را احمد نقل کرده و وصی الله بن محمد عباس سندش را حسن لغیره دانسته است.[4]

---

[۱] عن زید بن أرقم رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حتی انتهینا إلی غدیر خم فأمر بروح فکسح فی یوم ما أتی علینا یوم کان أشد حرا منه فحمد الله وأثنی علیه وقال یا أیها الناس أنه لم یبعث نبی قط إلا ما عاش نصف ما عاش الذی کان قبله وإنی أوشک أن أدعی فأجیب وإنی تارک فیکم ما لن تضلوا بعده کتاب الله عز وجل ثم قام فأخذ بید علی رضی الله عنه فقال یا أیها الناس من أولی بکم من أنفسکم قالوا الله ورسوله أعلم ألست أولی بکم من أنفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلی مولاه

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۶۱۳ ح ۶۲۷۲ و المعجم الکبیر للطبرانی ج ۵ ص ۱۷۱ ح ۴۹۸۶

[۳] مسند أحمد بن حنبل ج ۴ ص ۳۷۲ ح ۱۹۳۴۴ قال زید بن أرقم وانا أسمع نزلنا مع رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بواد یقال له وادی خم فأمر بالصلاة فصلاها بهجیر قال فخطبنا وظلل لرسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بثوب علی شجرة سمرة من الشمس فقال الستم تعلمون أو لستم تشهدون انی أولی بکل مؤمن من نفسه قال بلی قال فمن کنت مولاه فإن علیا مولاه اللهم عاد من عاداه ووال من والاه

[٤] فضائل الصحابة لابن حنبل ، ص ۷۳۹ ح ۱۰۱۷ پی دی اف ؛ قال وصی الله : إسناده حسن لغیره

روایت چهارم:

«همسر زید بن ارقم گفت: رسول خدا ﷺ در حجة الوداع (در مراجعت) آمد تا در جحفه _بین مکه و مدینه_ نزول فرمود. پس امر فرمود زیر درختان عظیم و انبوه آنجا را از خار و خاشاک پاک کردند، سپس مردم را به اجتماع عمومی برای نماز دعوت کردند. آن روز بسیار گرم و سوزان بود و همگی حسب الامر پیغمبر ﷺ به سوی آن حضرت گرد آمدیم، در حالی که بعضی از ما قسمتی از ردای خود را بر سر کشیده و قسمتی را از شدت سوزندگی زمین زیر پا نهاده بود. پس رسول خدا ﷺ نماز ظهر را با ما به جا آورد و سپس رو به طرف ما گردانید و فرمود ... .»[1]

آیا پیامبر ﷺ ۱۲۰ هزار نفر را در آن گرمای سوزان نگه داشتند تا بین چند صحابی رفع کدورت بکنند؟! و آخر سر حضرت علی علیه‌السلام را (نه صحابه را) مکلف کنند که صحابه را دوست بدارد ؟!

---

[۱] مناقب علی لابن المغازلی ، ص ۴۴ ح ۲۳ سایت شامله ؛ عن امرأة زید بن أرقم قالت: أقبل نبی الله من مکة فی حجة الوداع حتی نزل ﷺ بغدیر الجحفة بین مکة والمدینة، فأمر بالدوحات فقم ما تحتهن من شوک ثم نادی: الصلاة جامعة! فخرجنا إلی رسول الله ﷺ فی یوم شدید الحر، وإن منا لمن یضع رداءه علی رأسه وبعضه علی قدمیه من شدة الرمضاء، حتی انتهینا إلی رسول الله ﷺ فصلی بنا الظهر ثم انصرف إلینا فقال ...

شاهد دوم: نزول آیه ی ابلاغ قبل از قضیه غدیر

بعد از خاتمه یافتن حج ، پیامبر صلی الله علیه و آله در راه بازگشت به مدینه این آیه را دریافت نمودند:

﴿يا أَيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيک مِنْ رَبِّک وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ يعْصِمُک مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يهْدِی الْقَوْمَ الْكافِرِينَ ﴾[1]

«ای پیامبر ! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است ، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای . و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می‌دارد . آری ، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.»

سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گشته است؛ یعنی این آیه در سال دهم بعثت، در آخرین سال زندگی آن حضرت، و بعد از ۲۳ سال تبلیغ نازل شده است.

راستی، چه چیزی پس از ۲۳ سال و تا آخرین ماه های عمر پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز به طور رسمی مطرح نشده و آن همسنگ رسالت است و اگر مطرح نشود ، همه ی تلاش های آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر باد می رود ؟؟؟

در کتب اهل سنت از ۸ نفر از صحابه و تعدادی از تابعین نقل شده که آیه ی ابلاغ بعد از حج و در راه بازگشت به مدینه ، در غدیر خم و در رابطه با اعلام امامت حضرت علی علیه السلام نازل شده است:

یکم: ابو سعید خدری

«حدثنا ابی ثنا عثمان بن حرزاد ، ثنا اسماعیل بن زکریا ، ثنا علی بن عابس عن الاعمش ابنی الحجاب ، عن عطیة العوفی عن ابی سعید الخدری قال : نزلت هذه الایة یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی بن ابی طالب»[2]

«أخبرنا أبو سعید محمد بن علی الصفار قال : أخبرنا الحسن بن أحمد المخلدی قال : أخبرنا محمد بن حمدون بن خالد قال : حدثنا محمد بن إبراهیم الخلوتی قال : حدثنا الحسن ابن حماد سجادة قال : حدثنا علی بن عابس ، عن الأعمش وأبی حجاف ، عن عطیة ، عن أبی سعید الخدری قال : نزلت هذه الآیة ﴿ یا

[۱] مائده: ۶۷

[۲] تفسیر ابن أبی حاتم ج ۴ ص ۱۱۷۲ ح ۶۶۰۹

أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک ﴾ یوم غدیر خم فی علی بن أبی طالب رضی الله عنه»[۱]

این روایات را ابن ابی حاتم و واحدی در تفاسیرشان که التزام داده اند فقط روایات معتبر را در آن ها بیاورند (رجوع کنید به مقدمه این دو کتاب)، نقل کرده اند.

جلال الدین سیوطی[۲] ، محمود آلوسی[۳] و محمد بن علی شوکانی[٤] که معمولا در مورد اسناد روایات اظهار نظر می کنند، روایت ابو سعید خدری را نقل کرده و اشکالی بر آن نگرفته اند.[۵]

صدیق حسن خان قنوچی[٦] نیز شأن نزول این آیه در رابطه با غدیر خم را از ابوسعید خدری آورده است.[۷]

تفسیر صدیق حسن خان از تفاسیر معتبر سلفی است و تمام روایاتش را معتبر می دانند.[۸]

---

[۱] أسباب النزول ت الحمیدان للواحدی ، ص ۲۰۲ سایت شامله
[۲] الدر المنثور للسیوطی ج ۳ ص ۱۱۷
[۳] روح المعانی للآلوسی ج ۶ ص ۱۹۳
[٤] فتح القدیر للشوکانی ج ۲ ص ۶۰
[٥] «وأخرج ابن أبی حاتم وابن مردویه وابن عساکر عن أبی سعید الخدری قال : نزلت هذه الآیة (یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک) علی رسول الله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم فی علی بن أبی طالب).»
[٦] در وثاقت و جایگاه بلند علمی صدیق حسن خان همین بس که ألبانی نام او را در زمره سلفی ها آورده و رتبه او را هم رتبه احمد بن حنبل و ابن تیمیه آورده است :
«با این وجود ، او (أبو عبد الرحمن إیهاب بن حسین الأثری) به علمش مغرور است و برای ائمه سلفی که بر خلاف او سخن گفته اند؛ همانند امام احمد، ابن تیمیه، ابن قیم، طبری، ابن کثیر، قرطبی، شوکانی و صدیق حسن خان قنوچی ارزشی قائل نیست و ایشان را متهم به تقلید می کند.»
سلسلة الأحادیث الصحیحة ، ج ۶ ص ۱۰۰۳ ذیل ح ۲۹۱۸ سایت شامله / و مع ذلک فهو مغرور بعلمه ، معجب بنفسه ، لا یقیم وزنا لأئمة السلف الذین قالوا بخلاف عنوانه کالإمام أحمد و ابن تیمیة و ابن القیم ، و الطبری و ابن کثیر و القرطبی ، و الإمام الشوکانی و صدیق حسن خان القنوجی ، و یرمیهم بالتقلید
ألبانی همچنین در همین کتاب، از او به عنوان علامه و محقق یاد کرده است. سلسلة الأحادیث الصحیحة ، ج ۱ ص ۶۰۷ ذیل ح ۳۰۰ و ج ۵ ص ۳۳۳ ذیل ح ۲۲۶۱
[۷] فتح البیان فی مقاصد القرآن ، ج ۴ ص ۱۹ ؛ عن أبی سعید الخدری قال: نزلت هذه الآیة یوم غدیر خُمّ فی علی بن أبی طالب
[۸] صدیق حسن خان قنوچی همه ی روایات کتابش را معتبر دانسته و گفته است:
«این تفسیر اگرچه حجمش زیاد است، علمش هم زیاد است و تحقیق را به جایگاه اصلی خود رسانده و تیرش به هدف حقیقت رسیده است و برای کسی که رو به تحصیلش می آورد مفید است و برای کسی که به اجمال و تفصیلش تمسک می کند پر فایده است و مشتمل می باشد بر تمام آنچه در کتب تفاسیر از فواید نو با زیاده های ناب و قواعد طرد شده از درایه ی صحیح و روایت

صدیق حسن خان قبل از نقل روایات مربوط به نزول آیه در حق امیرالمومنین علیه‌السلام در غدیر ، مهمترین اشکال اهل سنت از تفسیر و انحصار این آیه به قضیه ی غدیر را اینگونه دفع می کند:

صریح می باشد و من دوست داشتم که صحت این مطلب را امتحان کنی؛ این کتب تفاسیر در پشت قضیه موجودند؛ پس به این کتب تفاسیر نگاه کن، به تفاسیری که تکیه بر روایت دارند، سپس برگرد به تفاسیری که تکیه بر درایه دارند؛ سپس بعد از این دو، به این تفسیر نگاه کن. در این هنگام، صبح برای بینا آشکار می شود و برای تو روشن می شود که این کتاب پر مغز و عجیب و ذخیره ی دانش آموزان و انتهای مقاصد عاقلان و الگوی پیروان و مقتدای عابدان و هدایت متقین می باشد و صاحب کتاب به حمد الله گنجینه ی دفن شده ای از گوهر فوائد و دریای پر از درّ های نفیس را در ضمن لطائفی که در گنجینه بودند و از تغییر محفوظ بودند را آورده است با بیاناتی که دلهای محصلین بلند مرتبه را آرام می کند و از دل هایشان شبهات دروغ گویان و تحریف غلو کنندگان و تاویلات جاهلان را می زداید و انوارش در دل های سعادتمندان می درخشد و آتش هایش بر جان دشمنان می افتد و روشنی هایش را جز عالمان درک نمی کنند و آیاتش را جز ظالمان انکار نمی کنند.»

فتح البیان فی مقاصد القرآن ، ج ۱ ص ۲۳-۲۴ سایت شامله / فهذا التفسیر وإن کبر حجمه فقد کثر علمه، وتوفر من التحقیق قسمه وأصاب غرض الحق سهمه، مفید لمن أقبل علی تحصیله، مفیض علی من تمسک بذیل إجماله وتفصیله، وقد اشتمل علی جمیع ما فی کتب التفاسیر من بدائع الفوائد، مع زوائد فرائد وقواعد شوارد، من صحیح الدرایة، وصریح الروایة . فإن أحببت أن تعتبر صحة هذا فهذه کتب التفسیر علی ظهر البسیطة أنظر تفاسیر المعتمدین علی الروایة ثم ارجع إلی تفاسیر المعتمدین علی الدرایة، ثم انظر فی هذا التفسیر بعد النظرین، فعند ذلک یسفر الصبح لذی عینین، ویتبین لک أن هذا الکتاب هو لب اللباب وعجب العجاب، وذخیرة الطلاب ونهایة مآرب أرباب الألباب، وأسوة المتبعین، وقدوة الناسکین، وهدی للمتقین وقد جاء بحمد لله کنزاً مدفوناً من جواهر الفوائد، وبحراً مشحوناً بنفائس الفرائد، فی لطائف طالما کانت مخزونة، وعن الإضافة مصونة، بتقاریر ترتاح لها نفوس المحصلین الکاملین وتنزاح منها شُبه المبطلین، وتحریف الغالین، وتأویل الجاهلین، وتضحَی أنوارها فی قلوب السعداء وتطلع نیرانها علی أفئدة الأعداء لا یعقل بیناتها إلا العالمون، ولا یجحد بآیاتها إلا القوم الظالمون ...

عبد الله بن ابراهیم الانصاری ملقب به خادم العلم (از علمای بزرگ قطر) در تحقیق این کتاب گفته است:

«کتاب فتح البیان همچون جواهری کمیاب در میان کتب تفسیری می باشد ... شیخ صدیق حسن خان تصمیم گرفت کتابی تفسیری بنویسد که از هرگونه اسرائیلیات، خرافات، جدلیات مذهبی و مناقشات کلامی خالی باشد و جمع کننده بین [صحت] روایت و درایت احادیث باشد ... پس، از میان روایات تفسیری نبوی، خالص ترین آنها را برگزید ... او در تفسیرش نهایت دقت و صحت در نقل را داشته و روایات را بدون بیان حال اسنادش از قول راوی آن بیان می کند؛ زیرا این روایات را از اصول معتبره اخذ نموده است... و در یک کلام: شبهات مبطلین و تحریف غالیان و تاویل جاهلان از تفسیر او دور می باشد.»

فتحُ البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱ ص ۱-۲ سایت شامله / فتح البیان فی مقاصد القرآن درة نادرة بین کتب التفسیر ... فاختار الشیخ صدیق خان أن یکتب تفسیراً خالیاً من الإسرائیلیات والخرافات التی یقوم الدلیل علی بطلانها. وکذلک الجدل المذهبی والمناقشات الکلامیة، فجمع بین الروایة والدرایة ... فاختار صفوة الصفوة مما ثبت من التفسیر النبوی ... وکان رضی الله عنه فی تفسیره یتحری الدقة والصحة فیما ینقل، إن ذکر حدیثاً عزاه إلی روایة من غیر بیان حال الإسناد لأنه أخذه من الأصول المعتبرة... وبالجملة فإن تفسیره تنزاح عنه شبه المبطلین وتحریف الغالین وتأویل الجاهلین

«و در آن (قول به تبلیغ جمیع رسالات) اشکال است ؛ زیرا نفی رسالت به یک تبلیغ ، بلیغ تر از نفی آن به تبلیغ همه ی رسالات است همانطوری که علمای بیان آن را ذکر کرده اند، با وجود اختلافی که در آن دارند ، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه که برایش نازل شده بود را برای امتش ابلاغ کرده و برای آنها در مکان های مختلف فرموده است: «آیا ابلاغ کردم؟» ، پس مردم به بیان رسالات توسط پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت داده اند. خداوند پاداش خیری به ایشان بدهد، و حاشا از اینکه چیزی از وحی را پنهان کرده باشد.»[1]

دوم: عبدالله بن مسعود

صدیق حسن خان قنوچی در تفسیرش روایتی نیز از ابن مسعود در این رابطه نقل کرده است:

«وعن ابن مسعود قال كنا نقرأ على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله ﴿يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليک من ربک﴾ إن علياً مولى المؤمنين ﴿وإن لم تفعل فما بلغت رسالته﴾»[2]

جلال الدین سیوطی[3] و محمود آلوسی[4] روایت ابن مسعود را هم نقل کرده و اشکالی بر آن نگرفته اند.

سوم: ابن عباس

سند یکم:

«از ابو صالح از ابن عباس نقل شده است که در تفسیر آیه ی «ای رسول ابلاغ کن» گفت: در حق علی (علیه السلام) نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا در مورد او ابلاغ کند؛ پس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هرکس را که من مولای اویم ، پس علی علیه السلام مولای اوست ؛ خداوندا دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد

---

[۱] فتح البیان فی مقاصد القرآن ، ج ۴ ص ۱۸-۱۹ سایت شامله؛... وفيه نظر فإن نفي التبليغ عن الرسالة الواحدة أبلغ من نفيه عن الرسالات كما ذكره علماء البيان على خلاف في ذلك، وقد بلغ رسول الله صلی الله علیه و آله لأمته ما نزل إليه وقال لهم في غير موطن هل بلغت؟ فيشهدون له بالبيان، فجزاه الله عن أمته خيراً، وحاشاه أن يكتم شيئاً مما أوحى إليه

[۲] فتح البیان فی مقاصد القرآن ، ج ۴ ص ۱۹ سایت شامله

[۳] الدر المنثور للسيوطي ج ۳ ص ۱۱۷ وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال : كنا نقرأ على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله) يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليک من ربک (ان عليا مولى المؤمنين) وإن لم تفعل فما بلغت رسالته

[٤] روح المعاني للآلوسي ج ۶ ص ۱۹۳ وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال : كنا نقرأ على عهد رسول الله (صلى الله عليه و سلم) ياأيها الرسول بلغ ماأنزل اليک من ربک إن عليا ولي المؤمنين وإن لم تفعل فما بلغت رسالته

و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد.»[۱]

سند دوم:

«عبایة بن ربعی از عبد الله بن عباس و او از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث معراج را روایت نموده تا اینجا که خداوند فرمود : من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم مگر آن‌که برای او وزیری قرار دادم و تو رسول خدا و علی وزیر تو است.

ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و کراهت داشت از این که از آن، سخنی برای مردم بگوید؛ زیرا که مردم ، تازه از جاهلیت فاصله گرفته بودند تا این که شش روز گذشت ، و خداوند این آیه را نازل کرد « شاید (ابلاغ) بعض آیاتی را که به تو وحی می شود، (بخاطر عدم پذیرش آنها) ترک کنی (و به تأخیر اندازی) » و پیامبر صلی الله علیه و آله صبر نمود تا روز هجدهم ذی الحجه رسید و خداوند آیه ی ﴿ای پیامبر آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده ، ابلاغ کن ﴾ و (روز قبل) پیامبر صلی الله علیه و آله به بلال امر نموده بود تا در میان مردم اعلام نماید که فردا کسی نماند مگر آنکه به سمت غدیر خم حرکت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه افتاد و مردم نیز به دنبال ایشان حرکت نمودند (و وقتی به غدیر خم رسیدند ، درجمع مردم سخنرانی نمود) و فرمود : « ای مردم ! خداوند مرا به ابلاغ رسالتی برای شما امر فرموده که سینه‌ام از بیان آن به دلیل آن که شما مرا متهم ساخته و تکذیب نمایید، تنگ شد تا آن که پروردگارم مرا مورد عتاب قرار داد و تهدید نمود. سپس دست علی بن أبی طالب علیه السلام را گرفت و بلند نمود تا جایی که مردم سپیدی زیر بغل آن دو را مشاهده نمودند، آنگاه فرمود : « ای مردم ! خداوند مولای من و من مولای شما هستم ، و هرکه من مولای اویم ، علی مولای اوست ، بارپروردگارا ! هر که او را دوست دارد ، دوست بدار و هر که او را دشمن دارد دشمن بدار و هر که او را یاری نماید ، یاری نما و هر که او را خوار نماید ، خوار نما » و آنگاه خداوند این آیه را نازل نمود : ﴿ امروز، دین شما را کامل نمودم.﴾»[۲]

---

[۱] تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲ روی أبو محمد عبدالله بن محمد القاینی نا أبو الحسن محمد بن عثمان النصیبی نا : أبو بکر محمد ابن الحسن السبیعی نا علی بن محمد الدهان ، والحسین بن إبراهیم الجصاص قالانا الحسن بن الحکم نا الحسن بن الحسین بن حیان عن الکلبی عن أبی صالح عن ابن عباس فی قوله (یا أیها الرسول بلغ) قال : نزلت فی علی رضی الله عنه أمر النبی صلی الله علیه و آله أن یبلغ فیه فأخذ علیه السلام بید علی ، وقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه .

[۲] شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۱ صص ۱۹۲-۱۹۳ ح ۲۵۰ پی دی اف؛ حدثنی محمد بن القاسم بن أحمد فی تفسیره قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن علی الفقیه، قال: حدثنا أبی قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن عبد الله البرقی، عن أبیه،

چهارم: براء بن عازب

فخر رازی درباره ی شأن نزول آیه ی ابلاغ در حق امام علی عليه‌السلام می نویسد:

«دهم: آیه در فضل علی بن ابی طالب عليه‌السلام نازل شده است و هنگامی که این آیه نازل شد ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دستش را گرفت و فرمود: «هرکس را که من مولای اویم، پس علی عليه‌السلام مولای اوست ؛ خداوندا دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد» ، پس عمر او را ملاقات کرد و گفت: مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب ! مولای من و مولای همه ی مؤمنین شدی. و آن ، سخن ابن عباس ، براء بن عازب و محمد بن علی (امام باقر عليه‌السلام) است.»[1]

امرتسری حنفی نیز همین مطلب را از براء بن عازب نقل کرده و گفته است که آن را ابونعیم و ثعلبی روایت کرده اند.[2]

عن خلف بن عمار الأسدی عن أبی الحسن العبدی عن الأعمش، عن عباية بن ربعی عن عبد الله بن عباس عن النبی (صلى‌الله‌عليه‌وآله) [وساق] حديث المعراج إلى أن قال: وإنی لم أبعث نبيا إلا جعلت له وزيرا، وإنک رسول الله وإن عليا وزيرک. قال ابن عباس: فهبط / ۴۷ / ب / رسول الله فكره أن يحدث الناس بشئ منها إذ كانوا حديثی عهد بالجاهلية حتى مضى [من] ذلک ستة أيام، فأنزل الله تعالى (فلعلک تارک بعض ما يوحى إليک) فاحتمل رسول الله [صلى‌الله‌عليه‌وآله] حتى كان يوم الثامن عشر، أنزل الله عليه (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليک من ربک) ثم إن رسول الله (صلى‌الله‌عليه‌وآله) أمر بلالا حتى يؤذن فی الناس أن لا يبقى غدا أحد إلا خرج إلى غدير خم، فخرج رسول الله (صلى‌الله‌عليه‌وآله) والناس من الغد، فقال: يا أيها الناس إن الله أرسلنی إليكم برسالة وإنی ضقت بها ذرعا مخافة أن تتهمونی وتكذبونی حتى عاتبنی ربی فيها بوعيد أنزله علی بعد وعيد، ثم أخذ بيد علی بن أبی طالب فرفعها حتى رأى الناس بياض إبطيهما [إبطهما " خ "] ثم قال: أيها الناس الله مولای وأنا مولاكم فمن كنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله. وأنزل الله: (اليوم أكملت لكم دينكم).

[1] التفسير الكبير ج ۱۲ ص ۴۲ العاشر : نزلت الآية فی فضل علی بن أبی طالب عليه السلام ، ولما نزلت هذه الآية أخذ بيده وقال : (من كنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه) فلقيه عمر رضی الله عنه فقال : هنيئا لک يا ابن طالب أصبحت مولای ومولى كل مؤمن ومؤمنة ، وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علی

[2] أرجح المطالب فی عد مناقب أسد الله الغالب ، ص ۷۹ پی دی اف / عن البراء بن عازب قال فی قوله تعالی يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليک من ربک ای بلغ من فضائل علی نزلت فی غدير خم خطب رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ثم قال من كنت مولاه فعلی مولاه فقال فقال عمر بخ بخ يا علی أصبحت مولای ومولى كل مؤمن ومؤمنة . أخرجه أبو نعيم والثعلبی.

پنجم: ابوهریره

«أبوهریره از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود : « وقتی به آسمان سیر نمودم ، در زیر عرش الهی چنین شنیدم: علی علیه‌السلام پرچم هدایت و دوستدار کسی است که به من ایمان آورد. ای محمد! این را ابلاغ کن .

ابوهریره در ادامه گفت: وقتی که پیامبر ﷺ بازگشت، آن را مخفی ساخت لذا خداوند عز وجل این آیه را ﴿ ای پیامبر! آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده است، ابلاغ کن ﴾ در مورد علی بن أبی طالب علیه‌السلام نازل نمود و این که ﴿و اگر ابلاغ نکنی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد.﴾»[1]

ششم: عبد الله بن أبی أوفی

«عبد الله بن أبی أوفی وید: رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم این آیه را تلاوت نمود: ﴿ ای پیامبر! آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده است ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد.﴾ سپس پیامبر ﷺ دست علی علیه‌السلام را بلند کرد تا جایی که سپیدی زیر بغل او نمایان شد. سپس فرمود: « آگاه باشید که هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست. بارپروردگارا ! با هر که او را دوست دارد، دوست و با هر که او را دشمن دارد دشمن باش » سپس فرمود: «پروردگارا ! شاهد باش.» »[2]

---

[۱] شواهد التنزیل حاکم حسکانی - ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۲۴۳ پی دی اف؛ أخبرنا السید أبو الحسن محمد بن [علی بن] الحسین الحسنی رحمه الله قراءة قال: أخبرنا أبو الحسن محمد بن محمد بن علی الأنصاری بطوس، قال: حدثنا قریش بن خداش بن السائب، قال حدثنا أبو عصمة نوح بن أبی مریم، عن إسماعیل، عن أبی معشر، عن سعید المقبری عن أبی هریرة، عن النبی (ﷺ) قال: لما أسری بی إلی السماء سمعت [نداء من] تحت العرش أن علیا رایة الهدی وحبیب من یؤمن بی بلغ یا محمد، قال: فلما نزل النبی (ﷺ) أسر ذلک، فأنزل الله عز وجل: (یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک) فی علی بن أبی طالب، (وإن لم تفعل فما بلغت رسالته، والله / ۴۶ / أ / یعصمک من الناس).

[۲] شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۱ ص ۱۹۰ ح ۲۴۷ پی دی اف؛ أخبرنا أبو بکر السکری قال: أخبرنا أبو عمرو المقری قال أخبرنا الحسن بن سفیان، قال: حدثنی أحمد بن أزهر قال: حدثنا عبد الرحمان بن عمرو بن جبلة، قال: حدثنا عمر بن نعیم بن عمر بن قیس الماصر، قال: سمعت جدی قال حدثنا عبد الله بن أبی أوفی قال: سمعت رسول الله (ﷺ) یقول / ۴۶ / ب / یوم

هفتم: جابر بن عبدالله انصاری

«أبو صالح از ابن عباس و جابر بن عبد الله نقل نموده که گفتند : خداوند به محمد ﷺ فرمان داد که علی علیه‌السلام را بر مردم منصوب نموده و آنان را از ولایت او آگاه سازد و رسول خدا ﷺ از طعنه آنان و این که بگویند: پسر عمویش را به دلیل انگیزه های شخصی مقدم نموده است، خوفناک گردید. در این هنگام ، خداوند به او چنین وحی نمود: ﴿ ای پیامبر ! آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده است، ابلاغ کن ﴾ لذا رسول خدا ﷺ ولایت علی علیه‌السلام را در روز غدیرخم اعلام نمود.»[1]

هشتم: حذیفة بن یمان

«حذیفه بن یمان گفته است: به خدا سوگند، در مجلس غدیر خم من مقابل رسول خدا ﷺ نشسته بودم و مجلس مملو از مهاجر و انصار بود که ناگاه پیامبر ﷺبرخواست و فرمود : ای مردم! به راستی که خداوند مرا به کاری فرمان داده است و فرموده است: ﴿ای پیامبر ! آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده است ، ابلاغ کن.﴾ سپس پیامبر ﷺ علی بن أبی طالب علیه‌السلام را صدا زد و در سمت راست خود قرار داد، سپس فرمود : ای مردم! آیا نمی‌دانید که من از شما به خودتان سزاوارترم؟ گفتند : آری. فرمود: « هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست. بارپروردگارا ! با هر که او را دوست دارد ، دوست و با هر که او را دشمن دارد ، دشمن باش و هر که او را یاری نماید ، یاری نما و هر که او را خوار نماید ، خوار نما » .

حذیفه در ادامه گفت: سوگند به خدا دیدم که معاویه برخواست و با تکبّر و عصبانیت از مجلس خارج شد ، در حالی که دست راست خود را بر دوش عبد الله بن قیس أشعری و دست چپش را بر دوش مغیرة بن شعبه گذارده بود و با این حال راه می رفت ، می‌گفت : ما سخنان محمد را تصدیق نمی‌کنیم و به ولایت علی اقرار

غدیر خم وتلا هذه الآیة: (یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک، وإن لم تفعل فما بلغت رسالته) ثم رفع یدیه حتی یری بیاض إبطیه ثم قال: ألا من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. ثم قال: اللهم اشهد

[1] شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۱ ص ۱۹۲ ح ۲۴۹ پی دی اف؛ حدثنی علی بن موسی بن إسحاق، عن محمد بن مسعود بن محمد، قال: حدثنا سهل بن بحر، قال: حدثنا الفضل بن شاذان، عن محمد بن أبی عمیر، عن عمر بن أذینة عن الکلبی عن أبی صالح عن ابن عباس وجابر بن عبد الله قالا: أمر الله محمدا أن ینصب علیا للناس لیخبرهم بولایته فتخوف رسول الله (ﷺ) أن یقولوا حابا ابن عمه وأن یطعنوا فی ذلک علیه ، فأوحی الله إلیه: (یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک) الآیة، فقام رسول الله بولایته یوم غدیر خم

نخواهیم کرد. در این هنگام ، خدوند این آیات را نازل نمود: ﴿او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند * بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد، * سپس به سوی خانواده خود بازگشت در حالی که متکبّرانه قدم برمی داشت! ﴾ و رسول خدا صلی الله علیه و آله فهمید که باید او را بازگردانده و به قتل رساند. در این هنگام، جبرئیل علیه السلام این آیه را تلاوت نمود: ﴿ زبانت را بخاطر عجله برای خواندن آن حرکت مده» و پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد.﴾[1]

شاهدی دیگر بر نزول آیه ی ابلاغ در غدیر خم

در بعضی از روایات غدیر آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از صحابه اقرار گرفتند که آیا پیام پروردگارم را ابلاغ کردم ؟ و آنها گفتند: بله .

ثعلبی می نویسد:

«و آنچه در رابطه با حقوق مسلمانان به تو نازل شده است ، ابلاغ کن. پس هنگامی که آیه نازل شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در حجة الوداع خطبه خواند و این حدیث را فرمود و سپس گفت: آیا رساندم ؟»[2]

ابن حجر هیثمی می نویسد:

«و لفظ حدیث غدیر را طبرانی و غیره بسند صحیح نقل کرده اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در روز غدیر خم در زیر سایه درختان خطبه‌ای خواند و فرمود: ای مردم! خداوند مهربان و دانا مرا مطّلع ساخته است

---

[۱] شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۲ ص ۲۹۶-۲۹۷ ح ۱۰۴۱ پی دی اف؛ فرات قال: حدثنی إسحاق بن محمد بن القاسم بن صالح بن خالد الهاشمی حدثنا أبو بکر الرازی محمد بن یوسف بن یعقوب بن إبراهیم بن نبهان بن عاصم بن زید بن طریف مولی علی بن أبی طالب حدثنا محمد بن عیسی الدامغانی حدثنا سلمة بن الفضل، عن أبی مریم، عن یونس بن حسان، عن عطیة: عن حذیفة بن الیمان قال: کنت والله جالسا بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله (و) قد نزل بنا غدیر خم، وقد غص المجلس بالمهاجرین والأنصار، فقام رسول الله صلی الله علیه و آله علی قدمیه فقال: یا أیها الناس إن الله أمرنی بأمر فقال: (یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک) ثم نادی علی بن أبی طالب فأقامه عن یمینه ثم قال: یا أیها الناس ألم تعلموا أنی أولی منکم بأنفسکم؟ قالوا: اللهم بلی. قال: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله. فقال حذیفة: فوالله لقد رأیت معاویة قام وتمطی وخرج مغضبا واضع یمینه علی عبد الله بن قیس الأشعری ویساره علی المغیرة بن شعبة ثم / ۱۷۹ / أ / قام یمشی متمطئا وهو یقول: لا نصدق محمدا علی مقالته ولا نقر لعلی بولایته. فأنزل الله تعالی: (فلا صدق ولا صلی ولکن کذب وتولی، ثم ذهب إلی أهله یتمطی) فهم به رسول الله صلی الله علیه و آله أن یرده فیقتله فقال له جبرئیل: لا تحرک به لسانک لتعجل به. فسکت عنه

[۲] تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲ وبلغ ما أنزل إلیک فی حقوق المسلمین فلما نزلت الآیة خطب رسول الله صلی الله علیه و آله أی یوم هذا الحدیث فی خطبة الوداع ، ثم قال : هل بلغت ؟

که هیچ پیامبری عمر نمی‌کند مگر به اندازه ی نصف عمر پیامبر پیش از خود، و من می‌دانم که به زودی دعوت حق را اجابت می کنم و به سرای دیگر رهسپار می شوم؛ خود و شما را مسئول می‌دانم، شما چه می‌گویید؟

مردم در پاسخ گفتند: همگی گواهی می‌دهیم که شما خیر خواهانه و با کوشش و تحمل سختی ابلاغ نمودید؛ پروردگار پاداش نیک به شما ارزانی دارد.

پیامبر ﷺ فرمود: مگر نه این است که شما اقرار دارید به یکتایی خداوند، و اینکه محمد ﷺ بنده و فرستادهٔ اوست، و بهشت و دوزخ حق است، و مرگ و برانگیخته شدن مردم پس از آن نیز حق است، و رستاخیز بدون هیچ شک و شبهه‌ای فرا می‌رسد و خدا مردم را که در گورها خفته‌اند بر می انگیزاند؟

گفتند: به همهٔ این‌ها اقرار و اعتراف داریم.

پیامبر ﷺ فرمود: پروردگارا گواهی آنان را شاهد باش. پس از آن فرمود: ای مردم! خدا مولای من است و من مولای مؤمنان، و من از جان آنان به خود آنان سزاوارتر می‌باشم، پس هر که من مولای اویم این (علی) مولای اوست؛ خدایا دوست داران او را دوست بدار، و با دشمنان او دشمن باش.

سپس خطاب به مردم فرمود: من پیش از شما از دنیا می‌روم ؛ کنار حوض کوثر حاضر می‌شوم، و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید، حوضی که پهناورتر از مساحت بین بصری تا صنعاء (شام تا یمن) است، و «قدح» جام و پیاله سیمین کنار آن حوض به شمار ستارگان آسمان است، و هنگامی که در کنار حوض بر من وارد می‌شوید از دو یادگار گرانبها از شما می‌پرسم که با آن دو چه کردید، اینک بنگرید که بعد از من با آن دو امانت چگونه رفتار خواهید کرد؛ یکی از آن دو ، کتاب خدا است که ثقل اکبر است، ریسمانی است که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر به دست شماست؛ به قرآن چنگ بزنید تا گمراه نشوید، و تغییر در آن را روا ندارید، و دیگری عترت و اهل بیت من هستند؛ خدای لطیف و خبیر به من اطلاع داده که این دو همواره با یکدیگر هستند، و جدایی آنان از یکدیگر امکان‌پذیر نیست تا زمانی که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»[1]

---

[۱] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۱۰۸-۱۰۹ ولفظه عند الطبرانی وغیره بسند صحیح أنه ﷺ خطب بغدیر خم تحت شجرات فقال (أیها الناس إنه قد نبأنی اللطیف الخبیر أنه لم یعمر نبی إلا نصف عمر الذی یلیه من قبله وإنی لأظن أنی یوشک أن أدعی فأجیب وإنی مسؤول وإنکم مسؤولون فماذا أنتم قائلون) قالوا نشهد إنک قد بلغت وجاهدت ونصحت فجزاک الله خیرا فقال (ألیس تشهدون أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله وأن جنته حق وأن ناره حق وأن الموت حق وأن البعث حق بعد الموت وأن الساعة آتیة لا ریب فیها وأن الله یبعث من فی القبور) قالوا بلی نشهد بذلک قال (اللهم اشهد

نسائی نیز از سعد بن ابی وقاص روایتی نقل کرده است که گفت:

«همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در راه مکه بودیم ، پس هنگامی که به غدیر خم رسید ، مردم را متوقف کرد. سپس جلو رفتگان بازگشتند و عقب ماندگان نیز به ایشان پیوستند. پس هنگامی که مردم اجتماع کردند ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! آیا [پیام خدا را] رساندم؟ گفتند: آری . فرمود: خداوندا شاهد باش و آن را سه مرتبه گفتند ، سپس فرمود: ای مردم! ولی شما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش . و این را سه مرتبه گفتند ، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و بلندش کرد و سپس فرمود: هرکس را که خدا و رسولش ولی اوست ، پس این ولی اوست ؛ خداوندا دوست دار هر کس را که دوستش داشته باشد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد.»[1]

برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سند این روایت در متابعات و شواهد داده است[2] و همانطور که قبلا گفتیم، این روایت را ضیاء مقدسی نیز با سند معتبر در صحیحش نقل کرده است.

کلام ثعلبی که ابهامی ندارد و کاملا روشن است، و در حدیث طبرانی، رسول خدا صلی الله علیه و آله ابتدا از مردم شهادت می گیرند که پیام پروردگارم در مورد وحدانیت خدا، نبوت خودم، حق بودن بهشت و جهنم، حق بودن مرگ و برانگیخته شدن در قیامت را برای شما رساندم، و سپس امامت امیر المومنین علیه السلام را به آنها عطف می نمایند و این قرینه ی آشکاری است بر الهی بودن امامت و ابلاغ آن به فرمان خداوند و همسنگ بودن آن با نبوت. اما در حدیث نسائی و ضیاء مقدسی که واضح است مطالب حدیث طبرانی از آن حذف شده نیز ، عطف بحث ولایت امیرالمومنین علیه السلام به ابلاغ پیامبر پروردگار، آمده است.

) ثم قال (یا أیها الناس إن الله مولای وأنا مولى المؤمنین وأنا أولى لبم من أنفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه یعنی علیا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه) ثم قال (یا أیها الناس إنی فرطکم وإنکم واردون علی الحوض حوض أعرض مما بین بصری إلى صنعاء فیه عدد النجوم قدحان من فضة وإنی سائلکم حین تردون علی عن الثقلین فانظروا کیف تخلفونی فیهما الثقل الأکبر کتاب الله عز وجل سبب طرفه بید الله وطرفه بأیدیکم فاستمسکوا به لا تضلوا ولا تبدلوا وعترتی أهل بیتی فإنه قد نبأنی اللطیف الخبیر أنهما لن ینقضیا حتى یردا علی الحوض)

[1] عن سعد قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله بطریق مکة وهو موجه إلیها فلما بلغ غدیر خم وقف الناس ثم رد من مضى ولحقه من تخلف فلما اجتمع الناس إلیه قال أیها الناس هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثلاث مرات یقولها ثم قال أیها الناس من ولیکم قالوا الله ورسوله ثلاثا ثم أخذ بید علی فأقامه ثم قال من کان الله ورسوله ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

[2] سنن النسائی الکبری ج ۵ ص ۱۳۵ ح ۸۴۸۱ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد

شاهد سوم : خبر از نزدیکی رحلت

پیامبر اکرم ﷺ در صدر خطبه غدیر خطاب به مردم فرمودند: «من بشر هستم و نزدیک است که دعوت شوم و آن را اجابت بکنم.» یا بنا بر نقلی ، فرمودند : «گویا من دعوت شده و اجابت کرده‌ام.»

مسلم در صحیحش از زید بن ارقم چنین روایت میکند:

«روزی پیغمبر خدا ﷺ بین ما برای خواندن خطبه برخاست. ما در مکانی بین مکه و مدینه بودیم که «خم» خوانده می شود. پس حمد خدای و ثنای او را به جای آورد و به وعظ و ذکر پرداخت. سپس فرمود: اما بعد، بدانید ای مردم که من هم بشرم و به زودی فرستاده ی خدا پیش من می آید و دعوت او را اجابت می کنم.»[1]

شبیه همین مطلب را نسائی از زید بن ارقم نقل کرده[2] و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است[3] و همچنین حاکم[4] و ذهبی[5] نیز آن را تصحیح کرده اند.

از این تعبیرات استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ در صدد ابلاغ مطلب بسیار مهمّی بودند که قبل از آن مقدمه چینی کرده و خبر از رحلت خود می‌دهند، و این جز با معنای جانشینی خود در امر امامت، خلافت و سرپرستی سازگاری ندارد.

---

[۱] صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۷۳ ح ۲۴۰۸ قام رسول الله ﷺ یوما فینا خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة فحمد الله وأثنی علیه ووعظ وذکر ثم قال أما بعد ألا أیها الناس فإنما أنا بشر یوشک أن یأتی رسول ربی فأجیب

[۲] عن زید بن أرقم قال لما رجع رسول الله ﷺ عن حجة الوداع ونزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن ثم قال کأنی قد دعیت فأجبت

[۳] سنن النسائی الکبری ج ۵ ص ۴۵ ح ۸۱۴۸ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[٤] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۱۸ ح ۴۵۷۶

[٥] البدایة والنهایة ج ۵ ص ۲۰۹ قال ابن کثیر: قال شیخنا أبو عبد الله الذهبی وهذا حدیث صحیح

شاهد چهارم: مقارنه ولایت رسول خدا (ص) و امیر مؤمنان علیه السلام

حضرت رسول ﷺ قبل از جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» از مردم اقرار گرفتند که آیا من از خود شما به شما سزاوارتر نیستم ؟ «ألست أولی بکم من انفسکم» وقتی همه ی مردم سخن آن حضرت را تصدیق کردند، بلا فاصله بعد از آن فرمودند : پس هرکس من مولای او هستم، علی علیه‌السلام نیز مولای او است.

روایت یکم:

«علی علیه‌السلام فرمود: رسول خدا ﷺ در زیر درختی در محل «خم» قرار گرفته بود ، طولی نکشید از زیر درخت بیرون آمده و دست مرا گرفت و خطاب به مردم فرمود : ای مردم ! مگر نه این است که گواهی می‌دهید خدای تعالی پروردگار شماست ؟ در پاسخ گفتند : آری ! فرمود: مگر نه این است که گواهی می‌دهید خدا و رسول او از جان شما به شما سزاوارترند؟ و خدا و رسول او مولای شمایند ؟ گفتند : آری ! فرمود: بنابراین ، کسی که خدا و رسول او مولای او هستند ، به راستی این شخص (علی علیه‌السلام) مولای اوست. اینک ، در میان شما دو اثر ارزنده و گرانبها می‌گذارم که هرگاه به آن‌ها تمسک کنید ، هرگز در منجلاب گمراهی گرفتار نخواهید شد : یکی کتاب خدا است که ریسمان استوار میان شما و خدا می‌باشد که یک طرف آن در دست حق تعالی است و طرف دیگرش در اختیار شماست و دیگری ، اهل بیت من است.»[1]

سند این روایت را ابن حجر عسقلانی[2] و حافظ بوصیری[3] تصحیح کرده اند.

روایت دوم:

دارقطنی و حاکم روایت کرده اند که:

«رسول خدا ﷺ بین مکه و مدینه نزدیک پنج درخت بزرگ و پر شاخ و برگ فرود آمد. مردم زیر درخت ها را

---

[۱] عن علی رضی الله عنه قال : إن النبی ﷺ حضر الشجرة بخم ، ثم خرج آخذا بید علی رضی الله عنه قال : ' ألستم تشهدون أن الله تبارک وتعالی ربکم ؟ ' قالوا : بلی . قال ﷺ: ' ألستم تشهدون أن الله ورسوله أولی بکم من أنفسکم وأن الله تعالی ورسوله أولیاؤکم ؟ ' . فقالوا : بلی . قال : ' فمن کان الله ورسوله مولاه فإن هذا مولاه ، وقد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا کتاب الله تعالی ، سببه بیدی ، وسببه بأیدیکم ، وأهل بیتی ' .

[۲] المطالب العالیة ج ۱۶ ص ۱۴۲ ح ۳۹۴۳ قال ابن حجر العسقلانی: إسناده صحیح

[۳] إتحاف الخیرة ، ج ۷ ص ۲۱۰ ح ۶۶۸۳ سایت شامله / قال الحافظ البوصیری : رَوَاهُ إِسْحَاقُ بِسَنَدٍ صَحِیحٍ

جارو کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله شامگاهان به آن جا رسید (و برای ایراد خطبه برخاست). ابتدا حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سخنانی در ذکر و وعظ بیان کرد و آنچه را خدای می خواست که او بگوید، گفت. سپس فرمود: ای مردم، من دو امر را بین شما باقی می گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید ، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترت و اهل بیت من. (سپس فرمود) آیا می دانید که من بر مؤمنان از جانهای خودشان اولی ترم؟ (سه بار این را فرمودند) گفتند: آری. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس هر که را من مولای اویم ، علی علیه السلام هم مولای اوست، سپس دستش را گرفت و بلند کرد.»[۱]

این روایت را نسائی نیز نقل کرده و ابو اسحاق حوینی سندش را تصحیح کرده است.[۲]

روایت سوم:

ابن حجر هیثمی می نویسد:

«و لفظ حدیث غدیر را طبرانی و غیره بسند صحیح نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در زیر سایه درختان خطبه‌ای خواند و فرمود: ... ای مردم! خدا مولای من است و من مولای مؤمنان، و من از جان آنان به خود آنان سزاوارتر می‌باشم، پس هر که من مولای اویم این (علی) مولای اوست؛ خدایا دوست داران او را دوست بدار، و با دشمنان او دشمن باش...»[۳]

استفاده از فای تفریع در این روایت در جمله ی «فمن کان الله ورسوله مولاه فإن هذا مولاه» و نیز در روایت قبلی ، به صراحت این مطلب را ثابت می‌کند که ولایت امیرالمومنین علیه السلام همان ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

---

[۱] جزء أبی الطاهر للدارقطنی ج ۱ ص ۵۰ ح ۱۵۲ و المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۱۸ ح ۴۵۷۷ فقال أبو الطفیل حدثنی زید بن أرقم أن النبی صلی الله علیه و آله نزل بین مکة والمدینة عند سمرات خمس دوحات عطاس فکنس الناس لرسول الله صلی الله علیه و آله ما تحت السمرات ثم راح عسیه فحمد الله وأثنی علیه ثم قال إنی تارک فیکم أمرین لن تضلوا ما اتبعتموهما کتاب الله عز وجل وأهل بیتی عترتی ثم قال الست أولی بالمؤمنین من أنفسهم قالها ثلاث مرات قال الناس بلی قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه ثم أخذ بیده فرفعها

[۲] خصائص الامام علی (ع) للنسائی ، ص ۷۲-۷۳ ح ۷۴ پی دی اف؛ قال الحوینی : إسناده صحیح

[۳] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۱۰۸-۱۰۹ ولفظه عند الطبرانی وغیره بسند صحیح أنه صلی الله علیه و آله خطب بغدیر خم تحت شجرات ... ثم قال (یا أیها الناس إن الله مولای وأنا مولی المؤمنین وأنا أولی لبم من أنفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه یعنی علیا اللهم وال من وإلاه وعاد من عاداه) ...

شاهد پنجم: حدیث ثقلین در سیاق حدیث غدیر

با اسناد صحیح روایت شده است که پیامبر ﷺ در خطبه ی غدیر هم حدیث ثقلین را فرموده اند و به آن وصیت کرده اند[۱] ، و روشن است که حدیث ثقلین متابعت و اطاعت را بیان میکند، نه نصرت و دوستی را .

---

[۱] سلسلة الأحاديث الصحيحة ، ج ۴ ص ۳۵۷ ح ۱۷۶۱

شاهد ششم: دعای پس از حدیث غدیر

حضرت رسول ﷺ پس از اینکه حدیث غدیر را فرمودند، دست به دعا برداشته و فرمودند:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ ؛ یعنی خداوندا ! دوست بدار هر کس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هر کس را که دشمنش بدارد و یاری کن هر کس را که یاری اش کند و خوار کن هر کس را که بخواهد خوارش کند.»

«سعید بن وهب گوید: علی علیه‌السلام در رحبه فرمود: قسم می دهم به خدا هرکس را که در روز غدیر خم از رسول خدا ﷺ شنید که می فرمود: همانا ولی من خدا است و من ولی مومنین هستم و هرکس که من ولی او هستم ، پس این ولی اوست ؛ خداوندا ! دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد و یاری کن هرکس را که یاری اش کند.

سعید گفت: از کنارم شش نفر برخواستند و شهادت دادند و زید بن یثبع نیز همین مطلب را گفته است.»[۱]

این روایت را نسائی نقل کرده و حوینی سندش را صحیح[۲] و ابن کثیر نیز نیکو دانسته است.[۳]

همین روایت را ضیاء مقدسی در صحیحش آورده[٤] و محقق کتابش دکتر عبد الملک بن دهیش سندش را تصحیح کرده است.[۵]

نور الدین هیثمی می نویسد:

عمرو بن ذی مر ، سعید بن وهب و زید بن بثیع گفتند که ما شنیدیم که علی (علیه‌السلام) می فرمود: سوگند می

---

[۱] أخبرنا الحسين بن حريث المروزى قال حدثنا الفضل بن موسى عن الأعمش عن أبى إسحاق عن سعيد بن وهب قال قال على فى الرحبة أنشد بالله من سمع رسول الله ﷺيوم غدير خم يقول إن الله وليى وأنا ولى المؤمنين ومن كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأنصر من نصره قال فقال سعيد قام إلى جنبى ستة وقال زيد بن يثيع قام عندى ستة

[۲] خصائص الامام على للنسائى ، ج ۱ ص ۸۵-۸۶ ح ۹۳ پی دی اف ؛ قال الحوينى: إسناده صحيح

[۳] البداية والنهاية ج ۵ ص ۲۱۰ قال ابن كثير: وهذا اسناد جيد

[٤] قال على رضى الله عنه أنشد الله من سمع رسول الله ﷺيقول يوم غدير خم الله وليى وأنا ولى المؤمنين من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره قال فقال سعيد فقام إلى جنبى ستة قال فقال زيد بن يثيع قام من عندى ستة ...

[۵] الأحاديث المختارة ج ۲ ص ۱۰۶-۱۰۷ ح ۴۸۱ قال عبدالملک دهيش : إسناده صحيح

دهم کسی را که سخن رسول الله ﷺ را در روز غدیر خم آن هنگام که ایستاده بود شنید، بلافاصله سیزده مرد برخاسته و شهادت دادند که رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا من از مومنین به خودشان سزاوارتر نیستم؟» همه گفتند : آری ای رسول خدا . پس پیامبر ﷺ دست علی علیه‌السلام را گرفت و فرمود: «هر کس که من مولای اویم ، پس این مولای اوست ؛ بار خدایا ! دوست بدار هر کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس که او را دشمن دارد و دوستدار کسی باش که او را دوست دارد و مبغوض بدار کسی را که او را مبغوض دارد و یاور کسی باش که یاری اش کند و خوار گردان کسی را که او را خوار گرداند.»

این حدیث را بزار نقل کرده که راویانش همه راویان صحیح بخاری هستند بجز فطر بن خلیفة که او هم ثقه است.»[1]

این جمله، تنها با معنای «سرپرستی و امامت» سازگاری دارد، نه با معنای «محبّت و دوستی» ؛ زیرا معنا ندارد که پیامبر ﷺ دعا کند برای کسانی که حضرت علی علیه‌السلام دوست آنان است.

در واقع حضرت رسول ﷺ بعد از آن که حضرت امیر المومنین علیه‌السلام را به جانشینی خود برگزیدند، برای تثبیت این امر مهم و عملی شدن آن ، مردم را ترغیب کردند که آن حضرت را در اجرای این امر و اداره امور مملکت یاری نمایند که اگر چنین کنند ، خداوند آن‌ها را یاری خواهد کرد و از طرف دیگر به دشمنانشان فهماندند که اگر با حضرت علی علیه‌السلام مخالفت کنند و قصد دشمنی با او را داشته باشند ، در حقیقت با خداوند مخالفت کرده و با او دشمنی کرده‌اند.

چنین دعائی جز با مقام امامت و خلافت سازگاری ندارد؛ زیرا اگر فقط دوستی و محبت حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام مطرح بود، معنا نداشت که این همه تأکید نمایند، تا جایی که دوستی او را دوستی خدا و دشمنی با او را دشمنی با خدا اعلام نمایند و برای یاری کنندگان امیرالمومنین علیه‌السلام طلب نصرت الهی و برای مخالفینش نفرین کند.

---

[1] مجمع الزوائد للهيثمى ج ۹ ص ۱۰۵ وعن عمرو بن ذى مر وسعيد بن وهب وعن زيد بن بثيع قالوا سمعنا عليا يقول نشدت الله رجلا سمع رسول الله ﷺ يقول يوم غدير خم لما قام فقام ثلاثة عشر رجلا فشهدوا أن رسول الله ﷺ قال ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم قالوا بلى يا رسول الله قال فأخذ بيد على فقال من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأحب من أحبه وأبغض من يبغضه وانصر من نصره واخذل من خذله رواه البزار ورجاله رجال الصحيح غير فطر بن خليفة وهو ثقة

جالب اینکه ابن تیمیه این قسمت از حدیث را دالّ بر عصمت دانسته و از این رو آن را دروغ پنداشته است.[۱]

[۱] در اواخر این کتاب در بحث امامت امیرالمومنین (ع) در پرتو عصمت ، سخن ابن تیمیه را آورده ایم.

شاهد هفتم: تبریک و تهنیت مردم به امیر مؤمنان علیه السلام

پس از اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را فرمودند ، عمر بن خطاب جلو آمده و به حضرت امیر المومنین علیه السلام چنین تبریک گفت :

«بَخٍ بَخٍ لَک یابْنَ أَبِی طَالِبٍ أَصْبَحْتَ الیوم مَوْلای وَمَوْلَی کلِّ مُسْلِمٍ»

«گوارا باد بر تو ای فرزند ابی طالب! تو امروز مولای من و مولای همه ی مسلمین گردیدی.»

این مطلب که از مهمترین قراین روشن کننده ی معنای حدیث غدیر است، در کتب اهل سنت از ۶ نفر از اصحاب روایت شده است:

یکم: براء بن عازب

«براء بن عازب می گوید: در حجة الوداع همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که به غدیر خم رسیدیم، فرمان اقامه نماز جماعت صادر شد و زیر درخت ها را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله تمیز کردند، پس نماز ظهر را خواندند و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا می دانید که من نسبت به مؤمنان از جان آنان به خودشان سزاوارتر هستم؟ گفتند: آری، و این را دو مرتبه فرمودند و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هرکس را که من مولای اویم ، پس علی علیه السلام مولای اوست ؛ خداوندا ! دوست بدار آنکه علی علیه السلام را دوست بدارد و دشمن بدار دشمن او را. پس عمر به دیدار ایشان رفت و گفت: مبارک باشد بر تو ای پسر ابوطالب ، تو اکنون مولای من و تمام مؤمنان شدی.»[۱]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و حمزه احمد الزین سندش را صحیح[۲] و وصی الله بن محمد عباس

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا عفان ثنا حماد بن سلمة أنا علی بن زید عن عدی بن ثابت عن البراء بن عازب قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی سفر فنزلنا بغدیر خم فنودی فینا الصلاة جامعة وکسح لرسول الله صلی الله علیه و آله تحت شجرتین فصلی الظهر وأخذ بید علی رضی الله عنه فقال ألستم تعلمون انی أولی بالمؤمنین من أنفسهم قالوا بلی قال ألستم تعلمون انی أولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال فأخذ بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من ولاه وعاد من عاداه قال فلقیه عمر بعد ذلک فقال له هنیاء یا بن أبی طالب أصبحت وأمسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة . قال أبو عبد الرحمن ثنا هدبة بن خالد ثنا حماد بن سلمة عن علی بن زید عن عدی بن ثابت عن البراء بن عازب عن النبی صلی الله علیه و آله نحوه

[۲] مسند احمد، ج ۱۴ ص ۱۸۵ و ۱۸۶ ح ۱۸۳۹۱ پی دی اف / قال حمزة الزین : إسناده صحیح

سندش را حسن لغیره دانسته است.[۱]

مرکز فتوای اسلام وب هم این حدیث را معتبر دانسته و به آن استدلال کرده است؛

«می گوییم: مراد از آن (حدیث غدیر) ، محبت ، مودت و ترک دشمنی است ، و این همان چیزی است که صحابه از آن فهمیده اند تا جایی که عمر به علی علیه‌السلام گفت: مبارک باشد بر تو ای پسر ابوطالب ، تو اکنون مولای من و تمام مؤمنان شدی . آن را احمد روایت کرده است.»[۲]

ملا علی قاری هروی حنفی بعد از نقل و شرح این روایت می‌گوید:

«این روایت را احمد در مسند خود نقل کرده و کمترین درجه اش این است که «حسن» باشد؛ پس به سخن کسانی که در ثبوت این حدیث خدشه وارد کرده اند ، توجه نمی شود.»[۳]

عبد الملک عصامی مکی شافعی بعد از نقل این حدیث ، احادیث دیگری را نیز نقل می کند که عمر بن خطاب، امیرالمومنین علیه‌السلام را مولای خود و همه ی مومنین و مسلمین دانسته است؛

«عمر بعد از این قضیه با علی علیه‌السلام ملاقات کرد و گفت: ای پسر ابی طالب! گوارا باد بر تو ؛ صبح کردی و شب کردی در حالی که مولای هر مرد و زن مؤمنی هستی.

و از سالم منقول است که به عمر گفته شد : تو با علی علیه‌السلام رفتاری داری که نمی بینیم با احدی از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را انجام دهی. عمر گفت: زیرا او مولای من است !

و از عمر منقول است که دو نفر بیابانی برای حل خصومت نزد او آمدند ، پس به علی علیه‌السلام گفت: بین این دو قضاوت فرما. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام بین آن دو مرد حکم کرد ؛ یکی از آن دو با لحنی تحقیر آمیز گفت: این بین ما قضاوت می‌کند؟! عمر به طرف او رفت ، گریبانش را گرفت و گفت: وای بر تو، چه می‌دانی این شخص کیست؟ این مولای من و مولای هر مؤمنی است و کسی که او را به ولایت قبول نکند

---

[۱] فضائل الصحابة لابن حنبل ص ۷۵۵ ح ۱۰۴۲ قال وصی الله بن عباس: إسناده حسن لغیره

[۲] رقم الفتوی: ۷۳۴۳۸ ؛ در تاریخ چهارشنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۴۲۷ مصادف با ۱۲/۴/۲۰۰۶ نقول : المراد بذلک ، المحبة والمودة وترک المعاداة ، وهذا الذی فهمه الصحابة رضوان الله علیهم حتی قال عمر لعلی رضی الله عنهما : هنیئا یا ابن أبی طالب أصبحت وأمسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة . رواه أحمد

[۳] مرقاة المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۵۸ در شرح حدیث ۶۱۰۳ رواه أحمد أی فی مسنده ، وأقل مرتبته أن یکون حسنا فلا التفات لمن قدح فی ثبوت هذا الحدیث

مؤمن نیست .

و بین عمر و شخصی، راجع به مسأله‌ای منازعه واقع شد. عمر گفت: این فرد نشسته بین من و تو حکم کننده باشد و اشاره به علی بن ابی‌طالب علیه السلام کرد. آن مرد گفت: این مرد بزرگ شکم؟! عمر از جا برخاست و گریبان او را گرفت تا او را از زمین بلند کرد و به زمین زد، سپس گفت: آیا می‌دانی چه کسی را کوچک شمردی؟ کسی که مولای من و مولای هر مسلمانی است.

این روایات را ابن السمان نقل کرده است.»[1]

دوم: ابو هریره

خطیب بغدادی با سندش از ابوهریره نقل کرده است که گفت:

«هرکس که روز هجدهم ذی حجه را روزه بگیرد ، ثواب روزه شصت ماه برای وی نوشته می شود ؛ این روز، روز غدیر خم است، روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من ولی مؤمنان نیستم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. فرمود: هر کس من مولای او هستم، پس علی علیه السلام مولای او است. پس عمر گفت: تبریک، تبریک بر تو ای پسر ابوطالب، تو اکنون مولای من و مولای هر مسلمانی شدی. پس خداوند این آیه را نازل کرد: امروز دین شما را کامل کردم.»[2]

---

[۱] سمط النجوم العوالی ج ۳ ص ۳۶ ولقی عمر بن الخطاب علی بن أبی طالب بعد ذلک فقال له هنیئا لک یا بن أبی طالب أصبحت وأمسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة وعن سالم قیل لعمر إنک تصنع بعلی شیئا ما نراک تصنعه بأحد من أصحاب رسول الله قال إنه مولای وعن عمر وقد جاءه أعرابیان یختصمان فقال لعلی اقض بینهما یا أبا الحسن فقضی علی بینهما فقال أحدهما هذا یقضی بیننا فوثب إلیه عمر وأخذ بتلبیبه وقال ویحک أتدری من هذا هذا مولای ومولی کل مؤمن ومن لم یکن مولاه فلیس بمؤمن وعنه وقد نازعه رجل فی مسألة فقال له بینی وبینک هذا الجالس وأشار إلی علی بن أبی طالب فقال الرجل هذا الأبطن فنهض عمر عن مجلسه وأخذ بتلبیبه ورفعه من الأرض ثم ضرب به الأرض فقال أتدری من صغرت مولای ومولی کل مؤمن أو مسلم خرجهن ابن السمان

[۲] أنبأنا عبد الله بن علی بن محمد بن بشران أنبأنا علی بن عمر الحافظ حدثنا أبو نصر حبشون بن موسی بن أیوب الخلال حدثنا علی بن سعید الرملی حدثنا ضمرة بن ربیعة القرشی عن بن شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن أبی هریرة قال من صام یوم ثمان عشرة من ذی الحجة کتب له صیام ستین شهرا وهو یوم غدیر خم لما أخذ النبی صلی الله علیه و آله بید علی بن أبی طالب فقال ألست ولی المؤمنین قالوا بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لک یا بن أبی طالب أصبحت مولای ومولی کل مسلم فأنز الله الیوم أکملت لکم دینکم

سند این روایت طبق حکم برنامه ی جوامع الکلم، حسن است.[۱]

ألبانی که گویا دیوار کوتاه تری از شهر بن حوشب و مطر الوراق پیدا نکرده است، سند این روایت را به خاطر وجود آن دو تضعیف کرده است.[۲]

اما باید دانست که ألبانی چاره ی دیگری نداشته است ؛ چون در این روایت، نزول آیه ی اکمال هم درباره ی غدیر دانسته شده است!

در ادامه ثابت می کنیم که شهر بن حوشب و مطر الوراق، هر دو ثقه هستند و اقل مرتبه ی روایاتشان حسن است.

توثیق شهر بن حوشب:

او از رجال صحیح مسلم، سنن اربعه و بخاری در کتابهای غیر از صحیحش است و بزرگانی مثل احمد بن حنبل، بخاری، یحیی بن معین، ابو زرعه و یعقوب بن شیبه او را توثیق کرده اند.

جمال الدین مِزّی می نویسد :

«بخاری در کتاب های غیر از صحیحش، مسلم در صحیحش و نویسندگان سنن اربعه در سنن شان از او روایت کرده اند. شهر بن حوشب اشعری ... حرب بن اسماعیل کرمانی نقل کرده است که احمد بن حنبل گفت: حدیثش نیکو است ، و او را توثیق کرد ... و حنبل بن اسحاق از احمد بن حنبل نقل کرده است که گفت: عیبی بر او وارد نیست. عثمان بن سعید دارمی گفته است: به من خبر رسیده است که احمد بن حنبل، شهر بن حوشب را ستایش می کرد. و ترمذی از احمد بن حنبل نقل کرده که گفته است: اشکالی به حدیث عبد الحمید بن بهرام از شهر بن حوشب وارد نیست. و نیز ترمذی از بخاری نقل کرده که گفته است: شهر حسن الحدیث و کارش [در حدیث] قوی است، و گفته است: تنها ابن عون در تضعیف او سخن گفته است ...

---

[۱] تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۸۹ رقم ۴۳۹۲ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد حسن

[۲] سلسلة الأحادیث الضعیفة ، ج ۱۰ ص ۵۹۴ ح ۴۹۲۳ سایت شامله / أخرجه الخطیب فی "التاریخ" (۸/ ۲۹۰) ، وابن عساکر (۱۲/ ۱۱۸/ ۱-۲) . وهذا إسناد ضعیف أیضاً؛ لضعف شهر ومطر

و ابوبکر بن ابی خیثمه و معاویه بن صالح از یحیی بن معین نقل کرده اند که گفت: او ثقه است.»[۱]

هیثمی بعد از نقل روایتی می گوید:

«در سند آن شهر بن حوشب قرار دارد که در مورد او اختلاف کرده اند ، اما احمد، یحیی بن معین، ابوزرعه و یعقوب بن شیبه او را توثیق کرده اند.»[۲]

شمس الدین ذهبی نام او را در شمار راویان ثقه آورده و گفته است :

«شهر بن حوشب از علمای تابعین است که احمد بن حنبل و یحیی بن معین او را توثیق کرده اند.»[۳]

و حافظ ابن حجر عسقلانی او را حسن الحدیث دانسته است؛

«شهر بن حوشب حسن الحدیث است، اگرچه کمی ضعف در او باشد.»[٤]

هیثمی نیز بعد از نقل روایتی، او را ثقه دانسته است؛

«در سند آن شهر بن حوشب وجود دارد که او ثقه است و البته در موردش سخنانی وجود دارد و بقیه ی رجالش همگی ثقه هستند.»[۵]

---

[۱] تهذیب الکمال ج ۱۲ ص ۵۸۴ رقم ۲۷۸۱ بخ م ۴ : شهر بن حوشب الاشعری ، ... وقال حرب بن إسماعیل الکرمانی عن أحمد بن حنبل : ما أحسن حدیثه ، ووثقه ... وقال حنبل بن إسحاق ، عن أحمد بن حنبل : لیس به بأس . وقال عثمان بن سعید الدارمی : بلغنی أن أحمد بن حنبل کان یثنی علی شهر بن حوشب. وقال الترمذی : قال أحمد بن حنبل : لا بأس بحدیث عبدالحمید بن بهرام عن شهر بن حوشب. وقال الترمذی أیضا ، عن البخاری : شهر حسن الحدیث. وقوی أمره ، وقال : إنما تکلم فیه ابن عون ... وقال أبو بکر بن أبی خیثمة ، ومعاویة بن صالح عن یحیی بن معین : ثقة

[۲] مجمع الزوائد ج ۱ ص ۲۱۳ وفیه شهر بن حوشب وقد اختلفوا فیه ولکنه وثقه أحمد وابن معین وأبو زرعة ویعقوب بن شیبة

[۳] ذکر من تکلم فیه وهو موثق ج ۱ ص ۱۰۰ رقم ۱۶۱ شهر بن حوشب علی من علماء التابعین وثقة أحمد وابن معین

[٤] فتح الباری ج ۳ ص ۶۵ در شرح ح ۱۱۳۲ وشهر حسن الحدیث وإن کان فیه بعض الضعف

[۵] مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۷۱ وفیه شهر بن حوشب وهو ثقة وفیه کلام وبقیة رجاله ثقات

توثیق مطر الوراق:

او نیز از رجال صحیح مسلم ، سنن اربعه و بخاری در کتابهای غیر از صحیحش است.

جمال الدین مِزّی در شرح حال او می نویسد:

«مطر بن طهمان الوراق ... اسحاق بن منصور از یحیی بن معین و ابوزرعه نقل کرده است که گفته اند: او صالح است ... عبد الرحمن بن ابی حاتم گفت: از پدرم راجع به او پرسیدم. پس گفت: او صالح الحدیث است ... و ابن حبان نام او را در کتاب ثقات خود ذکر کرده است.»[1]

ابن حجر عسقلانی نیز چنین می نویسد:

«بخاری در تعلیق هایش، مسلم در صحیحش و نویسندگان سنن اربعه در سنن شان از مطر بن طهمان الوراق روایت کرده اند ... و بخاری در باب تجارت در دریا در کتاب صحیحش از او یاد کرده است و خلیفه گفته است: ایرادی بر وی نیست ... و عجلی بصری گفته: او راستگو است و در جای دیگر گفته است: ایرادی بر وی نیست. به او گفته شد: آیا تابعی است؟ گفت: نه. و ابوبکر بزار نیز گفته است: اشکالی بر او نیست.»[2]

بیهقی می نویسد :

«احمد طحاوی گفته است: مسلم بن حجاج در صحیحش به مطر بن طهمان الوراق احتجاج کرده است و نیز در همان کتاب به کسانی مثل ابوبکر بن ابی مریم، حجاج بن أرطأة ، موسی بن عبیده ، ابن لهیعه ، محمد بن دینار الطاحی و کسانی ضعیف تر از آن ها هم احتجاج کرده است؛ بنابراین سزاوار نیست که روایت مطر

---

[۱] تهذیب الکمال ج ۲۸ ص ۵۱-۵۴ رقم ۵۹۹۴ خت م ۴ : مطر بن طهمان الوراق ... وقال إسحاق بن منصور عن یحیی بن معین ، وأبو زرعة : صالح ... وقال عبد الرحمن بن أبی حاتم : ... سألت أبی عنه ، فقال : هو صالح الحدیث ... وذکره ابن حبان فی کتاب الثقات

[۲] تهذیب التهذیب لابن حجر العسقلانی ج ۱۰ ص ۱۵۲ خت م ۴ البخاری فی التعالیق ومسلم والأربعة مطر بن طهمان الوراق ... وذکره البخاری فی باب التجارة فی البحر من الجامع فقال وقال خلیفة لا بأس به ... وقال العجلی بصری صدوق وقال مرة لا بأس به قیل له تابعی قال لا وقال أبو بکر البزار لیس به بأس

الوراق رد شود.»[1]

شمس الدین ذهبی او را حسن الحدیث دانسته است:

«مطر از رجال مسلم در صحیحش بوده و حسن الحدیث است.»[2]

و اسم او را در زمره ی افراد موثق آورده است؛

«مطر الوراق : مسلم از او در صحیحش روایت نقل کرده و راستگو است ، اما مشهور است که در روایتش از عطاء ضعف وجود دارد.»[3]

و در کتاب دیگرش او را ثقه دانسته است؛

مسلم در صحیحش از او روایت نقل کرده است ؛ مطر بن طهمان الوراق ثقه و تابعی است که از عطاء حدیث نقل کرده است و ابن سعد گفته است: در حدیث او ضعف وجود دارد ؛ و احمد بن حنبل و ابن معین گفته اند: او مخصوصا در روایت از عطاء ضعیف است.»[4]

حاکم نیشابوری و ذهبی احادیث مطر الوراق را صحیح دانسته اند.[5]

بخاری نیز سخنی را از او در تفسیر قرآن در صحیحش نقل کرده است.[6]

بنابراین هم شهر بن حوشب و هم مطر الوراق، هر دو ثقه هستند و سند این روایت، حداقل حسن است.

---

[١] معرفة السنن والآثار ج ۴ ص ۳۸ ذیل ح ۲۸۸۹ قال أحمد : مطر بن طهمان الوراق قد احتج به مسلم بن الحجاج ومن يحتج فی كتابه بمثل أبی بكر ابن أبی مريم والحجاج بن أرطأة وموسى بن عبيدة وابن لهيعة ومحمد بن دينار الطاحی ومن هو أضعف منهم لا ينبغی أن يرد رواية مطر الوراق . كيف والحجة عليه فی أصله برواية مالک قائمة

[٢] ميزان الاعتدال فی نقد الرجال ج ۶ ص ۴۴۵ رقم ۸۵۹۳ فمطر من رجال مسلم حسن الحديث

[٣] ذكر من تكلم فيه وهو موثق ج ۱ ص ۱۷۵ رقم ۳۲۷ مطر الوراق م على صدوق مشهور ضعف فی عطاء

[٤] المغنی فی الضعفاء ج ۲ ص ۶۶۲ رقم ۶۲۸۳ م عه / مطر بن طهمان الوراق ثقة تابعی عن عطاء قال ابن سعد فيه ضعف فی الحديث وقال أحمد وابن معين ضعيف فی عطاء خاصة

[٥] المستدرک علی الصحیحین للحاکم ، ج ۴ ص ۴۶۴ ح ۸۲۹۲ هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ وَأَبُو رَجَاءٍ هُوَ مَطَرٌ الْوَرَّاقُ، وَلَمْ يخْرِجَاهُ . التعليق من تلخيص الذهبی: صحيح

[٦] صحيح البخاری ج ۶ ص ۲۷۴۴ وقال مطر الوراق (ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر) قال هل من طالب علم فيعان عليه

سوم: عبد الله بن عباس

فخر رازی ضمن بیان یکی از اقوال نزول آیه ی ابلاغ ، به صراحت بیان می دارد:

«دهم: آیه در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است ، و هنگامی که این آیه نازل شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را گرفت و فرمود: «هرکس را که من مولای اویم ، پس علی علیه السلام مولای اوست ؛ خداوندا ! دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد» ، پس عمر او را ملاقات کرد و گفت: مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب! مولای من و مولای همه ی مؤمنین شدی. و آن ، سخن ابن عباس ، براء بن عازب و محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) است.»[1]

چهارم: زید بن ارقم

جلال الدین سیوطی می نویسد:

«احمد بن حنبل از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس را که من مولای اویم ، پس علی (علیه السلام) مولای اوست. پس عمر بن خطاب گفت: مبارک باد بر تو یا علی ! مولای همه ی مؤمنان شدی.»[2]

پنجم: ابو سعید خدری

نظام الدین نیشابوری می نویسد:

«خداوند فرمود: ﴿ای رسول ! برسان﴾ از ابوسعید خدری نقل شده است که این آیه در فضل علی بن ابی طالب علیهما السلام در روز غدیر خم نازل شد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را گرفت و فرمود: هرکس که من مولای اویم ، پس این علی مولای اوست؛ خداوندا دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد. پس عمر به دیدارش رفت و گفت: مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب ، مولای من و مولای همه

---

[۱] التفسیر الکبیر ج ۱۲ ص ۴۲ العاشر : نزلت الآیة فی فضل علی بن أبی طالب علیه السلام ، ولما نزلت هذه الآیة أخذ بیده وقال : (من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه) فلقیه عمر رضی الله عنه فقال : هنیئا لک یا ابن طالب أصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة ، وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علی

[۲] الحاوی للفتاوی للسیوطی ج ۱ ص ۷۸ وأخرج أحمد عن البراء بن عازب ، وزید بن أرقم : (أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال : من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب هنیئا لک یا علی أمسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة)

ی مؤمنان شدی . و آن سخن ابن عباس ، براء بن عازب و محمد بن علی (امام باقر عليه السلام) نیز هست.»[۱]

ششم: سعد بن ابی وقاص

عبد الرؤوف مناوی می نویسد:

«هنگامی که ابوبکر و عمر آن را شنیدند _طبق آنچه که دارقطنی از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است_ گفتند: ای پسر ابوطالب! مولای همه ی مؤمنان شدی.»[۲]

ابن حجر هیثمی این روایت را مسلّم دانسته و به آن علیه شیعه استدلال کرده است:

«ما این را قبول داریم که او (یعنی علی عليه السلام) اولی است، ولی تسلیم به این معنی نمی شویم که اولی به امامت است، بلکه مراد این است که او اولی به پیروی و نزدیکی بسوی اوست، همانند این آیه که می فرماید: «در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم عليه السلام، همان کسانی هستند که از او پیروی کرده اند.» نه در ظاهر و نه قاطعانه نمی توان این احتمال را رد نمود ، بلکه این امری واقع است و همین معنی است که ابو بکر و عمر از حدیث فهمیده اند و فهم این دو نفر کافی است، چه آن دو پس از آنکه [سخن پیغمبر صلى الله عليه وآله را] شنیدند به او (علی عليه السلام) گفتند: ای پسر ابی طالب ! مولای هر مرد و زن مؤمن شدی . این حدیث را دارقطنی روایت نموده است. و همچنین روایت شده که به عمر گفته شد: تو با علی (عليه السلام) به نحوی عمل می کنی که با دیگر اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله عمل نمی کنی. عمر گفت : [زیرا] او مولای من است.»[۳]

---

[۱] تفسير النيسابوری = غرائب القرآن ورغائب الفرقان ، ج ۲ ص ۶۱۶ سایت شامله؛ فقال: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ . عن أبی سعيد الخدری أن هذه الآية نزلت فی فضل علی بن أبی طالب رضی الله عنه وكرم الله وجهه يوم غدير خم، فأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيده وقال: من كنت مولاه فهذا علی مولاه. اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. فلقيه عمر وقال: هنيئا لک يا ابن أبی طالب أصبحت مولای ومولى كل مؤمن ومؤمنة. وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علی

[۲] فيض القدير للمناوی ج ۶ ص ۲۱۸ ولما سمع أبو بكر وعمر ذلک قالا فيما خرجه الدارقطنی عن سعد بن أبی وقاص أمسيت يا ابن أبی طالب مولی كل مؤمن ومؤمنة

[۳] الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۱۱۰ ثالثها سلمنا أنه أولى لكن لا نسلم أن المراد أنه الأولى بالإمامة بل بالاتباع والقرب منه فهو كقوله تعالى (إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه) ولا قاطع بل ولا ظاهرعلى نفی هذا الاحتمال بل هو الواقع إذ هو الذی فهمه أبو بكر وعمر وناهيک بهما من الحديث فإنهما لما سمعاه قالا له أمسيت يا ابن أبی طالب مولى كل مؤمن ومؤمنة أخرجه الدارقطنی و أخرج أيضا أنه قيل لعمر إنک تصنع بعلی شيئا لا تصنعه بأحد من أصحاب النبی صلى الله عليه وآله فقال إنه مولای

اما اینکه ابن حجر معنای اولی را تحریف کرده، برای اثبات سخنش نیاز به دلیل و قرینه دارد که ندارد، در حالی که ما قراین مختلفی داریم که مولی در حدیث غدیر به معنای اولی به نفس است که تعدادی از آن را ذکر کردیم و در ادامه نیز تعدادی دیگر را خواهیم گفت.

اجماع اهل سنت بر صحت روایت تبریک عمر

ابو حامد غزالی می گوید:

«از خطبه‌های رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله که همه ی مسلمانان بر متن آن اتفاق دارند، خطبه ی غدیر خم است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس من مولا و سرپرست او هستم، علی علیه السلام مولا و سرپرست او است. عمر پس از این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی (علیه السلام) گفت: «تبریک، تبریک، ای ابا الحسن، تو اکنون مولای من و مولای همه ی مولاها شدی». این سخن عمر حکایت از تسلیم او و در برابر فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و امامت و رهبری علی (علیه السلام) و نشانه رضایتش از انتخاب علی (علیه السلام) به رهبری امت دارد.»[1]

دلالت حدیث بر امامت

عمر بن خطاب می گوید: امروز مولای مسلمین شدی! آیا منظور او این است که امروز دوست مسلمانان شدی؟! یعنی آیا قبل از این ، امام علی علیه السلام با مسلمانان دشمن بودند؟! و جالب اینکه ، عمر بن خطاب جزء شکایت کنندگان هم نبوده است.

بنابراین روشن است که منظور او ، امامت است.

جالب اینکه از علمای اهل سنت، ملا علی قاری حنفی، مولی در این روایت را والی معنی کرده است![2]

---

[۱]سر العالمین وکشف ما فی الدارین ج ۱ ص ۱۸ واجمع الجماهیر علی متن الحدیث من خطبته فی یوم عید یزحم باتفاق الجمیع وهو یقول : ' من کنت مولاه فعلی مولاه ' فقال عمر بخ بخ یا أبا الحسن لقد أصبحت مولای ومولی کل مولی فهذا تسلیم ورضی وتحکیم

[۲]مرقاة المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۴۷ وقول عمر لعلی : أصبحت مولی کل مؤمن ، أی والی کل مؤمن

شاهد هشتم: نزول آیه اکمال بعد از قضیه غدیر

بعد از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امامت امیر مومنان علیه السلام را ابلاغ نمودند، این آیه نازل شد:

﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ۚ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.﴾

«امروز، کافران از (زوال) آیین شما مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.»[1]

طبق نقل مرحوم علامه امینی رضوان الله علیه ، شأن نزول این آیه در غدیر در حق امیر المومنین علیه السلام ، در کتب اهل سنت از پنج نفر از صحابه نقل شده است، اما چون ما به روایات زید بن ارقم در کتاب الولایه طبری و جابر بن عبد الله در کتاب الخصائص العلویه ابو الفتوح نطنزی دسترسی نداریم، تنها به روایات ابو هریره، ابن عباس و ابو سعید خدری استدلال می کنیم.

یکم: ابو هریره

خطیب بغدادی با سندش از ابوهریره نقل کرده است که گفت:

«هرکس که روز هجدهم ذی حجه را روزه بگیرد ، ثواب روزه شصت ماه برای وی نوشته می شود ؛ این روز، روز غدیر خم است، روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من ولی مؤمنان نیستم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. فرمود: هر کس من مولای او هستم ، پس علی علیه السلام مولای او است. پس عمر گفت: تبریک، تبریک بر تو ای پسر ابوطالب، تو اکنون مولای من و مولای هر مسلمانی شدی. پس خداوند این آیه را نازل کرد: امروز دین شما را کامل کردم.»[2]

---

[۱] مائده: ۳

[۲] أنبأنا عبد الله بن علی بن محمد بن بشران أنبأنا علی بن عمر الحافظ حدثنا أبو نصر حبشون بن موسی بن أیوب الخلال حدثنا علی بن سعید الرملی حدثنا ضمرة بن ربیعة القرشی عن بن شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن أبی هریرة قال من صام یوم ثمان عشرة من ذی الحجة کتب له صیام ستین شهرا وهو یوم غدیر خم لما أخذ النبی صلی الله علیه و آله بید علی بن أبی طالب فقال

سند این روایت طبق حکم برنامه ی جوامع الکلم، حسن است.[۱]

در بحث تبریک عمر، صحت سند این روایت را اثبات کردیم و به اشکالاتش پاسخ دادیم.

دوم: ابن عباس

در بحث روایات نزول آیه ی ابلاغ در غدیر، دو سند از ابن عباس آوردیم که در دومی به نزول آیه ی اکمال در غدیر نیز اشاره شده بود.

سوم: ابو سعید خدری

ابن عساکر با سندش از ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم، علی (علیه السلام) را نصب کرد و ولایتش را اعلام کرد ، جبرئیل علیه السلام با این آیه فرود آمد: «امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.»[۲]

سیوطی نیز از ابن مردویه از ابوسعید خدری نقل کرده است که این آیه در غدیر خم نازل شد.[۳]

ألست ولی المؤمنین قالوا بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لک یا بن أبی طالب أصبحت مولای ومولی کل مسلم فأنز الله الیوم أکملت لکم دینکم

[۱] تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۸۹ رقم ۴۳۹۲ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد حسن

[۲] تاریخ مدینة دمشق لابن عساکر ج ۴۲ ص ۲۳۷ أنبانا أبو عبد الله محمد بن علی بن أبی العلاء أناأبی أبو القاسم أنا أبو محمد بن أبی نصر أنا خیثمة ناجعفر بن محمد بن عنبسة الیشکری نا یحیی بن عبد الحمید الحمانی نا قیس بن الربیع عن أبی هارون العبدی عن أبی سعید الخدری قال لما نصب رسول الله صلی الله علیه وآله علیا بغدیر خم فنادی له بالولایة هبط جبریل علیه السلام علیه بهذه الایة (الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الإسلام دینا)

[۳] الإتقان فی علوم القرآن للسیوطی ج ۱ ص ۶۰ أخرج ابن مردویه عن أبی سعید الخدری أنها نزلت یوم غدیر خم

اعتراف ناخواسته ی علمای عامه بر نزول آیه ی اکمال در غدیر خم

یکی دیگر از دلایل نزول آیه ی اکمال در غدیر خم و کذب بودن نزولش در عرفه ، این است که بسیاری از علمای اهل سنت گفته اند: «رسول خدا ﷺ ، ۸۱ یا ۸۲ روز بعد از نزول آیه ی اکمال از دنیا رفته اند و از طرف دیگر گفته اند که وفات آن حضرت در ۱۲ ربیع الاول بوده است.»

با یک محاسبه ی ساده معلوم می شود که این قول ، مؤید نزول آیه ی اکمال در غدیر است و با نظر اهل سنت مبنی بر نزول در روز عرفه هیچ تناسبی ندارد.

با توجّه به این که سه ماه پشت سر هم ۳۰ روز نمی شود، همان گونه که ۲۹ روز هم نمی شود، باید دو ماه را ۳۰ روز و یک ماه را ۲۹ روز، یا دو ماه را ۲۹ روز و یک ماه را ۳۰ روز در نظر بگیریم.

اگر معیار را ۸۲ روز در نظر بگیریم:

اگر دو ماه صفر و محرّم را ۲۹ روز در نظر بگیریم، جمعاً ۵۸ روز می شود که به اضافه دوازده روز ماه ربیع الاوّل ۷۰ روز می گردد و با توجّه به این که باید ماه ذی الحجّه را ۳۰ روز در نظر بگیریم، ۱۲ روز دیگر به عقب بر می گردیم تا ۸۲ روز شود، با کسر دوازده روز از ماه ذی الحجه به هجدهم این ماه که روز عید غدیر است می رسیم.[1]

بنابراین طبق این محاسبه که موافق نظریّه علمای اهل سنت است، آیه شریفه فوق مربوط به غدیر می شود، نه روز عرفه!

اگر دو ماه صفر و محرم را سی روز در نظر بگیریم و ماه ذی الحجه را بیست و نه روز، طبق هشتاد و دو روز، نوزدهم ذی الحجة زمان نزول آیه می شود.[2]

---

[۱] ۸۲ روز= ۱۲ (ربیع الاول)+ ۲۹ (صفر)+ ۲۹ (محرم)+ ۱۲ (ذی حجه)= روز ۱۸ ذی حجه یعنی غدیر

[۲] ۸۲ روز= ۱۲ (ربیع الاول)+ ۳۰ (صفر)+ ۳۰ (محرم)+ ۱۰ (ذی حجه)= روز ۱۹ ذی حجه، روز پس از غدیر

اگر معیار را ۸۱ روز در نظر بگیریم:

اگر دو ماه صفر و محرّم را ۲۹ روز در نظر بگیریم، جمعاً ۵۸ روز می شود که به اضافه دوازده روز ماه ربیع الاوّل ۷۰ روز می گردد و با توجّه به این که باید ماه ذی الحجّه را ۳۰ روز در نظر بگیریم، ۱۱ روز دیگر به عقب بر می گردیم تا ۸۱ روز شود، با کسر یازده روز از ماه ذی الحجه به نوزدهم این ماه که روز پس از عید غدیر است می رسیم.[۱]

و اگر دو ماه صفر و محرم را ۳۰ روز در نظر بگیریم و ماه ذی الحجه را ۲۹ روز، طبق ۸۱ روز، بیستم ذی الحجة زمان نزول آیه می شود.[۲]

یعنی آیه شریفه یک یا دو روز پس از واقعه غدیر و جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام نازل گشته و ناظر به آن حادثه مهمّ تاریخی است و هیچ ارتباطی با روز عرفه که ۹ ذی حجه است و با روز غدیر ۹ روز فاصله دارد، نخواهد داشت!

---

[۱] ۸۱ روز= ۱۲ (ربیع الاول)+ ۲۹ (صفر)+ ۲۹ (محرم)+ ۱۱ (ذی حجه)= روز ۱۹ ذی حجه یعنی روز پس از غدیر

[۲] ۸۱ روز= ۱۲ (ربیع الاول)+ ۳۰ (صفر)+ ۳۰ (محرم)+ ۹ (ذی حجه)= روز ۲۰ ذی حجه ۳ روز پس از غدیر

وفات پیامبر صلی الله علیه وآله ۸۱ یا ۸۲ روز بعد از نزول آیه ی اکمال

بسیاری از علمای اهل سنت تصریح کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله ، ۸۱ یا ۸۲ روز بعد از نزول آیه ی اکمال، از دنیا رفته اند.

فخر رازی این مطلب را به اصحاب آثار نسبت داده است:

«مسأله چهارم: تاریخ نگاران گفته اند: هنگامی که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد ، بعد از نزول آن ، فقط ۸۱ یا ۸۲ روز عمر کردند.»[1]

در ادامه اسامی چندین نفر از سرشناسان اهل سنت که این مطلب را گفته اند، ذکر می کنیم:

۱. ابن عباس صحابی

«بیهقی در کتاب شعب الایمان از ابن عباس در تفسیر آیه ی ﴿مروز کافران از [زوال] دین شما نا امید شدند﴾ روایت کرده است که ... رسول خدا صلی الله علیه وآله ۸۱ روز بعد از نزول این آیه وفات یافتند.»[2]

۲. ابن جریج تابعی

«ابن جریر طبری از ابن جریج روایت کرده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله ۸۱ شب بعد از نزول آیه ی ﴿ امروز دینتان را برایتان کامل کردم ﴾ وفات یافتند.»[3]

۳. سعید بن جبیر تابعی

ابن جوزی حنبلی می نویسد:

---

[۱] التفسیر الکبیر للرازی ج ۱۱ ص ۱۱۰ المسألة الرابعة : قال أصحاب الآثار : إنه لما نزلت هذه الآیة علی النبی صلی الله علیه وآله لم یعمر بعد نزولها إلا أحدا وثمانین یوما / أو اثنین وثمانین یوما

[۲] الدر المنثور ج ۳ ص ۱۶ وأخرج البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عباس فی قوله (الیوم یئس الذین کفروا من دینکم) ... مکث رسول الله صلی الله علیه وآله بعد نزول هذه الآیة احدی وثمانین یوما ثم قبضه الله الیه

[۳] الدر المنثور ج ۳ ص ۲۰ وأخرج ابن جریر عن ابن جریج قال مکث النبی صلی الله علیه وآله بعد مانزلت هذه الآیة احدی وثمانین لیلة قوله (الیوم أکملت لکم دینکم)

«سعید بن جبیر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول آن ، ۸۱ روز زندگی کردند.»[1]

۴. ابو اسحاق ثعلبی

«﴿ الیوم أکملت لکم دینکم ﴾ الآیة فعاش بعدها أحدا وثمانین یوما»[2]

۵. ابو محمد بغوی

«﴿ الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی ﴾ فعاش بعدها أحدا وثمانین یوما»[3]

«این آیه خبر از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله داد و آن حضرت بعد از آن ، ۸۱ روز زندگی کردند و در روز دوشنبه بعد از بالا آمدن آفتاب ، دو شب مانده از ماه ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات یافت و گفته شده است که در روز ۱۲ ماه ربیع الاول از دنیا رفتند.»[4]

۶. ابو الحسن الخازن

«این آیه (آیه ی اکمال) خبر از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله داد و آن حضرت بعد از آن ، ۸۱ روز زندگی کردند و در روز دوشنبه ، دو شب مانده از ماه ربیع الاول وفات یافت و گفته شده است که در روز ۱۲ ماه ربیع الاول از دنیا رفتند که این صحیح تر است.»[5]

۷. نظام الدین نیشابوری

«و همانطور که گمان کرده اند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از آن ، تنها ۸۱ یا ۸۲ روز زندگی کردند.»[6]

---

[۱] زاد المسیر ج ۲ ص ۲۸۷ قال سعید بن جبیر عاش رسول الله صلی الله علیه و آله بعد ذلک أحدا وثمانین یوما

[۲] تفسیر الثعلبی ج ۲ ص ۲۹۰

[۳] تفسیر البغوی ج ۱ ص ۵۰۴

[٤] تفسیر البغوی ج ۲ ص ۱۰ وکانت هذه الآیة نعی النبی صلی الله علیه و آله وعاش بعدها إحدی وثمانین یوما ومات یوم الاثنین بعدما زاغت الشمس للیلتین خلتا من شهر ربیع الأول سنة إحدی عشرة من الهجرة وقیل توفی یوم الثانی عشر من شهر ربیع الاول

[٥] لباب التأویل فی معانی التنزیل للخازن ج ۲ ص ۹ نعی رسول الله صلی الله علیه و آله عاش بعدها أحدا وثمانین یوما ومات صلی الله علیه و آله یوم الإثنین للیلتین خلتا من ربیع الأول وقیل : لاثنتی عشر لیلة وهو الأصح

[٦] تفسیر غرائب القرآن ورغائب الفرقان ج ۲ ص ۵۴۷ وکان کما ظنوا فإنه لم یعمر بعدها إلا أحدا وثمانین یوما أو اثنین وثمانین یوما

۸. شمس الدین محمد بن أحمد بن عبد الهادی الحنبلی

«پیامبر ﷺ بعد از نزول آیه ی اکمال ۸۲ روز زندگی کردند. این مطلب را طبری در تفسیرش ذکر کرده است.»[۱]

۹. ابن عادل الحنبلی

او همان سخن خازن را تکرار کرده است.[۲]

۱۰. ابو السعود العمادی

«فکانت هذه الایة نعی رسول الله ﷺفما لبث بعد ذلک الا احدا وثمانین یوما»[۳]

۱۱. محمد بن علی الشوکانی

«فمکث رسول الله ﷺ بعد نزول هذه الآیة أحدا وثمانین یوما ثم قبضه الله إلیه.»[٤]

۱۲. محمود آلوسی

«وانه علیه الصلاة والسلام لم یلبث بعد سوی أحد وثمانین یوما ومضی روحی فداه إلی الرفیق الأعلی.»[٥]

---

[۱] تنقیح تحقیق أحادیث التعلیق ج ۳ ص ۴۱۳ وقوله تعالی : (^ الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الإسلام دینا) ... فعاش النبی بعدها إحدی وثمانین یوما ، ذکره ابن جریر الطبری فی تفسیره

[۲] اللباب فی علوم الکتاب لابن عادل الحنبلی ج ۷ ص ۱۹۸ وعاش بعدها إحدی وثمانین یوما ، ومات یوم الاثنین بعدما زاغت الشمس للیلتین خلتا من شهر ربیع الأول سنة إحدی عشر من الهجرة ، وقیل : یوم الاثنین یوم الثانی عشر من ربیع الأول

[۳] تفسیر أبی السعود ج ۳ ص ۷

[٤] فتح القدیر ج ۲ ص ۱۲

[٥] روح المعانی ج ۶ ص ۶۰

وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز ۱۲ ربیع الاول

ابن کثیر دمشقی می نویسد :

«ابن ابی شیبه در مصنفش از جابر و ابن عباس روایت کرده است که آن دو گفتند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در عام الفیل، روز دوشنبه ۱۲ ماه ربیع الاول به دنیا آمد ، در همان روز (دوشنبه ۱۲ ربیع الاول) به پیامبری مبعوث شد، به معراج رفت، از مکه به مدینه مهاجرت کرد و در همان روز از دنیا رفت . و این همان قول مشهور نزد جمهور اهل سنت است.»[۱]

ابو القاسم سهیلی می نویسد:

«علما اتفاق دارند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز دوشنبه وفات یافتند ... و اکثر آن ها گفته اند: صحیح این است که در روز ۱۲ ربیع الاول از دنیا رفت.»[۲]

ابن تیمیه نیز می نویسد:

«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله طبق قول مشهور در سن ٦٣ سالگی و در روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول وفات یافتند.»[۳]

ابو المظفر سمعانی نیز چنین می نویسد:

«پس هنگامی که حجة الوداع شد ، این آیه در سال دهم هجرت نازل شد و بعد از آن ، چیزی از احکام نازل نشد ، همانطور که بیان کردیم و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از آن ، ۸۱ شب زندگی کردند و در روز دوم ربیع الاول از دنیا رفتند و گفته شده است که در روز ۱۲ ربیع الاول وفات یافتند که این صحیح تر است.»[٤]

---

[۱] السیرة النبویة لابن کثیر ج ۱ ص ۱۹۹ ورواه ابن أبی شیبة فی مصنفه عن عفان، عن سعید بن میناء، عن جابر وابن عباس أنهما قالا: ولد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عام الفیل یوم الاثنین الثانی عشر من شهر ربیع الاول وفیه بعث وفیه عرج به إلی السماء، وفیه هاجر وفیه مات. وهذا هو المشهور عند الجمهور والله أعلم

[۲] الروض الانف ج ۴ ص ۴۳۹ واتفقوا أنه توفی یوم الاثنین ... أنهم قالوا أو قال أکثرهم فی الثانی عشر من ربیع یصح أن یکون توفی

[۳] الباعث الحثیث (اختصار علوم الحدیث) ج ۲ ص ۶۵۵ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله توفی وهو ابن ثلاث وستین سنة علی المشهور یوم الاثنین الثانی عشر من ربیع الأول

[٤] تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۱۱ فلما حجة الوداع ؛ أنزلت هذه الآیة سنة عشر من الهجرة ، ولم ینزل بعدها شیء من الأحکام کما بینا ، وعاش بعد ذلک رسول الله إحدی وثمانین لیلة ، وتوفی فی الیوم الثانی من ربیع الأول ، وقیل : توفی فی الثانی عشر من ربیع الأول ، وهذا أصح

پاسخ به شبهات پیرامون آیه ی اکمال

عامه برای رد نمون نزول آیه ی اکمال در غدیر ، شبهات متعددی مطرح نموده اند که در اینجا به مهمترین آن ها پاسخ می دهیم .

شبهه ی یکم: چون آیات قبل و بعد آیه ی اکمال ، درباره ی حرام شدن مردار ، خون و گوشت خوک است ، لذا نتیجه میگیریم که آیه ی اکمال در رابطه با آن و پس از حرام شدن موارد فوق الذکر نازل شده است؛

﴿حُرِّمَتْ عَلَيكُمُ الْمَيتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكيتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ۚ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ ۗ **الْيوْمَ يئِسَ الَّذِينَ كفَرُوا مِنْ دِينِكمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ۚ الْيوْمَ أَكمَلْتُ لَكمْ دِينَكمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيكمْ نِعْمَتِی وَرَضِيتُ لَكمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** ۚ فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَةٍ غَيرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ ۙ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

«گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه‌شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت‌شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده -مگر آنکه (بموقع به آن حیوان برسید، و) آن را سرببرید- و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می‌شوند، (همه) بر شما حرام شده است؛ و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه‌های تیر مخصوص بخت آزمایی؛ تمام این اعمال، فسق و گناه است **-امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم-** امّا آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند؛) خداوند، آمرزنده و مهربان است.»

جواب:

آیا معقول است که بگوییم نا امیدی کفار از دین اسلام ، اکمال این دین ، اتمام نعمت خداوند و رضایتش به این دین به عنوان آخرین دین ، به دلیل تحریم گوشت خوک ، مردار و خون باشد ؟! آیا مخالفین اسلام به ما و دینمان نمی خندند ؟!

نکته ی یکم: شکی نیست که آیات و سوره های قرآن به ترتیب نزول مرتب نشده اند و الاّ باید گفت که ۹۷ آیه ی بعدی سوره ی مائده نستجیربالله بیهوده نازل شده اند و نقشی در دین ندارند!!!

نکته ی دوم: نه قرآن و نه روایات ، هیچ کدام نگفته اند که هر کدام از آیات قرآن درباره ی یک موضوع هستند و همه ی قسمت هایش بایستی در یک زمان نازل شوند.

نکته ی سوم: درآیه ی ۳ مائده بعد از اعلام اکمال دین ، یک حکم دینی دیگری بیان میکند (فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ ۙ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) و این نشان می دهد که آیه ی اکمال ربطی به مسأله ی تحریم مردار ، خون و گوشت خوک ندارد.

نکته ی چهارم: آیه ی تحریم مردار ، خون و گوشت خوک قبلا چندین مرتبه نازل شده بود:

بقره: ۱۷۳ ، اعراف: ۱۴۵ و نحل: ۱۱۵

نکته ی پنجم: اگر آیه ی اکمال (الْيوْمَ يئِسَ الَّذِينَ كفَرُوا مِنْ دِينِكمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ۚ الْيوْمَ أَكمَلْتُ لَكمْ دِينَكمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيكمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) را از آیه ی ۳ مائده جدا کنیم، هیچ صدمه ای به مضمون آیه وارد نمیشود و صدر وذیل آیه کاملا به هم مرتبطند. تو گویی هیچ چیزی از آن کم نشده و این حالت بسیار نادر است و تنها در صورتی اتفاق می افتد که اصطلاحا جمله، اعتراضیه باشد. به عبارت دیگر: ﴿ حُرِّمَتْ عَلَيكمُ الْمَيتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكيتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ۚ ذَٰلِكمْ فِسْقٌ فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ ۙ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ که از آن، آیه ی اکمال کم شده ، همان مضمون آیه ی ۱۷۳ بقره و ۱۱۵ نحل است:

آیه ی ۱۷۳ بقره: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيكمُ الْمَيتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيرِ اللَّهِ ۖ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

آیه ی ۱۱۵ نحل: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيكمُ الْمَيتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيرِ اللَّهِ بِهِ ۖ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

شبهه ی دوم: اگر آیه ی اکمال در رابطه با امامت و ولایت حضرت علی عليه‌السلام بود ، پس چرا خداوند آن را در میان آیات حلال و حرام آورده است؟ مگر نستجیر بالله می ترسید؟

جواب: خداوند حکیم است و با حکمت امور را تدبیر می کند و از آنجایی که وعده داده قرآن را از تحریف حفظ می کند، لذا حکمت ایجاب می کرد آیه ی اکمال را که اهمیت زیادی دارد و زیاد جلب توجه میکند، میان آیه ای که جلب توجه نکند بیاورد تا از تحریف محفوظ بماند. (البته این یکی از توجیهات است)

شبهه ی سوم: طبق روایات ، این آیه در عرفه نازل شده است.

جواب:

اولا: نزول آیه ی اکمال در غدیر خم ، مدارک محکمی دارد.

ثانیا: روایاتی که اهل سنت در رابطه با نزول آیه در عرفه نقل کرده اند، مرفوع نیستند؛ یعنی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیستند، بلکه نظر شخصی صحابه ای مثل عمر بن خطاب است !

ثالثا: یک آیه می تواند چند بار نازل شود و چند شأن نزول داشته باشد ؛

زرکشی از علمای بزرگ علوم قرآن اهل سنت می گوید :

«گاهی آیه ای به خاطر بزرگی اش و یادآوری اش در زمانی که ترس از فراموشی اش است ، دو بار نازل می شود و مانند همین در مورد سوره حمد گفته شده که دو بار نازل شده است ؛ یک بار در مکه و یک بار در مدینه . و همینطور است روایتی که در صحیح بخاری و مسلم از ابو عثمان نهدی از

ابن مسعود نقل شده است که زنی مردی را بوسید و آن مرد نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و به او خبر داد و خداوند متعال نازل کرد : ﴿و در دو طرف روز و اوایل شب نماز را برپا دار که نیکی ها بدی ها را از بین می برد ﴾ مرد گفت: آیا تنها به این اشاره دارد ؟ پس فرمود : بلکه برای تمام امت من است. و این قضیه در مدینه بود و آن مرد را ترمذی و غیر آن گفته اند که ابو الیسر است و سوره هود بالاتفاق مکی است و بدین علت این حدیث برای بعضی مشکل شده است و اشکالی ندارد ؛ زیرا دو بار نازل شده است و مانند آن روایتی است در صحیح بخاری و مسلم از ابن مسعود در سخن خداوند متعال ﴿ و از روح از تو می پرسند ﴾ که وقتی یهود درباره ی روح، از

ایشان پرسید نازل شده است، در حالی که ایشان در مدینه بود و این سوره سبحان است و بالاتفاق مکی است و مشرکین هنگامی که از ذوالقرنین و از اصحاب کهف از او پرسیدند، گفته شده در مکه بوده ویهود به آنان فرمان داده اند که از آن از او بپرسند و خداوند جواب را نازل کرد و در محلش به صورت مبسوط بیان شده و همینطور است روایتی که در ﴿ قل هو الله احد ﴾ وارد شده که جواب مشرکین در مکه است و جواب اهل کتاب در مدینه نیز است ..... و حکمت در همه اینها این است که گاهی علتی از سوال یا واقعه ای ایجاد می شود و نزول آیه را اقتضا می کند و قبلا آنچه متضمن آن باشد نازل شده و عین آیه به پیامبر ﷺ برای یاد آوری و اینکه متضمن آن است نازل می شود و شخص عالم، گاهی اتفاقی برایش رخ می دهد و احادیث و آیاتی به ذهنش می رسد که متضمن حکم آن اتفاق است، اگر چه آن اتفاق قبلا با اینکه آنها را حفظ بوده است برایش اتفاق نیفتاده بود و مفسرین که اسباب متعدد برای نزول آیه ذکر می کنند، گاهی از همین باب است، مخصوصا که مشخص است که عادت صحابه و تابعین وقتی می گوید: این آیه در این مورد نازل شده، این است که این آیه متضمن این حکم است، نه اینکه سبب نزول باشد.»[1]

---

[۱] البرهان فی علوم القرآن ج ۱ ص ۲۹-۳۲ وقد ينزل الشيء مرتين تعظيما لشأنه وتذكيرا به عند حدوث سببه خوف نسيانه وهذا كما قيل فی الفاتحة نزلت مرتين مرة بمكة وأخرى بالمدينة وكما ثبت فی الصحيحين عن أبی عثمان النهدی عن ابن مسعود أن رجلا أصاب من امرأة قبلة فأتى النبی ﷺ فأخبره فأنزل الله تعالى (وأقم الصلاة طرفی النهار وزلفا من الليل إن الحسنات يذهبن السيئات) فقال الرجل إلی هذا فقال بل لجميع أمتی فهذا كان فی المدينة والرجل قد ذكر الترمذی أو غيره أنه أبو اليسر وسرة هود مكية بالاتفاق ولهذا أشكل على بعضهم هذا الحديث مع ما ذكرنا ولا إشكال لأنها نزلت مرة بعد مرة ومثله ما فی الصحيحين عن ابن مسعود فی قوله تعالى (ويسألونک عن الروح) أنها نزلت لما سأله اليهود عن الروح وهو فی المدينة ومعلوم أن هذه فی سورة (سبحان) وهی مكية بالاتفاق فإن المشركين لما سألوه عن ذی القرنين وهن أهل الكهف قيل ذلک بمكة وأن اليهود أمروهم أن يسألوه عن ذلک فأنزل الله الجواب كما قد بسط فی موضعه وكذلک ما ورد فی (قل هو الله أحد) أنها جواب للمشركين بمكة وأنها جواب لأهل الكتاب بالمدينة ... والحكمة فی هذا كله أنه قد يحدث سبب من سؤال أو حادثة تقتضی نزول آية وقد نزل قبل ذلک ما يتضمنها فتؤدی تلک الآية بعينها إلی النبی ﷺ تذكيرا لهم بها وبأنها تتضمن هذه والعالم قد يحدث له حوادث فيتذكر أحاديث وآيات تتضمن الحكم فی تلک الواقعة وإن لم تكن خطرت له تلک الحادثة قبل مع حفظه لذلک النص وما يذكره المفسرون من أسباب متعددة لنزول الآية قد يكون من هذا الباب لا سيما وقد عرف من عادة الصحابة والتابعين أن أحدهم إذا قال نزلت هذه الآية فی كذا فإنه يريد بذلک أن هذه الآية تتضمن هذا الحكم لا أن هذا كان السبب فی نزولها

ابن تیمیه نیز می گوید:

«جنبه ی سوم این است که کسی از آنها برای نزول آیه یک سببی ذکر کند و کس دیگری سبب نزول دیگری که با اولی منافات ندارد و ممکن است که هر دو قابل جمع باشند یا آن آیه دوبار نازل شده باشد؛ یکبار به این سبب و بار دیگر به سبب دیگر.»[1]

و حتی در خود صحیح بخاری و مسلم هم برای یک آیه، چند شأن نزول در چند زمان و مکان ذکر شده و اختلاف صحابه در سبب نزول یک آیه در آنها آمده است؛ مثلا در مورد آیه ی ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِک لَا خَلَاقَ لهم فی الآخِرَةِ﴾[2] در صحیح بخاری دو سبب نزول آمده است:

سبب اول: آنچه که از اشعث بن قیس نقل کرده است که گفت: «در مورد من نازل شده است؛ من در زمین پسر عمویم چاهی داشتم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بینه ات یا قسم او ...»[3]

سبب دوم: آنچه که از عبد الله بن ابی اوفی نقل کرده است که گفت: «شخصی در بازار، کالایی عرضه کرد و قسم خورد که برای آن بسیار پول داده است تا یکی از مسلمانان را به دام اندازد، پس نازل شد: (کسانی که پیمان خدا و سوگند های خود را به بهای ناچیز می فروشند)»[4]

سبط بن جوزی حنفی نیز این مطلب را تذکر داده است:

«پس اگر روایت حبشون [از ابو هریره] سالم و معتبر باشد، احتمال دارد که آیه دو بار نازل شده باشد؛ یکبار در عرفه و بار دیگر در روز غدیر، همانطور که بسم الله الرحمن الرحیم دو بار نازل شد: یکبار در مکه و بار دیگر در مدینه.»[5]

---

[۱] مجموع الفتاوی لابن تیمیه ج ۵ ص ۱۶۲ الوجه الثالث أن یذکر أحدهم لنزول الآیة سببا ویذکر الآخر سببا آخر لا ینافی الأول ومن الممکن نزولها لأجل السببین جمیعا أو نزولها مرتین مرة لهذا ومرة لهذا

[۲] آل عمران: ۷۷

[۳] صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۶۵۶ ح ۴۲۷۵ فِی أُنْزِلَتْ کانت لی بِئْرٌ فی أَرْضِ بن عَمٍّ لی قال النبی صلی الله علیه و آله بَینَتُک أو یمِینُهُ ...

[٤] صحیح البخاری ج ۲ ص ۷۳۵ ح ۱۹۸۲ أن رجلا أقام سلعة وهو فی السوق فحلف بالله لقد أعطی بها ما لم یعط لیوقع فیها رجلا من المسلمین فنزلت (إن الذین یشترون بعهد الله وأیمانهم ثمنا قلیلا)

[٥] تذکرة الخواص، ص ۳۷ سایت مکتبة اهل البیت؛ فان سلمت روایة حیشون احتمل ان الآیة نزلت مرتین، مرة بعرفة ومرة یوم الغدیر کما نزلت بسم الله الرحمن الرحیم مرتین، مرة بمکة ومرة بالمدینة والله الموفق بالصواب

رابعا: خود روایات نزول آیه در عرفه، با یکدیگر تعارض دارند؛ یکبار میگوید روز جمعه در عرفه بود، یکبار میگوید جمعه شب در عرفه بود و یکبار هم میگوید در مزدلفه (شب بعد از عرفه) بود !!!

روز جمعه : «از عمر بن خطاب نقل شده است که گفت: مردی از یهودیان به او گفت: ای امیر مؤمنان! آیه ای در کتاب شما است که آن را می خوانید، اگر آن برای ما یهودیان بود، آن روز را عید می گرفتیم. عمر گفت: کدام آیه ؟ یهودی گفت: ﴿امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم﴾ عمر گفت: آن روز را شناختیم و مکانی که آن آیه در آنجا بر پیامبر ﷺ نازل شد، در حالی که ایشان در روز جمعه در عرفه ایستاده بودند.»[۱]

جمعه شب در عرفه : «شخصی یهودی به عمر گفت: اگر این آیه بر ما نازل شده بود، آن روز را عید می گرفتیم: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾عمر گفت: من روز و شبی را که این آیه در آن نازل شد را می دانم؛ این آیه جمعه شب، در حالی که همراه رسول خدا ﷺ در عرفات بودیم نازل شد.»[۲]

ناصرالدین ألبانی این حدیث را در زمره احادیث صحیح سنن نسائی آورده است.[۳]

در مزدلفه (شب بعد از عرفه): «یهود به عمر گفتند: اگر این آیه : ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِيناً﴾ بر ما نازل شده بود، روزی را که این آیه در آن نازل شده بود را عید اعلام می کردیم. عمر گفت: من روز و ساعت و مکان نزول این آیه را می دانم، این آیه در شب جمع (شب حضور در مزدلفه) نازل شد، در حالی که ما با رسول خدا ﷺ در عرفات حضور داشتیم.»[٤]

و نیز باید پرسید ، اگر روز عرفه ، جمعه بوده است، پیغمبر ﷺ نماز جمعه خواندند یا نه؟ در خطبه های نماز

---

[۱] صحيح البخاری ج ۱ ص ۲۵ ح ۴۵ عن عمر بن الخطاب أن رجلا من اليهود قال له يا أمير المؤمنين آية فی كتابكم تقرؤونها لو علينا معشر اليهود نزلت لاتخذنا ذلک اليوم عيدا قال أی آية قال (اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتی ورضيت لكم الإسلام دينا) قال عمر قد عرفنا ذلک اليوم والمكان الذی نزلت فيه علی النبی ﷺوهو قائم بعرفة يوم جمعة

[۲] سنن النسائی الكبری ج ۶ ص ۳۳۲ ح ۱۱۱۳۷ قال يهودی لعمر لو علينا نزلت معشر اليهود هذه الآية اتخذناه عيدا (اليوم أكملت لكم دينكم) الآية قال عمر قد علمت اليوم الذی أنزلت فيه والليلة التی أنزلت ليلة الجمعة ونحن مع رسول الله ﷺبعرفات

[۳] صحيح سنن النسائی، ج ۲ ص ۳۴۲ ح ۳۰۰۲

[٤] صحيح مسلم ج ۴ ص ۲۳۱۳ ح ۳۰۱۷ قالت اليهود لعمر لو علينا معشر يهود نزلت هذه الآية (اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتی ورضيت لكم الإسلام دينا) نعلم اليوم الذی أنزلت فيه لاتخذنا ذلک اليوم عيدا قال فقال عمر فقد علمت اليوم الذی أنزلت فيه والساعة وأين رسول الله ﷺحين نزلت نزلت ليلة جمع ونحن مع رسول الله ﷺبعرفات

جمعه چه فرمودند؟

اگر روز جمعه در عرفات بوده‌اند، چرا از نماز جمعه خبری نیست؟ چرا در هیچ روایتی ، این قضیه نیامده است؟ و جالب است که نسائی در سننش بابی باز کرده با عنوان : «جمع بین نماز ظهر و عصر در عرفه» و چنین روایت کرده است:

«جابر بن عبد الله گفت: رسول خدا ﷺ حرکت کرد تا به عرفه رسید، در آنجا خیمه ای را دید که برای ایشان، در«نَمِرة» بر پا شده بود. در آن خیمه فرود آمد تا آنکه خورشید بر آمد، آنگاه فرمود تا برای ایشان ناقه بیاورند، آوردند، حضرت حرکت کرد تا به میانه وادی عرفه رسید، در آنجا ماندند و برای مردم سخن گفتند، سپس بلال اذان گفت و پیامبر ﷺ نماز ظهر و عصر را بدون فاصله میان آن دو ، به جا آوردند.»[1]

مسلم نیز در صحیحش در حدیثی طولانی از جابر بن عبد الله همین مطلب را آورده است.[2]

خامسا: طبق روایت صحیح اهل سنت ، آیه ی اکمال در روز دوشنبه نازل شده است ؛

طبرانی با سندش از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

«پیامبرتان در روز دوشنبه متولد شد و در روز دوشنبه از مکه هجرت نمود و روز دوشنبه به مدینه وارد شد و روز دوشنبه در جنگ بدر به پیروزی رسید و روز دوشنبه این آیه از سوره مائده بر او نازل شد ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ و روز دوشنبه رکن را از جای خود بلند نمود و در روز دوشنبه وفات یافت.»[3]

---

[۱] سنن النسائی الکبری ج ۱ ص ۴۹۱ ح ۱۵۷۵ أخبرنی إبراهيم بن هارون قال حدثنا حاتم بن إسماعيل قال حدثنا جعفر بن محمد عن أبيه قال دخلنا على جابر بن عبد الله فقلت أخبرني عن حجة النبي ﷺ قال سار رسول الله ﷺ حتى أتى عرفة فنزل بها حتى إذا زاغت الشمس أمر بالقصواء فرحلت له حتى انتهى إلى بطن الوادي خطب الناس ثم أذن بلال ثم أقام فصلى الظهر ثم أقام فصلى العصر ولم يصل بينهما شيئا

[۲] صحیح مسلم ج ۲ ص ۸۸۹-۸۹۰ ح ۱۲۱۸ فأجاز رسول الله ﷺ حتى أتى عرفة فوجد القبة قد ضربت له بنمرة فنزل بها حتى إذا زاغت الشمس أمر بالقصواء فرحلت له فأتى بطن الوادي فخطب الناس ... ثم أذن ثم أقام فصلى الظهر ثم أقام فصلى العصر ولم يصل بينهما شيئا

[۳] المعجم الكبير للطبراني ج ۱۲ ص ۲۳۷ ح ۱۲۹۸۴ حدثنا أبو الزنباع روح بن الفرج ثنا يحيى بن بكير وعمرو بن خالد قالا ثنا بن لهيعة عن خالد بن أبي عمران عن حنش بن عبد الله الصنعاني عن بن عباس قال ولد نبيكم ﷺ يوم الإثنين ويوم الإثنين خرج من مكة ودخل المدينة يوم الإثنين وفتح بدرا يوم الإثنين ونزلت سورة المائدة يوم الإثنين اليوم اكملت لكم دينكم ورفع الركن يوم الإثنين وتوفي يوم الإثنين

هیثمی بعد از نقل این روایت می گوید:

«در سند آن ، ابن لهیعه وجود دارد که ضعیف است و بقیه ی رجالش ثقه و از راویان صحیح بخاری هستند.»[1]

اما ابن لهیعه همانطور که قبلا گفتیم، ثقه است و تنها به خاطر اینکه بعد از آتش گرفتن کتاب هایش از حفظ روایت نقل می کرد، به او اشکال وارد می کنند؛ لذا حتی سختگیرترین حدیث شناسان عامه نیز روایات او را به هنگام داشتن شواهد، معتبر می دانند.[2]

از این روست که احمد محمد شاکر در تحقیق مسند احمد بن حنبل، سند این روایت را صحیح دانسته است.[3]

البته در روایت احمد بن حنبل، جمله ی مربوط به نزول آیه ی اکمال در روز دوشنبه وجود ندارد، در حالی که بیهقی[4] و ذهبی[5] تصریح کرده اند که در مسند احمد نیز این جمله ، جزء این روایت است.

خلاصه اینکه بر مبنای احمد شاکر، سند روایت طبرانی صحیح است و آیه ی اکمال طبق این روایت، در روز دوشنبه نازل شده است !

---

[١] مجمع الزوائد ج ١ ص ١٩٦ وفيه ابن لهيعة وهو ضعيف وبقية رجاله ثقات من أهل الصحيح

[٢] از جمله، محمد ناصر الدین ألبانی می گوید: «قلت: ورجاله ثقات كلهم؛ لولا سوء حفظ ابن لهيعة، ولكن لا بأس به في الشواهد.» صحیح ابی داود ج ۶ ص ۲۴۲ سایت شامله

[٣] مسند احمد با تحقیق شاکر ، ج ۳ ص ۱۳۹ ح ۲۵۰۶ پی دی اف؛ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا موسى بن داود قال ثنا بن لهيعة عن خالد بن أبي عمران عن حنش الصنعاني عن بن عباس قال ولد النبي ﷺ يوم الإثنين واستنبىء يوم الإثنين وتوفي يوم الإثنين وخرج مهاجرا من مكة إلى المدينة يوم الإثنين وقدم المدينة يوم الإثنين ورفع الحجر الأسود يوم الإثنين

[٤] دلائل النبوة للبيهقي ج ٧ ص ٢٣٣ أخبرنا أبو علي الحسين بن محمد الروذباري بطوس حدثنا أبو النضر محمد بن محمد بن يوسف حدثنا عثمان بن سعيد الدارمي حدثنا سعيد بن عفير قال حدثنا ابن لهيعة عن خالد بن أبي عمران عن حنش عن ابن عباس قال ولد نبيكم يوم الاثنين ونبي يوم الإثنين وخرج من مكة يوم الإثنين وفتح مكة يوم الإثنين ونزلت سورة المائدة يوم الاثنين (^ اليوم أكملت لكم دينكم) وتوفي يوم الاثنين أخرجه الإمام أحمد

[٥] تاريخ الإسلام للذهبي ج ١ ص ٢٦ وقال ابن لهيعة عن خالد بن أبي عمران عن حنش عن ابن عباس قال : ولد نبيكم ﷺ يوم الإثنين ونبئ يوم الإثنين . وخرج من مكة يوم الإثنين وقدم المدينة يوم الإثنين وفتح مكة يوم الإثنين ونزلت سورة المائدة يوم الإثنين وتوفي يوم الإثنين . رواه أحمد في مسنده وأخرجه الفسوي في تاريخه

سادسا: جالب است بدانید که حاکم حسکانی با دو سند از ابن عباس روایت میکند که می گوید: آیه ی اکمال در عرفه و درباره ی ولایت حضرت امیر المومنین عليه‌السلام نازل شد:

سند یکم:

«ابن عباس گفت: ما با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در طواف بودیم که فرمود: آیا علی بن ابی طالب عليه‌السلام در میان شماست؟ گفتیم: آری ای رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله . پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله او را به خود نزدیک کرد و بر شانۀ او زد و فرمود: خوشا به حال تو ای علی ! در این هنگام آیه‌ای بر من نازل شد که من و تو در آن به طور مساوی ذکر شده‌ایم: ﴿الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا﴾ گفت: به وسیله پیامبر دینم را بر شما کامل کردم و به وسیله علی نعمتم را بر شما تمام کردم و به وسیله عرب اسلام را به عنوان دین بر شما پسندیدم.»[1]

سند دوم:

«ابن عباس گفت: هنگامی که ما در ایام حج در مکه بودیم، پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله رو به علی عليه‌السلام کرد و گفت: گوارا باد بر تو ای ابو الحسن ! همانا خداوند برای من آیه محکم و غیر متشابهی نازل کرده که من و تو در آن به طور مساوی ذکر شده‌ایم؛ آن آیه این است: ﴿الیوم اکملت لکم دینکم﴾»[2]

---

[۱] شواهد التنزیل حاکم حسکانی ج ۱ ص ۱۵۹-۱۶۰ ح ۲۱۴ پی دی اف؛ وحدثونا عن أبی بکر محمد بن الحسین بن صالح قال حدثنی الحسین بن إبراهیم بن الحسن الجصاص قال: حدثنا أبو أیوب القزوینی قال: حدثنا عبد الله بن خلال البرذعی قال: حدثنا محمد بن فضیل، عن عطاء بن السائب، عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: بینما نحن مع رسول الله فی الطواف إذ قال : أفیکم علی بن أبی طالب؟ قلنا: نعم یا رسول الله فقر به النبی (صلى‌الله‌عليه‌وآله) فضرب علی منکبه وقال: طوباک یا علی، أنزلت علی فی وقتی هذا آیة ذکری وإیاک فیها سواء: (الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی / ۳۹ / أ / ورضیت لکم الاسلام دینا) قال: أکملت لکم دینکم بالنبی وأتممت علکیم نعمتی بعلی ورضیت لکم الاسلام دینا بالعرب

[۲] شواهد التنزیل حاکم حسکانی ج ۱ ص ۱۶۰ ح ۲۱۵ فرات بن إبراهیم الکوفی قال: حدثنی علی بن أحمد بن خلف الشیبانی [عن] عبد الله بن علی بن المتوکل الفلسطینی، عن بشر بن غیاث، عن سلیمان بن عمرو العامری، عن عطاء، عن سعید عن ابن عباس قال: بینما النبی (صلى‌الله‌عليه‌وآله) بمکة أیام الموسم إذا التفت إلی علی فقال: هنیئا لک یا [أ] با الحسن إن الله قد أنزل علی آیة محکمة غیر متشابهة، ذکری وإیاک فیها سواء: (الیوم أکملت لکم دینکم) الآیة

شاهد نهم: استدلال امیر مؤمنان علیه السلام به حدیث غدیر

در روایات شیعه و سنی، استدلال های زیادی از اهل بیت علیهم السلام به حدیث غدیر نقل شده است، ولی چون بنای ما نقل از منابع معتبر اهل سنت و استناد به روایات معتبرشان است، لذا به ذکر تنها دو مورد اکتفا می کنیم.

یکم: استدلال در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله

«از ابن عباس نقل شده که علی (علیه السلام) همیشه در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله می گفتند : ﴿آیا اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفتند یا به شهادت رسیدند ، شما به دوران جاهلیت و به عقب بر می گردید ؟ (آل عمران: ۱۴۴)﴾ به خدا قسم، بعد از این که خداوند ما را هدایت کرد ، ما به عقب بر نمی گردیم. قسم به خدا، من برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله ، ولی، وارث و پسر عموی ایشان هستم، پس چه کسی از من به او سزاوارتر است.»[۱]

هیثمی بعد از نقل این روایت از طبرانی، گفته است که رجال سندش همگی رجال صحیح بخاری هستند.[۲]

ناصر الدین ألبانی این حدیث را منکر شمرده و با تمسک به دلایل سست، خواسته است اعتبارش را زیر سؤال ببرد. وی می گوید:

«می گویم: حاکم و ذهبی در قبال سند این روایت سکوت کرده اند؛ شاید به این دلیل که ایرادی داشته است، و آن متوجه سماک است، یا آن کسی که از سماک آن را نقل کرده است؛ یعنی اسباط . اما اول: سماک گرچه ثقه است، ولی در مورد روایات او از عکرمه ایراد گرفته اند ؛ حافظ ابن حجر در کتاب تقریب گفته است: راستگو است ، اما روایتش از عکرمه اضطراب دارد ، و در آخر عمرش حافظه اش ضعیف شد و شاید هم از حفظ روایت می کرد. اما در مورد اسباط ؛ حافظ ابن حجر گفته: او راستگو است ، بسیار خطا می کند و احادیث

---

[۱] سنن النسائی الکبری ج ۵ ص ۱۲۵ ح ۸۴۵۰ و تفسیر ابن أبی حاتم ج ۳ ص ۷۷۷ ح ۴۲۶۱ و المعجم الکبیر ج ۱ ص ۱۰۷ ح ۱۷۶ و المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۶ ح ۴۶۳۵ أخبرنا محمد بن یحیی بن عبد الله النیسابوری وأحمد بن عثمان بن حکیم واللفظ لمحمد قالا حدثنا عمرو بن طلحة قال حدثنا أسباط عن سماک عن عکرمة عن بن عباس أن علیا کان یقول فی حیاة رسول الله صلی الله علیه وآله إن الله یقول (أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم ومن ینقلب) والله لا ننقلب علی أعقابنا بعد إذ هدانا الله والله لئن مات أو قتل لأقاتلن علی ما قاتل علیه حتی مات والله إنی لأخوه وولیه ووارثه وابن عمه ومن أحق به منی

[۲] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۳۴ قال الهیثمی : رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحیح

غریبی نقل می کند.»[1]

می گویم: حاکم و ذهبی در بیش از ۲۰ مورد ، روایات سماک بن حرب از عکرمه را تصحیح کرده اند.[2]

خود ألبانی در جای دیگر به اشکالش مبنی بر اضطراب روایات سماک از عکرمه، چنین پاسخ می دهد:

«می گویم: سندش صحیح است اگر نبود اینکه این روایت از جمله روایات سماک از عکرمه است که مضطرب می باشد و شاید اضطرابش زمانی است که روایتش مرفوع باشد ، ولی این روایت موقوفه است همانطور که می بینی.»[3]

و در جاهای دیگر، روایاتی با سند «سماک بن حرب عن عکرمة عن ابن عباس» را معتبر اعلام می کند:

«می گویم: سند این روایت حسن است و طبق شروط مسلم می باشد و در مورد سماک مقداری حرف وجود دارد.»[4]

«می گویم: سند این روایت نیکو است، رجالش همگی ثقه و از رجال مسلم هستند، و در سماک مقداری سخن وجود دارد.»[5]

---

[۱] سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة ، ج ۱۰ ص ۶۵۳ ح ۴۹۴۸ سایت شامله؛ قلت : وسکت علیه الحاکم والذهبی ؛ ولعل ذلک لظهور علته ، وهی تنحصر فی سماک ، أو فی الراوی عنه : أسباط . أما الأول ؛ فلأنه وإن کان ثقة ؛ فقد تکلموا فی روایته عن عکرمة خاصة ، فقال الحافظ فی "التقریب" : "صدوق ، وروایته عن عکرمة خاصة مضطربة ، وقد تغیر بآخره ، فکان ربما یلقن" . وأما الآخر ؛ فقال الحافظ : "صدوق ، کثیر الخطأ ، یغرب" .

[۲] المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی ، ج ۲ ص ۴۰۳ ح ۳۴۰۷ ، ص ۴۰۵ ح ۳۴۱۵ ، ص ۴۰۶ ح ۳۴۲۰ ، ص ۴۱۸ ح ۳۴۵۲ ، ص ۴۳۲ ح ۳۵۰۶ ، ص ۴۴۷ ح ۳۵۴۶ و ...

[۳] سلسلة الأحادیث الصحیحة ، ج ۲ ص ۳۲۲ ح ۷۰۵ سایت شامله؛ قلت: وسنده صحیح لولا أنه من روایة سماک عن عکرمة وروایته عنه خاصة مضطربة ولعل ذلک إذا کانت مرفوعة وهذه موقوفة کما تری

[٤] سلسلة الأحادیث الصحیحة ، ج ۴ ص ۳۰۹ ح ۱۷۳۱ سایت شامله؛ قلت: وهذا إسناد حسن، وهو علی شرط مسلم، وفی سماک کلام یسیر

[٥] سلسلة الأحادیث الصحیحة ، ج ۴ ص ۵۴۹ ح ۱۹۱۷ سایت شامله؛ قلت: وهذا إسناد جید، رجاله ثقات کلهم رجال مسلم، وفی سماک کلام یسیر

«و شاهد دیگر این روایت، از ابن عباس است که طحاوی آن را از طریق سماک از عکرمه از او نقل کرده و سندش طبق شروط مسلم، صحیح است.»[۱]

دیگر علمای اهل سنت نیز احادیثی با سند «سماک بن حرب عن عکرمه عن ابن عباس» را تصحیح کرده اند؛ از جمله ترمذی[۲]، ابن خزیمه[۳] ، ابن حبان[٤]، احمد شاکر[٥] و ...

دوم: استدلال در زمانی که در خلافتشان نزاع شد

علمای اهل سنت از ابو طفیل روایت کرده اند که گفت:

«علی (علیه السلام) مردم را در رحبه گرد آورد و فرمود: سوگند می دهم هر مرد مسلمانی که غدیر خم را به خاطر دارد و سخنی را که در آن روز از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده است ، از جا برخیزد. سی تن از مردم برای اقامه شهادت بپا خاستند. ابو نعیم گفته است که افراد بسیاری شهادت دادند و اعلام کردند آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه وآله دست امیر المؤمنین علی علیه السلام را به دست مبارک خود گرفت، خطاب به مردم فرمود:

آیا می‌دانید که من شایسته تر به مؤمنان از خود آنها می باشم ؟ همگی فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله را تصدیق کردند. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس من مولای او هستم ، این [علی] مولای او است ؛ پروردگارا ! دوست علی را دوست بدار ، و دشمن علی را دشمن بدار .

ابو طفیل گفت: از میان جمع در حالی بیرون رفتم که آن بر من گران آمده بود ، و به دیدار «زید بن ارقم» رفتم و به او گفتم : از علی علیه السلام چنین و چنان شنیدم. «زید» گفت: آنچه را که شنیدی انکار مکن ، به دلیل آن که من خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را شنیده ام.»[٦]

---

[۱] سلسلة الاحادیث الصحیحة ، ج ۲ ص ۴۱۳ ح ۷۸۲ سایت شامله؛ وشاهد آخر من حدیث ابن عباس. أخرجه الطحاوی...من طریق سماک عن عکرمة عنه. وإسناده صحیح علی شرط مسلم

[۲] سنن الترمذی ج ۱ ص ۹۴ ح ۶۵ و ج ۵ ص ۱۳۸ ح ۲۸۴۵ و... قال أبو عیسی هذا حدیث حسن صحیح

[۳] صحیح ابن خزیمة ج ۱ ص ۵۷ ح ۱۰۹ و ج ۳ ص ۲۰۸ ح ۱۹۲۳

[٤] صحیح ابن حبان ج ۴ ص ۴۸ ح ۱۲۴۲ ، ص ۵۶ ح ۱۲۴۸ ، ص ۹۸ ح ۱۲۸۱ و...

[٥] مسند احمد بن حنبل، ج ۲ ص ۴۳۱ ح ۱۸۶۳ پی دی اف؛ قال الشاکر: إسناده صحیح

[٦] ثنا فطر عن أبی الطفیل قال جمع علی رضی الله عنه الناس فی الرحبة ثم قال لهم أنشد الله کل امرئ مسلم سمع رسول الله صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم ما سمع لما قام فقام ثلاثون من الناس وقال أبو نعیم فقام ناس کثیر فشهدوا حین أخذه بیده فقال للناس

سند این روایت را شعیب الأرنؤوط[۱]، حمزه احمد الزین[۲]، ابو اسحاق حوینی[۳] ، ابن حبان[٤]، ألبانی[٥] و ضیاء مقدسی[٦] تصحیح کرده اند.

تعدادی از علمای اهل سنت تصریح کرده اند که حضرت علی عليه السلام در زمانی به این حدیث احتجاج کردند که در زمان خلافتشان [بر سر خلافت] نزاع شد ؛

ابن حجر هیثمی مکی می نویسد :

«در روایت احمد بن حنبل آمده است که ۳۰ نفر از صحابه که حدیث غدیر را از پیامبر صلى الله عليه وآله شنیده بودند ، برای علی (عليه السلام) شهادت دادند آن هنگام که در زمان خلافتش نزاع شد ، همانطور که گذشت و به زودی نیز می آید و بسیاری از سندهایش صحیح و حسن هستند.»[۷]

ملا علی قاری حنفی نیز می نویسد :

«نتیجه اینکه : این حدیث بدون شک صحیح است ، بلکه بعضی از حافظان حدیث آن را از احادیث متواتر شمرده اند ؛ چرا که در روایت احمد آمده است که ۳۰ نفر از صحابه که حدیث غدیر را از پیامبر صلى الله عليه وآله شنیده بودند ، برای علی (عليه السلام) شهادت دادند آن هنگام که در زمان خلافتش نزاع شد.»[۸]

أتعلمون انی أولی بالمؤمنین من أنفسهم قالوا نعم یا رسول الله قال من کنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فخرجت وکأن فی نفسی شیئا فلقیت زید بن أرقم فقلت له انی سمعت علیا رضی الله عنه یقول کذا وکذا قال فما تنکر قد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله یقول ذلک له

[۱] مسند احمد بن حنبل ، ج ۴ ص ۳۷۰ ح ۱۹۳۲۱ سایت شامله؛ قال شعیب الارنؤوط: إسناده صحیح

[۲] المسند للإمام أحمد، ج ۱۴ ص ۴۳۶-۴۳۷ ح ۱۹۱۹۸ پی دی اف؛ قال حمزة احمد الزین: إسناده صحیح

[۳] خصائص الامام علی (ع) للنسائی ، ص ۸۱-۸۲ ح ۸۸ پی دی اف؛ قال ابو اسحاق الحوینی : إسناده صحیح

[٤] صحیح ابن حبان ج ۱۵ ص ۳۷۶ ح ۶۹۳۱ قال شعیب الأرنؤوط : إسناده حسن

[٥] سلسلة الأحادیث الصحیحة ، ج ۴ ص ۳۳۱ ذیل ح ۱۷۵۰ سایت شامله؛ قال الألبانی: وإسناده صحیح علی شرط البخاری

[٦]الأحادیث المختارة ج ۲ ص ۱۷۴ ح ۵۵۳ قال عبد الملک دهیش: إسناده حسن

[۷] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۱۰۶ وفی روایة لأحمد أنه سمعه من النبی صلى الله عليه وآله ثلاثون صحابیا وشهدوا به لعلی لما نوزع أیام خلافته کما مر وسیأتی وکثیر من أسانیدها صحاح وحسان

[۸] مرقاة المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۴۸ در شرح حدیث ۶۰۹۱ والحاصل أن هذا حدیث صحیح لا مریة فیه ، بل بعض الحفاظ عده متواترا إذ فی روایة أحمد أنه سمعه من النبی صلى الله عليه وآله ثلاثون صحابیا وشهدوا به لعلیل لما نوزع أیام خلافته

محمد بن جعفر کتانی نیز همین سخن را گفته است.[۱]

نور الدین حلبی متوفای ۱۰۴۴ هـ می نویسد :

«و اگر فرضاً قبول کنیم که مراد (از حدیث غدیر) یعنی اولویت به امامت علی علیه‌السلام است ، پس مراد از آن ، قطعاً اولویت بر مال است و نه در جمیع احوال . وگرنه باید قبول کرد که او با وجود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دارای مقام امامت بوده است ، در حالی که امامت بر مال ، مقرون به هیچ زمانی نیست. بلکه امامت علی علیه‌السلام بعد از وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مجاز خواهد بود بعد از اینکه با وی بیعت شود و او خلیفه گردد. و دلیل این سخن ، این می باشد که علی علیه‌السلام هرگز به حدیث غدیر استناد نکرد مگر بعد از اینکه خلافت به وی رسید ؛ آنچنان که بیان شد ، وی (از حدیث غدیر) علیه کسانی که در بحث خلافت با او منازعه کردند استفاده کرد. پس بر هر صاحب عقلی چه برسد به صاحب فهم مشخص است که سکوت وی از احتجاج به حدیث غدیر تا رسیدن ایام خلافتش حاکی از عدم نص حدیث غدیر بر امامت علی علیه‌السلام بعد از وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.»[۲]

اما اشکالاتی بر دیگر حرف های حلبی وارد است ؛ از جمله اینکه امامت و ولایت همزمان امیر المومنین علیه‌السلام با امامت و ولایت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ ایرادی ندارد ، همانطور که ولایت همزمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با خداوند متعال و نیز حضرت هارون علیه‌السلام با حضرت موسی علیه‌السلام ایرادی نداشت و یکی در طول دیگری بود.

در مورد احتجاجات حضرت امیر المومنین علیه‌السلام هم در کتب شیعه موارد متعددی داریم ، اما در کتب اهل سنت نیز آمده است که حضرت امیر المومنین علیه‌السلام در شورای شش نفره به حدیث غدیر استدلال کرده اند.

سعد الدین تفتازانی احتجاج حضرت علی علیه‌السلام به حدیث غدیر در روز شورا را مسلّم دانسته و گفته است:

«این حدیثی است که اجماع بر صحت آن می باشد و علی علیه‌السلام آن را در روز شوری در حین بیان فضائلش

---

[۱] نظم المتناثر من الحدیث المتواتر للکتانی ج ۱ ص ۱۹۴-۱۹۵ وفی روایة لأحمد أنه سمعه من النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ثلاثون صحابیا وشهدوا به لعلی لما نوزع أیام خلافته

[۲] السیرة الحلبیة ج ۳ ص ۳۳۸ وعلی تسلیم أن المراد أنه أولی بالإمامة فالمراد فی المآل لا فی الحال قطعا وإلا لکان هو الإمام مع وجوده صلی‌الله‌علیه‌وآله والمآل لم یعین له وقت فمن این أنه عقب وفاته صلی‌الله‌علیه‌وآله وجاز أن یکون بعد أن یعقد له البیعة ویصیر خلیفة ویدل لذلک أنه کرم الله وجهه لم یحتج بذلک إلا بعد أن یعقد له البیعة ویصیر خلیفة ویدل لذلک أنه کرم الله وجهه لم یحتج بذلک إلا بعد أن آلت إلیه الخلافة ردا علی من نازعه فیه کما تقدم فسکوته کرم الله جهه عن الاحتجاج بذلک إلی أیام خلافته قض علی کل من له أدنی عقل فضلا عن فهم بأنه لا نص فی ذلک علی إمامته عقب وفاته صلی‌الله‌علیه‌وآله

بیان نمود و هیچکس آن را رد نکرده است.»[۱]

ابن ابی الحدید معتزلی شافعی تصریح می کند که روایات احتجاج حضرت علی عليه السلام به حدیث غدیر در روز شورای شش نفره ، طرق زیادی داشته و مستفیض است:

«ما در اینجا آنچه را که در روایات از داستان مناشده اصحاب شوری به طور استفاضه رسیده، و متضمّن فضایل و خصایصی است که علی عليه السلام به سبب آنها از دیگران متمایز گشته است ذکر می نمائیم. این جریان را محدّثین بسیار ذکر نموده اند و آنچه در نزد ما به صحّت پیوسته ، این جریان به آنچه ذکر شد (از روایات مشتمل بر فضایل آنجناب) پایان نیافته، و بلکه بعد از آنکه عبد الرحمن و حاضرین با عثمان بیعت کردند و علی عليه السلام از بیعت با او خود داری نمود، چنین فرمود: همانا برای ما حقّی است که اگر به ما داده شود ، آن را می گیریم و اگر منع شود ، با سختی ها میسازیم ، اگر چه شب روی طولانی باشد. او (علی عليه السلام) این سخن را ضمن کلامی فرمود که ارباب سیر آن را ذکر نموده اند و ما در آنچه قبلا نگاشته شد ، بعضی از آن را بیان داشتیم .. بر می گردد به سیاق روایت .. سپس به آنها فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم: آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلى الله عليه وآله او را با خود برادر کند در آن هنگام که مراسم برادری را در میان مسلمین اجرا فرمود؟ گفتند: نه. سپس فرمود: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلى الله عليه وآله درباره او فرموده باشد: من کنت مولاه فهذا مولاه؟ گفتند: نه . سپس فرمود: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلى الله عليه وآله درباره او فرموده باشد: تو به من به منزله ی هارون عليه السلام به موسی عليه السلام هستی بجز اینکه بعد از من پیامبری نیست ؟ گفتند: نه.»[۲]

---

[۱] شرح المقاصد فی علم الکلام ج ۲ ص ۲۹۰ وهذا حدیث متفق علی صحته أورده علی رضی الله عنه یوم الشوری عندما حاول ذکر فضائله ولم ینکره أحد

[۲] شرح نهج البلاغة ج ۶ ص ۱۰۳ ونحن نذکر فی هذا الموضع ما استفاض فی الروایات من مناشدته أصحاب الشوری ، وتعدیده فضائله وخصائصه التی بان بها منهم ومن غیرهم . قد روی الناس ذلک فأکثروا ؛ والذی صح عندنا أنه لم یکن الأمر کما روی من تلک التعدیدات الطویلة ؛ ولکنه قال لهم بعد أن بایع عبد الرحمن والحاضرون عثمان ، وتلكأ هو رضی الله عنه عن البیعة : إن لنا حقا إن نعطه نأخذه ، وإن نمنعه نرکب أعجاز الإبل وإن طال السری ؛ فی کلام قد ذکره أهل السیرة ، وقد أوردنا بعضه فیما تقدم ، ثم قال لهم : أنشدکم اللهج أفیکم أحد آخی رسول الله صلى الله عليه وآله بینه وبین نفسه ؛ حیث آخی بین بعض المسلمین وبعض غیری ؛ فقالوا : لا ؛ فقال : أفیکم أحد قال له رسول الله صلى الله عليه وآله : ' من کنت مولاه فهذا مولاه ' غیری ؟ فقالوا : لا ، فقال : أفیکم أحد قال له رسول الله صلى الله عليه وآله : ' أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی ' غیری ؟ قالوا : لا

شاهد دهم: فهم صحابه از حدیث غدیر

یکی از مهم ترین ادله برای اراده ی امامت از حدیث غدیر (نه محبت و یاری) ، فهم صحابه است؛ زیرا آن ها در زمان صدور این حدیث ، یا حاضر بودند و یا معاصر با آن بودند و دقیقا منظور رسول خدا ﷺ را می دانستند.

در اینجا تعدادی از این موارد را ذکر می کنیم:

یکم: گروهی از انصار که ابو ایوب انصاری صحابی در میانشان بود

«از ریاح حارث نقل شده است که گفت: گروهی در صحن مسجد ، به نزد علی (علیه السلام) آمده و عرض کردند : سلام بر شما ای مولای ما ! علی (علیه السلام) فرمود: من چگونه مولای شما هستم در حالی که شما گروهی عربی هستید؟ گفتند: در روز غدیر از رسول خدا ﷺ شنیدیم که می‌فرمود : « هر کس که من مولای اویم ، علی علیه السلام مولای اوست » . ریاح گفت : وقتی آنها رفتند ، تعقیبشان کردم (و از چند نفر پرسیدم) این‌ها که هستند ؟ گفتند : گروهی از انصارند که در میانشان ابو ایوب انصاری است.»[1]

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و هیثمی همه ی رجال سندش را ثقه دانسته[2] و حمزه احمد الزین[3] و وصی الله بن محمد عباس[4] نیز سندش را تصحیح کرده اند.

تاکید امیرالمومنین علیه السلام بر قومیت عربی آنها و تذکر این مطلب نشان از این دارد که مراد آنها از مولی ، اولی به تصرف بوده است چرا که منظور امام علیه السلام این است که شما عرب هستید و قومی آزاد می باشید و چگونه است که من بر شما که قومی آزاد هستید ، مولا هستم؟

و مؤید این مطلب ، این روایت است که می گوید: وقتی مردم تاب تحمل حکومت جابرانه و ظالمانه حجاج

---

[۱] عن رياح الحارث قال جاء رهط إلى علي بالرحبة فقالوا السلام عليك يا مولانا فقال كيف أكون مولاكم وأنتم قوم عرب قالوا سمعنا رسول الله ﷺ يقول يوم غدير خم من كنت مولاه فهذا مولاه قال رياح فلما مضوا اتبعتهم فسألت من هؤلاء قالوا نفر من الأنصار فيهم أبو أيوب الأنصاري

[۲] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۳-۱۰۴ قال الهيثمي: ورجال أحمد ثقات

[۳] المسند للإمام أحمد، ج ۱۷ ص ۳۶ ح ۲۳۴۵۳ پی دی اف / قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح

[٤] فضائل الصحابة لاحمد ، ص ۷۰۷ ح ۹۶۷ پی دی اف / قال وصی الله بن محمد عباس : إسناده صحيح

بن یوسف ملعون را نداشتند ، به نزد حسن بصری آمده و از او در این مورد نظر خواستند و او نیز به ایشان دستور داد تا صبر کنند. افرادی که در نزد حسن بصری بودند از نزد وی خارج شدند، در حالی که می گفتند : از این کافر اطاعت کنیم، در حالی که ما گروهی از عرب هستیم؟!

«سلیمان بن ربعی می گوید: هنگامی که فتنه ابن اشعث اتفاق افتاد در زمانی که با حجاج بن یوسف مبارزه می کرد ، عقبهٔ بن عبدالغافر و ابو الجوزاء و عبدالله بن غالب با عده ای از همتایانشان وارد بر حسن شدند و گفتند : ای ابو سعید ! نظرت راجع به جنگ با این طاغوتی که خون حرام را می ریزد ، مال حرام می گیرد ، نماز را ترک می کند ، انجام داده آنچه کرده و از اعمال حجاج نام بردند چیست ؟ حسن گفت: نظرم این است که با او نجنگید که اگر مجازات الهی باشد شما با شمشیرهایتان نمی توانید این مجازات را دور کنید و اگر بلا است ، صبر کنید تا خدا حکم کند و او بهترین حاکمان است.

گوید : از نزد او خارج شدند در حالی که می گفتند: از این ملحد اطاعت کنیم با اینکه ما گروهی از عرب هستیم ؟!

گوید: با ابن اشعث خروج کردند و همگی کشته شدند. سلیمان می گوید: مرهٔ بن ذیاب ابو معذل به من خبر داد که نزد عقبهٔ بن عبد الغافر آمدم در حالی که در خندق افتاده بود و گفت : ای ابو معذل ! نه دنیا است و نه آخرت.»[1]

دوم: عبد الله بن عباس

عبد الله بن عباس حدیث غدیر را جزء ده فضیلت مخصوص امیرالمؤمنین علیه‌السلام دانسته است:

---

[۱] الکنی والأسماء للدولابی ج ۳ ص ۱۰۳۵ ح ۱۸۱۷ حدثنا إسحاق بن سیار النصیبی ، قال : حدثنا عمرو بن عاصم ، قال : حدثنا سلام بن مسکین ، قال : حدثتی سلیمان بن علی الربعی ، قال : لما کانت فتنة ابن الأشعث إذ قاتل الحجاج بن یوسف انطلق عقبة بن عبد الغافر ، وأبو الجوزاء ، وعبد الله بن غالب فی نفر من نظرائهم ، فدخلوا علی الحسن ، فقالوا : یا أبا سعید ما تقول فی قتال هذا الطاغیة الذی سفک الدم الحرام ، وأخذ المال الحرام ، وترک الصلاة ، وفعل ما فعل ، وذکروا من أفعال الحجاج ؟ فقال الحسن : أری أن لا تقاتلوه ، فإنها إن تکن عقوبة من الله فما أنتم برادی عقوبة الله بأسیافکم ، وإن یکن بلاء فاصبروا حتی یحکم الله وهو خیر الحاکمین ، قال : فخرجوا من عنده یقولون : نطیع هذا العلج ، ونحن قوم عرب ، قال : فخرجوا مع ابن الأشعث فقتلوا جمیعا ، قال سلیمان : فأخبرنی مرة بن ذیاب أبو المعذل ، قال : أتیت علی عقبة بن عبد الغافر ، وهو صریح فی الخندق ، فقال : یا أبا المعذل لا دنیا ولا آخرة

«عمرو بن میمون می گوید: در نزد ابن عباس بودیم که نُه گروه نزد وی آمده و گفتند : ای ابن عباس ! یا با ما بیا و یا مجلس را برای ما از این مردم خالی کن . ابن عباس گفت : من با شما می آیم. عمرو بن میمون می گوید : درست این است که این جریان برای قبل از نابینا شدن ابن عباس می باشد. پس در کناری نشستند و با هم به سخن گفتن پرداختند و ما نفهمیدیم که چه می گویند. بعد از آن گفتگو ، ابن عباس آمد و در حالی که لباس خود را می تکاند گفت: اف بر ایشان ! اینها حرف های ناروا و نکوهش در مورد مردی می گویند که بیش از ۱۰ فضیلت و منقبت برای وی می باشد که برای هیچکس غیر از او وجود ندارد . اینها بدگوئی از مردی می کنند که ... و رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس من مولای او هستم پس علی علیه‌السلام مولای او است ... .»[۱]

این روایت را حاکم و ذهبی[۲] و احمد محمد شاکر[۳] تصحیح کرده اند، وصی الله بن محمد عباس[٤] و ابو اسحاق حوینی[٥] سندش را حسن دانسته اند و ابن حجر عسقلانی همه ی رجال سند احمد و نسائی را ثقه دانسته است.[٦]

اگر ما بخواهیم بر اساس دیدگاه رایج اهل تسنن و وهابیون به این روایت نگاه کرده و کلمه « مولی » را به معانی همچون « دوست و یاور » برگردانیم، قطعا چنین تخصیصی برای امیرالمومنین علیه‌السلام وجود نخواهد داشت؛ زیرا بر اساس آیه شریفه ی ﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْض؛ و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند﴾[۷] این دوستی و محبت هیچ تخصیصی نداشته و بلکه عمومیت دارد و این مطلب با متن روایت و عبارت « فضائل ليست لأحد غيره » نمی خواند ، پس قطعا معنای این روایت باید مطلبی فراتر از دوستی و یاوری باشد تا بتوان آن را فضیلتی خاص برای امیرالمومنین علیه‌السلام دانست و هیچ معنایی را نمی توان

---

[۱] ثنا عمرو بن ميمون قال إني لجالس عند بن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا يا بن عباس إما أن تقوم معنا وإما أن تخلو بنا من بين هؤلاء قال فقال بن عباس بل أنا أقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمى قال فابتدؤوا فتحدثوا فلا ندرى ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه ويقول أف وتف وقعوا فى رجل له بضع عشرة فضائل ليست لأحد غيره وقعوا فى رجل ... وقال رسول الله ﷺ من كنت مولاه فإن مولاه على ...

[۲] المستدرک على الصحيحين بتعليق الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲

[۳] المسند للإمام أحمد، ج ۳ ص ۳۳۱-۳۳۳ ح ۳۰۶۲ پی دی اف؛ قال احمد محمد شاكر: إسناده صحيح

[٤] فضائل الصحابة لاحمد ، ص ۸۴۹-۸۵۲ ح ۱۱۶۸ قال وصى الله بن محمد عباس: إسناده حسن

[٥] خصائص الامام على (ع) للنسائى ، ص ۳۴-۳۶ ح ۲۳ قال ابو اسحاق الحوينى : إسناده حسن

[٦] فتح البارى ج ۷ ص ۱۵ قال العسقلانى: اخرجهما أحمد والنسائى ورجالهما ثقات

[۷] توبه: ۷۱

برای آن به درستی تصور نمود، مگر معنایی که شیعه بدان اشاره دارد؛ یعنی بحث سرپرستی مطلق و اولی به تصرف بودن ایشان نسبت به همه مردم.

سوم: طلحه بن عبید الله

بنابر روایات اهل سنت، وقتی طلحه در جنگ جمل لشکر کشید ، حضرت امیر المومنین علیه‌السلام با طلحه دیدار کردند و به حدیث غدیر احتجاج نمودند ، آنگاه طلحه از کار خود پشیمان شده و بازگشت ؛ یعنی در نزد طلحه ، بحث محبت علوی – در قیاس با خونخواهی عثمان – در درجه دوم بود ، ولی وقتی متذکر بحث ولایت و اولویت امیرالمومنین علیه‌السلام می شود، آن را جلوتر از بحث خونخواهی عثمان می داند و برای همین است که بدون هیچ اعتراضی دست از جنگ میکشد ؛

بیهقی در کتابی که در مورد اعتقادات اهل تسنن نوشته، برای اثبات شرکت نکردن (!!) طلحه در جنگ جمل چنین می گوید:

«روایت شده که علی (علیه‌السلام) قاصدی به سوی طلحه فرستاد تا بیاید و سپس به او فرمود : تو را به خدا قسم می دهم ، آیا از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشنیده ای که می فرمود : هر کس من مولای او هستم ، پس علی (علیه‌السلام) هم مولای اوست؛ خدایا دوست بدار دوستان و ولایت مداران او را، و دشمن بدار دشمنان او را؟ طلحه گفت : آری شنیدم. علی علیه‌السلام گفت: پس چرا به جنگ با من برخاسته ای؟ طلحه گفت: فراموش کرده بودم. راوی می گوید: طلحه از جنگ منصرف شد و رفت.»[1]

اعتبار این روایت به حدی بوده که بیهقی در کتاب اعتقادات اهل تسنن برای تبرئه کردن طلحه از جنگ با امیرالمومنین علیه‌السلام بدان استناد کرده است؛ لذا سخن در مورد اعتبار آن بی معناست. البته این روایت را حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین آورده است.[2]

---

[۱] الاعتقاد ج ۱ ص ۳۷۳ وروى أن عليا بعث إلى طلحة يوم الجمل فأتاه فقال نشدتک الله هل سمعت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله يقول من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وآل من والاه وعاد من عاداه قال نعم قال فلم تقاتلنى قال لم أذكر قال فانصرف طلحة

[۲] المستدرک على الصحيحين ج ۳ ص ۴۱۹ ح ۵۵۹۴ أخبرنى الوليد وأبو بكر بن قريش ثنا الحسن بن سفيان ثنا محمد بن عبدة ثنا الحسن بن الحسين ثنا رفاعة بن إياس الضبى عن أبيه عن جده قال كنا مع على يوم الجمل فبعث إلى طلحة بن عبيد الله أن القنى فأتاه طلحة فقال نشدتک الله هل سمعت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله يقول من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من ولاه وعاد من عاداه قال نعم قال فلم تقاتلنى قال لم أذكر قال فانصرف طلحة

جمال الدین مِزّی تصریح می کند که این روایت را نسائی در کتاب مسند علی عليه‌السلام یا همان کتاب خصائص امام علی عليه‌السلام آورده است:

«نذیر الضبی گفت: در روز جمل همراه علی (عليه‌السلام) بودم، به سوی طلحه فرستاد تا ملاقاتش کند و چنین شد ، پس به او حدیث «هر کس من مولای اویم ، پس علی عليه‌السلام مولای اوست ... » را یاد آوری کرد. نسائی در مسند علی (عليه‌السلام) از او (نذیر الضبی) همین یک حدیث را نقل کرده است.»[1]

ابن حجر عسقلانی نیز این حدیث را از مسند علی عليه‌السلام تألیف نسائی نقل کرده، ولی از ذکر احتجاج امیرالمومنین عليه‌السلام به حدیث غدیر مقابل طلحه خود داری کرده است.[2]

اما اکنون اثری از آن در کتب نسائی نیست !

علمای دیگر اهل تسنن نیز به صراحت به این مناشده اشاره کرده و بلکه آن را از وقایع جنگ جمل شمرده اند، تا جایی که ابو عبدالله محمد بن خلفه ابی مالکی و ابوعبدالله محمد بن محمد سنوسی در شرح صحیح مسلم، باب مناقب طلحه، در بیان حوادث جنگ جمل این روایت را اینگونه بیان می کنند :

«بعد از اینکه زبیر برگشت، علی عليه‌السلام طلحه را خواست و به او گفت: ای ابا محمد ! علت خروج تو برای جنگ با من چیست؟ طلحه گفت: خونخواهی عثمان. علی عليه‌السلام گفت: خداوند بکشد آن کسی از ما و شما را که سزاوارتر به این امر است. آیا از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نشنیدی که در مورد من می فرمود: خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را ؟ تو اولین کسی بودی که با من بیعت کردی و سپس بیعت شکستی در حالی که خداوند متعال می فرماید: پس هر که پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند. پس طلحه

---

[۱] تهذیب الکمال ج ۳ ص ۴۴۰-۴۴۱ رقم ۵۹۵ عس : إیاس بن نذیر الضبی الکوفی ، والد رفاعة بن إیاس. روی حدیثه : حسین بن حسن الاشقر ، عن رفاعة بن إیاس ابن نذیر الضبی ، عن أبیه ، عن جده ، قال : کنت مع علی یوم الجمل ، فبعث إلی طلحة أن القنی ، فلقیه ، فذکر حدیث"من کنت مولاه فعلی مولاه ... روی له النسائی فی "مسند علی"هذا الحدیث الواحد

[۲] تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۳۴۲ عس مسند علی إیاس بن نذیر الضبی الکوفی والد رفاعة روی حدیثه حسین بن حسن الأشقر عن رفاعة بن إیاس بن نذیر الضبی عن أبیه عن جده قال کنت مع علی یوم الجمل فبعث إلی طلحة أن القنی الحدیث هکذا رواه النسائی

گفت: استغفرالله و برگشت.»[۱]

چهارم: حسّان بن ثابت (شاعر)

او که معروف ترین شاعر صحابه است، در غدیر خم چنین شعر سرود:

«پیامبر مسلمانان، روز غدیر در وادی خم به آنان ندا داد، به ندای رسول خدا گوش فرا دهید.

پس فرمود: چه کسی مولا و نبی شما است؟ ایشان نیز هیچ یک ، حقّ را انکار نکردند و به صراحت پاسخ دادند:

مولای ما همان خدای توست و تو پیامبر ما هستی، و تو در فرمانبری ما تا کنون هیچ عصیانی ندیده ای.

پس پیامبر اکرم ﷺ به علی (علیه السلام) فرمود: ای علی برخیز! من از اینکه تو امام و هادی پس از من باشی ، خرسندم.

پس هر که من مولای اویم، این(علی) مولای اوست و بر شما است که پیرو راستین او باشید.

آنجا بود که پیامبر ﷺ دعا کرد: خداوندا ! دوست بدار دوستدارش را، و آن را که با علی علیه السلام دشمنی کند ، دشمن بدار .»[۲]

سبط بن جوزی حنفی نیز صدور این ابیات از حسّان بن ثابت را مسلّم انگاشته و می نویسد:

«در مورد غدیر خم ، شاعران زیادی شعر گفته اند؛ از جمله حسان بن ثابت گفته است: ... و روایت شده وقتی رسول خدا ﷺ این ابیات را از حسان شنید ، به او فرمود: ای حسان ! مادامی که با اشعارت ما را یاری

---

[۱] صحیح مسلم مع شرحه المسمی « اکمال اکمال المعلم » للامام ابی عبدالله محمد بن خلفه الوشتانی الابّی المالکی المتوفی سنه ۸۲۷ هـ و شرحه المسمی « مکمّل اکمال الاکمال » للامام ابی عبدالله محمد بن محمد بن یوسف السّنوسی الحسینی المتوفی سنه ۸۹۵ هـ ، ج ۶ ص ۲۳۷ - ۲۳۸ پی دی اف؛ ثم نادی علی طلحه بعد ان رجع الزبیر فخرج الیه و قال یا ابامحمد ما الذی اخرجک ؟ قال الطلب بدم عثمان . قال علی : قتل الله اولانا بدمه . اما سمعت رسول الله ﷺیقول فی اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ؟ و انت اول من بایعنی ثم نکثت و قد قال تعالی و من نکث فانما یکنث علی نفسه ؟ فقال استغفرالله ثم رجع

[۲] الازدهار فی ما عقده الشعراء من الأحادیث و الآثار للسیوطی ج ۱ ص ۱۹ وأنشد الشیخ تاج الدین بن مکتوم لحسان بن ثابت الأنصاری رضی الله عنه: ینادیهم یوم الغدیر نبیهم ... بخم فأسمع بالرسول منادیا / وقال فمن مولاکم وولیکم ... فقالوا ولم یبدوا هناک تعامیا / إلهک مولانا وأنت ولینا ... ولم یلف منا فی الولایة عاصیا / فقال له قم یا علی فإننی ... رضیتک من بعدی إماما وهادیا / فمن کنت مولاه فهذا ولیه ... فکونوا له أنصار صدق موالیا / هناک دعا اللهم وال ولیه ... وکن بالذی عادی علیا معادیا

می‌کنی و به ما نفع می‌رسانی ، همواره به واسطه روح القدس مؤید باشی .»[۱]

پنجم: ابو طفیل عامر بن واثله

آوردیم که ابو طفیل با دیدن احتجاج امیرالمومنین علیه‌السلام به حدیث غدیر و بعد از شنیدن شهادت صحابه بر صحت حدیث غدیر، می گوید: از آنجا خارج شدم در حالی که «وفی نفسی شیء؛ یعنی آن مرا به فکر فرو برده بود» و سریعا به نزد زید بن ارقم رفتم تا صحت یا سقم این حدیث را از او بپرسم.

ششم و هفتم: عمر و ابوبکر

روایات تبریک آن دو به امیرالمومنین علیه‌السلام در روز غدیر از نظرتان گذشت.

[۱] تذکرة الخواص ، ص ۳۹ وقد اکثرت الشعراء فی یوم غدیر خم فقال حسان بن ثابت: ... ویروی أن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله لما سمعه ینشد هذه الأبیات قال له : یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا أو نافحت عنا بلسانک

اعتراف علمای اهل سنت به دلالت حدیث غدیر بر ولایت

برخی از علمای اهل سنت که با دیده انصاف به حدیث غدیر نگریسته‌اند، بر این مطلب تصریح کرده‌اند که مراد رسول خدا ﷺ از جمله ی «من کنت مولاه فعلی مولاه» ، امامت و خلافت امیر مؤمنان علیه السلام بوده است.

یکم: ابو حامد غزالی متوفای حدود ۵۰۵ هـ

«از خطبه‌های رسول گرامی اسلام ﷺ که همه مسلمانان بر متن آن اتفاق دارند، خطبه ی آن حضرت در روز عید غدیر است که فرمود: هر کس من مولای او هستم ، علی مولای او است. عمر پس از این فرمایش رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام این گونه تبریک گفت: مبارک، مبارک، ای ابوالحسن! تو اکنون مولا و رهبر من و هر مولای دیگری هستی.

این سخن عمر، حکایت از تسلیم او در برابر فرمان پیامبر ﷺ و امامت و رهبری علی علیه السلام و نشانه رضایتش از انتخاب علی علیه السلام به رهبری امت دارد، اما پس از گذشت آن روزها، عمر تحت تأثیر هوای نفس و علاقه به ریاست و رهبری خودش قرار گرفت و استوانه خلافت را از مکان اصلی تغییر داد و با لشکر کشی‌ها، برافراشتن پرچم‌ها و گشودن سرزمین‌های دیگر، راه امت را به اختلاف و بازگشت به دوران جاهلی هموار کرد. پس، آن [عهد] را پشتِ سرِ خود انداخت و در برابر آن، بهایی ناچیز به دست آورد، و چه بد معامله‌ای کرد!

زمانی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفتند، قبل از رحلت شان فرمودند: کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا مشکل شما را در امر [خلافت] بعد از خودم حل و کسی را که مستحق آن است، برای شما ذکر نمایم، عمر گفت: این مرد را رها کنید که او هذیان می گوید، یا سخن بیهوده می گوید.»[1]

---

[۱] سر العالمین وکشف ما فی الدارین ج ۱ ص ۱۸ و مجموعة رسائل الإمام الغزالی ، ص ۴۵۳ فایل سایت شامله؛ واجمع الجماهیر علی متن الحدیث من خطبته فی یوم عید یزحم باتفاق الجمیع وهو یقول : ' من کنت مولاه فعلی مولاه ' فقال عمر بخ بخ یا أبا الحسن لقد أصبحت مولای ومولی کل مولی فهذا تسلیم ورضی وتحکیم ثم بعد هذا غلب الهوی تحب الریاسة وحمل عمود الخلافة وعقود النبوة وخفقان الهوی فی قعقعة الرایات واشتباک ازدحام الخیول وفتح الأمصار وسقاهم کأس الهوی فعادوا إلی الخلاف الأول : فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا . ولما مات رسول الله ﷺ قال قبل وفاته ائتوا بدواة وبیضاء لأزیل لکم إشکال الأمر واذکر لکم من المستحق لها بعدی . قال عمر رضی الله عنه دعوا الرجل فإنه لیهجر وقیل یهدر

شمس الدین ذهبی در شرح حال غزالی می گوید:

«غزالی: شیخ، امام، دریای علم، حجت الاسلام، اعجوبه ی زمان ... و شافعی مذهب بود. غزالی صاحب چندین کتاب و دارای اطلاعات خیلی زیاد بود.»[1]

و جالب این که وقتی این مطلب از غزالی را نقل می‌کند، می گوید:

«نمی دانم عذر ابو حامد غزالی در این قضیه چیست؟ ظاهر این است که از این حرفش برگشته است. او دریا و اقیانوس علم است و خدا داناتر است.»[2]

دوم: محمد بن طلحه شافعی متوفای ٦٥٢ هـ

«پس معنای حدیث غدیر این می شود که: هر کس را که من به او از خودش سزاوارتر هستم و یاورش هستم یا وارثش هستم و یا قوم و خویش او هستم یا دوستش هستم ، پس علی عليه‌السلام نیز نسبت به او چنین است، و این حدیث صریح است در اینکه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله این مناقب عالی را برای علی عليه‌السلام مخصوص کرده است، و آن حضرت را نسبت به دیگران مثل خودش قرار داده است؛ چرا که لفظ [انفسنا در آیه ی مباهله] عموم بوده، ولی پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله تنها علی عليه‌السلام را مصداق آن قرار داد.

و باید دانسته شود که این حدیث از اسرار قول خداوند متعال در آیه مباهله است: ﴿فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾ مراد از لفظ ﴿أَنْفُسَنا﴾ جان علی عليه‌السلام است آن گونه که گذشت؛ زیرا خداوند جل و علا جان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله و جان علی عليه‌السلام را مقرون به هم قرار داده و آن دو را با هم جمع کرده؛ لذا در حدیث غدیر هر چه برای رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نسبت به مؤمنین ثابت است، برای حضرت علی عليه‌السلام نیز ثابت است. پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به مؤمنین سزاوارتر و ناصر و آقای مؤمنین است. هر معنایی که برای رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله اثباتش ممکن است و لفظ «مولی» بر آن دلالت دارد ، همان معنا برای حضرت علی عليه‌السلام ثابت است. و این مرتبه ای است عالی و درجه ای است بس بزرگ که پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله تنها به حضرت علی عليه‌السلام اختصاص داده

---

[۱] سير أعلام النبلاء ج ۱۹ ص ۳۲۲-۳۲۳ الغزالی الشيخ الإمام البحر حجة الإسلام أعجوبة الزمان زين الدين أبو حامد محمد بن محمد بن محمد بن أحمد الطوسی الشافعی الغزالی صاحب التصانيف والذكاء المفرط

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۱۹ ص ۳۲۸ وما أدری ما عذره فی هذا والظاهر أنه رجع عنه وتبع الحق فإن الرجل من بحور العلم والله أعلم

است. و به همین جهت است که روز غدیر خم، عید و موسم سرور اولیاء خداست.»[۱]

شمس الدین ذهبی در مورد او می گوید :

«علامه ی یگانه و شافعی مذهب بود. در سال ۵۸۲ هـ متولد شد؛ در مذهب و اصول آن استاد و کامل شد و در فنون مختلف مشارکت نمود، ولی در هذیان علم حروف وارد شد. زهد پیشه ساخت و از پادشاهان دوری گزید. وزارت دمشق را دو روز بر عهده گرفت و سپس آن را ترک کرد. او دارای جلالت و حشمت بود.»[۲]

سوم: سبط بن جوزی حنفی متوفای ٦٥٤ هـ

سبط ابن جوزی حنفی (نوه ی ابن جوزی حنبلی معروف)، در باره حدیث غدیر می گوید:

«دانشمندان متخصص در تاریخ اسلام اتفاق دارند که قصه غدیر بعد از بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع در هیجدهم ذی الحجة اتفاق افتاد. اصحاب و یارانش را که ۱۲۰ هزار نفر بودند جمع کرد و در سخنرانی اش فرمود: «هر کس را که من مولای اویم ، پس علی علیه السلام مولای او است» در این روایت، با صراحت نه با کنایه و اشاره، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را جانشینش قرار داد.»[۳]

---

[۱] مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول ، ص ۸۰ فیکون معنى الحديث من كنت أولى به و ناصره أو وارثه و عصبته أو حميمه أو صديقه فإن عليا منه كذلک، و هذا صريح فی تخصيصه ((صلى اللّه عليه و آله و سلم)) لعلی ((عليه السلام)) بهذه المنقبة العلية، و جعله لغيره كنفسه بالنسبة إلى من دخلت عليهم كلمة من التی للعموم بما لم يجعله لغيره . و ليعلم أن هذا الحديث هو من أسرار قوله (تعالى) فی آية المباهلة فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ . و المراد نفس على على ما تقدم، فإن اللّه (جل و علا) لما قرن بين نفس رسول اللّه صلى الله عليه و آله و بين نفس على و جمعهما بضمير مضاف إلى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم، أثبت رسول اللّه لنفس على عليه السلام بهذا الحديث ما هو ثابت لنفسه على المؤمنين عموما فإنه ((صلى اللّه عليه و آله و سلم)) أولى بالمؤمنين و ناصر المؤمنين و سيد المؤمنين، و كل معنى أمكن إثباته مما دل عليه لفظ المولى لرسول اللّه صلى الله عليه و آله فقد جعله لعلی عليه السلام ، وهذه مرتبة سامية ومنزلة سامقة ودرجة علية ومكانة رفيعة خصّه (صلى الله عليه و آله) بها دون غيره فلهذا صار ذلک اليوم يوم عيد وموسم سرور لأوليائه

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۲۳ ص ۲۹۳ العلامة الأوحد كمال الدين أبو سالم محمد بن طلحة بن محمد بن حسن القرشی العدوی النصيبی الشافعی ولد سنة اثنتين وثمانين وخمس مئة وبرع فی المذهب وأصوله وشارک فی فنون ولكنه دخل فی هذيان علم الحروف وتزهد وقد ترسل عن الملوک وولی وزارة دمشق يومين وتركها وكان ذا جلالة وحشمة

[۳] تذكرة الخواص ، ص ۳۷ اتفق علماء السير على أنّ قصة الغدير كانت بعد رجوع النبی (ص) من حجة الوداع فی الثامن عشر من ذی الحجة جمع الصحابة وكانوا مائة وعشرين ألفاً وقال : من كنت مولاه فعلی مولاه... الحديث . نص (ص) على ذلک بصريح العبارة دون التلويح والإشارة

وی سپس روی معنای کلمه «مولی» بحث مفصلی می کند و بعد از نقل تمامی معانی کلمه ی «مولی» و رد آن‌ها، این گونه نتیجه گیری می کند:

«از این تعابیر فهمیده می‌شود که همه معانی کلمه مولی در نهایت بازگشت به وجه دهم آن دارد که جمله : «آیا من بر جان مؤمنان برتر از خودشان نیستم؟» به آن دلالت دارد و این نص آشکاری است در اثبات امامت او و پذیرفتن طاعتش.»[1]

سپس سبط بن جوزی در ادامه، ابیات کمیت اسدی را نقل می کند:

ویوم الدوح دوح غدیر خم * أبان له الولایة لو أطیعا

ولکن الرجال تبایعوها * فلم أر مثلها خطرا مبیعا

«و در روز غدیر که درختان بزرگ (مغیلان) سایبان شده بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله ولایت را برای او آشکار ساخت اگر از او اطاعت می شد.

ولی (متأسفانه) مردان، آن را میان خود معامله کردند و من کالایی ارزشمندتر از آن ندیدم.»

و می‌گوید برای این ابیات قصه عجیبی نقل شده و آن این که :

«شیخ ما عمر بن صافی موصلی رحمه الله تعالی برای ما نقل کرد: شخصی این اشعار را با خود سروده بود و شب با تفکر در این ابیات به خواب رفته بود و در عالم خواب علی کرم الله وجهه را مشاهده کرده بود که به او فرموده بود: أشعار کمیت را برایم بخوان و او نیز این اشعار را برای حضرت سروده بود تا این که به این قسمت «خطرا مبیعا» رسیده بود ، در این حال [حضرت] علی علیه السلام بیت دیگری را به آن اضافه کرده بود و آن این است :

«فلم أر مثل ذاک الیوم یوما * ولم أر مثله حقا أضیعا»

«مانند روز غدیر، روز بزرگی ندیدم و نیز حقی مانند آن را که ضایع شده باشد ، ندیدم»

---

[۱] تذکرة الخواص ، ص ۳۱-۳۲ فعلم أن جمیع المعانی راجعة إلی الوجه العاشر. ودل علیه أیضا قوله علیه السلام: ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟ وهذا نص صریح فی إثبات إمامته وقبول طاعته

او وحشت زده از خواب برخاست.»[۱]

شمس الدین ذهبی در شرح حال سبط بن جوزی می نویسد :

«یوسف بن قزعلی بن عبد الله: امام، واعظ، مورخ ... و حنفی مذهب بو . نوه ی امام جمال الدین ابوالفرج ابن جوزی و امام، فقیه، واعظی یگانه، علامه در تاریخ و سیره ها، با حرمت، محبوب مردم ، موعظی شیرین، خوش سیما و مورد قبول همه بود.»[۲]

چهارم: محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفای ٦٥٨ هـ

وی در بحث دلالت یکی از احادیث، می گوید:

«اما حدیث غدیر خم دلیل بر تعیین سرپرست است که همان جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛ بنابراین حدیث غدیر خم ناسخ حدیث قبل می شود؛ چون حدیث غدیر در آخر عمر مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله ایراد شده و متأخر است.»[۳]

شمس الدین ذهبی در شرح حال او می نویسد:

«فخر گنجی ساکن دمشق. عنایت به حدیث داشت، و بسیار حدیث استماع نمود، و در این راه سفر نمود و تحصیل کرد... امام ابوشامه گفته است: ... او فقیه و محدث بود، ولی پرگوئی و میل به مذهب رافضه (=شیعیان) داشت.»[٤]

---

[۱] تذکرة الخواص ، ص ۴۰ حدثنا بها شیخنا عمر بن صافی الموصلی رحمه الله تعالی. قال: أنشد بعضهم هذه الأبیات وبات مفکرا، فرأی علیا کرم الله وجهه فی المنام فقال له: أعد علی أبیات الکمیت، فأنشده إیاها حتی بلغ إلی قوله (خطرا مبیعا) فأنشد علی بیتا آخر من قوله زیادة فیها : « فلم أر مثل ذاک الیوم یوما * ولم أر مثله حقا أضیعا » فانتبه الرجل مذعورا

[۲] تاریخ الإسلام ج ۴۸ ص ۱۸۳-۱۸۴ یوسف بن قزغلی بن عبد الله الإمام ، الواعظ ، المؤرخ شمس الدین ، أبو المظفر الترکی ، ثم البغدادی العونی الحنفی . سبط الإمام جمال الدین أبی الفرج ابن الجوزی وکان إماما ، فقیها ، واعظا ، وحیدا فی الوعظ ، علامة فی التاریخ والسیر ، وافر الحرمة ، محببا إلی الناس ، حلو الوعظ ، لطیف الشمائل ،صاحب قبول تام

[۳] کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب ، ص ۱۶۶ ـ ۱۶۷ پی دی اف؛ لکن حدیث غدیر خم دلیل علی التولیة وهی الاستخلاف ، وهذا الحدیث أعنی حدیث غدیر خم ناسخ لأنه کان فی آخر عمره

[٤] تاریخ الإسلام ج ۴۸ ص ۳۶۹ محمد بن یوسف بن محمد الفخر الکنجی ، نزیل دمشق . عنی بالحدیث ، وسمع الکثیر ، ورحل وحصل . ثم إنه بدا منه فضول فی أیام التتار بدمشق . قال الإمام أبو شامة : قتل بجامع دمشق یوم التاسع والعشرین من رمضان . وکان فقیها محدثا ، لکنه کان کثیر الکلام ، یمیل إلی الرفض

صلاح الدین صفدی نیز از او به «امام و محدث» تعبیر کرده است.[۱]

حاجی خلیفه حنفی از علمای قرن یازده ضمن انتساب کتاب کفایة الطالب به او، وی را شافعی مذهب معرفی کرده است.[۲]

محمد بن علی شوکانی نیز او را شافعی دانسته است.[۳]

خیر الدین زرکلی نیز به محدث و شافعی بودن او تصریح کرده است:

«محمد بن یوسف بن محمد، ابو عبد الله بن الفخر الکنجی: محدث ، از شافعی مذهب ها و اهل " کنجه " بین اصفهان و خوزستان بود. به دمشق رفت و در آن جا به تشیع میل پیدا کرد و کتاب " کفایة الطالب فی مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب " و کتاب "البیان فی اخبار صاحب الزمان " را تالیف کرد.»[٤]

---

[۱] الوافی بالوفیات ج ۵ ص ۱۶۶ محمد بن یوسف بن محمد بن الفخر الکنجی نزیل دمشق عنی بالحدیث وسمع ورحل وحصل کان إماما محدثا لکنه کان یمیل إلی الرفض

[۲] کشف الظنون ج ۲ ص ۱۴۹۷ کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب للشیخ الحافظ أبی عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی

[۳] الفتح الربانی من فتاوی الإمام الشوکانی، ج ۲ ص ۹۷۳-۹۷۴ سایت شامله ؛ وأخرج محمد بن یوسف الکنجی الشافعی فی مناقبه

[٤] الأعلام للزرکلی ، ج ۷ ص ۱۵۰ سایت شامله؛ محمد بن یوسف بن محمد، أبو عبد الله بن الفخر الکنجی: محدث. من الشافعیة نسبته إلی (کنجة) بین اصبهان وخوزستان. نزل بدمشق. ومال إلی التشیع

پاسخ به شبهه ی شکایت لشکر یمن

اهل سنت منشاء وقوع جریان غدیر را قضیه ی شکایت بعضی از لشکریان یمن از امیر المومنین امام علی علیه‌السلام می دانند و می گویند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به دلیل این شکایات ، مردم را جمع کرده و فرمودند: «هرکس که من را دوست دارد ، باید علی علیه‌السلام را هم دوست بدارد!»

آنچه که از روایات معتبر اهل سنت روشن می شود، این است که حضرت علی علیه‌السلام سه مرتبه به یمن رفته اند، ولی در هیچ روایت معتبری، ربط قضیه ی یمن به غدیر خم نیامده است.

مرتبه اول : برای دعوت اهل یمن به اسلام

طبق نظر زینی دحلان، مفتی شافعیان مکه مکرمه، این اتفاق در سال ۸ هجری بوده است:

«رفتن امیرالمومنین علیه‌السلام به همدان در سال ۱۰ هجری ، توهم بوده و در آن سال نبوده است. در سال ۱۰ هجری پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرالمومنین علیه‌السلام را به بنی مذحج فرستادند و اما زمان فرستادن ایشان به همدان برای سال ۸ هجری و بعد فتح مکه می باشد.»[۱]

<u>به روایت بخاری:</u>

و طبق بعضی روایات ، شکایت در مدینه اتفاق افتاده است که در آنجا نیز بحث امامت امیر المؤمنین علیه‌السلام با جملاتی چون «هو ولیکم بعدی» و «هو ولی کل مؤمن بعدی» مطرح شده است.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش به طور مختصر این قضیه را چنین روایت کرده است:

«عبد الله بن بریده از پدرش نقل کرده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ، علی بن أبی طالب علیه‌السلام را به سوی خالد فرستاد تا خمس را از او بگیرد و من بغض و کینه علی علیه‌السلام را در دل داشتم. علی (علیه‌السلام) غسل کرد، پس به خالد گفتم: آیا او را نمی‌بینی که چکار کرد ؟! وقتی پیش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتیم، این کار او را گزارش خواهم کرد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای بریده آیا بغض علی علیه‌السلام را در دل داری؟ گفتم: بلی. فرمود: بغض او را در

---

[۱] السیره النبویه ج ۲ ص ۳۷۱ پی دی اف؛ فی التاریخ سنه عشر وهم لان بعث علی الی همدان لم یکن سنه عشر ، انما کان سنه عشر بعثه الی بنی مذحج ، و اما بعثه الی همدان فکان سنه ثمان بعد فتح مکه

دل نداشته باش؛ چرا که حق او از خمس بیش از این است.»[1]

به روایت احمد بن حنبل:

احمد بن حنبل اما با سند صحیح با تفصیل بیشتری این قضیه را روایت نموده است:

« بریده گفت: رسول خدا ﷺ دو گروه را به سوی یمن فرستاد که فرماندهی یک گروه بر عهده علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود و گروه دوم را خالد بن ولید فرماندهی می کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: چنانچه دو گروه به هم رسیدید، علی علیه‌السلام فرمانده مردم (هر دو لشکر) خواهد بود و اگر از همدیگر جدا شدید، هریک از شما فرماندهی لشکر خود را بر عهده خواهد داشت.

بریده گفت: ما با بنو زبید از اهل یمن برخورد کردیم و جنگیدیم. مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند، تعدادی را در جنگ کشتیم و عده ای از زنان را به اسارت گرفتیم. علی علیه‌السلام زنی را از بین اسیران برای خود برگزید.

بریده گفت: من و خالد بن ولید نامه ای به رسول خدا ﷺ نوشتیم و این داستان را به او اطلاع دادیم. وقتی خدمت پیامبر ﷺ رسیدیم نامه را به او دادم. وقتی نامه برای ایشان خوانده شد، غضب را در چهره رسول خدا ﷺ دیدم. رسول خدا ﷺ فرمود: در مورد علی علیه‌السلام بی انصافی و دشمنی مکن! او از من است و من از اویم و او پس از من ولی شماست.»[2]

حمزه احمد الزین در تحقیق مسند احمد، سند این روایت را تصحیح کرده است.[3]

---

[۱] صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۵۸۱ ح ۴۰۹۳ عن عبد الله بن بریدة عن أبیه رضی الله عنه قال بعث النبی ﷺ علیا إلى خالد لیقبض الخمس وکنت أبغض علیا وقد اغتسل فقلت لخالد ألا ترى إلى هذا فلما قدمنا على النبی ﷺ ذکرت ذلک له فقال یا بریدة أتبغض علیا فقلت نعم قال لا تبغضه فإن له فی الخمس أکثر من ذلک

[۲] بریدة قال بعث رسول الله ﷺ بعثین إلى الیمن على أحدهما علی بن أبی طالب وعلى الآخر خالد بن الولید فقال إذا التقیتم فعلی على الناس وان افترقتما فکل واحد منکما على جنده قال فلقینا بنی زید من أهل الیمن فاقتتلنا فظهر المسلمون على المشرکین فقتلنا المقاتلة وسبینا الذریة فاصطفى علی امرأة من السبی لنفسه قال بریدة فکتب معی خالد بن الولید إلى رسول الله ﷺ یخبره بذلک فلما أتیت النبی ﷺ دفعت الکتاب فقرئ علیه فرأیت الغضب فی وجه رسول الله ﷺ فقلت یا رسول الله هذا مکان العائذ بعثتنی مع رجل وأمرتنی ان أطیعه ففعلت ما أرسلت به فقال رسول الله ﷺ لا تقع فی علی فإنه منی وأنا منه وهو ولیکم بعدی وانه منی وأنا منه وهو ولیکم بعدی

[۳] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۶ ص ۴۹۷ ح ۲۲۹۰۸ پی دی اف؛ قال حمزة احمد الزین: إسناده صحیح

«ابن بریده از پدرش بریده نقل می کند که از کنار گروهی می گذشت که از علی عليه السلام بدگویی می کردند و نزد آنها ایستاد و گفت : در دلم از علی عليه السلام کینه داشتم و خالد بن ولید نیز اینگونه بود و رسول خدا ﷺ مرا با گروهی که فرمانده اش علی عليه السلام بود به جنگ فرستاد و اسیرانی گرفتیم و علی عليه السلام کنیزی را از خمس برای خود برداشت و خالد بن ولید گفت : تقسیمی ات را بگیر. گفت : هنگامی که نزد پیامبر ﷺ آمدیم ، شروع کردم به سخن گفتن به آنچه اتفاق افتاد ، سپس گفتم که علی عليه السلام کنیزی از خمس برای خود برداشت و من سرم رو به پایین بود ، پس سرم را بلند کردم ، ناگهان دیدم صورت رسول خدا ﷺ تغییر کرده و فرمود : هر کس را که من ولی اویم ، پس علی عليه السلام ولی اوست.»[1]

این روایت را نیز احمد نقل کرده و وصی الله بن محمد عباس سندش را تصحیح کرده است.[2]

به روایت طبرانی:

«از بریده نقل شده است که گفت: رسول خدا ﷺ دو گروه را به سوی یمن فرستاد که فرماندهی یک گروه بر عهده علی بن ابی طالب عليه السلام بود و گروه دوم را خالد بن ولید فرماندهی می کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: چنان چه دو گروه به هم رسیدید، علی عليه السلام فرمانده مردم (هر دو لشکر) خواهد بود و اگر از همدیگر جدا شدید، هریک از شما فرماندهی لشکر خود را بر عهده خواهد داشت.

پس دو لشکر با هم برخورد کردند و با هم جنگیدند و لشکر مسلمین به غنائمی دست یافت که به مثل آن قبلا دست نیافته بود و علی عليه السلام به عنوان غنیمت خمس، زنی را از بین اسیران برای خود برگزید.

پس خالید بن ولید، بریده را خواست و به او جریان را گفت و از او خواست تا پیامبر ﷺ را نسبت به کاری که علی (عليه السلام) کرده است، آگاه کند.

بریده می گوید: پس من به مدینه آمدم و داخل مسجد شدم ، در حالی که رسول خدا ﷺ در خانه شان بودند و عده ای از صحابه دم در آن حضرت بودند. پس پرسیدند : چه خبر ای بریده ؟ گفتم : خیر و خوبی ،

---

[۱] عن بن بریدة عن أبیه بریدة انه مر علی مجلس وهم یتناولون من علی فوقف علیهم فقال انه قد کان فی نفسی علی علی شیء وکان خالد بن الولید کذلک فبعثنی رسول الله ﷺ یعنی فی سریة علیها علی فأصبنا سبیا قال فأخذ علی جاریة من الخمس لنفسه فقال خالد بن الولید دونک قال فلما قدمنا علی النبی ﷺ جعلت أحدثه بما کان ثم قلت ان علیا أخذ جاریة من الخمس قال وکنت رجلا مکبابا قال فرفعت رأسی فإذا وجه رسول الله ﷺ قد تغیر فقال من کنت ولیه فعلی ولیه

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل ، ص ۸۵۷-۸۵۸ ح ۱۱۷۷ پی دی اف؛ قال وصی الله : إسناده صحیح

خداوند پیروزی را نصیب مسلمانان کرد . پرسیدند چه چیز باعث شد زود تر بیایی ؟ گفتم: کنیزی که علی عليه السلام از سهم خمس برای خود گرفت ؛ آمدم که این خبر را به پیامبر صلى الله عليه وآله بدهم. گفتند : به او خبر بده تا علی عليه السلام از چشم پیامبر صلى الله عليه وآله بیافتد ، در حالی که رسول خدا صلى الله عليه وآله از پشت در صدایشان را می شنید . رسول خدا صلى الله عليه وآله خشمگین از خانه خارج شده و فرمود : چرا گروهی می خواهند از علی عليه السلام بدگویی کنند ؟ منظورشان چیست ؟ هرکس که از علی عليه السلام بد گویی کند ، از من بدگویی کرده است و هرکس که از علی عليه السلام جدا شود ، از من جدا شده است ؛ علی عليه السلام از من است و من از اویم ؛ او از گل من آفریده شده و من از طینت ابراهیم عليه السلام ، و من از ابراهیم عليه السلام افضل هستم . «ذریه ای هستند که بعضی از بعضی دیگر گرفته شده اند و خداوند شنوا و دانا است (آل عمران: ۳۴)» . ای بریده ! مگر نمی دانستی که علی عليه السلام بیش از جاریه ای که گرفته است سهمیه دارد ؟ و او پس از من ولی شماست .

پس گفتم: «ای رسول خدا صلى الله عليه وآله ! تو را به هم صحبتی ام با شما سوگند که دستت را بیاور تا دوباره با شما بیعت به اسلام کنم»، گفت: «پس از پیغمبر صلى الله عليه وآله جدا نشدم تا دوباره بیعت به اسلام کردم.»[1]

به روایت ابن حبان:

«عمران بن حصین گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله لشکری را به فرماندهی علی بن ابیطالب (عليه السلام) فرستاد. علی عليه السلام به فرمان پیغمبر صلى الله عليه وآله به آن مأموریت رفت ؛ پس از پیروزی، کنیزکی را که جزء اسیران بود، برای خود برگزید. این عمل علی عليه السلام مورد نارضایتی لشکریان قرار گرفت و آنها تعهد کردند و گفتند: هر گاه با رسول خدا صلى الله عليه وآله ملاقات کنیم، رفتار ناخوشایند علی عليه السلام را به اطلاع ایشان می‌رسانیم.

معمول مسلمانها این بود که هر گاه از سریّه‌ای باز می‌گشتند، نخست به حضور پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله شرفیاب

---

[۱] المعجم الأوسط ج ۶ ص ۱۶۲-۱۶۳ ح ۶۰۸۵ عن بن بريدة عن أبيه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله عليا أميرا على اليمن وبعث خالد بن الوليد على الجبل فقال إن اجتمعتما فعلى على الناس فالتقوا وأصابوا من الغنائم ما لم يصيبوا مثله وأخذ على جارية من الخمس فدعا خالد بن الوليد (۲۷۵ أ) بريدة فقال اغتنمها فأخبر النبى صلى الله عليه وآله بما صنع فقدمت المدينة ودخلت المسجد ورسول الله صلى الله عليه وآله فى منزله وناس من أصحابه على بابه فقالوا ما الخبر يا بريدة فقلت خير فتح الله على المسلمين فقالوا ما أقدمك قال جارية أخذها على من الخمس فجئت لأخبر النبى صلى الله عليه وآله قالوا فأخبره فإنه يسقطه من عين رسول الله صلى الله عليه وآله ورسول الله صلى الله عليه وآله يسمع الكلام فخرج مغضبا وقال ما بال أقوام ينتقصون عليا من ينتقص عليا فقد انتقصنى ومن فارق عليا فقد فارقنى إن عليا منى وأنا منه خلق من طينتى وخلقت من طينة إبراهيم وأنا أفضل من إبراهيم (ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم) وقال يا بريدة أما علمت أن لعلى أكثر من الجارية التى أخذ وأنه وليكم من بعدى فقلت يا رسول الله بالصحبة إلا بسطت يدک حتى أبايعک على الإسلام جديدا قال فما فارقته حتى بايعته على الإسلام

می‌شدند و سلام می‌کردند؛ پس از عرض سلام، هر یک به مقر خویش باز می‌گشت. این بار هم طبق معمول، لشکر به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد.

پس از عرض سلام، یکی از چهار تن از جای برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا از رفتاری که علی بن ابیطالب در این مأموریت انجام داده، اطلاع یافته اید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله روی از او برتافت و پاسخی نداد؛ دومی از جای برخاست و همان سخن را بازگو کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از او نیز روی برگردانید و پاسخی نداد؛ سپس سومی از جای برخاست و همان شکایت را نمود. رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی‌که آثار خشم و غضب از چهره مبارکش هویدا بود، برآشفت و سه بار فرمود: از علی علیه السلام چه می‌خواهید؟ علی علیه السلام از من است و من از اویم و او پس از من، ولی همه مؤمنان است.»[۱]

این روایت را ابن حبان در صحیحش آورده و شعیب الارنؤوط سندش را قوی دانسته است.[۲]

به روایت ذهبی:

«براء بن عازب نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به یمن فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت کند. براء گوید : و من همراه کسانی بودم که با خالد خارج شدند و شش ماه در آنجا ماندیم و آنها را به اسلام دعوت می کرد و آنها رد می کردند ، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را فرستاد و به او فرمان داد خالد را برگرداند جز کسی که با خالد رفته و دوست دارد از علی علیه السلام پیروی کند ، با علی بماند و من جزء کسانی بودم که از علی علیه السلام پیروی کرد و ماند و هنگامی که نزدیک قوم شدیم ، آنها هم به سمت ما آمدند و علی علیه السلام با ما نماز خواند ، سپس ما را در یک صف قرار داد و جلوی ما آمد و نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای ما خواند و تمام قبیله همدان مسلمان شد و علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه نوشت و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نامه را خواند ، به سجده رفت ، سپس سرش را بلند کرد و فرمود : سلام بر همدان ، سلام بر همدان.

---

[۱] عن عمران بن حصين قال بعث رسول الله صلى الله عليه وآله سرية واستعمل عليهم عليا قال فمضى على فى السرية فأصاب جارية فأنكر ذلك عليه أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فقالوا إذا لقينا رسول الله أخبرناه بما صنع على قال عمران وكان المسلمون إذا قدموا من سفر بدءوا برسول الله صلى الله عليه وآله فسلموا عليه ونظروا إليه ثم ينصرفون إلى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على رسول الله صلى الله عليه وآله فقام أحد الأربعة فقال يا رسول الله ألم تر أن عليا صنع كذا وكذا فأعرض عنه ثم قام آخر فقال يا رسول الله ألم تر أن عليا صنع كذا وكذا فأعرض عنه ثم قام آخر فقال يا رسول الله ألم تر أن عليا صنع كذا وكذا فأقبل إليه رسول الله صلى الله عليه وآله والغضب يعرف فى وجهه فقال ما تريدون من على ثلاثا إن عليا منى وأنا منه وهو ولى كل مؤمن بعدى

[۲] صحيح ابن حبان ج ۱۵ ص ۳۷۳ ح ۶۹۲۹ قال شعيب الأرنؤوط : إسناده قوى

این حدیث ، صحیح است و بخاری بعضی از آنها را با این سند آورده است.»[۱]

بنابراین ، مرتبه ی اول هیچ ربطی به غدیر خم ندارد.

---

[۱] تاریخ الإسلام ج ۲ ص ۶۹۰-۶۹۱ عن البراء ، أن النبی صلی الله علیه وآله بعث خالد بن الولید إلی الیمن ، یدعوهم إلی الإ سلام . قال البراء : فکنت فیمن خرج مع خالد ، فأقمنا سنة أشهر یدعوهم إلی الإسلام فلم یجیبوه . ثم إن النبی صلی الله علیه وآله بعث علیا رضی الله عنه ، فأمره أن یقفل خالد ، إلا رجل کان یمم مع خالد أحب أن یعقب مع علی فلیعقب معه . فکنت فیمن عقب مع علی . فلما دنونا من القوم خرجوا إلینا ، فصلی بنا علی ، ثم صفنا صفا واحدا ، ثم تقدم بین أیدینا وقرأ علیهم کتاب رسول الله صلی الله علیه وآله، فأسلمت همدان جمیعا . فکتب علی إلی رسول الله صلی الله علیه وآله فلما قرأ الکتاب خر ساجدا ثم رفع رأسه فقال : السلام علی همدان ، السلام علی همدان . هذا حدیث صحیح أخرج البخاری بعضه بهذا الإسناد

مرتبه دوم : برای انجام قضاوت

«علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا برای قضاوت به یمن فرستاد. عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ! مرا که هنوز جوانم و قضاوت نمی دانم می فرستی؟ پس دستشان را بر سینه ام گذاشتند و فرمودند: خداوندا، زبانش را استوار و قلبش را هدایت کن . پس من بعد از آن در قضاوت دچار شک نشدم.»[۱]

این روایت را حاکم و ذهبی[۲]، احمد شاکر[۳] و البانی[٤] تصحیح کرده اند.

در این مرتبه، اصلا شکایتی مطرح نشده است.

---

[۱] قال علی رضی الله عنه بعثنی رسول الله صلی الله علیه و آله إلی الیمن قال فقلت یا رسول الله أنی رجل شاب وأنه یرد علی من القضاء ما لا علم لی به قال فوضع یده علی صدری وقال اللهم ثبت لسانه واهد قلبه فما شککت فی القضاء أو فی قضاء بعد

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۵ ح ۴۶۵۸ قال الذهبی: علی شرط البخاری ومسلم

[۳] مسند احمد ، ج ۱ ص ۴۵۸-۴۵۹ ح ۶۶۶ و ص ۵۴۴-۵۴۵ ح ۸۸۲ پی دی اف؛ قال الشاکر: إسناده صحیح

[٤] صحیح ابن ماجة للألبانی، ج ۲ ص ۲۴۹ ح ۱۸۸۳ پی دی اف

مرتبه سوم: برای جمع آوری اموال و زکات

به روایت ابن هشام:

«شکایت لشکر علی ﷼ از ایشان و سبب آن: ابن اسحاق با سندش از برید بن طلحه نقل می کند : زمانی که حضرت علی ﷼ برای دیدار رسول خدا ﷺ از یمن به سوی مکه حرکت کرد، یکی از اصحاب را بر سپاهی که همراه ایشان بود جانشین قرار داد. آن شخص عجله کرد و از منسوجاتی که (به عنوان زکات یا غنیمت همراه کاروان و) در اختیار علی ﷼ بود، بر سپاهیان پوشاند.

زمانی که سپاه به مکه نزدیک شد، حضرت از شهر بیرون آمد تا آنان را ملاقات نماید که ناگاه لباس ها را به تن آن ها دید و (به فرمانده ای که گمارده بود) فرمود: «وای بر تو این چه وضعی است؟» او گفت: «افراد را پوشاندم تا وقتی در میان مردم وارد می شوند، برازنده باشند». حضرت فرمود: «وای بر تو، پیش از آن که به رسول خدا ﷺ برسیم این لباس ها را در آور. پس او لباس ها را در آورد و به جای خود برگرداند. سپاهیان به دلیل این کار اظهار شکایت نمودند.

ابن اسحاق با سندش از ابو سعید خدری نقل می کند که گفت: مردم از علی ﷼ شکایت کردند، پس رسول خدا ﷺ در میان ما به خطابه برخاست. پس شنیدم که می فرمود: ای مردم! از علی ﷼ شکایت نکنید که او در امور الهی جدی تر از آن است که مورد شکایت قرار گیرد.

ابن اسحاق گوید: « سپس رسول خدا ﷺ از این موضوع درگذشت و به حج خویش مشغول شد، پس مناسک را به مردم آموخت و سنت های حج را به آنان تعلیم داد و سپس برای مردم خطبه ای خواند... .»[1]

---

[۱] السيرة النبوية لابن هشام ج ۶ ص ۸ شكوى جند على منه رضى الله عنه وسببها قال ابن اسحاق وحدثنى يحيى بن عبدالله بن عبد الرحمن بن أبى عمرة عن بريد ابن طلحة بن يزيد بن ركانة قال لما أقبل على رضى الله عنه من اليمن ليلقى رسول الله ﷺ بمكة تعجل إلى رسول الله ﷺ واستخلف على جنده الذين معه رجل من أصحابه فعمد ذلك الرجل فكسا كل رجل من القوم حلة من البز الذى كان مع على رضى الله عنه فلما دنا جيشه خرج ليلقاهم فإذا عليهم الحلل قال ويلك ما هذا قال كسوت القوم ليتجملوا به إذا قدموا فى الناس قال ويلك انزع قبل ان تنتهى به إلى رسول الله ﷺ قال فانتزع الحلل من الناس فردها فى البز قال وأظهر الجيش شكواه لما صنع بهم. قال ابن اسحاق فحدثنى عبدالله بن عبدالرحمن بن حزم بن معمر بن حزم عن سليمان بن محمد بن كعب بن عجرة عن عمته زينت بنت كعب وكانت عند أبى سعيد الخدرى عن أبى سعيد الخدرى قال اشتكى الناس عليا رضوان الله عليه فقام رسول الله ﷺ فينا خطيبا فسمعته يقول أيها الناس لا تشكوا عليا فوالله إنه لأخشن فى ذات الله أو فى

به روایت طبری:

«از ابو سعید خدری نقل شده است که گفت: مردم از علی عليه‌السلام شکایت کردند، پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان ما به خطابه برخاست. پس شنیدم که می فرمود: ای مردم! از علی عليه‌السلام شکایت نکنید که او در امور الهی جدی تر از آن است که مورد شکایت قرار گیرد.»[۱]

«از عبد الله بن ابی نجیح نقل شده است که گفت: سپس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به حجشان پرداختند و به مردم مناسک حج را نشان دادند و سنت های حجشان را به آنها آموختند و سپس برای مردم سخنرانی کردند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند: ای مردم، سخنم را بشنوید ... .»[۲]

به روایت حاکم و احمد:

«از ابو سعید خدری نقل شده است که گفت: مردم از علی عليه‌السلام شکایت کردند، پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان ما به خطابه برخاست. پس شنیدم که می فرمود: ای مردم! از علی عليه‌السلام شکایت نکنید که او در امور الهی جدی ترین و سخت گیرترین است.»[۳]

این روایت را حاکم و ذهبی[٤] و حمزه احمد الزین[٥] تصحیح کرده اند و شعیب الارنؤوط نیز همه ی رجال سند احمد را ثقه دانسته است.[٦]

سبیل الله من أن یشکی خطبة الوداع قال ابن اسحاق ثم مضى رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله على حجة فأرى الناس مناسكهم وأعلمهم سنن حجهم وخطب الناس خطبته التی بین فیها ما بین فحمد الله وأثنى علیه ثم قال أیها الناس اسمعوا قولی ...

[١] تاریخ الطبری ج ٢ ص ٢٠٥ حدثنا ابن حمید قال حدثنا سلمة عن محمد بن إسحاق عن عبدالله بن عبدالرحمن بن معمر بن حزم عن سلیمان بن محمد بن كعب بن عجرة عن عمته زینب بنت كعب بن عجرة وكانت عند أبی سعید الخدری عن أبی سعید قال شكا الناس علی بن أبی طالب فقام رسول الله فینا خطیبا فسمعته یقول یا أیها الناس لا تشكوا علیا فوالله إنه لأخشى فی ذات الله أو فی سبیل الله من أن یشكى

[٢] تاریخ الطبری ج ٢ ص ٢٠٥ حدثنا ابن حمید قال حدثنا سلمة عن ابن إسحاق عن عبدالله بن أبی نجیح قال ثم مضى رسول الله على حجه فأرى الناس مناسكهم وأعلمهم سنن حجهم وخطب الناس خطبته التی بین للناس فیها ما بین فحمد الله وأثنى علیه ثم قال أیها الناس اسمعوا قولی ...

[٣] عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِی رَضِی اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شَكا عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ النَّاسُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَامَ فِینَا خَطِیبًا، فَسَمِعْتُهُ یقُولُ: «أَیهَا النَّاسُ، لَا تَشْكوا عَلِیا فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَخْشَنُ فِی ذَاتِ اللَّهِ وَفِی سَبِیلِ اللَّهِ.»

[٤] المستدرک علی الصحیحین ج ٣ ص ١۴۴ ح ۴۶۵۴

[٥] مسند احمد ، ج ١٠ ص ٢٧٢ ح ١١٧۵۶ پی دی اف؛ قال حمزة احمد الزین: إسناده صحیح

[٦] مسند أحمد بن حنبل ج ٣ ص ٨۶ ح ١١٨٣۵ سایت شامله؛ قال الارنؤوط: رجاله ثقات

به روایت ابن کثیر:

«زینب بنت کعب از ابو سعید خدری نقل می کند که: رسول خدا ﷺ، علی بن ابیطالب علیهما السلام را به سوی یمن فرستاد. ابو سعید می گوید: من هم از جمله کسانی بودم که با علی علیه السلام حرکت کردم.

چون علی علیه السلام از شترهای صدقه با خود برداشت و می خواست همراه بیاورد، ما از او خواستیم که آن شتران را به ما بدهد تا سوار شویم و شتران ما استراحت کنند ؛ چون در شترهای خودمان عیب و نقصان دیدیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام از دادن شتران صدقه به ما اباء و خودداری کرد و گفت: فقط شما در آن شتران سهمی مانند سایر مسلمانان دارید!

چون علی علیه السلام از کارهای خود فارغ شد، و از یمن بر می گشت ، شخصی را بر ما گماشت، و به سرعت رفت و حج خود را بجای آورد. چون حجش تمام شد، رسول خدا ﷺ به او فرمودند: به سوی لشکریانت برگرد! و بر آنها وارد شو.

ابو سعید گوید: در نبودن علی علیه السلام، آنچه را که از او طلب کردیم و او اجابت نکرد، از آن شخص پاسدار که جانشین علی علیه السلام بود ، طلب کردیم و اجابت کرد. چون علی علیه السلام بر ما وارد شد و دانست که بر شترهای صدقه سوار شده بودیم و آثار سواری را بر آنها مشاهده کرد، آن شخص را پیش خوانده و ملامت و سرزنش کرد.

ابوسعید گوید: من با خود گفتم: سوگند به خدا که اگر من در مدینه وارد شوم، جریان را به رسول خدا ﷺ خواهم گفت و او را از غلظت و گرفتگی که علی علیه السلام درباره ما روا داشت، مطلع خواهم نمود.

چون به مدینه وارد شدم، صبحگاهان به حضور رسول خدا ﷺرفتم و خواستم بر آنچه سوگند یاد کرده بودم، وفا کنم. ابوبکر را در حال خارج شدن از نزد رسول خدا ﷺ دیدم. چون مرا دید با من ایستاد و تعارفات بجای آمد. من از او پرسش کردم و او از من پرسید و گفت: کی آمدی؟ گفتم: دیشب آمدم! او با من به نزد رسول الله ﷺ بازگشت، داخل شد و گفت: این سعد بن مالک بن الشهید است. رسول خدا ﷺ فرمود: به او اجازه بده تا بیاید.

من بر رسول خدا ﷺ وارد شدم و به آن حضرت تحیت گفتم، و آن حضرت به من تحیت گفت،و روی به من آورد، و از حال من و اهل من، احوال پرسی کرد، و در پرسش چیزی فرو گذار نفرمود.

من عرض کردم: ای رسول خدا! چقدر از علی علیه السلام به ما از غلظت و بدی مصاحبت و سختگیری رسیده است؟

رسول خدا ﷺ متوجه سخنان من بودند و من شروع کرده بودم و یکایک از آنچه را که از علی عليه‌السلام به ما رسیده بود، بازگو می کردم، تا همین که به وسط کلام خود رسیده بودم، رسول خدا ﷺ با دست خود بر روی ران من زدند- چون در نزدیکی ایشان نشسته بودم- و فرمودند: ای سعد بن مالک بن الشهید! دست از این گونه گفتار درباره برادرت علی عليه‌السلام بردار! سوگند به خدا که من می دانم او در راه خدا بسیار نیکو رفتار می کند!

ابو سعید می گوید: من با خود گفتم: ای سعد بن مالک! مادرت به عزای تو بگرید! تا امروز ندانسته، من در آنچه موجب کراهت خاطر رسول خدا ﷺ بود به سر می بردم، سوگند به خدا که از این به بعد تا ابد، علی عليه‌السلام را نه در آشکار و نه در پنهانی به بدی و زشتی یاد نمی کنم.

(ابن کثیر می گوید:) سند این روایت طبق شروط نسائی معتبر است، اما کسی از اصحاب کتب شش گانه آن را نقل نکرده است.»[1]

و این روایت دلالت می کند بر اینکه ، شکایت در مدینه بوده است !

---

[۱] البداية والنهاية ج ۵ ص ۱۰۵-۱۰۶ وقال البيهقی أنبأنا أبو الحسين محمد بن الفضل القطان أنبأنا أبو سهل بن زياد القطان ثنا اسماعيل بن أبی أويس حدثنی أخی عن سليمان بن بلال عن سعد بن اسحاق بن كعب عن عجرة عن عمته زينب بنت كعب ابن عجرة عن أبی سعيد الخدری أنه قال بعث رسول الله علی بن أبی طالب إلی اليمن قال أبو سعيد فكنت فيمن خرج معه فلما أخذ من إبل الصدقة سألناه أن نركب منها ونريح إبلنا وكنا قد رأينا فی ابلنا خللا فابی علينا وقال إنما لكم فيها سهم كما للمسلمين قال فلما فرغ علی وانطفق من اليمن راجعا أمر علينا انسانا وأسرع هو وادرک الحج فلما قضی حجته قال له النبی ارجع إلی أصحابک حتی تقدم عليهم قال أبو سعيد وقد كنا سألنا الذی استخلفه ما كان علی منعنا اياه ففعل فلما عرف فی ابل الصدقة أنها قد ركبت ورأی اثر الركب قدم الذی أمره ولامه فقلت أما انا لله علی لئن قدمت المدينة لأذكرن لرسول الله ولأخبرنه ما لقينا من الغلظة والتضييق قال فلما قدمنا المدينة غدوت إلی رسول الله أريد أن أفعل ما كنت حلفت عليه فلقيت أبا بكر خارجا من عند رسول الله فلما رآنی وقف معی ورحب بی وساءلنی وساءلته وقال متی قدمت فقلت قدمت البارحة فرجع معی إلی رسول الله فدخل وقال هذا سعد بن مالک بن الشهيد فقال ائذن له فدخلت فحييت رسول الله وحيانی وأقبل علی وسألنی عن نفسی وأهلی وأحفی المسألة فقلت يا رسول الله ما لقينا من علی من الغلظة وسوء الصحبة والتضييق فاتئذ رسول الله وجعلت أنا أعدد ما لقينا منه حتی إذا كنا فی وسط كلامی ضرب رسول الله علی فخذی وكنت منه قريبا وقال يا سعد بن مالک ابن الشهيد مه بعض قولک لأخيک علی فوالله لقد علمت أنه أحسن فی سبيل الله قال فقلت فی نفسی ثكلتک أمک سعد بن مالک ألا أرانی كنت فيما يكره منذ اليوم ولا أدری لا جرم والله لا أذكره بسوء ابدا سرا ولا علانية وهذا إسناد جيد علی شرط النسائی ولم يروه أحد من اصحاب الكتب الستة

به روایت دیگر حاکم:

«عمرو بن شاس اسلمی که از اصحاب حدیبیه بود ، گفت: همراه علی علیه‌السلام به یمن رفتیم ، پس در سفرش بر من جفا کرد تا اینکه من از ایشان چیزی به دل گرفتم و هنگامی که برگشتم، در مسجد شکایتش را علنا مطرح کردم تا اینکه خبر به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید، پس آن روز صبح وارد مسجد شدم و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان اصحابشان بود ، به محض اینکه مرا دید چشمانش بر من خشم گرفت و تا وقتی نشستم با خشم به من خیره بود . فرمود: ای عمرو، به خدا قسم مرا اذیت کردی ، پس من گفتم: به خدا پناه می برم از اینکه شما را اذیت کرده باشم ای رسول خدا ! فرمود: بلی، هرکس علی علیه‌السلام را اذیت کند، من را اذیت کرده است.»[1]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.[2]

به روایت واقدی:

«عمر بن محمد بن عمر بن علی از پدرش نقل می کند که گفت: علی علیه‌السلام غنیمت های به دست آمده را جمع کرد و پنج قسمت کرد و بین آنها قرعه انداخت و در تیری نوشت: این برای خداست و اولین تیر، سهم خمس بیرون آمد و از آن به کسی چیزی نداد. قبلا به کسانی که در جنگ حاضر بودند از خمس می دادند، سپس این قضیه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر داده شد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آنها را رد می کرد و از علی علیه‌السلام سهم خمس را در خواست کردند و او امتناع کرد و فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای موسم حج می آید و او را می بینیم و هر چه خداوند در مورد آن به ایشان بگوید، عمل می کند و برگشت و خمس را بار کرد و با او عده ای رفتند و وقتی به فتق رسیدند، علی علیه‌السلام جلوتر افتاد و ابو رافع را جانشین خود کرد و در خمس لباس هایی از لباس های یمن ، بارهای بسته بندی شده و چهارپایان غنیمتی و چهار پایان صدقه ای بود.

و ابو سعید خدری می گوید: با علی علیه‌السلام در آن جنگ بودم و علی علیه‌السلام ما را نهی می کرد که روی شتر صدقه سوار شویم و یاران علی علیه‌السلام از ابو رافع خواستند که لباس ها را به آنها بدهد و او دو تا دو تا به آنها پوشاند

---

[۱] عن عمرو بن شاس الأسلمی وکان من أصحاب الحدیبیة قال خرجنا مع علی رضی الله عنه إلى الیمن فجفانی فی سفره ذلک حتی وجدت فی نفسی فلما قدمت أظهرت شکایته فی المسجد حتی بلغ ذلک رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قال فدخلت المسجد ذات غداة ورسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فی ناس من أصحابه فلما رآنی أبدنی عینیه قال یقول حدد إلى النظر حتی إذا جلست قال یا عمرو أما والله لقد آذیتنی فقلت أعوذ بالله أن أؤذیک یا رسول الله قال بلی من آذى علیا فقد آذانی هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۱ ح ۴۶۱۹

و وقتی به سدره رسیدند و می خواستند داخل مکه شوند ، علی علیه السلام آمد تا آنها را پیش ببرد و اسکان دهد و علی علیه السلام یارانش را دید که هر یک، دو تا دو تا پوشیده اند و لباس ها را شناخت و به ابو رافع گفت: این چیست ؟ او گفت: با من در این مورد سخن گفتند و من از شکایت آنها ترسیدم و گمان کردم که این بر تو آسان است و قبل از تو هم اینگونه با آن ها عمل می شد. علی علیه السلام فرمود: تو دیدی من امتناع کردم و تو به آن ها داده ای در حالی که به تو دستور دادم آن ها را حفظ کنی ، ولی به آنان بخشیده ای . گوید: علی علیه السلام امتناع کرد که آن را انجام دهد تا اینکه از بعضی از آن ها لباس ها را درآورد و هنگامی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند، شکایت کردند. پس علی علیه السلام را خواست و فرمود: چرا یارانت از تو شکایت می کنند؟ گفت: از چه شکایت کرده اند؟ غنیمت را برای آنان قسمت کرده ام و خمس را نگه داشتم تا به شما عرضه کنم و نظرت را اعمال کنی و فرماندهان کارهایی انجام می دهند و به کسانی که می خواهند از خمس می دهند و من تشخیص دادم نزد شما بیاورم تا نظرت را بدهی و پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد.»[1]

---

[۱] المغازی للواقدی ج ۲ ص ۴۴۵-۴۴۷ سریة علی بن أبی طالب علیه السلام إلی الیمن فحدثنی عمر بن محمد بن عمر بن علی ، **عن أبیه** ، قال : وجمع علی علیه السلام ما أصاب من تلک الغنائم فجزأها خمسة أجزاء ؛ فأقرع علیهان فکتب فی سهم منها لله فخرج أول السهام سهم الخمس ، ولم ینفل أحدا من الناس شیئا . فکان من قبله یعطون أصحابهم الحاضر دون غیرهم من الخمس . ثم یخبر بذلک رسول الله صلی الله علیه و آله فر یرده علیهم ، فطلبوا ذلک من علی علیه السلام فأبی وقال : الخمس أحمله إلی رسول الله صلی الله علیه و آله فیری فیه رأیه ، وهذا رسول الله صلی الله علیه و آله یوافی الموسم ، ونلقاه ویصنع فیها ما أراه الله . فانصرف راجعا ، وحمل الخمس وساق معه ما کان ساق ، فلما کان بالفتق تعجل . وخلف علی أصحابه والخمس أبا رافع ، فکان فی الخمس ثیاب من ثیاب الیمن ، أحمال معکومة ، ونعم تساق مما غنموا ، ونعم من صدقة أموالهم **قال أبو سعید الخدری** وکان معه فی تلک الغزوة قال : وکان علی علیه السلام ینهانا أن نرکب علی إبل الصدقة ؛ فسأل أصحاب علی علیه السلام أبا رافع أن یکسوهم ثیابا فکساهم ثوبین ثوبین . فلما کانوا بالسدرة داخلین مکة ، خر علی علیه السلام یتلقاهم لیقدم بهم فینزلهم ، فرأی علی أصحابنا ثوبین ثوبین علی کل رجل ، فعرف الثیاب فقال لأبی رافع : ما هذا ؟ قال : کلمونی ففرقت من شکایتهم ، وظننت أن هذا یسهل علیک ، وقد کان من کان قبلک یفعل هذا بهم . فقال رأیت إبائی علیهم ذلک وقد أعطیتهم ، وقد أمرتک أن تحتفظ بما خلفت ، فتعطیهم قال : فأبی علی علیه السلام أن یفعل ذلک حتی جرد بعضهم من ثوبیه ، فلما قدموا علی رسول الله صلی الله علیه و آله شکوا ، فدعا علیا فقال : ما لأصحابک یشکونک ؟ فقال : ما أشکیتهم ؟ قسمت علیهم ما غنموا ، وحبست الخمس حتی یقدم علیک وتری رأیک فیه ، وقد کانت الأمراء یفعلون أمورا ، ینفلون من أرادوا من الخمس ، فرأیت أن أحمله إلیک لتری فیه رأیک . فسکت النبی صلی الله علیه و آله

به روایت ابن اثیر جزری:

«بیان فرستان رسول خدا ﷺ فرماندهانش را برای گرفتن صدقات: و در آن رسول خدا ﷺ فرماندهان و کارگزارانش را برای صدقات فرستاد و مهاجرین را با ابو امیة بن مغیرة به صنعا فرستاد و عنسی که در آن جا بود بر او خروج کرد، زیاد بن لبید انصاری را به حضرموت، عدی بن حاتم طائی را به صدقات طیئ و اسد، مالک بن نویره را به صدقات بنی حنظله، زبرقان بن بدر و قیس بن عاصم را به صدقات سعد بن زید مناة بن تمیم، علاء بن حضرمی را به بحرین و علی بن ابی طالب علیه السلام را به نجران فرستاد تا صدقات و جزیه ها را جمع کند و برگردد و انجام داد و برگشت و رسول خدا ﷺ را در مکه در حجة الوداع زیارت کرد و یکی از یارانش را به عنوان جانشین بر سپاهی که با او بودند معیّن کرد و به دیدار پیامبر ﷺ جلو افتاد و پیامبر ﷺ را در مکه دید و آن جانشین به هر یک از آن ها لباس نفیسی از لباس هایی که با علی علیه السلام بود را پوشاند.

هنگامی که سپاه نزدیک شد، علی علیه السلام به ملاقات آن ها رفت و لباس ها را به روی آن ها دید و از تن آن ها درآورد و سپاه ، آن را به رسول خدا ﷺ شکایت کرد و پیامبر ﷺ به خطبه ایستاد و فرمود: ای مردم ! از علی علیه السلام شکایت نکنید؛ به خدا قسم، او در مورد خدا و در راه خدا خشونت کرده است.»[۱]

این مطلب نیز بر این دلالت می کند که جریان شکایت لشکریان یمن در مکه بوده است.

---

[۱] الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۱۶۸-۱۶۹ ذکر بعث رسول الله أمراءه علی الصدقات وفیها بعث رسول الله أمراءه وعماله علی الصدقات فبعث المهاجرین أبی أمیة بن المغیرة إلی صنعاء فخرج علیه العنسی وهو بها وبعث زیاد بن لبید الأنصاری إلی حضرموت علی صدقاتهم وبعث عدی بن حاتم الطائی علی صدقات طیئ وأسد وبعث مالک بن نویرة علی صدقات بنی حنظلة وجعل الزبرقان بن بدر وقیس بن عاصم علی صدقات سعد بن زید مناة بن تمیم وبعث العلاء بن الحضرمی إلی البحرین وبعث علی بن أبی طالب إلی نجران لیجمع صدقاتهم وجزیتهم ویعود ففعل وعاد ولقی رسول الله بمکة فی حجة الوداع واستخلف علی الجیش الذی معه رجلا من أصحابه وسبقهم إلی النبی فلقیه بمکة فعمد الرجل إلی الجیش فکساهم کل رجل حلة من البز الذی کان مع علی فلما دنا الجیش خرج علی لیتلقاهم فرأی علیهم الحلل فنزعها عنهم فشکاه الجیش إلی رسول الله فقام النبی خطیبا فقال أیها الناس لا تشکوا علیا فوالله إنه لأخشن فی ذات الله وفی سبیل الله

نتیجه گیری و جواب

ما تمام روایاتی که مخالفین برای ارتباط دادن غدیر خم به قضیه ی شکایت لشکریان یمن به آن ها متمسک شده اند، آوردیم.

با بررسی این روایات و مطالب دیگر، به این شبهه ی مخالفین چندین جواب می دهیم؛

جواب اول: شکایت در مدینه بوده است

روایت ابن کثیر با سند معتبر از ابی سعید خدری: فلما قدمنا المدينة غدوت إلى رسول الله أريد أن أفعل ما كنت حلفت عليه

روایت حاکم با سند صحیح از عمرو بن شاس : فلما قدمت أظهرت شكايته في المسجد

جواب دوم: شکایت در مکه بوده است

ابن هشام: قال ابن اسحاق ثم مضى رسول الله ﷺ على حجة فأرى الناس مناسكهم

طبری: عن عبدالله بن أبي نجيح قال ثم مضى رسول الله على حجه فأرى الناس مناسكهم

ابن هشام و طبری همان روایت حاکم از ابو سعید خدری را نقل کرده اند و مثل حاکم ، مکان وقوع ماجرا را ذکر نکرده اند و سپس ابن هشام از ابن اسحاق، و طبری از عبدالله بن ابی نجیح نقل کرده اند که سپس رسول خدا ﷺ به انجام حج پرداختند !!

واقدی از ابی سعید خدری: فلما كانوا بالسدرة داخلين مكة ، خر علي عليه السلام يتلقاهم ... فلما قدموا على رسول الله ﷺ شكوا

ابن اثیر روایت ابن هشام، طبری و حاکم از ابو سعید خدری را با روایت واقدی از او جمع کرده است؛

فلما دنا الجيش خرج علي ليتلقاهم فرأى عليهم الحلل فنزعها عنهم فشكاه الجيش إلى رسول الله فقام النبي خطيبا فقال أيها الناس لا تشكوا عليا فوالله إنه لأخشن في ذات الله وفي سبيل الله

روایت ابن هشام از برید بن طلحه: لما أقبل علي رضي الله عنه من اليمن ليلقى رسول الله ﷺ بمكة تعجل إلى رسول الله ﷺ... قال وأظهر الجيش شكواه لما صنع بهم

این روایت که مرسل است نیز اشاره به همان مطالب روایت ابوسعید خدری به نقل واقدی دارد.

در نتیجه می توان گفت که قضیه ی شکایت در مکه با دو سند از ابی سعید خدری و برید بن طلحه مطرح شده است که سند هر دو ضعیف است و در روایات ابن هشام، طبری و حاکم از ابو سعید خدری، مکان وقوع ماجرا گزارش نشده است.

اما با توجه به روایت بیهقی از ابوسعید خدری که می گوید: « تا امروز ندانسته، من در آنچه موجب کراهت خاطر رسول خدا ﷺ بود به سر می بردم، سوگند به خدا که از این به بعد تا ابد، علی علیه‌السلام را نه در آشکار و نه در پنهانی به بدی و زشتی یاد نمی کنم » و با توجه به اینکه روایت بیهقی مربوط به مدینه است، روشن است که تا قبل از آن، ابوسعید خدری نمی دانست که اگر از حضرت علی علیه‌السلام نزد رسول خدا ﷺ به خاطر کارهایش شکایت کند، پیامبر ﷺ ناراحت می شوند؛ لذا روایات منقول از ابو سعید خدری راجع به ماجرای شکایت در مکه، حقیقت ندارند.

و در حقیقت، ماجرای شکایت در مکه تنها یک سند مرسل و ضعیف دارد که ابن هشام از برید بن طلحه نقل کرده است.

جواب سوم: در خطبه ی غدیر هیچ اثری از بحث شکایت جیش یمن نیست

در هیچ روایتی نیامده است که شکایت در غدیر خم مطرح شود و در هیچ روایتی راجع به غدیر خم، اشاره ای به شکایت اصحاب نشده است.

جواب چهارم: جمله ی من کنت مولاه فعلی مولاه تعیین تکلیف برای امیرالمومنین علیه‌السلام است نه اصحاب !

همان طور که گفتیم، معنای مورد نظر اهل سنت از مولی در حدیث غدیر، محب (به معنای دوست دارنده) است که معنای حدیث این می شود که هرکس را که من دوست دارم ، علی علیه‌السلام هم باید او را دوست داشته باشد! و این هیچ گونه ارتباطی نمی تواند به بحث شکایت جیش یمن و رفع خصومت داشته باشد .

جواب پنجم: ابلاغ امامت در حین رفع کدورت و مخاصمه، استبعادی ندارد

اینکه بعد از شکایت اصحاب از امیر المومنین علیه‌السلام به خاطر تصرف در خمس و... ، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بخواهند امامت و اولویت امیرالمومنین علیه‌السلام را بیان کنند، نه تنها هیچ استبعادی ندارد، بلکه کاملا معقول بوده و جواب متناسبی است.

جواب ششم: قضیه ی غدیر، به فرمان خدا بود

ما به تفصیل این موضوع را اثبات کردیم که قضیه ی غدیر خم به امر خداوند بود.

اعتراف علامه شبلی نعمانی

در کتاب «فروغ جاویدان» تألیف: علامه شبلی نعمانی و علامه سید سلیمان ندوی و با ترجمه ی ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی که به آن، عنوان صحیح ترین و جامع ترین کتاب سیرة نبوی و تاریخ صدر اسلام داده شده است، در جلد دوم، صفحات ۱۶۰-۱۶۱ چنین آمده است:

«کاروان‌های حجاج به سوی شهرهای خود حرکت کردند و آن‌حضرت همراه با مهاجران و انصار به‌سوی مدینه حرکت کردند. در مسیر راه محلی به نام «خُم» که به فاصله سه مایل از «جحفه» قرار دارد، وجود دارد که معروف به «غدیر خم» است.

«غدیر» به زبان عربی به «برکه» گفته می‌شود. در آنجا آن‌حضرت تمام صحابه را جمع کردند و خطبه‌ای ایراد فرمودند:

«أَمَّا بَعْدُ! أَيهَا النَّاسُ! فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يوشِک أَنْ يأْتِی رَسُولُ رَبِّی فَأُجِيبَ، وَأَنَا تَارِک فِيكمْ ثَقَلَينِ: أَوَّلُهُمَا كتَابُ اللهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكتَابِ اللهِ، وَاسْتَمْسِكوا بِهِ، وَأَهْلُ بَيتِی أُذَكرُكمُ اللهَ فِی أَهْلِ بَيتِی». «بعد از حمد و ثنای پروردگار، من نیز بشر هستم، ممکن است پیک خداوند فرا رسد و من به آن لبیک گویم، من در میان شما دو چیز گران‌بها می‌گزارم، یکی کتاب خدا که در آن هدایت و روشنایی است، پس آن را محکم بگیرید، و دیگری اهل بیت من. درباره اهل بیت خویش خدا را واسطه قرار می‌دهم، جمله آخر را سه بار تکرار فرمودند».

این روایت صحیح مسلم (مناقب حضرت علی) است. در نسائی، مسند امام احمد، ترمذی، طبرانی، طبری، حاکم و غیره جملات دیگری نیز مذکور است که در آن‌ها فضیلت و مقام حضرت علی بیان شده است. در تمام این روایات یک جمله به‌طور مشترک وجود دارد و آن این که:

«مَنْ كنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِی مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». «من دوست هرکس هستم علی نیز دوست اوست. پروردگارا! هرکس با او محبت کند، تو با وی نیز محبت کن و هرکس با وی دشمنی کند تو با وی دشمنی کن».

<u>در احادیث به‌طور صریح علت و انگیزه این جمله بیان نشده</u>، در بخاری مذکور است که در همان زمان حضرت علی رضی الله عنه به یمن فرستاده شده بود و از آنجا به مکه بازگشته در مراسم حج شرکت نمود، در یمن با نظر و تدبیر خویش امری را مرتکب شده بود که بعضی از یاران وی آن را نپسندیدند و یکی از آن‌ها به

محضر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت کرد. آن‌حضرت فرمودند: علی بیش از این حق به جانب است.

ممکن است برای رفع شکوک و اوهام اینگونه افراد این جمله را بیان فرموده‌اند.»[۱]

---

[۱] فروغ جاویدان، ج ۲ ص ۱۶۰-۱۶۱ پی دی اف

پاسخ به شبهه چرایی عدم طرح حدیث غدیر در مکه

یکی دیگر از مهمترین شبهاتی که اهل سنت درباره ی حدیث غدیر مطرح کرده اند، این است که چرا واقعه غدیر در اجتماع بزرگ مسلمانان یعنی ایام حج واقع نشد؟

ما جواب این شبهه را در قالب چند نکته بیان می کنیم:

نکته ی اول: اگر در ضمن اعمال حج، این عمل انجام می شد، برجستگی لازم را پیدا نمی کرد و شکوه تاریخی آن محو می گردید. از همین رو مکان مستقل و زمانی جدا از دیگر اعمال انتخاب شد که در عین امکان اجتماع عظیم مسلمانان، این مطلب به عنوان خبری کاملاً تازه و نو، توسط حجاج به بلاد مختلف اسلامی پراکنده شود و برجستگی و شکوه و طراوت آن بهتر حفظ شود و زمینه ی پنهان کردن آن کاهش یابد.

بنابراین، انتخاب غدیر خم با شرایط خاص و منحصر به فرد خود، انتخابی از سر تدبیر و حکمت است، تا به عنوان حادثه ای جدید و فراموش ناشدنی و برای همیشه تاریخ در اذهان مردم ثبت شود.

نکته ی دوم: منطقه غدیر در ۳-۴ کیلومتری جحفه واقع شده که یکی از میقات‌های پنج گانه است. در جحفه راه اهالی مدینه، مصر، عراق و شام از یکدیگر جدا می‌شود؛ بنابراین خیلی از کسانی که در حج حضور داشتند، در غدیر حاضر بودند، به خصوص اهل مدینه؛ چرا که هر کسی از اهل مدینه که توانایی رفتن به حج را داشت، به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله با ایشان همراه شده بود، حتی زنان حامله !

نکته ی سوم: مکه تا سال هشتم هجری (یعنی تا دو سال قبل از این واقعه) پایگاه دشمنان اسلام بوده است و از ابتدای ظهور اسلام برای نابودی آن تلاش کردند تا اینکه در فتح مکه برای نجات جان خود تظاهر به اسلام آوردن کردند؛ لذا مکه جای امنی برای مطرح کردن مسئله جانشینی و انتقال قدرت که همواره کسانی بدان چشم دوخته و برایش نقشه کشیده بودند، نبود. ﴿ وَاللَّـهُ يَعْصِمُک مِنَ النَّاسِ؛ خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد ﴾ در آیه ی ابلاغ نیز اشاره به همین نکته دارد.

نکته ی چهارم: رسول خدا صلی الله علیه و آله گویا در ابتدا تلاش کرده بودند در مکه امامت امیر المومنین علیه السلام را مطرح کنند، ولی به علت اغتشاشاتی که صورت گرفت، سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله ناقص ماند!

طرح حدیث ثقلین در مکه:

ابو عیسی ترمذی چنین روایت می کند:

«امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام و ایشان از جابر بن عبد الله نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله را در حجه الوداع در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصوای خود سوار بود و خطبه می خواند. شنیدم که می فرمود: ای مردم، همانا من چیزی را بین شما بر جای می گذارم که اگر آن را بگیرید، هرگز گمراه نخواهید شد و آن: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم است. ترمذی گوید: ...این، حدیثی حسن و غریب است.»[۱]

البانی در تحقیق سنن ترمذی، این روایت را تصحیح کرده است.[۲]

طرح حدیث دوازده خلیفه در مکه:

«شعبی از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله در عرفات برای ما خطبه ای خواندند و مقدمی در حدیثش از جابر نقل کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله که در منا خطبه می خواندند شنیدم. و این لفظ حدیث ابو ربیع از جابر است که گفته است: از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: این امر همواره عزیز و آشکار است تا اینکه همه ی دوازده نفر حکومت کنند. سپس مردم سر و صدا کردند و به سخن گفتن پرداختند، در نتیجه سخن پیامبر صلی الله علیه وآله را بعد از کلمه «کلّهم» نفهمیدم. از پدرم پرسیدم: رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از این کلمه چه فرمود؟ پدرم گفت: آن حضرت فرمود: همه ی آن دوازده نفر از قریشند.»[۳]

این روایت را احمد نقل کرده و شعیب الارنؤوط تصحیحش کرده است.[٤]

---

[۱] سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۶۲ ح ۳۷۸۶ حدثنا نصر بن عبد الرحمن الکوفی حدثنا زید بن الحسن هو الأنماطی عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جابر بن عبد الله قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجته یوم عرفة وهو علی ناقته القصواء یخطب فسمعته یقول یا أیها الناس إنی قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی أهل بیتی ... قال وهذا حدیث حسن غریب من هذا الوجه

[۲] صحیح و ضعیف سنن الترمذی للألبانی ، ج ۸ ص ۲۸۶ ح ۳۷۸۶ سایت شامله؛ قال الألبانی: صحیح

[۳] عن الشعبی عن جابر بن سمرة قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وآله بعرفات وقال المقدمی فی حدیثه سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یخطب بمنی وهذا لفظ حدیث أبی الربیع فسمعته یقول لن یزال هذا الأمر عزیزا ظاهرا حتی یملک اثنا عشر کلهم ثم لغط القوم وتکلموا فلم أفهم قوله بعد کلهم فقلت لأبی یا أبتاه بعد کلهم قال کلهم من قریش وقال القواریری فی حدیثه لا یضره من خالفه أو فارقه حتی یملک اثنا عشر

[٤] مسند أحمد ط الرسالة، ج ۳۴ ص ۴۷۶ ح ۲۰۹۳۷ سایت شامله؛ قال الأرنؤوط: حدیث صحیح

البته اصل سر و صدا کردن، ضجه زدن، بلند شدن و نشستن برای به هم زدن سخنرانی، در روایات زیادی آمده است؛

«عامر از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: همواره این دین عزیز است تا دوازده خلیفه بیاید. جابر می گوید: مردم تکبیر گفتند و ضجه زدند. سپس رسول خدا ﷺ سخنی فرمود که من ندانستم. به پدرم گفتم: رسول خدا ﷺ چه فرمود؟ گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: همه آنها از قریشند.»[۱]

این روایت را البانی در تحقیق سنن ابی داود[۲] و شعیب الارنؤوط در تحقیق مسند احمد[۳] تصحیح کرده اند.

در روایت دیگری آمده است که مردم بلند می‌شدند و می‌نشستند.[٤]

این روایت را نیز شعیب الارنؤوط در تحقیق مسند احمد تصحیح کرده است.[٥]

بنابراین، رسول خدا ﷺ ابتدا در مکه خواستند امامت امیرالمومنین علیه السلام را بیان کنند، و چون اغتشاش ایجاد شد و نتوانستند آنجا بیان کنند، در غدیر خم بیان کردند.

نکته ی پنجم: سرنوشت خلافت در دست مردم مدینه بود و مردم مکه، طائف، یمن و ... نقشی در تعیین جانشین پیامبر ﷺ نداشتند و لذا بیشترین تأکید خدا و رسولش به مردم مدینه است. از این رو خداوند بعد از اینکه مومنان را به تقوا فرا می خواند و به آن ها دستور می دهد تا همراه با صادقین (امامان معصوم) باشند[٦] در آیه ی بعدش خطاب به اهل مدینه می فرماید:

---

[۱] عَنْ عَامِرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَى عَشَرَ خَلِيفَةً»، قَالَ: فَكَبَّرَ النَّاسُ وَضَجُّوا، ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً خَفِيفَةً، قُلْتُ لِأَبِي: يا أَبَتِ، مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

[۲] سنن أبی داود ج ۴ ص ۱۰۶ ح ۴۲۸۰ سایت شامله؛ قال الألبانی: صحیح

[۳] مسند أحمد ط الرسالة، ج ۳۴ ص ۴۷۲ ح ۲۰۹۲۷ سایت شامله؛ قال الأنؤوط: حدیث صحیح، وهذا إسناد حسن فی المتابعات والشواهد

[٤] قال فَجَعَلَ الناس يَقُومُونَ وَيَقْعُدُونَ

[٥] مسند أحمد ط الرسالة، ج ۳۴ ص ۴۷۷ ح ۲۰۹۳۹ سایت شامله ؛ قال الأرنؤوط: إسناده صحیح علی شرط مسلم

[٦] توبه: ۱۱۹ ؛ يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَكونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

﴿مَا كانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ الْأَعْرَابِ أَن يتَخَلَّفُوا عَن رَّسُولِ اللَّـهِ وَلَا يرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ... ﴾[1].

«شایسته نیست که اهل مدینه و بادیه نشینانی که پیرامون آنانند، از رسول خدا تخلف کنند؛ و آنان را نسزد که به سبب پرداختن به خویش از جان او دریغ ورزند.»

در بحث آیه ی مباهله اثبات کردیم که امیرالمومنین علیه‌السلام جان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند؛ بنابراین شاید بتوان گفت که در این آیه منظور از جان رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرالمومنین علیه‌السلام باشد که در این صورت خداوند خطاب به اهل مدینه می فرماید که مبادا از حضرت امیر علیه‌السلام اعراض کنید و به سراغ کسی دیگر بروید.

در هر حال، این آیه اهمیت مردم مدینه را می رساند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بر اساس همین اهمیت، روی مردم مدینه تمرکز کردند.

---

[۱] توبه: ۱۲۰

فصل سوم: امامت امیرالمومنین علیه السلام در پرتو عصمت

چون امام، جانشین پیامبر و مرجع علمی در احکام شرعی و معارف دین و تفسیر قرآن کریم و سنت نبوی است، لازم است که از گناه و خطا مصون باشد تا مردم بتوانند به او و سخنانش اعتماد کنند. در غیر این صورت، اعتماد مردم از بین می‌رود و هدف خداوند از تعیین امامان برای هدایت بشریت نقض می‌شود و از بین می‌رود.

به عبارت دیگر، عصمت را خداوند برای چنین منظوری به ائمه علیهم‌السلام عطا کرده است؛ بنابراین اگر اثبات شود که امیرالمومنین علیه‌السلام دارای عصمت بوده اند، امامت الهی ایشان نیز اثبات خواهد شد؛ زیرا ادله ی اثبات عصمت امیرالمومنین علیه‌السلام کاشف از معصومی خواهد بود که طبق ادله ی عقلی و نقلی باید بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله موجود بوده باشد.

قبل از ورود به بحث کشف عصمت امیرالمومنین علیه‌السلام، لازم است که دو مقدمه روشن شود:

۱. ضرورت وجود معصوم بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از منظر عقل (که گفتیم) و شرع

۲. امکان وقوع عصمت در غیر انبیا از نظر اهل سنت

از جمله ی ادله ی نقلی، آیات اولی الامر و صادقین در قرآن است که فخر رازی صریحا اعتراف کرده است که آن ها باید معصوم باشند.

مقدمه اول: ضرورت وجود معصوم بعد از پیامبر (ص) در قرآن

فخر رازی که از مفسران بزرگ اهل سنت است، در تفسیر آیات ۵۹ نساء و ۱۱۹ توبه بعد از ذکر دلایلی، صراحتا اعتراف کرده است که اولی الامر و صادقین باید معصوم باشند.

فخر رازی، در تفسیر آیه ی : ﴿یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّـهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکمْ ۖ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّـهِ وَالرَّسُولِ إِن کنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّـهِ وَالْیوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَٰلِک خَیرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلًا؛ ای کسانی‌که ایمان آوردید! خدا را اطاعت کنید، و پیامبر و اولیای امر (رسالت) را که از خودتان می‌باشند اطاعت کنید. پس اگر در چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به (کتاب) خدا و (سنت) پیامبرش عرضه بدارید، این بهتر و بازتابش نیکوتر است.﴾ [۱] می گوید:

«مسئله سوم: بدان که آیه ی اولی الامر در نزد ما دلالت می کند بر اینکه اجماع امت حجت است و دلیل بر آن، این است که خداوند متعال در این آیه دستور به اطاعت از اولی الامر به صورت قطعی داده است و هر کس که خداوند به طور قطعی دستور به اطاعتش بدهد، باید معصوم از خطا باشد؛ زیرا اگر معصوم از خطا نباشد و عمل خطایی انجام دهد، باید گفت که خداوند به پیروی کردن از عمل اشتباهی فرمان داده است، در حالی که اجرای دستور خطا جزء منهیات (نهی شده ها) است و عمل به دستور اولی الامر جزء واجبات؛ بنابراین اجتماع امر و نهی در امر واحد پیش می‌آید که محال است؛ پس ثابت شد که خداوند در این آیه دستور به اطاعت از اولی الامر به صورت قطعی داده است و هر کس که خداوند به طور قطعی دستور به اطاعتش بدهد، باید معصوم از خطا باشد؛ پس به طور قطعی ثابت شد که اولی الامر مذکور در این آیه باید معصوم باشند.» [۲]

---

[۱] نساء: ۵۹

[۲] التفسیر الکبیر ج ۱۰ ص ۱۱۶ المسألة الثالثة : اعلم أن قوله : (وأولی الأمر منکم) یدل عندنا علی أن إجماع الأمة حجة ، والدلیل علی ذلک أن الله تعالی أمر بطاعة أولی الأمر علی سبیل الجزم فی هذه الآیة ، ومن أمر الله بطاعته علی سبیل الجزم والقطع لا بد وأن یکون معصوما عن الخطأ ، إذ لو لم یکن معصوما عن الخطأ کان بتقدیر إقدامه علی الخطأ یکون قد أمر الله بمتابعته ، فیکون ذلک أمرا بفعل ذلک الخطأ ، والخطأ لکونه خطأ منهی عنه ، فهذا یفضی إلی اجتماع الأمر والنهی فی الفعل الواحد بالاعتبار الواحد ، وإنه محال ، فثبت أن الله تعالی أمر بطاعة أولی الأمر علی سبیل الجزم ، وثبت أن کل من أمر الله بطاعته علی سبیل الجزم وجب أن یکون معصوما عن الخطأ ، فثبت قطعا أن أولی الأمر المذکور فی هذه الآیة لا بد وأن یکون معصوما

وی همچنین در تفسیر آیه ی: ﴿یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَکونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید.﴾[1] بعد از ذکر مقدماتی در مورد آن، می گوید:

«مسأله ی اول: پروردگار متعال به همراهی با راستگویان امر کرده است و چون قرآن برای همیشه و هر زمان نازل شده است، در نتیجه باید راستگویان در همه زمان ها وجود داشته باشند ...

چهارم: حق تعالی امر کرده است ایشان را به تقوا، و این امر شامل هر کسی هست که بتواند متقی باشد و خطا بر او جایز باشد؛ پس آیه کریمه دلالت می‌کند بر آن که هر که جایز الخطاست، واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است، و آنهایند که حکم کرده است خدا به این که صادقین هستند. و ترتب حکم در این باب دلالت دارد بر آن که از برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند معصوم از خطا را که، مانع باشد جائز الخطا را از خطا. و این معنی در همه زمان‌ها پابرجاست؛ پس باید که معصوم نیز در هر زمانی باشد.»[2]

---

[۱] توبه: ۱۱۹

[۲] التفسیر الکبیر ج ۱۶ ص ۱۷۵-۱۷۶ المسألة الأولی : أنه تعالی أمر المؤمنین بالکون مع الصادقین ، ومتی وجب الکون مع الصادقین فلا بد من وجود الصادقین فی کل وقت ... والرابع : وهو أن قوله : (یاأیها الذین آمنوا اتقوا الله) أمر لهم بالتقوی ، وهذا الأمر إنما یتناول من یصح منه أن لا یکون متقیا ، وإنما یکون کذلک لو کان جائز الخطأ ، فکانت الآیة دالة علی أن من کان جائز الخطأ وجب کونه مقتدیا بمن کان واجب العصمة ، وهم الذین حکم الله تعالی بکونهم صادقین ، فهذا یدل علی أنه واجب علی جائز الخطأ کونه مع المعصوم عن الخطأ حتی یکون المعصوم عن الخطأ مانعا لجائز الخطأ عن الخطأ ، وهذا المعنی قائم فی جمیع الأزمان ، فوجب حصوله فی کل الأزمان

مقدمه دوم (۱): امکان وقوع عصمت در غیر انبیا از نظر عامه

یکی از اشکالاتی که همواره مخالفین شیعه آن را متوجه پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام می سازند، غلو دانستن عصمت اهل بیت علیهم‌السلام می باشد؛ غافل از آن که برخی از علمای بزرگشان وقوع عصمت از همان جنس عصمت انبیا را برای غیر انبیا هم ممکن دانسته اند و اینجاست که این اشکال مخالفین از اساس ساقط شده و بر خودشان وارد می شود.

۱. شمس الدین ذهبی

«و عصمت از آنِ انبیاء و صدیقین و حاکمان عادل است.»[۱]

۲. ابن حجر عسقلانی

«و این روایت مستلزم ثبوت عصمت نیست؛ چرا که عصمت در حق پیامبر واجب و در حق غیر او ممکن است.»[۲]

۳. عبد الرحمن مبارکفوری

او نیز سخن ابن حجر را تکرار کرده است.[۳]

٤. سراج الدین بلقینی شافعی

«بلقینی در منهج الاصلین گفته است که عصمت برای نبوت و فرشته بودن، واجب است و برای غیر آنان جائز است و هرکس که عصمت برای او واجب شد، از او نه گناه کبیره سر می زند و نه گناه صغیره و به همین دلیل، به عصمت ملائکه ی مرسل و غیر مرسل اعتقاد داریم.»[٤]

---

[۱] الموقظة فی علم مصطلح الحدیث، ص ۸۴ سایت شامله ؛ والعِصمةُ للأنبیاءِ والصدیقین وحُكَّام القِسْط

[۲] فتح الباری ج ۷ ص ۴۷ ذیل ح ۳۴۸۰ ولا یلزم من ذلک ثبوت العصمة له لأنها فی حق النبی واجبة وفی حق غیره ممكنة

۱ تحفة الأحوذی ج ۱۰ ص ۱۲۳ ذیل ح ۳۶۹۰ ولا یلزم من ذلک ثبوت العصمة لأنها فی حق النبی واجبة وفی حق غیره ممكنة

[٤] سبل الهدی والرشاد ج ۱۱ ص ۴۹۵ وقال البلقینی فی منهج الاصلین : العصمة واجبة لصفة النبوة والملائكة ، وجائزة لغیرهما ، ومن وجبت له العصمة فلا یقع منه كبیرة ولا صغیرة ، ولذلک نعتقد عصمة الملائكة المرسلن منهم وغیر المرسلین

مقدمه دوم (۲): اعتقاد علمای عامه به عصمت صحابه

گفتیم که عده ای از علمای اهل سنت، وقوع عصمت در غیر انبیا را ممکن دانسته اند، اما این تمام ماجرا نیست و عده ای دیگر از علمای بزرگ اهل سنت، یکی از مصادیق معصومان غیر نبی را مشخص و آن ها را صحابه معرفی کرده اند !!

۱. ابن ابی جمرة : صحابه ی اهل بدر معصوم هستند و مرتکب گناه نمی شوند

«منظور آن است که خداوند ، آنان (اهل بدر) را معصوم داشته است؛ پس، از آنان گناهی سر نمی زند و این را ابو محمد بن ابی جمرة گفته است.»[۱]

۲. ابو عبد الله قرطبی: جایز نیست خطایی به صورت قطعی به صحابه نسبت داده شود !!

«جایز نیست که به احدی از صحابه خطایی به صورت قطعی نسبت داده شود؛ چرا که همه ی آن ها در آن چه انجام دادند اجتهاد کردند و قصد آنان خداوند بود و همه ی آنان برای ما پیشوا و امام هستند و با چشم پوشی از آنچه بینشان گذشته است، بندگی خدا را کرده ایم و نباید از آنان به دلیل حرمت صحبت و همنشینی پیامبر صلی الله علیه وآله و نهی پیامبر صلی الله علیه وآله از سبشان، جز به نیکی یاد کنیم و این که خداوند، آنان را آمرزیده است و به رضایت از آنان خبر داده است.»[۲]

۳. ابن ابی حاتم: خداوند عیوب را از صحابه نفی کرده است !!!

«خداوند شک، دروغ، غلط، ریبه (تردید ضعیف تر از شک)، غمز و عیب را از صحابه نفی کرده است و آن ها را عدول امت نامیده است.»[۳]

---

[۱] فتح الباری ج ۸ ص ۴۸۰ القول الآخر أن المراد أن الله تعالی عصمهم فلا یقع منهم ذنب نبه علی ذلک الشیخ أبو محمد بن أبی جمرة

[۲] تفسیر القرطبی ج ۱۶ ص ۳۲۱ العاشرة لا یجوز أن ینسب إلی أحد من الصحابة خطأ مقطوع به إذ کانوا کلهم اجتهدوا فیما فعلوه وأرادوا الله عز وجل وهم کلهم لنا أئمة وقد تعبدنا بالکف عما شجر بینهم وألا نذکرهم إلا بأحسن الذکر لحرمة الصحبة ولنهی النبی صلی الله علیه وآله عن سبهم وأن الله غفر لهم وأخبر بالرضا عنهم

[۳] الجرح والتعدیل ج ۱ ص ۷ فنفی عنهم الشک والکذب والغلط والریبه والغمز وسماهم عدول الامة

۴. ابن حجر هیثمی مکی : صحابه از هر عیب و نقصی مبرا هستند !!!

«و آن چه غزالی در مورد حرمت روایت قتل [امام] حسین علیه السلام و پس از آن گفته است، منافاتی با آنچه که در این کتاب گفته ام ندارد؛ چرا که این بیان حقی است که اعتقاد به آن از جلالت صحابه و برائت آنان از هر نقصی واجب است، بر خلاف آن چیزی که واعظان جاهل انجام می دهند و آنان اخبار دروغ و جعلی و مانند آن را مطرح می کنند.»[1]

۵. فخر رازی : صحابه از مطاعن مبرا هستند !!

«جواب: بدان که اعتماد اصحاب ما در این باب بر یک دلیل است و آن این است که آیات قرآن دالّ بر سلامت صحابه و برائتشان از مطاعن می باشد و زمانی که چنین باشد، بر ما واجب است که به صحابه حُسن ظن داشته باشیم تا زمانی که دلیلی قاطع مبنی بر طعن به آنان اقامه گردد و اما این مطاعنی که ذکر کرده اید، از طریق خبر واحد نقل شده است و اگر این خبر واحد، فاسد و نادرست باشد که این مطاعن نیز نادرست خواهد بود و اگر این اخبار آحاد صحیح باشد، باز هم این مطاعن نادرست است (!!!). به هر حال این مطاعن قابل قبول نیست و صحت اصلی که ذکر کردیم باقی می ماند.»[2]

مشخص شد که فخر رازی تمامی اخباری که دلالت بر وارد شدن طعن بر صحابه می کند را باطل دانسته و بر مبنای قرآن کریم (؟!)، صحابه را از تمامی طعونات و قدح ها مبرا می داند.

---

[۱] الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۲ ص ۶۴۰ وما ذكره من حرمة رواية قتل الحسين وما بعدها لا ينافى ماذكرته فى هذا الكتاب لأن هذا البيان الحق الذى يجب اعتقاده من جلالة الصحابة وبراءتهم من كل نقص بخلاف ما يفعله الوعاظ الجهلة فإنهم يأتون بالأخبار الكاذبة الموضوعة ونحوها

[۲] المحصول ج ۴ ص ۵۰۱ والجواب اعلم أن اعتماد أصحابنا فى هذا الباب على حجة واحدة وهى أن آيات القرآن دالة على سلامة أحوال الصحابة وبراءتهم من المطاعن وإذا كان كذلک وجب علينا أن نحسن الظن بهم إلى أن يقوم دليل قاطع على الطعن فيهم وأما هذه المطاعن التى ذكرتموها فمروية رسول بالآحاد فإن فسدت رواية الآحاد فسدت هذه المطاعن وإن صحت فسدت هذه المطاعن أيضا فعلى كل التقديرات هذه المطاعن مدفوعة فيبقى الأصل الذى ذكرناه سليما

۶. خطیب بغدادی : صحابه از ارتکاب معصیت منزه هستند !!

«اخبار و روایات در این معنا (عدالت) گسترده و وسیع است و همه ی آن ها مطابق آن چیزی است که در قرآن وارد شده است. تمامی این ها مقتضی طهارت صحابه و یقین به تعدیل آنان و منزه بودنشان می باشد و بنابراین هیچ یک از آنان با وجود آن که خداوند حکم به عدالتشان کرده است، خدایی که از باطن آن ها آگاه است، به تعدیل احدی احتیاج ندارند و در نتیجه، آنان عادل هستند مگر آن که در حق یکی از آنان ارتکاب عملی که جز قصد معصیت از آن بر نمی آید ثابت شود و قابل تأویل هم نباشد و در این حالت، حکم به عدم عدالت آن شخص می شود، در حالی که خداوند صحابه را از چنین چیزی مبرا کرده است و منزلت آنان را بالا برده است ... . این، مذهب تمام علماء و افرادی از فقهاء می باشد که قولشان محل اعتنا و اهمیت می باشد.»[1]

---

[۱] الکفایة فی علم الروایة ج ۱ ص ۴۸-۴۹ والأخبار فی هذا المعنی تتسع وکلها مطابقة لما ورد فی نص القرآن وجمیع ذلک یقتضی طهارة الصحابة والقطع علی تعدیلهم ونزاهتهم فلا یحتاج أحد منهم مع تعدیل الله تعالی لهم المطلع علی بواطنهم إلی تعدیل أحد من الخلق له فهو علی هذه الصفة الا ان یثبت علی أحد ارتکاب ما لا یحتمل الا قصد المعصیة والخروج من باب التأویل فیحکم بسقوط العدالة وقد برأهم الله من ذلک ورفع اقدارهم عنه ... هذا مذهب کافة العلماء ومن یعتد بقوله من الفقهاء

نصوص دالّ بر عصمت امیر مؤمنان علیه السلام

وجوب عصمت والیان امر و صادقین را کمی قبل در کلام فخر رازی دیدیم. اکنون با اثبات عصمت امیرمومنان علیه السلام روشن می کنیم که بارزترین مصداق آن ها حضرت علی علیه السلام است.

مهمترین ادله ی عصمت امیر مومنان علیه السلام به قرار ذیل است:

۱. حدیث علی مع الحق والحق مع علی
۲. حدیث من اطاع علیا فقد اطاعنی
۳. حدیث من فارق علیا فقد فارقنی
۴. حدیث اللهم انصر من نصره واخذل من خذله
۵. حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما إن تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا و انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض
۶. آیه ی تطهیر : ﴿إِنَّمَا يرِيدُ اللَّـهُ لِيذْهِبَ عَنكمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَيطَهِّرَكمْ تَطْهِيرًا ﴾

در صحت احادیث دوم تا پنجم قبلا سخن گفتیم؛ بنابراین در اینجا تنها صحت حدیث یکم را بررسی می کنیم و نحوه ی دلالت این احادیث و آیه ی تطهیر بر عصمت را بیان می کنیم.

حدیث یکم: علی مع الحق والحق مع علی

یکی از روایاتی که عصمت مطلق امیرمؤمنان علیه‌السلام و برتری بی چون و چرای آن حضرت بر تمام اصحاب و تمام امت را ثابت می کند، روایت مشهور «علی مع الحق والحق مع علی» است؛ چرا که طبق این روایت، امیرمؤمنان علیه‌السلام همواره با حق است و هرگز از حق جدا نخواهد شد و حق، گرداگرد آن حضرت می چرخد، هر جا که علی بن أبی طالب علیه‌السلام باشد. و این همان عصمت مطلقی است که شیعیان قائل هستند.

نقل یکم: الحق مع ذا الحق مع ذا

«از ابو سعید نقل شده است که ما به همراه تعدادی از مهاجران و انصار در کنار خانه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم که آن حضرت خارج شد و فرمود: آیا به شما خبر بدهم که چه کسی بهترین شما است؟ گفتیم: بلی. فرمود: بهترین شما کسانی هستند که به عهد خود وفا کنند، از بوی خوش استفاده کنند، به راستی که خداوند انسانی را که در جای مخفی نیز تقوا را رعایت می کند دوست دارد.

ابو سعید گفت: در همین زمان ، علی بن أبی طالب علیه‌السلام از آن جا گذشت، پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: حق همراه او است، حق همراه او است.»[۱]

این روایت را ابو یعلی نقل کرده و هیثمی همه ی رجال سندش را ثقه دانسته است.[۲]

نقل دوم: انت مع الحق والحق معک حیث ما دار

«معاویه پس از حج به مدینه آمد و در مجلسی نشست که در آن سعد بن أبی وقاص، عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس حضور داشتند ... سعد در جواب گفت: حالا که نمی پذیری؛ پس من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که به علی (علیه‌السلام) می فرمود: «تو با حق هستی و حق با تو است؛ هر کجا که باشی». معاویه گفت: باید برای این سخنی که گفتی شاهد بیاوری. سعد گفت: ام سلمه شهادت می دهد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را گفته است.

---

[۱] مسند أبی یعلی ج ۲ ص ۳۱۸ ح ۱۰۵۲ حدثنا محمد بن عباد المکی حدثنا أبو سعید عن صدقة بن الربیع عن عمارة بن غزیة عن عبد الرحمن بن أبی سعید عن أبیه قال کنا عند بیت النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فی نفر من المهاجرین والأنصار فخرج علینا فقال ألا أخبرکم بخیارکم قالوا بلی قال خیارکم الموفون المطیبون إن الله یحب الخفی التقی قال ومر علی بن أبی طالب فقال الحق مع ذا الحق مع ذا

[۲] مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۳۴-۲۳۵ قال الهیثمی: رواه أبو یعلی ورجاله ثقات

پس همگی بلند شدند و پیش ام سلمه علیها السلام آمدند و گفتند: ای مادر مؤمنان ! دروغ بستن به رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد شده است؛ این سعد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را نقل می کند که ما نشنیده ایم که خطاب به علی (علیه السلام) فرموده باشد: «تو با حق هستی و حق با تو است، هر کجا که باشی». پس ام سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را در این خانه من به علی (علیه السلام) فرمود.

پس معاویه به سعد گفت: ای ابو إسحاق ! من الآن بیش از تو نباید ملامت شوم؛ چرا که تو این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی و به علی (علیه السلام) نپیوستی. اگر من آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم، تا زمان مرگ خادم علی (علیه السلام) می شدم.»[1]

این روایت را ابن عساکر نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم چنین حکم کرده که سندش ضعیف است، ولی در متابعات حسن می شود و اضافه کرده که همه ی رجال سندش ثقه هستند بجز سهل بن شعیب النخعی که مجهول الحال است.[2]

اما سهل بن شعیب مجهول الحال نیست و ذهبی تعدیلش کرده است.[3]

لذا سند این روایت، معتبر است.

---

[۱] أخبرناأبو الحسن علی بن أحمد بن منصور أنا أبو الحسن أحمد بن عبد الواحد بن أبی الحدید أنا جدی أبو بکر أنا أبو عبد الله محمد بن یوسف بن بشر نا محمد بن علی بن راشد الطبری بصور وأحمد بن حازم بن أبی عروة الکوفی قالا أنا أبو غسان مالک بن إسماعیل نا سهل بن شعیب النهمی عن عبید الله بن عبد الله المدینی قال حج معاویة بن أبی سفیان فمر بالمدینة فجلس فی مجلس فیه سعد بن أبی وقاص وعبد الله بن عمر وعبد الله بن عباس ... فقال سعد أما إذا أبیت فإنی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لعلی أنت مع الحق والحق معک حیث ما دار قال فقال معاویة لتأتینی علی هذا ببینة قال فقال سعد هذه أم سلمة تشهد علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقاموا جمیعا فدخلوا علی أم سلمة فقالوا یا أم المؤمنین إن الأکاذیب قد کثرت علی رسول الله صلی الله علیه و آله وهذا سعد یذکر عن النبی صلی الله علیه و آله ما لم نسمعه أنه قال یعنی لعلی أنت مع الحق والحق معک حیث ما دار فقالت أم سلمة فی بیتی هذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی قال فقال معاویة لسعد یا أبا إسحاق ما کنت ألوم الآن إذ سمعت هذا مع من رسول الله صلی الله علیه و آله وجلست عن علی لو سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه و آله لکنت خادما لعلی حتی أموت

[۲] تاریخ مدینة دمشق ج ۲۰ ص ۳۶۱ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده ضعیف ویحسن إذا توبع ، رجاله ثقات عدا سهل بن شعیب النخعی وهو مجهول الحال

[۳] تاریخ الإسلام ج ۹ ص ۴۱۳ «سهل بن شعیب النخعی الکوفی ... وما علمت به بأسا» ترجمه: «سهل بن شعیب نخعی کوفی ... من اشکالی در او نمی بینم.»

نقل سوم: اللهم أدر الحق معه حیث دار

«از علی علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند علی علیه السلام را رحمت کند؛ خدایا! حق را بر مدار علی علیه السلام بچرخان، هر طرف که او برود.»[۱]

این روایت را محمد بیهقی[۲] و حاکم نقل کرده اند و حاکم تصحیحش کرده است.[۳]

اما این روایت، با اضافاتی نقل شده که قطعاً جعلی است و به اصل حدیث افزوده شده است، ولی به عنوان مؤید می تواند مورد استفاده قرار گیرد، و سیوطی تصحیحش کرده است.[٤]

شاه عبد العزیز دهلوی اما مقبولیت این حدیث را به همه ی اهل سنت نسبت داده و نوشته است:

«حدیث دهم "رحم الله علیا اللهم أدر الحق معه حیث دار" این حدیث را نیز اهل سنت علی الرأس والعین قبول دارند.»[۵]

وی در جای دیگر به دلالت این حدیث بر عصمت امیر مومنان علیه السلام اعتراف کرده و نوشته است:

«زمانی که عصمت به حد تمام و کمال برسد، افعال انسان تماما حق است. من نمی گویم اعمال انسان در این حالت مطابق حق است، بلکه می گویم عین حق است. بلکه حق امری است که از آن افعال منعکس می گردد؛ مانند ساطع شدن نور از خورشید و رسول خدا صلی الله علیه وآله آنگاه که به درگاه خداوند برای علی علیه السلام دعا کرد و فرمود: «خداوندا حق را با او هر جا که بود قرار ده.» به این مطلب اشاره کرد و پیامبر صلی الله علیه وآله نفرمود: «هرجا که حق بود علی علیه السلام را در آن جا قرار ده.».»[٦]

---

[۱] أخبرنا أحمد بن کامل القاضی ثنا أبو قلابة ثنا أبو عتاب سهل بن حماد ثنا المختار بن نافع التمیمی ثنا أبو حیان التیمی عن أبیه عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله رحم الله علیا اللهم أدر الحق معه حیث دار

[۲] المحاسن والمساوی ج ۱ ص ۳۷ المؤلف: محمد بن ابراهیم البیهقی متوفای بعد ۳۲۰ هـ

[۳] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۴ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه

[٤] فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۴ ص ۱۸ ح ۴۴۱۲ پی دی اف؛ قال السیوطی: صحیح

[٥] تحفه اثنا عشریه، ص ۳۹۶ پی دی اف

[٦] التفهیمات الإلهیة، ج ۲، ص ۲۲ پی دی اف

این کلام دهلوی صراحت در اقرار وی به عصمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارد؛ چرا که وی پس از توضیح، جزما کلام رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در حق امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نقل کرده و آن را بر تعریف و توضیح خود از عصمت تطبیق می دهد.

نقل چهارم: علی مع القرآن والقرآن مع علی

«ابو ثابت غلام ابو ذر گفت: ... نزد ام سلمه آمدم ... پس گفت: ... از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می فرمود: علی علیه‌السلام همراه قرآن است و قرآن نیز همراه با علی علیه‌السلام است. هیچگاه علی (علیه‌السلام) از قرآن و قرآن از (علی علیه‌السلام) جدا نمی شوند تا این که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»[1]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.[2]

صلاح الدین العلائی[3] و سیوطی[4] این روایت را حسن و محمد بن احمد الیمنی[5] صحیح دانسته اند.

---

[۱] أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله الحفيد ثنا أحمد بن محمد بن نصر ثنا عمرو بن طلحة القناد الثقة المأمون ثنا على بن هاشم بن البريد عن أبيه قال حدثنى أبو سعيد التيمى عن أبى ثابت مولى أبى ذر قال ... فأتيت أم سلمة ... فقالت ... سمعت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله يقول على مع القرآن والقرآن مع على لن يتفرقا حتى يردا على الحوض

[۲] المستدرک على الصحيحين ج ۳ ص ۱۳۴ ح ۴۶۲۸ قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد وأبو سعيد التيمى هو عقيصاء ثقة مأمون ولم يخرجاه و قال الذهبی : صحيح

[۳] إجمال الإصابة ج ۱ ص ۵۵ قال العلائی: وأخرج الحاكم فی مسنده بسند حسن

[٤] فيض القدير شرح الجامع الصغير ، ج ۴ ص ۳۵۶ ح ۵۵۹۴ پی دی اف؛ قال السيوطی: حسن

[٥] النوافح العطرة فی الأحاديث المشتهرة ،الصفحة أو الرقم: ۲۰۶ | خلاصة حكم المحدث : صحيح / سايت الدُّرر السَّنيَّة

حدیث دوم: من اطاع علیا فقد اطاعنی

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرکس از من اطاعت کند ، از خدا اطاعت کرده است و هرکس از من سرپیچی کند، از خدا سرپیچی کرده است و هر کس از علی (علیه السلام) اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هرکس از علی علیه السلام سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است.»

اعتبار سند این روایت را قبلا ثابت کردیم.

در دلالت این حدیث بر عصمت امیر مومنان علیه السلام ، همین بس که فخر رازی آیه ی ﴿مَنْ يطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّه؛ هرکس از رسول اطاعت کند ، به تحقیق که از خدا اطاعت کرده است﴾[1] را قوی ترین دلیل بر عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته است:

«آیه ی ﴿هرکس از رسول اطاعت کند در واقع از خدا اطاعت کرده است﴾ (نساء: ۸۰) ، از قوی ترین دلایل بر عصمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است در تمام اوامر و نواهی و همه چیزهایی است که از جانب خداوند ابلاغ می کند؛ چرا که اگر او در یکی از این ها اشتباه کند، اطاعت از او اطاعت از خداوند نخواهد بود.»[2]

---

[۱] نساء: ۸۰

[۲] التفسیر الکبیر ج ۱۰ ص ۱۵۴ المسألة الأولی : قوله : (من یطع الرسول فقد أطاع الله) من أقوی الدلائل علی أنه معصوم فی جمیع الأوامر والنواهی وفی کل ما یبلغه عن الله ، لأنه لو أخطأ فی شیء منها لم تکن طاعته طاعة الله

حدیث سوم: من فارق علیا فقد فارقنی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس از حضرت علی علیه السلام جدا شود ، از من جدا شده است و هر کس از من جدا شود ، از خداوند جدا شده است.»

در مورد اعتبار سند این روایت نیز قبلا سخن گفتیم.

طبق این روایت، هر کس با حضرت علی علیه السلام نباشد و از آن حضرت جدا شود، در حقیقت از پیامبر صلی الله علیه و آله و خداوند جدا شده است؛ به عبارت دیگر، کسی که همواره با علی علیه السلام باشد و از ایشان تبعیت کند، در این صورت تبعیت از خدا و رسولش کرده و با آن ها همراهی کرده است، و این نیست مگر به خاطر عصمت امیر المومنین علیه السلام.

حدیث چهارم: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ

حضرت رسول صلی الله علیه وآله پس از اینکه حدیث غدیر را فرمودند، دست به دعا برداشته و فرمودند:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ » **ترجمه:** «خداوندا ، دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد و یاری کن هرکس را که یاری اش کند و خوار کن هرکس را که بخواهد خوارش کند.»

صحت سند این حدیث را نیز قبلا در بحث حدیث غدیر اثبات کردیم.

ابن تیمیه این قسمت از حدیث غدیر را دالّ بر عصمت امیر مومنان علیه السلام دانسته و از این رو آن را تکذیب کرده است! وی می نویسد:

«و اما سخنش ((من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه تا آخر)) ، این حدیث در هیچ یک از منابع اصلی نیامده جز در سنن ترمذی که در آن فقط ابتدای آن آمده است ((من کنت مولاه فعلی مولاه)) .

و اما زیاده در حدیث نیست و از امام احمد در مورد زیاده سوال شد و گفت: زیاده از کوفه است و شکی نیست که دروغ است به دلایلی که یکی از آنها این است که حق دائر مدار کسی جز پیامبر صلی الله علیه وآله نیست؛ چرا که اگر اینچنین بود، پیروی اش در هر چه می گفت واجب بود و مشخص است که صحابه با علی علیه السلام و پیروی اش در مسائلی که روایت صریح، موافق با طرف مقابل علی علیه السلام بود نزاع می کردند؛ مانند کسی که همسرش فوت کرده و حامله است و سخنش ((اللهم انصر من نصره تا آخر)) خلاف واقع است.»[1]

ابن تیمیه دلالت زیاده ی حدیث را متوجه شده، ولی از آنجایی که آن را مخالف تئوری عدالت صحابه دیده، تکذیب کرده است؛ چرا که اصلا به ذهنش خطور نمی کند که صحابه با وجود چنین حدیث واضحی در عصمت امیر المومنین علیه السلام ، با آن حضرت نزاع کنند و از ایشان تبعیت نکنند.

---

[1] مجموع الفتاوی لابن تیمیة ج ۴ ص ۴۱۷-۴۱۸ وأما قوله (من كنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه الخ) فهذا ليس فی شیء من الامهات الا فی الترمذی وليس فيه الا (من كنت مولاه فعلی مولاه) وأما الزيادة فليست فی الحديث وسئل عنها الإمام أحمد فقال زيادة كوفية ولا ريب أنها كذب لوجوه أحدها (أن الحق لا يدور مع معين الا النبی لأنه لو كان كذلک لوجب اتباعه فی كل ما قال ومعلوم أن عليا ينازعه الصحابة واتباعه فی مسائل وجد فيها النص يوافق من نازعه كالمتوفی عنها زوجها وهی حامل وقوله (اللهم انصر من نصره الخ) خلاف الواقع

حدیث پنجم: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ اَلثِّقَلَيْنِ كِتَابَ اَللَّهِ وَ عِتْرَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَداً

این حدیث با پنج طریق معتبر از زید بن ارقم، ۲ طریق معتبر از جابر بن عبد الله و یک طریق معتبر از حضرت علی علیه السلام ، ابو سعید خدری و زید بن ثابت و با اسانید ضعیف از تعدادی دیگر از صحابه نقل شده است؛ لذا شکی در صحت آن نیست، اگر متواتر ندانیم.[۱]

این حدیث شریف، از دو جهت بر عصمت اهل بیت و امیر مومنان علیه السلام دلالت دارد:

نخست: امر رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیروی مطلق از قرآن و اهل بیت

از تعابیر مختلفی که در حدیث ثقلین به کار رفته است، استفاده می شود که إتّباع و پیروی از قرآن و عترت، سبب رهایی از ضلالت و گمراهی است. این عبارات مختلف که در روایات گوناگون آمده ، عبارتند از: «إن اتبعتموها»؛ اگر از آن دو پیروی کنید، «إن تمسّکتم بهما»؛ اگر به آن دو تمسک جویید، «إن أخذتم بهما»؛ اگر آن دو را بگیرید.

این واژه های مختلف که از ریشه های «تبع»، «مسک» و «أخذ» گرفته شده اند ، به خوبی بازگو کننده حقیقت عصمتند.

معنای تبعیت :

فخر رازی در دلالت واژه ی تبعیت در آیات ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ؛ و همانا این راه راست من است ، پس از آن تبعیت کنید﴾[۲] و ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَک فَاتَّبِعُوهُ ؛ و این کتاب مبارکی است که نازلش کردیم ، پس از آن تبعیت کنید﴾[۳] گفته است :

---

[۱] سلسلة الأحادیث الصحیحة للألبانی، ج ۴ ص ۳۵۷ ح ۱۷۶۱ سایت شامله
[۲] انعام: ۱۵۳
[۳] انعام: ۱۵۵

«و نیز [رسول خدا ﷺ] واجب است که در جمیع افعالش معصوم باشد؛ زیرا خدای متعال امر به متابعتش داده است در آیه ی ﴿ فاتبعوه ﴾.»[۱]

معنای تمسک :

شرف الدین الطیبی (متوفای ۷۴۳ هـ) در شرح حدیث ثقلین می گوید :

«معنای تمسک کردن، پناه بردن به قرآن و عمل به محتوای آن است و عمل به آن، یعنی پیروی اوامر و ترک نواهی، و گرایش به عترت نیز، یعنی محبت به آن ها و اطاعت از آن ها در هدایت و راه و روش آنان.»[۲]

ابن حجر هیثمی مکی می گوید :

«هر شئ ارزشمند و مهم را ثقیل می‌نامند و قرآن و عترت نیز این چنین هستند ؛ زیرا هر دوی آنها معدن علوم لدنی و اسرار و حکمتهای بلند مرتبه و احکام شرعی هستند و از این رو پیامبر اکرم ﷺ به اقتدا و تمسک به آنها و آموختن از آنها ترغیب کرده است.»[۳]

معنای اخذ :

یکی از واژه های به کار برده شده در حدیث ثقلین، واژه «أخذتم» است. این واژه نیز به همان معنای تمسک استعمال شده است؛

تفتازانی می گوید :

«و تمسک جستن به قرآن ، جز این معنا ندارد که آنچه که از علم و هدایت در آن است، گرفته شود و در عترت نیز چنین است.»[۴]

---

[۱] التفسیر الکبیر ج ۱۰ ص ۱۵۴ وأیضا وجب أن یکون معصوما فی جمیع أفعاله ، لأنه تعالی أمر بمتابعته فی قوله : (فاتبعوه) (الأنعام : ۱۵۳ ۱۵۵) .

[۲] شرح المشکاة للطیبی الکاشف عن حقائق السنن ، ج ۱۲ ص ۳۹۰۹ در شرح ح ۶۱۵۳ سایت شامله ؛ ومعنی التمسک بالقرآن العمل بما فیه، وهو الائتمار بأوامره، والانتهاء عن نواهیه والتمسک بالعترة محبتهم والاهتداء بهدیتهم وسیرتهم

[۳] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۲ ص ۴۴۲ الثقل کل نفیس خطیر مصون وهذان کذلک إذ کل منهما معدن العلوم الدینة والأسرار والحکم العلیة والأحکام الشرعیة ولذا حث ﷺ علی الاقتداء والتمسک بهم والتعلم منهم

[٤] شرح المقاصد فی علم الکلام ج ۲ ص ۳۰۳ ولا معنی للتمسک بالکتاب إلا الأخذ بما فیه من العلم والهدایة فکذا فی العترة

ملا علی قاری نیز در بیان معنای «أخذتم» می نویسد:

« (إن أخذتم به) یعنی از جهت علم و عمل به آن تمسک جویید.»[1]

و در جای دیگر می گوید:

« (و به آن متمسک شوید) یعنی از جهت اعتقادی و عملی به آن تمسک جویید.»[2]

مبارکفوری نیز واژه ی اخذ را با واژه های اقتدا ، تبعیت و تمسک مترادف دانسته و گفته است :

«من در میان شما کسی را می گذارم که اگر از آن اخذ کنید ؛ یعنی به آن اقتدا و از آن تبعیت کنید . و در بعضی از نسخه ها آمده است : در میان شما چیزی گذاشتم که اگر از آن اخذ کنید ؛ یعنی به آن از جهت علمی و عملی تمسک جویید.»[3]

و ما از کلام فخر رازی بیان کردیم که تبعیت، عصمت را اثبات می کند؛ بنابراین واژه های تمسک و اخذ نیز عصمت را اثبات می کنند.

مطابقت عمل با کتاب و عترت به معنای این است که تمامی بایدها و نبایدها، حرکات و سکنات لزوماً باید مطابق با فرامین و دستور های کتاب و اهل بیت باشد و چون بر اساس این حدیث ، پیروی از اهل بیت علیهم السلام به صورت مطلق و بدون قید و شرط واجب است، از این رو آنان به طور قطع معصومند، چرا که اگر عصمت نباشد، امر به تبعیت از آن ها به طور مطلق اغراء به جهل و گمراه ساختن بندگان است و به گمراهی انداختن مردم توسط پیامبر، محال و خرد ستیز است؛ در نتیجه عصمت ثقلین ثابت می شود.

---

[۱] مرقاة المفاتیح ج ۱۱ ص ۳۰۶ ذیل ح ۶۱۵۲ (إن أخذتم به) أی تمسکتم به علما وعملا

[۲] مرقاة المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۹۵ ذیل ح ۶۱۴۰ (واستمسکوا به) أی وتمسکوا به اعتقادا وعملا

[۳] تحفة الأحوذی ج ۱۰ ص ۱۷۸ إنی ترکت فیکم من إن أخذتم به أی اقتدیتم به واتبعتموه وفی بعض النسخ ترکت فیکم ما إن أخذتم به أی إن تمسکتم به علما وعملا کتاب الله وعترتی أهل بیتی

دوم: نفی گمراهی در صورت پیروی از قرآن و اهل بیت

در این حدیث شریف ، فراز مهم «لن تضلوا ابدا» آمده و معنایش این است که گمراهی به هیچ وجه در اهل بیت علیهم‌السلام راه ندارد و با پیروی، تمسک کردن و پناهنده شدن به اهل بیت و عمل به دستورات آن ها، هیچ گاه گمراهی پدید نمی آید ، همانطور که قرآن چنین است و این صریحا عصمت و اعلمیت آن ها را می رساند ؛ زیرا اگر بر فرض حتی یکبار فتوای اشتباه (حتی از روی اجتهاد) از اهل بیت علیهم‌السلام صادر شود ، کلام نبوی نقض خواهد شد و همچنین است اگر فعل اشتباهی از آن ها سر بزند. بدین روی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با نفی این احتمال، عصمت اهل بیت علیهم‌السلام را بیان و ثابت کرده است.

سوم: إخبار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به عدم جدائی اهل بیت از قرآن

در این حدیث ، واژه ی «ثقلین» و جمله ی «انهما لن یتفرقا» وجود دارد که اهل بیت را در کنار قرآن قرار داده است ؛ یعنی همانطور که قرآن از سوی خداوند حکیم نازل شده و هیچ باطلی در آن راه ندارد[۱] و هیچ شکی در سخنانش نیست[۲] ، کلام اهل بیت علیهم‌السلام نیز مستند به وحی الهی و عاری از هر باطلی است و در کلام آن ها نیز تردید راه ندارد.

در نتیجه سخن و گفتار اهل بیت علیهم‌السلام به سان قرآن از هر باطل و خطایی معصوم است و این نهایت علم آن ها را نیز می رساند.[۳]

---

[۱] فصّلت: ۴۲

[۲] بقره: ۲

[۳] با استفاده از کتاب «جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام ـ جلد دوّم» تألیف آیت الله سید علی میلانی

آیه ی تطهیر: إِنَّمَا يرِيدُ اللَّـهُ لِيذْهِبَ عَنكمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَيطَهِّرَكمْ تَطْهِيرًا

﴿إِنَّمَا يرِيدُ اللَّـهُ لِيذْهِبَ عَنكمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَيطَهِّرَكمْ تَطْهِيرًا﴾ **ترجمه:** «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»[1]

مهمترین و صریح ترین دلیل نقلی بر عصمت امیرالمومنین علیه‌السلام آیه ی تطهیر است که در اینجا به تفصیل درباره ی آن سخن می گوییم.

تشریح نکات آیه

در آیه واژه هایی آمده است که انحصار حکم و عصمت اهل بیت علیهم‌السلام را ثابت می کنند:

واژه ی «إنّما»

در این آیه، کلمه ی إنّما آمده است که دلیل بر حصر حکم آیه فقط در حق ۵ تن آل عبا دارد.

ابن منظور لغت شناس درباره ی کلمه ی انّما می گوید:

«کلمه انّما مفهومی را برای آنچه که بعد از او آمده است اثبات می کند ؛ مانند این سخن که کسی به کسی بگوید: من و مانند من از شرف و حیثیتم دفاع می کنم ؛ یعنی در واقع می گوید: فقط من و مثل من چنین هستیم نه فردی دیگر .»[2]

ابن حجر عسقلانی نیز تصریح کرده که انّما از ادات حصر است.[3]

واژه ی «عنکم»

کلمه «عنکم» هم تاکید بر انحصار بیشتر است؛ زیرا مفعول فعل «لیذهب» که الرجس است باید در پی فعل و پس از آن قرار گیرد (یعنی باید می شد : لیذهب الرجس عنکم) ولی این چنین نشده و کلمه ی «عنکم»

---

[۱] احزاب: ۳۳

[۲] لسان العرب ج ۱۳ ص ۳۱ ومعنی إنما إثبات لما يذكر بعدها ونفی لما سواه كقوله : وإنما يدافع عن أحسابهم أنا أو مثلی المعنی : ما يدافع عن أحسابهم إلا أنا أو من هو مثلی

[۳] فتح الباری ج ۹ ص ۴۰۶ كلمة إنما تفيد الحصر

بین آن دو فاصله شده است که بدون حکمت و علت نیست؛ چون به قول اهل فن: «تقدیم ما هو حقه التاخیر یفید الحصر» ؛ یعنی کلمه ای که جایگاه آن در آخر یک جمله است، وقتی که جلوتر می آید و مقدم می شود، بیانگر انحصار مفهوم و حکم در آن جمله است.[۱]

واژه ی «لیذهب»

واژه ی اذهاب، صورت متعدی ماده ذهب و ذهاب است؛ ذهاب به معنای رفتن، سیر کردن و گذشتن است و طبعاً صورت متعدی آن به معنای بردن، گذراندن و عبور دادن است.

روشن است که این واژه وقتی با متعلق خود همراه با «عن» می آید، هم با برطرف کردن چیزی از چیزی سازگار است و هم با منصرف ساختن و دور داشتن آن . به عبارت دیگر، در صدق لغوی این واژه، سابقه ی وجود متعلق لحاظ نشده، بلکه کافی است که چیزی در معرض چیزی دیگر باشد، یا در زمینه های آن فراهم باشد.

در آیه تطهیر هم خداوند رجس را از اهل بیت دور می دارد و منصرف می سازد؛ چرا که به طور طبیعی امکان آلودگی آنان فراهم بوده است. و مؤیدش اینکه: پیامبر معصوم صلی الله علیه و آله هم مشمول اذهاب رجس بودند و زدودن گناه از معصوم هم که بی معناست و نیز حسنین علیهما السلام خردسال بوده و گناهی نداشتند تا از آن پاک شوند؛ لذا اذهاب در آیه ی تطهیر قطعا به معنای دفع رجس است نه رفع آن.

واژه ی «رجس»

ماوردی شافعی، از مفسرین بزرگ اهل سنت، می گوید:

«و در مورد رجس در اینجا شش سخن وجود دارد: اول: گناه که آن را سدی گفته است. دوم: شرک که حسن گفته است. سوم: شیطان که آن را ابن زید گفته است. چهارم: گناهان. پنجم: شک و ششم: پلیدی ها.»[۲]

---

[۱] شرح العقیده الواسطیه للعثیمین ، ج ۱ ص ۲۱ سایت شامله / والقاعدة البلاغیة: أن تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر

[۲] النکت والعیون تفسیر الماوردی ج ۴ ص ۴۰۰-۴۰۱ وفی الرجس ها هنا ستة أقاویل: أحدها: الإثم، قاله السدی. الثانی: الشرک، قاله الحسن. الثالث: الشیطان، قاله ابن زید. الرابع: المعاصی. الخامس: الشک. السادس: الأقذار

ابو حیان آندلسی، یکی دیگر از مفسرین بزرگ اهل سنت، می گوید:

«و رجس شامل گناه، عذاب، نجاست و عیب و نقص ها می شود؛ پس خداوند همه ی آن ها را از اهل بیت دور کرده است.»[1]

ابن عطیه آندلسی نیز همین سخن را گفته است.[2]

آلوسی نیز می نویسد:

«رِجس در اصل پلیدی است...و گفته شده است که شامل گناه، عذاب، نجاست و هرگونه نقصی می شود، و مقصود از رِجس در آیه تطهیر اعم از همه این معانی است...و الف و لام التطهیر برای جنس و استغراق است؛ یعنی خداوند اراده کرده است از شما اهل بیت گناهان را دور و به تقوا آراسته و از پلیدی حفظ نماید.»[3]

عبارت «یطهرکم تطهیرا»

ابو الحسن ماوردی می گوید:

«﴿و شما را پاک گرداند پاک گردانیدنی﴾ در مورد آن سه وجه وجود دارد: اول: از اثم (نوعی گناه مضر) که آن را سدی گفته است. دوم: از بدی که آن را قتاده گفته است. و سومی: از ذنب (گناهان دارای آثار بد) که آن را کلبی گفته است و معنایشان نزدیک به هم است.»[4]

واژه ی تطهیرا نیز برای تأکید بیشتر آمده است؛ یعنی خدا پاک می کند چه پاک کردنی !

---

[۱] تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۲۲۴ والرجس یقع علی الإثم ، وعلی العذاب ، وعلی النجاسة ، وعلی النقائص ، فأذهب الله جمیع ذلک عن أهل البیت

[۲] المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ج ۴ ص ۳۸۴

[۳] روح المعانی ج ۲۲ ص ۱۲ والرجس فی الأصل الشیء القذر...، وقیل : إن الرجس یقع علی الإثم وعلی العذاب وعلی النجاسة وعلی النقائص ، والمراد به هنا ما یعم کل ذلک ... وأل فیه للجنس أو للاستغراق ، والمراد بالتطهیر قیل: التحلیة بالتقوی ، والمعنی علی ما قیل: إنما یرید الله لیذهب عنکم الذنوب والمعاصی فیما نهاکم ویحلیکم بالتقوی تحلیة بلیغة فیما أمرکم ، وجوّز أن یراد به الصون ، والمعنی إنما یرید سبحانه لیذهب عنکم الرجس ویصونکم من المعاصی صوناً بلیغاً فیما أمر ونهی جل شأنه

[٤] النکت والعیون تفسیر الماوردی ج ۴ ص ۴۰۱ (ویطهرکم تطهیرا) فیه ثلاثة أوجه : أحدها : من الإثم ، قاله السدی . الثانی : من السوء ، قاله قتادة . الثالث : من الذنوب ، قاله الکلبی ، ومعانیها متقاربة

واژه ی «یرید الله»

اراده ی خداوند، سه گونه است:

اراده ی تکوینی: بدین معنا که اگر اراده خدا به چیزی تعلق گرفت، وجود آن، حتمی و ضروری خواهد بود؛

﴿وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ؛ و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد.﴾[1]

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیئًا أَن یقُولَ لَهُ کن فَیکونُ؛ فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود.﴾[2]

مانند اراده ی خداوند بر سرد شدن آتش بر حضرت ابراهیم علیه‌السلام:

﴿قُلْنَا یا نَارُ کونِی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَی إِبْرَاهِیمَ ؛ گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش.﴾[3]

اراده ی تشریعی: مقصود از اراده ی تشریعی این است که خداوند متعال از لحاظ تشریع و جعل قانون، چیزی را اراده نموده است؛ یعنی چیزهایی را که می‌خواسته مردم انجام دهند، طبق آنها قانون و حکم جعل نموده است؛

﴿ مَا یرِیدُ اللَّـهُ لِیجْعَلَ عَلَیکم مِّنْ حَرَجٍ وَلَـکن یرِیدُ لِیطَهِّرَکمْ وَلِیتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیکمْ ؛ خدا نمی‌خواهد هیچ گونه سختی برای شما قرار دهد، و لیکن می‌خواهد تا شما را پاکیزه گرداند و نعمت خود را بر شما تمام کند.﴾[4]

توضیح بیشتر اینکه: خداوند در تشریع، حکم عام می دهد و منظور از اراده تشریعی، همان اوامر و نواهی الهی است؛ مانند اینکه خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد خواسته است که احکامی عام هستند.

---

[۱] رعد: ۱۱
[۲] یس: ۸۲
[۳] انبیاء: ۶۹
[٤] مائده: ۶

اراده ی توفیقی: در این نوع از اراده، خداوند به بعضی از بندگانش عنایت می کند تا با اختیار خودشان تکالیفشان را به نحو احسن انجام دهند.

اگر در آیه ی تطهیر، اراده خداوند اراده ی تشریعی باشد، معنای آیه چنین می‌شود: «خدا در نظام تشریع و قانونگذاری مقرر فرموده که شما اهل بیت گناه نکنید» یا «مقرر فرموده که از نجاسات و پلیدی ها اجتناب کنید» ؛ یعنی احکام و قوانینی جعل نموده که اگر بدان ها عمل کنید، از گناه محفوظ می‌مانید !!! ولی با کمی دقت، این معنی در شان این آیه نخواهد بود؛ چرا که خداوند از همه مکلفین خواسته که با رعایت اصول و قوانینی، از انجام گناه به دور باشند و این اختصاص به اهل بیت ندارد و لذا با این تفسیر، هیچ گونه فضیلت خاصی برای اهل بیت در این آیه وجود نخواهد داشت.

پر واضح است که آیه چه در مورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و چه در مورد اهل بیت، نمی توان اراده ی خدا در این جا را منحصرا تشریعی دانست؛ چرا که در هر حال، خدا اهل البیت را مخاطب خاص قرار داده و این با اعطا و تکوین هم تناسب دارد.

و معلوم است که اراده تشریعی، به افعال ما تعلق می گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه ی تطهیر ، متعلق اراده افعال خدا است و می فرماید : ﴿خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد﴾؛ لذا چنین اراده ای باید تکوینی باشد، و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.[1]

اما اراده ی خدا در آیه ی تطهیر، اراده ی توفیقی یا تقدیری است؛ به عبارت دیگر، در این آیه ی خاص (انما یرید الله ...تطهیرا) ، خدا نخواسته که اهل بیتش را امر و نهی کند، و از سوی دیگر ، اذهاب رجس و تطهیر تکوینی نیز فضیلتی محسوب نمی گردد، بلکه اراده ی خدا بر این قرار گرفته تا با امداد و اعانت، اهل بیت نبوت را در مواضع رجس یاری رسانده و به آنان توفیق عنایت کند که پاک و پاکیزه بمانند و این همان مدلول آیه ی ﴿مَّا أَصَابَک مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّـهِ؛ آنچه از نیکیها به تو می‌رسد، از طرف خداست﴾[2] می باشد.

خدا موانع طهارت را از مسیر ایشان بر می دارد و حقیقت گناه را بر آنان نمایان می کند و آنان به اختیار خویش از معاصی اجتناب می کنند، همانطور که در ماجرای حضرت یوسف علیه السلام می فرماید:

---

[۱] تفسیر نمونه، ج ۱۷ آیت الله مکارم شیرازی
[۲] نساء: ۷۹

﴿ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ۖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن رَّأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ ۚ كذَٰلِک لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ ۚ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِینَ ؛ آن زن قصد او کرد؛ و او نیز -اگر برهان پروردگار را نمی‌دید- قصد وی می‌نمود! اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود. ﴾[۱]

و این فضیلتی است که خدا برای این افراد خاص (خمسه طیبه) خواسته است. ﴿وَمَا تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّـهِ ؛ و توفیقم فقط به [یاری] خداست﴾[۲] اگرچه توفیق را به خدا می داند، اما نافی فعل اختیاری نیست و این همان معنایی است که در آیه تطهیر برای اراده خدا مورد نظر است.

موفقیت در انجام و ترک یک فعل، تنها به قدرت و اختیار فاعل بستگی ندارد؛ گاهی سختی و سهولت یک عمل، موجب انصراف و یا اقدام به آن عمل می گردد.

---

[۱] یوسف: ۲۴

[۲] هود: ۸۸

طرح یک شبهه و پاسخ آن

دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه ، دلیل بر این است که امر تطهیر برای اهل بیت مقدر نشده بود و الا نیازی به دعا (اللهم ...اذهب عنهم الرجس و طهرهم ...) نبود.

پاسخ اینکه:

اولا: نقل دیگری از داستان ، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را قبل از نزول آیه تطهیر ؛ یعنی وقتی اهل بیت آن حضرت در زیر عبا جمع می شوند ذکر می کند: «اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.» و بعد از این دعا، جبرئیل علیه السلام نازل می شود و آیه را از طرف خدا بر پیامبر تلاوت می کند.

ثانیا: دعا همواره ممدوح است و می تواند برای دوام نعمت و عطای الهی باشد؛ همانند آیه ی ﴿اهدنا الصراط المستقیم.﴾[1] در قرآن که معنای دعایی دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز هر روز آن را می خواند، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به تصریح خداوند، در راه راست قرار داشتند: ﴿إِنَّک عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ؛ یقیناً تو بر راهی راست قرار داری.﴾[2]

ثالثا: ممکن است دلیل انجام این کار توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله دفع این شبهه باشد که زنان آن حضرت نیز جزء اهل البیت در آیه هستند. قرینه ی مؤید سخن ما نیز جمله ی پایانی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این قضیه است که فرمودند: «اللهم هؤلاء اهل بیتی؛ خداوندا، اینان اهل بیتم هستند»

---

[۱] فاتحه: ۶

[۲] زخرف: ۴۳

برداشت عصمت از آیه در حدیث نبوی

اهل سنت با سند معتبر از رسول خدا ﷺ روایتی نقل کرده اند که حضرت با استدلال به آیه ی تطهیر فرموده اند که من و اهل بیتم از گناهان پاک هستیم:

«ابن عباس از رسول خدا ﷺ نقل می کند که فرمودند: ... سپس خداوند قبائل را خاندانها ساخت و مرا در بهترین خاندان نهاد و این گفته خدای عز و جل است: ﴿إنما یرید الله لیذهب عنکم... ﴾ لذا من و اهل بیتم از گناهان پاک هستیم.»[1]

این روایت را یعقوب بن سفیان و بیهقی با سند معتبر[2] نقل کرده اند.

---

[۱] المعرفة والتاریخ ج ۱ ص ۲۶۹ و دلائل النبوة ج ۱ ص ۱۷۰-۱۷۱ حدثنی یحیی بن عبد الحمید قال حدثنا قیس عن الأعمش عن عبایة بن ربعی الأسدی عن ابن عباس : ان رسول الله ﷺ قال : ... ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا وذلک قوله : (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا) سورة الأحزاب : الآیة ۳۳ وأنا واهل بیتی مطهرون من الذنوب

[۲] **بررسی سند روایت:**

یحیی بن عبد الحمید الحمانی: در ادامه توثیقش را ذکر می کنیم / قیس بن الربیع الأسدی: صدوق / سلیمان بن مهران الأعمش: ثقة (طبق برنامه جوامع الکلم) / عبایة بن ربعی الأسدی: در ادامه توثیقش را ذکر می کنیم / عبد الله بن العباس القرشی: صحابی

توثیق عبایة بن ربعی

او هیچ جرح مفسری ندارد و تنها گناهش نقل احادیثی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است ؛

ابن حبان نام او را در کتاب الثقات ذکر کرده است ؛

الثقات ج ۵ ص ۲۸۱ رقم ۴۸۴۴ «عبایة بن ربعی الأسدی رأی جماعة من الصحابة روی عنه أهل الکوفة .»

ابو حاتم رازی از او به عنوان شیخ یاد کرده است ؛

الجرح والتعدیل ج ۷ ص ۲۹ «عبایة بن ربعی الأسدی کوفی ... سمعت أبی یقول ذلک نا عبد الرحمن قال سألت أبی عنه فقال کان من عتق الشیعة قلت ما حاله قال شیخ.»

ابن سعد بر او ترحم کرده است ؛

الطبقات الکبری ج ۶ ص ۱۲۷ «عبایة بن ربعی الأسدی روی عن عمر وعلی بن أبی طالب وکان قلیل الحدیث رحمة الله علیه وبرکاته.»

حاکم نیشابوری و ذهبی هم حدیثش را تصحیح کرده اند ؛

المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۵۰۰ ح ۳۷۱۷ «عن عبایة بن ربعی عن علی رضی الله عنه فی قوله عز وجل (وألزمهم کلمة التقوی) قال لا إله إلا الله والله أکبر هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه ؛ قال الذهبی: علی شرط البخاری ومسلم.»

توثیق یحیی بن عبد الحمید الحمانی

تعدادی از بزرگان علم رجال اهل سنت او را توثیق کرده اند و عده ای نیز تصریح کرده اند که تضعیف او تنها به خاطر حسادت نسبت به او بوده است ؛

«أبو أحمد بن عدی الجرجانی : أرجو أنه لا بأس به / أبو دواد السجستانی : کان حافظا / أحمد بن منصور الرمادی : عندی أوثق من أبی بکر بن أبی شیبة، وما یتکلمون فیه إلا من الحسد / محمد بن إبراهیم البوشنجی : ثقة / محمد بن عبد الله بن نمیر : ومرة: ثقة، ومرة: یحفظ حفظا جیدا، وما هو إلا صدوق / مصنفوا تحریر تقریب التهذیب : ضعیف یعتبر به / یحیی بن معین : صدوق مشهور، ما یقال: فیه إلا من حسد، ومرة: ثقة، ومرة: صدوق ثقة، وفی روایة ابن محرز عنه قال: کان ثقة، لا بأس به، رجل صدوق» منبع: قسمت تراجم برنامه ی جوامع الکلم و سایت موسوعة الحدیث

جالب اینکه أحمد بن منصور الرمادی که ذهبی از او به عنوان «الإمام الحافظ الضابط» یاد کرده، حمانی را ثقه تر از ابوبکر بن ابی شیبه (از محدثین بزرگ اهل سنت) دانسته است !

«وأما الرمادی فقال : هو أوثق عندی من أبی بکر بن أبی شیبة ، وما یتکلمون فیه إلا من الحسد ؛ و اما رمادی گفته است: او در نزد من از ابوبکر بن ابی شیبه (استاد بخاری) مورد اعتماد تر است و در مورد او فقط به خاطر حسادت سخنانی گفته اند.» تاریخ الإسلام ج ۱۶ ص ۴۵۵

«الرمادی (ق) الإمام الحافظ الضابط أبو بکر أحمد بن منصور بن سیار بن معارک الرمادی البغدادی .» سیر أعلام النبلاء ج ۱۲ ص ۳۸۹

شمس الدین ذهبی از او به عنوان حافظ و امام کبیر یاد کرده است ؛

«یحیی بن عبد الحمید ابن عبد الرحمن بن میمون بن عبد الرحمن الحافظ الإمام الکبیر أبو زکریا بن المحدث الثقة أبی یحیی الحمانی الکوفی صاحب المسند الکبیر .» سیر أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۵۲۶

و در کتاب دیگرش ، روایتش را حسن دانسته است ؛

«قلت : وقع لنا حدیثه عالیا. أخبرنا أبو المعالی الهمدانی ... ثنا یحیی بن عبد الحمید ... ثنا علی بن أبی طالب رضی الله عنه قال : أما إنی سمعت النبی ﷺ یقول : لا تکذبوا علی ، فمن کذب علی معتمدا فلیلج النار هذا حدیث حسن عال متصل ، سالم من العنعنة المحتملة للتدلیس ، قل أن یضع مثله .» تاریخ الإسلام ج ۱۶ ص ۴۵۵-۴۵۶

یحیی بن معین او را توثیق کرده است :

«وقال عثمان الدارمی سمعت بن معین یقول بن الحمانی صدوق مشهور بالکوفة مثل بن الحمانی ما یقال فیه من حسد قال عثمان وکان بن الحمانی شیخا فیه غفلة لم یکن یقدر أن یصون نفسه وقال بن أبی خیثمة عن بن معین بن الحمانی ثقة وبالکوفة رجل یحفظ معه وهؤلاء یحسدونه وقال أبو حاتم الرازی سألت بن معین عنه فاحمل القول فیه وقال کان أحد المحدثین وقال عبد الخالق بن منصور سئل یحیی بن معین عن الحمانی فقال صدوق ثقة وهکذا قال الدوری ومحمد بن عثمان بن أبی شیبة والبغوی وابن الدورقی ومطین وجماعة عن بن معین .» تهذیب التهذیب ج ۱۱ ص ۲۱۶

مسلم حدیثش را در صحیحش آورده است :

نزول آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا علیهم السلام

در کتب اهل سنت روایات زیادی با اسناد معتبر نقل شده که آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا علیهم السلام نازل شده است که فقط چند مورد را از باب نمونه ذکر می کنیم.

حدیث صحیح مسلم:

«عایشه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شد در حالی که بر دوشش پارچه ای سیاه از موی شتر داشت. حسن بن علی و حسین بن علی و بعد از آن فاطمة و بعد از آنها علی علیهم السلام وارد شده و همگی به زیر آن پارچه داخل شدند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد﴾»[1]

حدیث سنن ترمذی:

«ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی حسن، حسین، علی و فاطمه (علیهم السلام) عبایی کشید و فرمود: که خداوندا، ایشان اهل بیت من و نزدیکان من هستند؛ از ایشان پلیدی را ببر و ایشان

«له ذکر فی صحیح مسلم فی حدیث عبد الملک بن سعید ... وقال الخلیلی یحیی بن عبد الحمید حافظ رضیه یحیی بن معین وضعفه غیره وهو مخرج فی الصحیح کذا قال .» تهذیب التهذیب ج ۱۱ ص ۲۱۷

تعدادی دیگر از علمای اهل سنت نیز توثیقش کرده اند ؛

«وقال بن عدی ولیحیی مسند صالح ویقال إنه أول من صنف المسند بالکوفة ثم ذکر قصة الدارمی إلی أن قال ولم أر فی مسنده وأحادیثه منکرا وأرجو أنه لا بأس به ... وسمعت محمد بن إبراهیم البوشنجی یقول وقد سئل عن الحمانی فقال ثقة قال یحیی بن معین وابن نمیر هو ثقة ... وکان بن نمیر ... قال وکان یحفظ حفظا جیدا وما هو إلا صدوق قیل له فاحمد کان سیء الرأی فیه قال نعم ؛ ابن عدی گفته است: یحیی مسند خوبی داشت و گفته می شود که او اولین کسی بود که در کوفه مسند نوشت؛ سپس داستان دارمی را ذکر کرد تا اینکه گفت: در مسندش احادیث منکری ندیدم و امیدوارم که اشکالی به او نباشد ... و از محمد بن ابراهیم بوشنجی شنیدم که می گفت: از حمانی سؤال شد، پس گفت: ثقه است. گفت: یحیی بن معین و ابن نمیر هم گفته اند که او ثقه است... و ابن نمیر ... گفته است: حافظه ی خوبی دارد و راستگو است. به او گفته شد: اما احمد در مورد او نظر بدی دارد. گفت: آری [می دانم ولی نظر احمد را قبول ندارم].» تهذیب التهذیب ج ۱۱ ص ۲۱۷

[۱] صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۸۳ ح ۲۴۲۴ حدثنا أبو بکر بن أبی شیبة ومحمد بن عبد الله بن نمیر واللفظ لأبی بکر قالا حدثنا محمد بن بشر عن زکریا عن مصعب بن شیبة عن صفیة بنت شیبة قالت قالت عائشة خرج النبی صلی الله علیه و آله غداة وعلیه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن علی فأدخله ثم جاء الحسین فدخل معه ثم جاءت فاطمة فأدخلها ثم جاء علی فأدخله ثم قال (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا)

را پاک گردان.

ام سلمه علیها السلام می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدم که آیا من همراه ایشان هستم (از اهل بیتم)؟ فرمودند: تو بر خوبی هستی.

ترمذی می گوید: این حدیث حسن است و بهترین روایت در این زمینه می باشد و در این رابطه از عمر بن ابی سلمه، انس بن مالک، ابو الحمراء، معقل بن یسار و عایشه نیز روایاتی نقل شده است.»[1]

این روایت را البانی در تحقیق سنن ترمذی تصحیح کرده است.[2]

روایت صحیح حاکم:

«ام سلمه علیها السلام گفت: در خانه من آیه تطهیر نازل شد و بعد از نزول آن، رسول خدا صلی الله علیه وآله دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) فرستاد و بعد فرمود: این ها اهل بیت من هستند.»[3]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.[4]

«واثلة بن الأسقع می گوید: آمدم که خدمت (علی علیه السلام) برسم، ولی آن حضرت را نیافتم، حضرت زهرا علیها السلام فرمود: علی علیه السلام به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله رفته است. در همین حین، آن حضرت به همراه علی علیه السلام وارد خانه شدند و من هم به همراه آنها داخل شدم. رسول خدا صلی الله علیه وآله، حسن و حسین (علیهما السلام) را صدا کردند و هر یک را به روی زانوی خود نشاندند و فاطمه علیها السلام نیز نزدیک حضرت آمدند و در این حال، حضرت پارچه ای

---

[۱] سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۹۹ ح ۳۸۷۱ حدثنا محمود بن غیلان حدثنا أبو أحمد الزبیری حدثنا سفیان عن زبید عن شهر بن حوشب عن أم سلمة أن النبی صلی الله علیه وآله جلل علی الحسن والحسین وعلی وفاطمة کساء ثم قال اللهم هؤلاء أهل بیتی وخاصتی أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا فقالت أم سلمة وأنا معهم یا رسول الله قال إنک إلی خیر قال هذا حدیث حسن وهو أحسن شیء روی فی هذا وفی الباب عن عمر بن أبی سلمة وأنس بن مالک وأبی الحمراء ومعقل بن یسار وعائشة

[۲] صحیح وضعیف سنن الترمذی ، ج ۸ ص ۳۷۱ ح ۳۸۷۱ سایت شامله؛ قال الألبانی: صحیح

[۳] حدثنا أبو بکر أحمد بن سلمان الفقیه وأبو العباس محمد بن یعقوب قالا ثنا الحسن بن مکرم البزار ثنا عثمان بن عمر ثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار عن شریک بن أبی نمر عن عطاء بن یسار عن أم سلمة قالت فی بیتی نزلت (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت) قالت فأرسل رسول الله صلی الله علیه وآله إلی علی وفاطمة والحسن والحسین فقال هؤلاء أهل بیتی

[٤] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۸ ح ۴۷۰۵ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط البخاری ولم یخرجاه و قال الذهبی فی التلخیص: علی شرط البخاری

را بر روی آنها انداخت و فرمود: ﴿إنما یرید الله لیذهب عنكم الرجس أهل البیت ویطهركم تطهیرا﴾ و سپس فرمود: «اینها اهل بیت من هستند، خدایا اهل بیت من سزاوارترند.»[۱]

این روایت را نیز حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.[۲]

عامه از این روایات صحیح چنین جواب داده اند:

آیه ی تطهیر در شان امهات المومنین نازل شد؛ یعنی خداوند اهل بیت را منحصر به همین ها کرد، ولی نبی مکرم صلی الله علیه وآله پس از نزول آیه، حضرات فاطمه، علی و حسنین علیهم السلام را زیر کساء برد و برای آنها دعا کرد تا آنها هم از اهل بیت باشند و دعای پیامبر صلی الله علیه وآله هم که رد خور ندارد !

در پاسخ می گوییم:

اولا: اگر آیه در حق زنان پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده باشد، سپس بعد از دعای پیامبر صلی الله علیه وآله، آل علی را هم شامل بشود، این می شود بداء (طبق تعریف اهل سنت) که اهل سنت آن را قبول ندارند !

ثانیا: اگر چنین بود، پس چرا جناب ام سلمه علیها السلام از چنین چیزی خبر ندارد و از پیامبر صلی الله علیه وآله در هنگامی که آل عبا را زیر کساء می برند می پرسد که آیا من هم از اهل بیت هستم یا نه ؟! و حتی طبق بعضی از روایات، کساء را بالا می برد تا زیر کساء برود، ولی پیامبر صلی الله علیه وآله آن را از دست ام سلمه می گیرند !!

احمد بن حنبل با سندش از جناب ام سلمه علیها السلام نقل می کند که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمود: همسرت و دو پسرت را به نزد من بیاور ، پس او با آن ها آمد. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله عبای فدکی را روی آن ها انداخت و سپس دستشان را روی آن ها قرار داد و سپس فرمود:

---

[۱] حدثنا أبو العباس محمد بن یعقوب ثنا الربیع بن سلیمان المرادی وبحر بن نصر الخولانی قالا ثنا بشر بن بکر وثنا الأوزاعی حدثنی أبو عمار حدثنی واثلة بن الأسقع قال أتیت علیا فلم أجده فقالت لی فاطمة انطلق إلى رسول الله صلى الله عليه وآله یدعوه فجاء مع رسول الله صلى الله عليه وآله فدخلا ودخلت معهما فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله الحسن والحسین فأقعد کل واحد منهما علی فخذیه وأدنى فاطمة من حجره وزوجها ثم لف علیهم ثوبا وقال إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا ثم قال هؤلاء أهل بیتی اللهم أهل بیتی أحق

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۹ ح ۴۷۰۶ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه و قال الذهبی فی التلخیص: علی شرط مسلم

خداوندا این ها آل محمد هستند؛ پس صلوات و برکاتت را بر محمد و آل محمد قرار بده ؛ چرا که شما ستوده و والایی. ام سلمه علیها السلام می گوید: پس من کساء را بالا بردم تا داخل شوم و با آن ها شوم، ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله کساء را از دستم گرفتند و فرمودند: تو بر خیر هستی (و زیر عبا راه ندادند).»[۱]

سند این روایت را حمزه احمد الزین در تحقیق مسند احمد تحسین کرده است.[۲]

و حتی در روایت معتبر دیگر، جناب ام سلمه می گوید: در آن هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله آل عبا را به زیر عبایشان بردند، اگر می فرمودند که من نیز از اهل بیت هستم، برایم از آنچه خورشید بر آن می تابد بهتر بود !

طحاوی با سندش از عمره همدانیه نقل می کند که گفت:

«من بر ام سلمه علیها السلام وارد شدم و سلام کردم. گفت: که هستی؟ گفتم: من عمره همدانیه هستم ای ام المؤمنین، مرا از حالات این مردی که در میان ما او را کشتند – مقصود علی بن ابیطالب علیه السلام است – آگاه کن؛ چون بعضی از مردم دوستدار او و بعضی دشمن او هستند و بغض او را در دل دارند.

ام سلمه علیها السلام گفت: تو آیا او را دوست می داری یا دشمن؟ گفتم: نه دوست دارم و نه دشمن. پس ام سلمه علیها السلام گفت: خدا این آیه را فرستاد که: ﴿خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.﴾ و در خانه فقط جبرئیل علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام بودند؛ پس من عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله، من هم از اهل بیت هستم؟ حضرت فرمود: تو در نزد خدا صاحب درجه ی خوبی هستی. دوست داشتم که پیغمبر صلی الله علیه وآله جواب مرا بله بدهد و مرا از اهل بیت قرار دهد که اگر چنین می فرمود، برای من از تمام روی زمین و جاهایی که آفتاب بر آن می تابد بهتر بود.»[۳]

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا عفان ثنا حماد بن سلمة قال ثنا علی بن زید عن شهر بن حوشب عن أم سلمة ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لفاطمة ائتنی بزوجک وابنیک فجاءت بهما فألقی علیهم کساء فدکیا قال ثم وضع یده علیهم ثم قال اللهم ان هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتک وبرکاتک علی محمد وعلی آل محمد انک حمید مجید قالت أم سلمة فرفعت الکساء لأدخل معهم فجذبه من یدی وقال انک علی خیر

[۲]مسند أحمد بن حنبل ج ۱۸ ص ۳۱۴ ح ۲۶۶۲۵ پی دی اف؛ قال حمزه احمد الزین: إسناده حسن

[۳] شرح مشکل الاثار ج ۲ ص ۲۴۴ حدثنا فهد حدثنا سعید بن کثیر بن عفیر حدثنا ابن لهیعة عن أبی صخر عن أبی معاویة البجلی عن عمرة الهمدانیة قالت أتیت أم سلمة فسلمت علیها فقالت من أنت فقلت عمرة الهمدانیة فقالت عمرة یا أم المؤمنین

سند این روایت نیز معتبر است.[۱]

ثالثا: چرا هیچ یک از صحابه چنین چیزی نفهمیده اند؟ بخصوص خود امهات المومنین .

ابو الحسن ماوِردی متوفای ۴۵۰ هـ می نویسد:

«در مورد اهل البیت در آیه ی تطهیر، سه قول وجود دارد: یکی اینکه: مقصود از آن علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند که این را ابو سعید خدری، انس بن مالک، عایشه و ام سلمه گفته اند. دوم اینکه: منظور از آن فقط زنان پیامبر صلی الله علیه وآله هستند که این مطلب را ابن عباس (؟) و عکرمه (غلام ابن عباس) گفته اند. سوم اینکه: منظور از آن، هم اهل کساء هستند و هم زنان که این مطلب را ضحاک گفته است.»[۲]

أخبرينى عن هذا الرجل الذى قتل بين أظهرنا فمحب ومبغض تريد على بن أبى طالب قالت أم سلمة أتحبينه أم تبغضينه قالت ما أحبه ولا أبغضه فقالت أنزل الله هذه الآية إنما يريد الله إلى آخرها وما فى البيت إلا جبريل ورسول الله صلی الله علیه وآله وعلى وفاطمة وحسن وحسين عليهم السلام فقلت يا رسول الله أنا من أهل البيت فقال إن لک عند الله خيرا فوددت أنه قال نعم فكان أحب إلى مما تطلع عليه الشمس وتغرب

[۱] همه ی رجال سند این روایت در برنامه ی جوامع الکلم ، ثقه یا صدوق هستند بجز ابن لهیعه و عمرة الهمدانیة.
عمرة الهمدانية طبق تصریح عجلی که از بزرگان جرح و تعدیل است ، تابعی و ثقه است و جرحی نیز ندارد؛
«عمرة الهمدانية كوفية تابعية ثقة.» معرفة الثقات للعجلى ج ۲ ص ۴۵۷ رقم ۲۳۴۵
عبد الله بن لهیعه نیز ثقه است؛ احمد شاکر که از علمای معاصر است و همه ی اقوال علمای جرح و تعدیل در مورد او را دیده، چنین می گوید:
«او ثقه و صحیح الحدیث است و درباره اش خیلی ها بدون دلیل به جهت حفظش سخن گفته اند و ما بسیاری از احادیثش را تحقیق کرده ایم و کلام علما در مورد او را فهمیده ایم، سپس متقاعد شدیم که او صحیح الحدیث است و آنچه از ضعف در روایاتش وجود دارد، تنها از جانب کسانی است که او از آن ها روایت کرده است و یا کسانی که آن ها از او روایت کرده اند و البته او نیز مانند همه ی راویان، خطا می کند.»
سنن الترمذى بتحقيق وشرح احمد محمد شاكر ، ج ۱ ص ۱۶ ح ۱۰ وهو ثقة صحيح الحديث وقد تكلم فيه كثيرون بغير حجة من جهة حفظه، وقد تتبعنا كثيراً من حديثه، وتفهمنا كلام العلماء فيه فترجح لدينا أنه صحيح الحديث، وأن ما قد يكون فى الرواية من الضعف إنما هو ممن فوقه أو ممن دونه، وقد يخطئ هو كما يخطئ كل عالم وكل راو

[۲] النكت والعيون تفسير الماوردى ج ۴ ص ۴۰۱ وفى قوله تعالى {أَهْلَ الْبَيتِ} - ثلاثة أقاويل: أحدها: أنه عنى علياً وفاطمة والحسن والحسين رضى الله عنهم ، قاله أبو سعيد الخدرى وأنس بن مالک وعائشة وأم سلمة رضى الله عنهم. الثانى: أنه عنى أزواج النبى صلی الله علیه وآله خاصة ، قاله ابن عباس وعكرمة. الثالث: أنها فى الأهل والأزواج ، قاله الضحاک

و ابوالفرج بن جوزی حنبلی متوفای ۵۹۷ هـ می گوید:

«و در مورد اهل بیت در این آیه، سه قول وجود دارد: یکی اینکه: زنان پیامبر صلی الله علیه وآله هستند که این را ابن عباس و عکرمه گفته اند. پس اگر گفته شود: پس چگونه گفته است: عنکم (ضمیر مذکر)؟ در جواب گفته می شود: زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله در میان آن ها هستند؛ لذا مذکر غلبه می کند. دوم اینکه: رسول خدا صلی الله علیه وآله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند که این را انس، عایشه و ام سلمه گفته اند. و سوم اینکه: هم اهل رسول خدا صلی الله علیه وآله و هم زنانش هستند که این را ضحاک گفته است.»[1]

ابو حیان آندلسی متوفای ۷۴۵ هـ می گوید:

«این سخن عکرمه، مقاتل بن سلیمان و ابن سائب که گفته اند: اهل بیت در این آیه مختص زنان پیامبر صلی الله علیه وآله است، سخن خوبی نیست؛ زیرا اگر مطلب آنطور که آن ها گفته اند می بود، در آیه به جای عنکم و یطهرکم (ضمایر مذکر)، می گفت: عنکن و یطهرکن (ضمایر مؤنث)؛ هرچند این قول از ابن عباس نقل شده است، اما گویا نسبت این مطلب به او صحیح نیست. و ابو سعید خدری گفته است: این آیه، خاص رسول خدا صلی الله علیه وآله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام است. و این مطلب از انس، عایشه و ام سلمه نیز روایت شده است و ضحاک گفته است: منظور، اهل پیامبر صلی الله علیه وآله و زنانش می باشد.»[2]

همانطور که می بینید، به اعتراف علمای بزرگ اهل سنت، دو تن از زنان پیامبر صلی الله علیه وآله هم اعتقاد داشتند که آیه ی تطهیر در حق آنها نازل نشده، بلکه فقط در حق پنج تن آل عبا علیهم السلام نازل شده است! و این قول که مراد از اهل البیت در آیه ی تطهیر، زنان پیامبر صلی الله علیه وآله و پنج تن آل عبا هستند (یعنی نظر اکثریت اهل سنت امروزی)، فقط از ضحاک تابعی نقل شده است که او را علمای رجال اهل سنت تضعیف کرده اند !!

---

[۱] کشف المشکل من حدیث الصحیحین ج ۴ ص ۴۱۸ وفی المراد بأهل البیت هاهنا ثلاثة أقوال : أحدها : نساء النبی صلی الله علیه وآله، قاله ابن عباس وعکرمة . فإن قیل : فکیف قال : (عنکم) قیل : لأن رسول الله صلی الله علیه وآله فیهن ، فغلب المذکر . والثانی : رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی وفاطمة والحسن والحسین . قاله أنس وعائشة وأم سلمة . والثالث : أنهم أهل رسول الله صلی الله علیه وآله وأزواجه ، قاله الضحاک

[۲] تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۲۲۴ وقول عکرمة ، ومقاتل ، وابن السائب : أن أهل البیت فی هذه الآیة مختص بزوجاته علیه السلام لیس بجید ، إذ لو کان کما قالوا ، لکان الترکیب : عنکن ویطهرکن ، وإن کان هذا القول مرویا عن ابن عباس ، فلعله لا یصح عنه . وقال أبو سعید الخدری : هو خاص برسول الله وعلی وفاطمة والحسن والحسین . وروی نحوه عن أنس وعائشة وأم سلمة . وقال الضحاک : هم أهله وأزواجه

اعتراف علمای عامه به نزول خاصه آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا

بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت تصریح کرده اند که آیه ی تطهیر تنها در حق آل عبا علیهم السلام نازل شده است که ما در اینجا به ذکر سخن سرشناس ترین آن ها بسنده می کنیم.

۱. ابو جعفر الطحاوی متوفای ۳۲۱ هـ

«پس آن چه ما از روایات پیامبر صلی الله علیه وآله و خطاب پیامبر صلی الله علیه وآله به ام سلمه بیان کردیم، دلالت بر این دارد که ام سلمه از کسانی که مورد نظر این آیه هستند نمی باشد و مراد از این آیه، پیامبر صلی الله علیه وآله، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند نه غیر از آنان.»[1]

۲. ابوبکر محمد بن الحسین الآجری متوفای ۳۶۰ هـ

«اهل البیت در آیه تطهیر، چهار نفری هستند که همه ی افتخار را به خود اختصاص داده اند و آن ها: علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند.»[2]

۳. حاکم نیشابوری متوفای ۴۰۵ هـ

او بعد از نقل حدیثی درباره ی صلوات بر پنج تن آل عبا و نزول آیه ی تطهیر، حدیث دیگری نقل میکند و در پایان می گوید:

«و تنها به این خاطر این روایت را نقل کردم تا معلوم شود که اهل بیت و آل، همگی، آن ها هستند.»[3]

---

[۱] شرح مشکل الاثار ج ۲ ص ۲۴۴-۲۴۵ فدل ما روینا فی هذه الآثار مما کان من رسول الله صلی الله علیه وآله إلی أم سلمة مما ذکر فیها لم یرد به أنها کانت ممن أرید به مما فی الآیة المتلوة فی هذا الباب وأن المرادین بما فیها هم رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی وفاطمة وحسن وحسین علیهم السلام دون من سواهم

[۲] الشریعة ج ۵ ص ۲۲۰۵ باب ذکر قول الله عز وجل : (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجز أهل البیت ویطهرکم تطهیرا) ؛ قال محمد بن الحسین رحمه الله : هم الأربعة الذین حووا جمیع الشرف ، وهم علی بن أبی طالب وفاطمة والحسن والحسین رضی الله عنهم

[۳] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۶۰ ذیل ح ۴۷۱۰ وإنما خرجته لیعلم المستفید أن أهل البیت والآل جمیعا هم

۴. ابن ابی طالب مکی مالکی متوفای ۴۳۷ هـ

«و گفته شده است که: مراد اهل البیت در اینجا، پیامبر ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند و ابو سعید خدری از پیامبر ﷺ روایت کرده است که این آیه در حق پنج نفر نازل شد: من، علی، حسن، حسین و فاطمه (علیهم السلام) که این مطلب را گروهی از صحابه گفته اند.»[1]

۵. جمهور اهل سنت به نقل ابن عطیه آندلسی متوفای ٥٤٦ هـ

«و فرقه ای که جمهور اهل سنت هستند، گفته اند: اهل البیت: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند و در این رابطه احادیثی از پیامبر ﷺ نیز وجود دارد. ابو سعید خدری از پیامبر ﷺ نقل می کند که فرمودند: این آیه در حق پنج نفر نازل شده است: در حق من، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام و دلیل جمهور این است که در آیه گفته است: «عنکم» و «یطهرکم» با میم (مذکر) و اگر مخصوص زنان بود، باید «عنکن (ضمیر مؤنث)» می بود.»[2]

٦. ابو منصور ابن عساکر متوفای ٦۲۰ هـ

ابو سعید خدری از ام سلمه نقل کرده است که گفت: «این آیه در خانه ی من نازل شد و من گفتم: ای رسول خدا، آیا من از اهل البیت نیستم؟ فرمودند: شما در طریق خیر هستی و از زنان رسول خدا ﷺ هستی. ام سلمه گفت: و اهل البیت، رسول خدا ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند. این حدیث صحیح است ... و آیه به طور خاص فقط در حق همین نفرات یاد شده نازل شده است.»[3]

---

[۱] تفسیر الهدایة إلی بلوغ النهایة ، ج ۹ ص ۵۸۳۴ سایت شامله ؛ وقیل: عُنِی بأهل البیت هنا النبی ﷺوعلی وفاطمة والحسن والحسین علیهما لسلام، رواه الخدری. عن النبی ﷺأنه قال "نَزَلَتِ الآیَةِ فِی خَمْسٍ: فِی وَفِی علی وحَسَنٍ وحُسَینٍ وَفَاطِمَةَ " وهو قول جماعة من الصحابة

[۲] المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ج ۴ ص ۳۸۴ وقالت فرقة هی الجمهور ^ أهل البیت ^ علی وفاطمة والحسن والحسین وفی هذا أحادیث عن النبی ﷺقال أبو سعید الخدری قال رسول الله ﷺنزلت هذه الآیة فی خمسة فی وفی علی وفاطمة والحسن والحسین رضی الله عنهم ومن حجة الجمهور قوله ^ عنکم ^ و ^ یطهرکم ^ بالمیم ولو کان النساء خاصة لکان عنکن

[۳] الأربعین فی مناقب أمهات المؤمنین ج ۱ ص ۱۰۵-۱۰۶ عن أبی سعید الخدری عن أم سلمه رضی الله عنها قالت نزلت هذه الایة فی بیتی (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا) قلت یارسول الله ألست من أهل البیت قال إنک إلی خیر إنک من أزواج رسول الله ﷺقالت وأهل البیت رسول الله ﷺوعلی وفاطمة والحسن والحسین رضی الله عنهم أجمعین هذا حدیث صحیح ... والآیة نزلت خاصة فی هؤلاء المذکورین

۷. محب الدین الطبری متوفای ۶۹۴ هـ

«بابی در بیان اینکه فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام همان اهل البیت در آیه ی مورد اشاره هستند و پوشاندن رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را با کساء و دعایشان برای آن ها.»[۱]

۸. شمس الدین الذهبی متوفای ۷۴۸ هـ

«آیه ی تطهیر در حق فاطمه و همسرش و پسرانش (علیهم السلام) نازل شد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را با کساء پوشانید و فرمود: خداوندا، این ها اهل بیت من هستند.»[۲]

۹. صلاح الدین الصفدی متوفای ۷۶۴ هـ

«حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام ریحانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، پسر دخترش فاطمه زهرا علیها السلام و یکی از سروران جوانان اهل بهشت است. او، برادرش، مادرش و پدرش (علیهم السلام) اهل البیت هستند که خداوند رجس و پلیدی را از آن ها دور کرده و کاملا پاکشان کرده است.»[۳]

۱۰. ابن حجر العسقلانی متوفای ۸۵۲ هـ

«و در ذکر بیت معنی دیگری وجود دارد که مرجع اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به آن برمی گردد، آنطور که در تفسیر آیه ی «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» ام سلمه گفته است: هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام را خواست و با عبا آنان را پوشانید و فرمود: خداوندا، این ها اهل بیت من هستند. که این حدیث را ترمذی و غیر او نقل کرده اند. و مرجع اهل این خانه ی مذکور در آیه، به خدیجه علیها السلام بر می گردد؛ زیرا حسن و حسین (علیهما السلام) از فاطمه

---

[۱] ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی ج ۱ ص ۲۱ باب فی بیان أن فاطمة وعلیا والحسن والحسین هم أهل البیت الآیة المشار إلیهم فی قوله تعالی (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا) وتجلیله صلی الله علیه و آله إیاهم بکساء ودعائه لهم

[۲] تاریخ الإسلام ج ۳ ص ۴۴ وفی فاطمة وزوجها وبنیها نزلت : إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا فجللهم رسول الله صلی الله علیه و آله بکساء وقال : اللهم هؤلاء أهل بیتی

[۳] الوافی بالوفیات ج ۱۲ ص ۲۶۲ الحسین بن علی بن أبی طالب رضی الله عنهما ریحانة رسول الله صلی الله علیه و آله وابن ابنته فاطمة الزهراء رضی الله عنها وأحد سیدی شباب أهل الجنة هو وأخوه وأمه وأبوه أهل البیت الذین أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا

علیهاالسلام به وجود آمده اند و فاطمه علیهاالسلام دخترش است و علی علیه‌السلام هم از کودکی در خانه ی خدیجه علیهاالسلام رشد و نمو یافت و بزرگ شد و سپس با دخترش ازدواج کرد؛ پس روشن شد که بازگشت معنای اهل بیت نبوی، فقط به خدیجه (علیهاالسلام) است.»[۱]

۱۱. ابو زید الثعالبی متوفای ۸۷۵ هـ

«ام سلمه گفت: این آیه در خانه ی من نازل شد؛ پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام را خواست و با آن ها زیر کساء خیبری داخل شد و فرمود: این ها اهل بیت من هستند و آیه را خواند و فرمود: خداوندا، از آن ها رجس را دفع کن و کاملا پاکشان گردان. ام سلمه می گوید: پس من گفتم: ای رسول خدا، آیا من نیز مشمول این آیه هستم؟ حضرت فرمودند: تو از زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستی و به سوی خیر روانی. جمهور علمای اهل سنت نیز بر همین قائل هستند.»[۲]

۱۲. ابن حجر هیثمی مکی متوفای ۹۷۳ هـ

«اکثر مفسرین بر این اعتقادند که این آیه در حق علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده است، به خاطر مذکر شدن ضمیر در عنکم و بعد از آن.»[۳]

---

[۱] فتح الباری ج ۷ ص ۱۳۸ وفی ذکر البیت معنی اخر لان مرجع أهل بیت النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله إلیها لما ثبت فی تفسیر قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت قالت أم سلمة لما نزلت دعا النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فاطمة وعلیا والحسن والحسین فجللهم بکساء فقال اللهم هؤلاء أهل بیتی الحدیث أخرجه الترمذی وغیره ومرجع أهل البیت هؤلاء إلی خدیجة لان الحسنین من فاطمة وفاطمة بنتها وعلی نشا فی بیت خدیجة وهو صغیر ثم تزوج بنتها بعدها فظهر رجوع أهل البیت النبوی إلی خدیجة دون غیرها

[۲] تفسیر الثعالبی = الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن ، ج ۴ ص ۳۴۶ سایت شامله؛ قالت أم سلمة: نزلت هذه الآیة فی بیتی؛ فدعا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله علیا وفاطمة وحسنا وحسینا فدخل معهم تحت کساء خیبری، وقال: " هؤلاء أهل بیتی، وقرأ الآیة، وقال اللهم أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا، قالت أم سلمة: فقلت: وأنا یا رسول الله، فقال: أنت من أزواج النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله وأنت إلی خیر ". والجمهور علی هذا

[۳] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۲ ص ۴۲۱ أکثر المفسرین علی أنها نزلت فی علی وفاطمة والحسن والحسین لتذکیر ضمیر عنکم وما بعده

۱۳. نور الدین سمهودی متوفای ۹۹۱ هـ

«مراد از عترت و اهل بیت در حدیث ثقلین، همان کسانی هستند که در داستان مباهله ذکر شده است و آن ها حسین، حسن، فاطمه و علی علیهم‌السلام هستند و این ها همان اهل کساء هستند که مراد خداوند در آیه ی تطهیر و مباهله می باشند.»[۱]

۱۴. عبد الرؤوف المناوی متوفای ۱۰۳۱ هـ

« «و عترت من» «اهل بیت من» تفصیل بعد از اجمال به عنوان بدل از عترت یا عطف بیان از عترت است و آن ها اصحاب آل عبا هستند که خداوند رجس را از آن ها دفع کرده و کاملا پاکشان گردانیده است.»[۲]

۱۵. محمد بن علی الشوکانی متوفای ۱۲۵۰ هـ

«جمهور اهل سنت به این قائل شده اند که اجماع عترت به تنهایی حجت نیست، ولی زیدیه و امامیه معتقدند حجت است و استدلال کرده اند به آیه ی تطهیر و گفته اند که: خطا، رجس است؛ پس واجب است که اهل بیت (علیهم‌السلام) از آن پاک شوند و جواب داده می شود که از سیاق آیه استفاده می شود که مرادش زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند و از این جواب نیز چنین جواب داده می شود که دلیل صحیح وارد شده است بر اینکه آیه در حق علی، فاطمه و حسنین علیهم‌السلام نازل شده است ... و نیز استدلال کرده اند به آیه ای مثل مودت و به احادیث بسیار زیادی که مشتمل بر زیادی شرف آن ها و بزرگی فضیلت آن ها است.»[۳]

---

[۱] جواهر العقدین ، ج ۲ ص ۲۶-۲۷ و کذا قوله: (انّی تارک فیکم ما أن تمسکتم به لن تضلّوا کتاب اللّه و عترتی) ، و کذا قوله فی الحدیث الآتی: (و انّی تارک فیکم الثّقلین .. الحدیث) ، و کذا ألحقوا به فی: قصّه المباهله المشار الیها بقوله تعالی: (فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ الآیه)، فغدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم محتضنا الحسین آخذا بید الحسن و فاطمه تمشی خلفه و علیّ خلفها)، و هؤلاء هم أهل الکساء فهم المراد من الآیتین

[۲] فیض القدیر ج ۳ ص ۱۴ (وعترتی) بمثناة فوقیة (أهل بیتی) تفصیل بعد إجمال بدلا أو بیانا وهم أصحاب الکساء الذین أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا

[۳] إرشاد الفحول ج ۱ ص ۱۵۲ وذهب الجمهور أیضا إلی أن إجماع العترة وحدها لیس بحجة وقالت الزیدیة والإمامیة هو حجة واستدلوا بقوله (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا) والخطأ رجس فوجب أن یکونوا مطهرین عنه وأجیب بأن سیاق الآیة یفید أنه فی نسائه صلی‌الله‌علیه‌وآله ویجاب عن هذا الجواب بأنه قد ورد الدلیل الصحیح أنها نزلت فی علی وفاطمة والحسنین وقد أوضحنا الکلام فی هذا فی تفسیرنا الذی سمیناه فتح القدیر فلیرجع إلیه ولکن لا یخفاک أن کون الخطأ رجس لا یدل علیه لغة ولا شرع فإن معناه فی اللغة القذر ویطلق فی الشرع علی العذاب کما فی قوله سبحانه (قال قد وقع علیکم من ربکم

چند نکته پیرامون دخالت سیاق در آیه ی تطهیر

قرآن کریم می فرماید:

﴿وَقَرْنَ فِی **بُیوتِکنَّ** وَلَا **تَبَرَّجْنَ** تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیةِ الْأُولَی **وَأَقِمْنَ** الصَّلَاةَ **وَآتِینَ** الزَّکاةَ **وَأَطِعْنَ** اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَن**کمُ** الرِّجْسَ أَهْلَ **الْبَیتِ** وَیطَهِّرَ**کمْ** تَطْهِیرًا (۳۳) **وَاذْکرْنَ** مَا یتْلَی فِی **بُیوتِکنَّ** مِنْ آیاتِ اللَّهِ وَالْحِکمَةِ إِنَّ اللَّهَ کانَ لَطِیفًا خَبِیرًا (۳۴) ﴾. سوره ی احزاب

«و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیّت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.(۳۳) آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و خبیر است! (۳۴)»

اهل سنت با استدلال به سیاق آیات و معنای لغوی اهل بیت، می گویند که مراد از اهل البیت در آیه ی تطهیر، زنان پیامبر صلی الله علیه وآله می باشند و سپس از احادیث استفاده می کنند که آل علی (علیهم السلام) نیز داخل در اهل البیت هستند.

برای روشن شدن حقیقت، چند مطلب را در قالب چند نکته بیان می کنیم.

نکته ی اول:

درست است که صدر و ذیل یک آیه معمولا یک مطلب را دنبال می کنند، ولی این سخن در جایی است که قرینه ای بر خلاف آن وجود نداشته باشد؛ بنابراین کسانی که این قسمت از آیه را نیز ناظر به همسران پیامبر صلی الله علیه وآله دانسته اند، سخنی بر خلاف ظاهر آیه و قرینه موجود در آن؛ یعنی تفاوت ضمیرها گفته اند و اینکه مخاطب آیه در میان آن عوض شده، چیز جدیدی نیست و در چند آیه ی دیگر نیز جملات معترضه به کار رفته است.

از جمله در قرآن از زبان عزیز مصر چنین نقل شده است:

رجس وغضب) وقوله (من رجز أليم) والرجز الرجس واستدلوا بمثل قوله (قل لا أسألكم عليه أجرا إلا المودة في القربى) وبأحاديث كثيرة جدا تشتمل على مزيد شرفهم وعظيم فضلهم

﴿ یوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَـذَا ۚ وَاسْتَغْفِرِی لِذَنبِک ۖ إِنَّک كنتِ مِنَ الْخَاطِئِینَ ؛ ای یوسف از این موضوع، صرف‌نظر کن! و از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی !﴾[1]

در این آیه، ابتدا عزیز مصر خطاب به حضرت یوسف علیه‌السلام می گوید: از این صرف نظر کن و سپس خطاب آیه از مذکر به مؤنث عوض شده و خطاب به زلیخا می گوید: از گناهت استغفار کن که از خطا کاران بودی.

و در آیه ی دیگر می فرماید:

﴿ فَإِلَّمْ یسْتَجِیبُوا لَكمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّـهِ وَأَن لَّا إِلَـهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ؛ پس اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند، بدانید که آنچه نازل شده به علم خداست و هیچ معبودی جز او نیست، پس آیا تسلیم می‌شوید؟﴾ [2]

آیه ی مبارکه ی فوق در ابتدا خطاب به مسلمانان می فرماید: «پس اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند» و سپس مخاطب عوض شده و خطاب به کفار می فرماید: «بدانید که آنچه نازل شده به علم خداست و هیچ معبودی جز او نیست، پس آیا تسلیم می‌شوید؟»

زرکشی و سیوطی، دو تن از مفسران بزرگ اهل سنت، به این مطلب تصریح کرده اند؛

«بیستم: خطاب شخص، سپس عدول به دیگری ؛ مانند این قسمت از آیه که می فرماید: ﴿س اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند﴾ که خطاب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ سپس به کفار می فرماید: ﴿دانید که آنچه نازل شده به علم خداست﴾ به دلیل ادامه ی آیه که می فرماید: ﴿پس آیا تسلیم می‌شوید.﴾»[3]

«بیست و ششم: خطاب شخص سپس عدول به دیگری؛ مانند این قسمت از آیه که می فرماید: «پس اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند» که خطاب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. سپس به کفار می فرماید: ﴿بدانید که آنچه نازل

---

[۱] یوسف: ۲۹

[۲] هود: ۱۴

[۳] البرهان فی علوم القرآن للزرکشی ج ۲ ص ۲۴۵ العشرون خطاب الشخص ثم العدول إلی غیره کقوله (فإن لم یستجیبوا لکم) الخطاب للنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ثم قال للکفار (فاعلموا أنما أنزل بعلم الله) بدلیل قوله (فهل أنتم مسلمون)

شده به علم خداست﴾ به دليل ادامه ی آيه كه می فرمايد: ﴿پس آيا تسليم می‌شويد.﴾ »[۱]

و بالاتر از آن مطلبی است كه سيوطی از بخاری، مسلم و ديگران نقل كرده است ؛

«بخاری، مسلم، نسائی، ابن جرير طبری، ابن منذر، ابن ابی حاتم و بيهقی در سننش از سهل بن سعد روايت كرده اند كه می گويد: ﴿بخوريد و بياشاميد تا خط سپيد از خط سياه نمايان شود» و «از صبحگاه﴾ نازل نشد و عده ای هنگامی كه می خواستند روزه بگيرند، يكی از آنان به پاهايش بند سفيد و بند سياه می بست و می خورد و می نوشيد تا ديدن آن دو برايش روشن شود؛ پس خداوند ﴿از صبحگاه﴾ را نازل كرد و دانستند كه شب و روز را قصد كرده است.»[۲]

همانطور كه سيوطی گفته، اين روايت را بخاری[۳] و مسلم[٤] در صحيحشان نقل كرده اند.

آيه ی مذكور (مِنَ الْفَجْرِ ؛ يعنی از صبحگاه)، قسمتی از آيه ی ۱۸۷ سوره ی بقره است:

﴿أُحِلَّ لَكمْ لَيلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكمْ ۚ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ ۗ عَلِمَ اللَّـهُ أَنَّكمْ كنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكمْ فَتَابَ عَلَيكمْ وَعَفَا عَنكمْ ۖ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كتَبَ اللَّـهُ لَكمْ ۚ وَكلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يتَبَينَ لَكمُ الْخَيطُ الْأَبْيضُ مِنَ الْخَيطِ الْأَسْوَدِ **مِنَ الْفَجْرِ** ۖ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيلِ ۚ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنتُمْ عَاكفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ ۗ تِلْك حُدُودُ اللَّـهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا ۗ كذَٰلِك يبَينُ اللَّـهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يتَّقُونَ .﴾

«آميزش جنسی با همسرانتان، در شبِ روزهايی كه روزه می‌گيريد، حلال است. آنها لباس شما هستند و شما لباس آنها (هر دو زينت هم و سبب حفظ يكديگريد). خداوند می‌دانست كه شما به خود خيانت می‌كرديد؛ (و اين كارِ ممنوع را انجام می‌داديد؛) پس توبه شما را پذيرفت و شما را بخشيد. اكنون با آنها آميزش كنيد و

---

[۱] الإتقان فی علوم القرآن للسيوطی ج ۳ ص ۹۲ السادس والعشرون خطاب الشخص ثم العدول إلی غيره نحو (فإن لم يستجيبوا لكم) خوطب به النبی ﷺ ثم قال للكفار (فاعلموا أنما أنزل بعلم الله) بدليل (فهل أنتم مسلمون)

[۲] الدر المنثور ج ۱ ص ۴۸۰ وأخرج البخاری ومسلم والنسائی وابن جرير وابن المنذر وابن أبی حاتم والبيهقی فی سننه عن سهل بن سعد قال : أنزلت (وكلوا واشربوا حتی يتبين لكم الخيط الأبيض من الخيط الأسود) ولم ينزل «من الفجر» فكان رجال إذا أرادوا الصوم ربط أحدهم فی رجليه الخيط الأبيض والخيط الأسود فلا يزال يأكل ويشرب حتی يتبين له رؤيتهما فأنزل الله بعد (من الفجر) فعلموا إنما يعنی الليل والنهار

[۳] صحيح البخاری ج ۲ ص ۶۷۷ ح ۱۸۱۸ و ج ۴ ص ۱۶۴۰ ح ۴۲۴۱

[٤] صحيح مسلم ج ۲ ص ۷۶۷ ح ۱۰۹۱

آنچه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب نمایید! و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید **صبح**، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد! سپس روزه را تا شب، تکمیل کنید! و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته‌اید، با زنان آمیزش نکنید! این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید! خداوند، این چنین آیات خود را برای مردم، روشن می‌سازد، باشد که پرهیزکار گردند!»

بنابراین از آنجایی که طبق روایات صحیح، آیه ی تطهیر به صورت جداگانه نازل شده است، استدلال به قبل و بعد آیه ی تطهیر، حجیتی ندارد.

نکته ی دوم:

در آیه ی ۳۲ ، ابتدای آیه ی ۳۳ ، آیه ی ۳۴ و... که خطاب به زنان پیامبر ﷺ است، همه ی افعال و ضمایر، مونث هستند: «لستُنَّ، اتّقیتُنَّ، لا تَخضَعْنَ، قُلنَ، قَرْنَ، بیوتِکُنَّ، اَقِمْن، آتینَ، اطعْنَ، واذکُرنَ، بیوتکنّ»، اما وقتی که به آیه ی تطهیر می رسد، به ضمایر مذکر «عَنکُم و یطَهِّرَکمْ» و کلمه ی مفرد «اهل البیت» عدول می کند و این نشان می دهد که مقصود از اهل بیت، همسران پیامبر ﷺ نیستند.

ضمن اینکه در این آیات، همسران پیامبر ﷺ را یک بار با تعبیر «الازواج» و دو بار با تعبیر «نساء النبی» خطاب کرده که هر دو صریح در همسران اویند. به چه دلیل از این تعبیر عدول کرده و «اهل البیت» فرموده؟ عدول از آن سیاق، قرینه است که مخاطب به اهل البیت، غیر از مخاطب با آن دو تعبیر است.

بعضی ها از مذکر شدن ضمیر، دو جواب داده اند:

جواب اول: پیامبر ﷺ هم داخل در اهل البیت است !

میگوییم: همین جواب، استدلال به سیاق آیه را باطل می کند؛ چون خطاب آیه از «فقط زنان»، به «زنان + پیامبر» تغییر یافته است. اگر چنین تغییری ممکن باشد، چرا خطاب آیه از زنان به ۵ تن آل عبا ممکن نباشد؟!

جواب دوم: ضمایر به خاطر لفظ مذکر اهل، مذکر شده اند !

می گوییم: این خلاف قوائد عربی است ؛ زیرا:

اولا: ضمیر در عربی (به جز در مورد شأن که اینجا موردش نیست)، به مرجع قبل از خود باز می گردد ، نه بعدش. در آیه تطهیر، «اهل» بعد از «کم» آمده است، همچنانکه در آیه ی ﴿فقال لأهله ... اتیکم﴾[1] ضمیر «کم» به ظاهر لفظ «اهل» در قبل از خودش برگشته است، نه به مرجعی بعد از خودش و همچنین ضمیر «کم» در آیه ۷۳ سوره هود .

ثانیا: ضمیر «کم» ضمیر مخاطب است ! و مرجع ضمیر مخاطب، لفظ نیست، بلکه خارج است؛ یعنی نمی‌توان گفت که ضمیر به لفظی در جمله بر می‌گردد! به عبارت دیگر، ضمیر مخاطب، اصلا مرجع در کلام نیاز ندارد! و تعریف ضمیر هم همین است.

ثالثا: کلمه ی اهل، هم مذکر است و هم مونث؛ همانطور که زمخشری گفته است.[2]

فلذا اگر خطاب آیه به زنان پیامبر ﷺ بود، باید از ضمایر مونث استفاده می کرد، تا هم با آیات قبل و بعد هماهنگ باشد و هم اینکه دلیل دست شیعه ندهد و اینطور اختلاف ایجاد نشود.

نکته ی سوم:

آمدن لفظ «بیت» در آیه ی تطهیر، بر خلاف لفظ «بیوت» در آیات قبل و بعد ؛

﴿وَقَرْنَ فِی **بُیوتِکنَّ** وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِینَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنكمُ الرِّجْسَ أَهْلَ **الْبَیتِ** وَیطَهِّرَكمْ تَطْهِیرًا (۳۳) وَاذْكرْنَ مَا یتْلَى فِی **بُیوتِکنَّ** مِنْ آیاتِ اللَّهِ وَالْحِكمَةِ إِنَّ اللَّهَ كانَ لَطِیفًا خَبِیرًا (۳۴)﴾ احزاب

و در آیه ۵۳ همین سوره می‌فرماید:

﴿یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُیوتَ النَّبِی؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، داخل خانه‌های پیامبر مشوید.﴾

اهل سنت از این موضوع، چنین جواب داده اند:

---

[۱] طه: ۱۰

[۲] الکشاف ج ۱ ص ۵۶۶ ولکن لأن الأهل یذکر ویؤنث

منظور از اهل بیت، ساکنان خانه پیامبر ﷺ است؛ زیرا بیت به معنی خانه مسکونی است و ساکنان خانه پیامبر ﷺ همان همسران پیامبرند و افراد دیگر را شامل نمی شود و اگر ضمیرها به صورت ضمیر مذکّر آمده، به خاطر آن است که لفظ اهل مذکّر است، و اگر بیت به صورت مفرد آمده نه به صورت جمع، با اینکه همسران پیامبر ﷺ در خانه های متعدّد سکنی داشتند، به این دلیل است که پیامبر اکرم ﷺ فرد واحدی بود و بیت او نیز به صورت واحد ذکر شده است. خلاصه اینکه، آیه تنها نظر به همسران پیامبر ﷺ دارد.

پاسخ: اگر منظور از اهل، همسران پیامبر ﷺ باشد، ظاهر لفظ: مفرد مذکّر و معنای آن: جمع مؤنّث است، در حالی که در آیه، نه مفرد مذکّر ذکر شده و نه جمع مؤنّث؛ بلکه به صورت جمع مذکّر آمده است.

هم چنین تعبیر به بیت به صورت مفرد، بر خلاف صدر آیه: ﴿وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ﴾ که به صورت جمع آمده، نمی تواند به خاطر شخص پیامبر ﷺ باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ خانه مستقلّی برای خود نداشت و در واقع، خانه او خانه هایی بود که همسرانش در آنها زندگی می کردند.[۱]

از طرف دیگر، الف و لام در «اهل البیت» از نوع عهد است؛ زیرا الف و لام در «البیت»، نه جنس را می رساند و نه استغراق افراد را؛ چون نه می خواهد حکم جنس و طبیعت اهل بیت را بگوید و نه می خواهد حکمی درباره همه خاندان ها در جهان یا خانواده های پیامبر ﷺ را بیان کند، و گرنه به جای مفرد، از کلمه جمع (بیوت) استفاده می کرد، همچنان که در اول آیه خطاب به همه همسران، «بیوتکن» آمده است.

پس مقصود از «اهل البیت» در آیه ی تطهیر ، خانواده ی خاص و مورد نظر است و آیه اشاره به پاکی خاندان خاصی می کند که میان گوینده و مخاطب معلوم است. حال باید دید که آن خاندان و آن خانه کدام است؟ آیا خانه همسران آن حضرت است یا خانه حضرت فاطمه علیها السلام و شوهرش و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام ؟

اولی که نیست؛ چون همه همسرانش یک خانه نداشتند که الف و لام اشاره به آن باشد؛ هر کدام در خانه ای جدا بودند و اگر یکی از آنها مقصود بود، آیه مخصوص به آن می شد، در حالی که اتفاقی است که چنین نیست.[۲]

---

[۱] پیام قرآن، آیت اله مکارم شیرازی، جلد ۹

[۲] با استفاده از کتاب سیمای عقاید شیعه ، آیت الله شیخ جعفر سبحانی

نتیجه اینکه:

۱. این آیه نشان می دهد صحبت از چند خانه است، نه یک خانه و مخاطبین قسمت ابتدایی آیه ، زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند که با جمع مونث مشخص شده اند.

۲. در وسط آیه، خطاب عوض میشود و ضمایر مذکر میشود.

۳. در این قسمت، خطاب خدا به ساکنین یک خانه است (البیت) که با الف و لام عهد تعریف این بیت از سایر بیوت جدا شده است. خداوند یک بیت خاص را میگوید و این خانه جزء آن بیوتی که قبلا نام برده شده اند نیست.

۴. آن بیت خاص که خدا آن را با الف و لام عهد جدا کرده ، آن را به عنوان الگو برای سایر بیت ها نشان داده است.

در ادامه در بحث آیه ی ﴿وَأْمُرْ أَهْلَک بِالصَّلَاةِ ...﴾ و حدیث «سد الابواب»، عهد بودن الف و لام در «البیت» کاملا روشن خواهد شد.

اهل البیت در آیه ی ﴿وَأْمُرْ أَهْلَک بِالصَّلَاة﴾

﴿وَأْمُرْ أَهْلَک بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيهَا﴾

« اهلت را به نماز فرمان ده؛ و بر انجام آن شکیبا باش.» [1]

پس از نزول این آیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدت چند ماه هر وقت که برای نماز از خانه بیرون می رفتند، به نزد خانه ی حضرت فاطمه علیها السلام می رفتند و می فرمودند:

«الصلاة یا اهل البیت ، ﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا﴾ ؛ نماز ای اهل بیت، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله با این عملکردشان به روشنی مراد و مصداق «اهل البیت» در آیه ی تطهیر را مشخص کرده اند و راهی برای بهانه جویان و مغالطان نگذاشته اند.

این روایت در کتب اهل سنت از ۵ نفر از صحابه نقل شده که ۴ سند آن معتبر است و یکدیگر را نیز تقویت می کنند و حداقل به درجه ی صحیح لغیره می رسانند.

یکم: أنس بن مالک

سند یکم:

حاکم نیشابوری این روایت را با دو سند نقل کرده است:

یکی، از حماد بن سلمه از حمید بن تیرویه از انس بن مالک:

«حدثنا أبو بکر محمد بن عبد الله الحفید ثنا الحسین بن الفضل البجلی ثنا عفان بن مسلم ثنا حماد بن سلمة أخبرنی **حمید** وعلی بن زید عن أنس بن مالک رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه و آله کان یمر بباب فاطمة رضی الله عنها ستة أشهر إذا خرج لصلاة الفجر یقول الصلاة یا أهل البیت ﴿إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا﴾ هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه.»

---

[1] طه: ۱۳۲

حاکم این سند را تصحیح کرده و برنامه جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.[۱]

سند دوم:

حاکم نیشابوری و دیگران این روایت را از طریق حماد بن سلمه از علی بن زید از انس بن مالک نیز نقل نموده اند؛

«... حماد بن سلمه عن علی بن زید عن أنس بن مالک أن النبی ﷺ كان یمر ببیت فاطمة ستة أشهر إذا خرج إلی الفجر فیقول الصلاة یا أهل البیت ﴿إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا﴾»

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و حمزه احمد الزین سندش را حسن[۲] و وصی الله بن محمد عباس سندش را حسن لغیره [۳] دانسته اند.

ترمذی نیز آن را حسن دانسته است.[٤]

دوم: أبو الحمراء هلال بن الحارث

«... عن أبی الحمراء قال رابطت المدینة سبعة اشهر کیوم فکان رسول الله ﷺ یأتی باب علی وفاطمة کل غداة فیقول الصلاة الصلاة ﴿ إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا ﴾»

این روایت را بخاری در تاریخ کبیرش[٥] و ابن ابی شیبه در مسندش[٦] نقل کرده اند و حافظ ابن عساکر بعد از

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۷۲ ح ۴۷۴۸ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناد حسن

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۱ ص ۲۵۷-۲۵۸ ح ۱۳۶۶۳ و ص ۳۳۶ ح ۱۳۹۷۳ پی دی اف؛ قال حمزه احمد الزین: إسناده حسن ...

[۳] فضائل الصحابة لاحمد، ص ۹۵۳-۹۵۴ ح ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ پی دی اف؛ قال وصی الله: إسناده حسن لغیره

[٤] سنن الترمذی ج ۵ ص ۳۵۲ ح ۳۲۰۶ قال الترمذی: هذا حدیث حسن غریب من هذا الوجه

[٥] التاریخ الکبیر للبخاری (الکنی) ج ۱ ص ۲۵ رقم ۲۰۵ قال أبو عاصم عن عباد أبی یحیی قال نا أبو داود عن أبی الحمراء قال صحبت النبی ﷺ تسعة أشهر فکان إذا أصبح کل یوم یأتی باب علی وفاطمة فیقول السلام أهل البیت إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا

[٦] مسند ابن أبی شیبة ج ۲ ص ۲۳۳ ح ۷۲۲ «نا أبو نعیم الفضل بن دکین ، قال : نا یونس بن أبی إسحاق قال : نا أبو داود ، عن أبی الحمراء قال : رابطت بالمدینة سبعة أشهر علی عهد رسول الله ﷺ قال : فرأیت رسول الله إذا طلع الفجر جاء إلی باب علی وفاطمة فقال ﷺ: ' الصلاة ، الصلاة : (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا) »

نقل آن حکم به حسن بودنش داده است.[1]

سوم: ابو برزه

نور الدین هیثمی از طبرانی چنین روایت نقل می کند:

«وعن أبی برزة قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وآله سبعة عشر شهرا فإذا خرج من بیته أتی باب فاطمة فقال الصلاة علیکم ﴿ إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ﴾ الآیة»

هیثمی سپس می نویسد:

«رواه الطبرانی وفیه عمر بن شبیب المسلی وهو ضعیف ؛ این روایت را طبرانی نقل کرده و در سندش عمر بن شبیب المسلی وجود دارد که ضعیف است.»[2]

اما عمر بن شبیب نیز توثیق دارد و ابن حبان تصریح کرده است که: «عمر بن شبیب شیخی صالح و راستگو است، اما بسیار خطا می کند؛ لذا اگر روایاتش از طرق دیگری نقل نشده باشند، حجیت ندارند (به عبارت دیگر : اگر روایاتی که او نقل می کند، طرق دیگری داشته باشند، معتبر می شوند).»[3]

و ملاحظه می کنید که این روایت، چند سند دیگر دارد که بعضی از آنها معتبر هستند؛ لذا سند روایت ابو برزه نیز معتبر است.

چهارم: ابو سعید خدری

صالحی شامی روایت ابو سعید خدری را از ابن سعد، ابن ابی حاتم (در تفسیرش) ، طبرانی و ابن مردویه نقل کرده است؛

«وروی ابن سعد وابن أبی حاتم والطبرانی وابن مردویه عن أبی سعید – رضی الله تعالی عنه – قال: لما دخل علی بفاطمة – رضی الله تعالی عنها – جاء رسول الله صلی الله علیه وآله أربعین صباحا إلی بابها یقول : ' السلام علیکم أهل

---

[1] المعجم المشتمل علی ذکر أسماء شیوخ الأئمة النبل ، ج ۱ ص ۷۳۸-۷۳۹ ح ۹۱۸ پی دی اف؛ قال ابن عساکر: هذا حدیث حسن غریب

[2] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۹

[3] المجروحین ج ۲ ص ۹۰ رقم ۶۵۳ عمر بن شبیب المسلمی یروی عن علقمة بن مرثد وعبد الله بن عیسی روی عنه العراقیون کان شیخا صالحا صدوقا ولکنه کان یخطیء کثیرا حتی خرج عن حد الاحتجاج به إذا انفرد علی قلة روایته

البیت ورحمة الله وبرکاته ، الصلاة رحمکم الله ، ﴿إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا ﴾ [الاحزاب / ۳۳] انتهی.»[1]

اما ابو نعیم اصفهانی با سندی دیگر، از ابو سعید خدری این روایت را با اضافه ی ارتباط این عملکرد پیامبر ﷺ به آیه ی « وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَیهَا» نقل کرده است؛

«حدثنا محمد بن الفضل قال ثنا إسحاق بن إبراهیم شاذان قال ثنا الکرمانی بن عمرو قال ثنا عطیة العوفی عن أبی سعید الخدری عن النبی ﷺحین نزلت ﴿وأمر أهلک بالصلوة واصطبر علیها﴾ کان یجیء نبی الله ﷺإلی باب علی صلاة الغداة ثمانیة أشهر یقول الصلاة رحمکم الله ﴿إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا.﴾»[2]

پنجم: عبد الله بن عباس

سیوطی روایت دیگری از ابن مردویه از ابن عباس در این باره نقل کرده است:

«وأخرج ابن مردویه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال شهدنا رسول الله ﷺ تسعة أشهر یأتی کل یوم باب علی بن أبی طالب رضی الله عنه عند وقت کل صلاة فیقول : السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته أهل البیت ﴿ إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا ﴾ الصلاة رحمکم الله کل یوم خمس مرات.»[3]

بنابراین با این آیه و روایات روشن شد که الف و لام در «اهل البیت» عهد است نه جنس و تنها اشاره به اهل خانه ی حضرت زهرا علیها السلام دارد.

---

[۱] سبل الهدی والرشاد ج ۱۱ ص ۱۳
[۲] طبقات المحدثین بأصبهان ج ۴ ص ۱۴۸
[۳] الدر المنثور ج ۶ ص ۶۰۶

البیت در حدیث سد الابواب

دور تا دور مسجد النبی ﷺ، صحابه اتاق هایی ساخته بودند که یک درش نیز به مسجد باز می شد و هنگام نماز از آنجا رفت و آمد می کردند، تا اینکه پیامبر ﷺ به فرمان خداوند امر کردند همه ی درهای متصل به مسجد بسته شوند بجز درِ خانه ی حضرت علی علیه‌السلام.

حدیث سد الابواب طرق زیادی دارد و تعداد زیادی از علمای اهل سنت این طرق را تصحیح کرده اند.

ابن حجر عسقلانی می گوید:

«ترمذی روایت کرده ... و گفته : حسن و غریب است ... و از طرق صحیح زیادی وارد شده است که پیامبر ﷺ هنگامی که دستور به بستن درهای باز شونده به مسجد بجز در علی علیه‌السلام دادند، این مطلب بر بعضی از صحابه سخت آمد؛ پس در جوابشان عذرش (دستور الهی) را در مورد آن بیان کرد. و آن در حدیث طولانی از ابن عباس وارد شده است که احمد و طبرانی با سند نیکو آن را نقل کرده اند.»[1]

و از این رو، تعدادی از علمای اهل سنت آن را متواتر دانسته اند که به ذکر آنها بسنده می کنیم.

جلال الدین سیوطی می گوید:

«با این احادیث صحیح و بلکه متواتر، ثابت می‌شود که رسول خدا ﷺ از باز بودن تمام درهایی که به سوی مسجد باز می شده، نهی کرده است و به هیچ کس و حتی عموی خود عباس و یا ابوبکر اجازه نداده است که درِ خانه آن‌ها به داخل مسجد باز باشد، غیر از علی علیه‌السلام به خاطر جایگاه دختر رسول خدا ﷺ نسبت به آن حضرت.»[2]

---

[۱] شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح المسمی بالکاشف عن حقائق السنن (ت: هنداوی) ، ج ۱ ص ۳۵۵ ح ۱۸ پی دی اف؛ أخرجه الترمذی ... و قال حسن غریب ... وقد ورد من طرق کثیرة صحیحة أن النبی ﷺ لما أمر بسد الأبواب الشارعة فی المسجد إلا باب علی ، فشق علی بعض من الصحابة ، فأجابهم بعذره فی ذلک. وقد ورد ذلک فی حدیث طویل لابن عباس أخرجه أحمد والطبرانی بسند جید.

[۲] الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۱۶ فصل : قد ثبت بهذه الأحادیث الصحیحة بل المتواترة أنه ﷺ منع من فتح باب شارع إلی مسجد ولم یأذن فی ذلک لأحد ولا لعمه العباس ولا لأبی بکر إلا لعلی لمکان ابنة رسول الله ﷺ منه

ابن حجر هیثمی مکی نیز همان سخن سیوطی را تکرار کرده است.[1]

محمد بن جعفر الکتانی نیز این روایت را در زمره ی روایات متواتر آورده و اسامی ۹ نفر از صحابه ی راوی این قضیه را ذکر کرده است.[2]

تعدادی از صحابه، از جمله ابن عباس این فضیلت را از فضائل مخصوص امیرالمومنین علیه‌السلام دانسته اند و ابن عباس به جواز ورود حضرت علی علیه‌السلام به مسجد با حالت جُنُب اشاره کرده است که ارتباط این حدیث با آیه ی تطهیر را می رساند.

«عمرو بن میمون می گوید: در نزد ابن عباس بودیم که نُه گروه نزد وی آمده و گفتند: ای ابن عباس ! یا با ما بیا و یا مجلس را برای ما از این مردم خالی کن. ابن عباس گفت: من با شما می آیم. عمرو بن میمون می گوید: درست این است که این جریان برای قبل از نابینا شدن ابن عباس می باشد. پس در کناری نشستند و با هم به سخن گفتن پرداختند و ما نفهمیدیم که چه می گویند. بعد از آن گفتگو، ابن عباس آمد و در حالی که لباس خود را می تکاند، گفت: اف بر اینها ! اینها حرفهای ناروا و نکوهش در مورد مردی میگویند که بیش از ده فضیلت و منقبت برای وی می باشد که برای هیچکس غیر از او وجود ندارد. اینها بدگویی از مردی می کنند که ... رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تمام درهای مسجد جز در علی (علیه‌السلام) را بست. راهی جز راه مسجد برای علی (علیه‌السلام) نبود. علی (علیه‌السلام) با آن که جنب بود، وارد مسجد می‌شد [و این امر تنها به ایشان و رسول خدا صلی صلی‌الله‌علیه‌وآله اختصاص داشت].»[3]

این روایت را تعدادی از علمای بزرگ اهل سنت، از جمله حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند.[4]

---

[۱] الفتاوی الفقهیة الکبری ج ۳ ص ۱۶۰ وعلم من تلک الأحادیث الصحیحة بل المتواترة کما مر أنه منع من فتح باب شارع إلی مسجده ولم یأذن فی ذلک لأحد حتی لأبی بکر والعباس إلا لعلی رضی الله عنه لمکان ابنة رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله منه

[۲] نظم المتناثر ج ۱ ص ۱۹۱ رقم ۲۲۹ أما سد الأبواب إلا باب علی فممن رواه (۱) سعد بن أبی وقاص (۲) وزید بن أرقم (۳) وابن عباس (۴) وجابر بن سمرة (۵) وابن عمر (۶) وعلی (۷) وجابر بن عبد الله (۸) وأنس بن مالک (۹) وبریدة الأسلمی

[۳] ثنا عمرو بن میمون قال إنی لجالس عند بن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا یا بن عباس إما أن تقوم معنا وإما أن تخلو بنا من بین هؤلاء قال فقال بن عباس بل أنا أقوم معکم قال وهو یومئذ صحیح قبل أن یعمی قال فابتدؤوا فتحدثوا فلا ندری ما قالوا قال فجاء ینفض ثوبه ویقول أف وتف وقعوا فی رجل له بضع عشرة فضائل لیست لأحد غیره وقعوا فی رجل ... قال بن عباس وسد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله أبواب المسجد غیر باب علی فکان یدخل المسجد جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره

[٤] المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲

طبق روایتی که در ادامه می آوریم نیز نتیجه می گیریم که هدف از سد الابواب الا باب علی، تطهیر مسجد از رجس و پلیدی بود؛ زیرا بعضی از صحابه گاهی با حالت جُنُب به مسجد می رفتند، اما چون اهل خانه ی امیرالمومنین علیه‌السلام طبق آیه ی تطهیر، از هر گونه رجس و پلیدی پاک شده بودند، فقط به آنها اجازه داده شد که درشان به مسجد باز باشد.

ترمذی چنین روایت می کند:

«ابو سعید خدری از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می کند که به علی علیه‌السلام فرمودند: «یا علی، برای احدی حلال نیست که در این مسجد جنب شود، غیر از من و تو.» علی بن منذر گوید: به ضرار بن صرد گفتم: معنی این حدیث چیست؟ گفت: یعنی برای احدی غیر از من و تو حلال نیست که با حالت جنب به این مسجد رفت و آمد کند. ابو عیسی ترمذی گوید: این حدیث، حسن و غریب است.»[1]

ابن حجر عسقلانی این حدیث را از کتب نه گانه تخریج کرده و طرق متعددش را تصحیح و تحسین کرده است:

«الحدیث الثامن عشر: حدیث أن النبی قال لعلی : " یا علی ، لا یحل لأحد یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک . ... فصل فی تلخیص من أخرج هذه الأحادیث من الائمة الستة فی کتبهم المشهورة علی ترتیبها:

الثانی: أبو داود ، والترمذی ، وابن ماجة ، وهو صحیح ... . الخامس: أبوداود ، والنسائی، وهو حسن . السادس: أبوداود ، والنسائی ، وهو صحیح . السابع: أبو داود ، وابن ماجة ، وهو حسن ... . التاسع: الترمذی ، وهو حسن ... . الحادی عشر: أبو داود ، والترمذی ، وهو حسن . الثانی عشر: الترمذی ، وهو حسن . الثالث عشر: أبو داود ، والترمذی ، وهو حسن ... . الخامس عشر: أبو داود ، وهو حسن . السادس عشر: الترمذی ، وهو حسن . السابع عشر: الترمذی ، وهو ضعیف ، ویجوز أن یحسن . الثامن عشر: الترمذی ، وهو ضعیف ، وقد یحسن أیضاً.»[2]

---

[۱] سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۳۹ ح ۳۷۲۷ عن أبی سعید قال قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله لعلی یا علی لا یحل لأحد یجنب فی هذا المسجد غیری وغیرک قال علی بن المنذر قلت لضرار بن صرد ما معنی هذا الحدیث قال لا یحل لأحد یستطرقه جنبا غیری وغیرک قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب

[۲] شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح المسمی بالکاشف عن حقائق السنن (ت: هنداوی) ، ج ۱ صص ۳۵۵-۳۵۶ ح ۱۸ پی دی اف

و در این، نکته ی لطیفی است: طهارت و بیت ؛ یعنی مراد از اهل بیت در آیه ی تطهیر، اهل خانه ی امیرالمومنین علیه‌السلام است.

در نتیجه: مراد از اهل البیت، اهل آن خانه ی خاص متصل به مسجد است که حدیث سد الابواب و آیه ی ﴿وَأْمُرْ أَهْلَک بِالصَّلَاةِ ...﴾ مؤید آن است و همانطور که گفتیم، الف و لام عهد در «اهل البیت» به همین نکته اشاره دارد.

فصل چهارم: غصب خلافت

در فصول گذشته، ثابت کردیم که امیرالمومنین علیه‌السلام از طرف خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله، به امامت و خلافت منصوب شدند. حال شاید این سوال پیش آید که اگر اینطور بوده، آیا در سقیفه و بعد از آن به این مطلب و غصبی بودن خلافت دیگران اشاره ای شده است؟

پاسخ این سوال مثبت است و ما در این فصل، پاره ای از مدارک آن را آورده ایم.

بدیهی است که چنین مدارکی به دلیل حساسیت زیادشان چندان در منابع اهل سنت نقل نشده باشد و همین مقدار نیز عنایت خداست.

در نهایت از قرآن، سنت و کلام علوی به این شبهه پاسخ داده ایم که اگر خلافت حق امیر المومنین علیه‌السلام بوده، پس چرا قیام نکردند تا حقشان را بستانند.

پیشگویی پیامبر (ص) از خیانت به امیرالمومنین علیه السلام

از جمله روایاتی که به وضوح مظلومیت امیرالمومنین علیه السلام بلافاصله بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله را اثبات می کند، روایاتی است که اهل سنت با اسناد معتبر از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که آن حضرت از حیله و خیانت امت بعد از رحلتشان به حضرت علی علیه السلام خبر داده اند و نیز روایاتی که خبر از پیروزی اهل باطل امت بر اهل حقش بعد از رحلت پیامبرشان داده است.

روایت یکم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیرالمومنین علیه السلام فرمودند:

«امت، بعد از من در حق تو حیله و خیانت می کنند.»

این حدیث با ۴ سند نقل شده که ۳ تای آن ها به اقرار علمای اهل سنت معتبر است.

سند یکم:

«ابو ادریس اودی از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: از مطالبی که پیامبر صلی الله علیه وآله مرا از آن آگاه ساخته، این است که این امت پس از او در حق من خیانت خواهد نمود.»[۱]

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.[۲]

سند دوم:

«حیان اسدی گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمودند: امت قطعاً بعد از من در حق تو خیانت خواهند کرد و تو طبق آیین من زندگی می کنی و بر سنت من کشته می شوی. کسی که تو را دوست دارد مرا دوست داشته، و آنکس که با تو دشمنی کند با من دشمنی نموده است . و به زودی

---

[۱] حدثنا أبو حفص عمر بن أحمد الجمحی بمكة ثنا علی بن عبد العزیز ثنا عمرو بن عون ثنا هشیم عن إسماعیل بن سالم عن أبی إدریس الأودی عن علی رضی الله عنه قال إن مما عهد إلی النبی صلی الله علیه وآله أن الأمة ستغدر بی بعده

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۰ ح ۴۶۷۶ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه و قال الذهبی فی التلخیص: صحیح

محاسنت با خون سرت خضاب خواهد شد.»[1]

این روایت را نیز حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند.[2]

سند سوم:

«ثعلبه حمانی گفت: از علی عليه‌السلام شنیدم که بر روی منبر می فرمود: به خدا قسم، پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مرا آگاه کرد که امت به زودی بعد از من در حق تو خیانت می کنند.»[3]

حافظ بوصیری این روایت را از ابن ابی شیبه نقل کرده و سندش را تحسین کرده است.[4]

سند چهارم:

ابن عساکر از علقمه از علی عليه‌السلام نقل می کند که فرمود:

«پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مرا آگاه کرد که امت به زودی بعد از من در حق تو خیانت می کنند.»[5]

---

[۱] عن حيان الأسدی سمعت عليا يقول قال لی رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله إن الأمة ستغدر بک بعدی وأنت تعيش على ملتی وتقتل على سنتی من أحبک أحبنی ومن أبغضک أبغضنی وإن هذه ستخضب من هذا يعنی لحيته من رأسه صحيح

[۲] المستدرک على الصحيحين ج ۳ ص ۱۵۳ ح ۴۶۸۶

[۳] دلائل النبوة ج ۶ ص ۴۴۰ وأخبرنا أبو بكر أحمد بن الحسن القاضی أخبرنا أبو جعفر بن دحيم حدثنا أحمد بن حازم بن أبی غرزة أخبرنا عبيد الله وأبو نعيم وثابت بن محمد عن فطر بن خليفة قال وحدثنا أحمد بن حازم حدثنا عبيد الله حدثنا عبد العزيز بن سياه قالا جميعا عن حبيب بن أبی ثابت عن ثعلبة الحمانی قال سمعت عليا رضى الله عنه على المنبر وهو يقول والله إنه لعهد النبی إلی أن الأمة ستغدر بک بعدی

[٤] إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة للبوصيری ، ج ۷ ص ۱۸۶ ح ۶۶۳۵ سايت شامله؛ وعن ثعلب بْنِ يزيدَ الْحِمَّانِی قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيا يقُولُ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِی - صلى‌الله‌عليه‌وآله - الْأُمِی إِلَی: أَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ (سَتَغْدُرُک) مِنْ بَعْدِی . رَوَاهُ أَبُو بَكرِ بْنُ أَبِی شَيبَةَ بِإِسْنَادٍ حَسَنٍ وَالْحَارِثُ بْنُ أَبِی أُسَامَةَ وَالْبَزَّارُ

[٥] تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۴۴۶-۴۴۷ أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندی وأبو البركات عبد الباقی بن أحمد بن إبراهيم قالا أنا عبد الله بن الحسن بن محمد بن الحسن أنا أبو محمد الحسن بن الحسين بن علی النوبختی نا علی بن عبد الله بن مبشر نا محمد بن حرب نا علی بن يزيد عن فطر بن خليفة عن حكيم بن جبير عن إبراهيم عن علقمة قال قال علی عهد إلی النبی صلى‌الله‌عليه‌وآله أن الأمة ستغدرک من بعدی

روایت دوم:

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیرالمومنین علیه‌السلام فرمودند:

«کینه‌هایی در سینه مردم نسبت به تو است که بعد از من ظهور و بروز خواهد کرد.»

این حدیث نیز با ۳ سند نقل شده که یکی از آن ها معتبر است.

سند یکم:

ابوبکر بزار از علی علیه‌السلام روایتی نقل کرده که فرمود:

«روزی به اتفاق رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی که دست مرا در دست خود داشت در بعضی از کوچه‌های مدینه می‌رفتیم. از کنار باغی گذشتیم. عرضه داشتم یا رسول الله! این باغ چه زیبا است! فرمود: باغی که در بهشت برای تو مهیا شده از این زیباتر است. سپس قدم زنان به باغ دیگری رسیدیم، گفتم: ای پیامبر خدا، صلی‌الله‌علیه‌وآله این باغ نیز زیبا است! فرمود: باغ تو در بهشت زیباتر از آن است. تا اینکه از هفت باغ گذشتیم و در همه آنها من همان سخن پیشین را و آن حضرت همان پاسخ را تکرار کردیم. هنگامی که به پایان راه رسیدیم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا در آغوش گرفت و سخت گریست.

عرضه داشتم: ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، چرا می‌گریی؟ فرمود: به خاطر کینه هایی که در سینه ی اقوامی علیه تو نهفته شده و آشکار نمی‌کنند مگر پس از آنکه مرا از دست بدهند.

پرسیدم: آیا من در دینم سلامت خواهم بود؟ فرمود: بله، در دینت سلامت می مانی.»[1]

---

[۱] مسند أبی یعلی ج ۱ ص ۴۲۶ ح ۵۶۵ عن علی بن أبی طالب قال بینما رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آخذ بیدی ونحن نمشی فی بعض سکک المدینة إذ أتینا علی حدیقة فقلت یا رسول الله ما أحسنها من حدیقة قال لک فی الجنة أحسن منها ثم مررنا بأخری فقلت یا رسول الله ما أحسنها من حدیقة قال لک فی الجنة أحسن منها حتی مررنا بسبع حدائق کل ذلک أقول ما أحسنها ویقول لک فی الجنة أحسن منها فلما خلا له الطریق اعتنقنی ثم أجهش باکیا قال قلت یا رسول الله ما یبکیک قال ضغائن فی صدور أقوام لا یبدونها لک إلا من بعدی قال قلت یا رسول الله فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینک

برنامه جوامع الکلم در متابعات و شواهد حکم به حسن بودن سندش داده است.[1]

نور الدین هیثمی نیز بعد از نقل این روایت می گوید:

«در سند آن فضل بن عمیره وجود دارد که ابن حبان توثیقش کرده و غیر او تضعیفش کرده اند و بقیه ی رجالش همگی ثقه هستند.»[2]

شبیه این روایت را حاکم به صورت خیلی مختصر اینگونه نقل کرده است:

«ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: به زودی پس از من در مشقت خواهی افتاد. عرض کرد: آیا دینم در آن وقت سالم است ؟ فرمود : آری دینت سالم است.»[3]

این روایت را نیز حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند.[4]

سند دوم:

«حدثنا الحسن بن علوية القطان ثنا أحمد بن محمد السكری ثنا موسى بن أبی سليم البصری ثنا مندل ثنا الأعمش عن مجاهد عن بن عباس رضی الله عنهما قال خرجت أنا والنبی صلی الله علیه وآله وعلی رضی الله عنه فی حشان المدينة فمررنا بحديقة فقال علی رضی الله عنه ما أحسن هذه الحديقة يا رسول الله فقال حديقتک فی الجنة أحسن منها ثم أومأ بيده إلى رأسه ولحيته ثم بكى حتى علا بكاؤه قيل ما يبكيک قال ضغائن فی صدور قوم لا يبدونها لک حتى يفقدونی.»[5]

---

[۱] مسند البزار ج ۲ ص ۲۹۳ ح ۷۱۶ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقيين عدا الفضل بن عميرة القيسی وهو مقبول

[۲] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۸ رواه أبو يعلى والبزار وفيه الفضل بن عميرة وثقه ابن حبان وضعفه غيره وبقية رجاله ثقات

[۳] عن بن عباس رضی الله عنهما قال قال النبی صلی الله علیه وآله لعلی أما إنک ستلقى بعدی جهدا قال فی سلامة من دينی قال فی سلامة من دينک

[٤] المستدرک على الصحيحين ج ۳ ص ۱۵۱ ح ۴۶۷۷

[٥] المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۷۳ ح ۱۱۰۸۴

سند سوم:

ابن عساکر با سندش از انس بن مالک نقل می کند که گفت:

«من با علی عليه‌السلام همراه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در کوچه های شهر مدینه قدم می زدیم؛ پس به باغی رسیدیم. علی عليه‌السلام گفت: چه باغ زیبایی است! پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : زیباست! و باغی زیبا تر از این برای تو در بهشت وجود دارد. همین طور تا نه باغ را دیدیم و پیامبر هر بار مثل همان مطلب را به علی عليه‌السلام می فرمود.

سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سرشان را بر روی یکی از شانه های علی عليه‌السلام گذاشتند و گریه کردند. علی عليه‌السلام فرمود : ای رسول خدا ! چرا گریه می کنید؟ فرمود: اقوامی نسبت به تو کینه هایی در دل دارند که پس از رحلت من آشکارش می کنند. پس علی عليه‌السلام عرض کرد: آن وقت چه کار کنم ای رسول خدا ؟ فرمود: صبر کن. علی عليه‌السلام عرض کرد: اگر نتوانستم چه ؟ فرمود: زیبا تلقی کن. عرض کرد: آیا دینم سالم است ؟ فرمود: بله دینت سالم می ماند.»[1]

[1] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۲۳-۳۲۴ (ح ۴۴۴۸۱) أخبرنا أبو العز بن کادش أنا أبو محمد الجوهری أنا علی بن محمد بن أحمد بن نصیر نا عمر بن محمد القابلانی ناأحمد بن بدیل نا المفضل بن ضمرة الأسدی نا یونس بن خباب عن عثمان بن حاضر عن أنس بن مالک قال خرجنا مع رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فمر بحدیقة فقال علی رضی الله عنه ما أحسن هذه الحدیقة قال حدیقتک فی الجنة أحسن منها حتی مر بسبع حدائق کل ذلک یقول علی یا رسول الله ما أحسن هذه الحدیقة فیرد علیه النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله حدیقتک فی الجنة أحسن منها ثم وضع النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله رأسه علی إحدی منکبی علی فبکی فقال له علی ما یبکیک یارسول الله قال ضغائن فی صدور أقوام لا یبدونها لک حتی أفارق الدنیا فقال علی رضی الله عنه فما أصنع یا رسول الله قال تصبر قال فإن لم أستطع قال تلقی جمیلا قال ویسلم لی دینی قال ویسلم لک دینک

روایت سوم:

پیامبر اکرم ﷺفرمودند:

«هیچ امتی بعد از پیامبرش اختلاف نکرد مگر اینکه اهل باطلش بر اهل حقش پیروز شد.»

سند یکم:

«حدثنا محمد بن أحمد ثنا أحمد بن موسی ثنا إسماعیل بن سعید ثنا جریر عن عطاء بن السائب عن الشعبی قال ما اختلفت أمة بعد نبیها إلا ظهر أهل باطلها علی أهل حقها.»[1]

این روایت را ابونعیم اصفهانی با سند حسن (طبق برنامه ی جوامع الکلم) از عامر شعبی نقل کرده است.[2]

سند دوم:

«ثنا محمد بن أحمد بن الحسن ثنا أحمد بن عبد الله بن زید الختلی ثنا طاهر بن أبی أحمد ثنا أبو بکر بن عیاش ثنا موسی بن عبیدة الربذی عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال قال رسول الله ﷺما اختلفت أمة بعد نبیها إلا ظهر أهل باطلها علی أهل حقها.»[3]

این روایت را نیز ابو نعیم اصفهانی نقل کرده و تنها اشکال سندش طبق برنامه ی جوامع الکلم ، منکر الحدیث بودن موسی بن عبیده است؛ اما او را تعدادی از بزرگان اهل سنت توثیق کرده اند.

فصل الخطاب اینکه ألبانی بعد از نقل اقوال علما درباره ی او می گوید: « از این اقوال برای من روشن شد که موسی بن عبیده از کسانی است که به احادیثش استشهاد می شود.»[4]

لذا اقل درجه ی این سند این است که در کنار سند یکم معتبر می شود.

---

[۱] حلیة الأولیاء لابی نعیم ج ۴ ص ۳۱۳

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

أحمد بن عبد الله الأصبهانی : ثقة / محمد بن أحمد الغطریفی: ثقة / احمد بن العباس بن موسی العدوی: صدوق حسن الحدیث
اسماعیل بن سعید الشالنجی الکسائی ابو اسحاق الطبری: ثقة / جریر بن عبد الحمید الضبی: ثقة
عطاء بن السائب الثقفی : صدوق حسن الحدیث / عامر الشعبی : ثقة

[۳] ذکر من اسمه شعبة ج ۱ ص ۶۸

[٤] سلسلة الاحادیث الصحیحة ، ج ۷ ص ۴۲۹-۴۳۱ ح ۳۱۵۰ سایت شامله / فیبدو لی من هذه الأقوال أنه ممن یستشهد به

یاد آوری حق امیرالمومنین علیه السلام در سقیفه و بعد از آن

بر خلاف تصور عموم مخالفین، در سقیفه و بعد از آن حق امیر المومنین علیه السلام برای خلافت توسط عده ای از صحابه یاد آوری شد.

بعد از اینکه بر خلاف میل انصار، بیعت به سمت ابوبکر سوق داده شد، بعضی از آن ها از کرده ی خود پشیمان شدند و گفتند: فقط با علی (علیه السلام) بیعت می کنیم!

روایت یکم:

زبیر بن بکار (متوفای ۲۵۶ هـ) که خطیب بغدادی از او به عنوان «ثقه، عالم به انساب و عارف به اخبار متقدمین و آثار» یاد کرده است[۱]، می نویسد :

«هنگامی که بشیر بن سعد با ابوبکر بیعت کرد و مردم گرد ابوبکر جمع شدند و با او بیعت کردند، ابوسفیان بن حرب به خانه ای که در آن علی بن ابی طالب علیهما السلام بود گذر کرد و و ایستاد و شعری سرود ...

ای بنی هاشم مردم را در مورد خودتان به طمع نیندازید، مخصوصا قبیله ی تیم بن مره یا عدی ؛ حکومت نیست جز در شما و به سوی شما و هیچ کس جز ابو الحسن علی علیه السلام شایسته ی آن نیست ؛ ای ابوالحسن آن را محکم ببند و تو به کاری که امید می رود توانا هستی ؛ و کدام انسان قصی را ترک می کند در حالی که نظرش قابل محافظت و مراقبت است و مردم از غالب دور هستند.

پس علی علیه السلام به ابوسفیان فرمود: تو کاری را می خواهی که ما از یاری کنندگانش نیستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله با من پیمانی بسته است که من بر آن پیمان هستم و ابوسفیان او را رها کرد و نزد عباس بن عبد المطلب در منزلش رفت و گفت : ای ابوالفضل، تو سزاوارتر به ارث برادرت هستی ؛ دستت را بده تا با تو بیعت کنم و بعد از بیعت من کسی از مردم با تو مخالفت نکند. پس عباس خندید و گفت : ای ابوسفیان ! علی (علیه السلام) آن را رد می کند و عباس آن را در خواست می کند ؟! و ابوسفیان نافرجام برگشت.»[۲]

---

[۱] تهذيب التهذيب ج ۳ ص ۲۶۹ رقم ۵۸۰ الزبير بن بكار بن عبد الله بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن الزبير بن العوام الأسدي المدني أبو عبد الله بن أبي بكر قاضي مكة ... وقال الدارقطني ثقة وقال الخطيب كان ثقة ثبتا عالما بالنسب عارفا بأخبار المتقدمين ومآثر الماضين

[۲] الأخبار الموفقيات للزبير بن بكار ، ص ۲۱۹ سایت شامله / لَمَّا بَايَعَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ أَبَا بَكْرٍ، وَازْدَحَمَ النَّاسُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعُوهُ، مَرَّ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ بِالْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَوَقَفَ وَأَنْشَدَ :

روایت دوم:

بنابر روایتی که طبری با سند معتبر[۱] نقل کرده، انصار هنگامی که دیدند آنچه را که از خلافت می خواستند از دستشان رفت، همگی یا بعضی از آن ها گفتند: فقط با علی علیه السلام بیعت می کنیم![۲]

ابن اثیر جزری نیز این مطلب را در تاریخش آورده و چنین گفته است:

«عمر و مردم با ابوبکر بیعت کردند؛ پس همه یا بعضی از انصار گفتند: فقط با علی علیه السلام بیعت می کنیم. علی علیه السلام، بنی هاشم، زبیر و طلحه از بیعت کردن تخلف کردند.»[۳]

روایت سوم:

چون کار بیعت برای ابوبکر تمام شد، بسیاری از انصار بر بیعتشان با ابوبکر پشیمان شدند و یکدیگر را ملامت کرده و حضرت علی علیه السلام را یاد می کردند.

زبیر بن بکار می نویسد:

«هنگامی که با ابوبکر بیعت شد و حکومتش مستقر شد، بسیاری از انصار برای بیعتشان با او پشیمان شدند

بَنِي هَاشِمٍ لا تُطْمِعُوا النَّاسَ فِيكُمُ ... وَلا سِيَّمَا تَيْمُ بْنُ مُرَّةَ أَوْ عَدِي
فَمَا الأَمْرُ إِلا فِيكُمُ وَإِلَيْكُمُ ... وَلَيْسَ لَهَا إِلا أَبُو حَسَنٍ عَلِي
أَبَا حَسَنٍ فَاشْدُدُ بِهَا كَفَّ حَازِمٍ ... فَإِنَّكَ بِالأَمْرِ الَّذِي يُرْتَجَى مَلِي
وَأَيُّ امْرِئٍ يَرْمِي قُصَيًّا وَرَأْيُهَا ... مَنِيعُ الْحِمَى وَالنَّاسُ مِنْ غَالِبٍ قَصِي
فَقَالَ عَلِيٌّ لأَبِي سُفْيَانَ: " إِنَّكَ تُرِيدُ أَمْرًا لَسْنَا مِنْ أَصْحَابِهِ، وَقَدْ عَهِدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَهْدًا فَأَنَا لَهُ فَتَرَكَهُ أَبُو سُفْيَانَ، وَعَدَلَ إِلَى الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي مَنْزِلِهِ، فَقَالَ: يَا أَبَا الْفَضْلِ، أَنْتَ أَحَقُّ بِمِيرَاثِ أَخِيكَ، امْدُدْ يَدَكَ لأُبَايِعَكَ، فَلا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ النَّاسُ بَعْدَ بَيْعَتِي إِيَّاكَ فَضَحِكَ الْعَبَّاسُ، وَقَالَ: يَا أَبَا سُفْيَانَ، يَدْفَعُهَا عَلِيٌّ وَيَطْلُبُهَا الْعَبَّاسُ! فَرَجَعَ أَبُو سُفْيَانَ خَائِبًا

[۱] طبق برنامه ی جوامع الکلم، تمام رجال سند این روایت ثقه هستند بجز محمد بن حمید که توثیقش قبلا در بحث حدیث یوم الدار ذکر شد.

[۲] تاريخ الطبري ج ۲ ص ۲۳۳ بحدثنا ابن حميد قال حدثنا جرير عن مغيرة عن أبي معشر زياد بن كليب عن أبي أيوب عن إبراهيم قال لما قبض النبي ... فقالت الأنصار أو بعض الأنصار لا نبايع إلا عليا

[۳] الكامل في التاريخ ج ۲ ص ۱۸۹ فبايعه عمر وبايعه الناس فقالت الأنصار أو بعض الأنصار لا نبايع إلا عليا قال وتخلف علي وبنو هاشم والزبير وطلحة عن البيعة

و یکدیگر را ملامت کردند و علی بن ابی طالب (علیهما السلام) را یاد کردند و اسمش را صدا زدند.»[۱]

ابن تیمیه نیز به صراحت می گوید: اکثر عبد مناف از بنی امیه، بنی هاشم و غیر آنها تمایل زیادی داشتند که حضرت علی علیه السلام خلیفه شود.

«مسلمانان با ابوبکر بیعت کردند، در حالی که بیشتر بنی عبد مناف از بنی امیه، بنی هاشم و غیر آنها تمایل زیادی به علی بن ابی طالب علیهما السلام و پذیرفتن ولایت و حکومتش داشتند.»[۲]

روایت چهارم:

زبیر بن بکار می نویسد:

بعد از تمام شدن بیعت گیری نیز هنوز بحث و گفتگو ادامه داشت و عبد الرحمن بن عوف خطاب به انصار گفت:

«در میان شما در فضیلت کسی مانند ابوبکر، عمر، علی علیه السلام و ابو عبیده جراح نیست.»

که زید بن ارقم جواب داد: ما منکر فضل آنها نیستیم، اما در میان ما نیز اشخاص با فضیلتی چون سعد بن عباده، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و ذو الشهادتین خزیمة بن ثابت وجود دارد و اضافه کرد که :

«و ما می دانیم که از میان کسانی که از قریش نام بردی، کسی است که اگر خلافت را بخواهد، کسی با او نزاع نمی کند و او علی بن ابی طالب علیهما السلام است.»[۳]

روایت پنجم:

زبیر بن بکار سپس نقل می کند که کسی از مهاجرین و انصار در این شکی نداشت که خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله، حضرت علی علیه السلام است.

---

[۱] الأخبار الموفقيات للزبير بن بكار ، ص ۲۲۲ ح ۳۸۲ سایت شامله / حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الأَنْصَارِيُّ الْمَعْرُوفُ بَابْنِ مَخْرَمَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ الزُّهْرِيُّ، قَالَ: "لَمَّا بُويِعَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَقَرَّ أَمْرُهُ، نَدِمَ قَوْمٌ كَثِيرٌ مِنَ الأَنْصَارِ عَلَى بَيْعَتِهِ، وَلامَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَذَكَرُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَهَتَفُوا بِاسْمِهِ

[۲] منهاج السنة النبوية ج ۷ ص ۴۹ و بايع المسلمون أبا بكر و كان اكثر بني عبد مناف من بني أمية و بني هاشم و غيرهم لهم ميل قوي إلى علي بن أبي طالب يختارون ولايته

[۳] الأخبار الموفقيات للزبير بن بكار ، ص ۲۲۰ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِمَّنْ سَمَّيْتَ مِنْ قُرَيْشٍ مَنْ لَوْ طَلَبَ هَذَا الأَمْرَ لَمْ يُنَازِعْهُ فِيهِ أَحَدٌ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

«محمد بن اسحاق روایت کرده است که: هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، تیم بن مره افتخار کردند.

وی همچنین گفته است: عموم مهاجرین و انصار شکی نداشتند که علی علیه‌السلام خلیفه ی بعد از رسول خدا (ص) است. پس فضل بن عباس گفت: ای قریشیان و خصوصا ای بنی تیم، شما تنها خلافت را به وسیله ی نبوت به دست گرفتید، در حالی که ما بر خلاف شما اهل آن هستیم و اگر ما این امر خلافت را که خودمان شایسته ی آن هستیم بخواهیم، کراهت مردم نسبت به ما بزرگتر از کراهتشان نسبت به دیگران خواهد بود به خاطر حسد و کینه شان بر ما و ما می دانیم که نزد صاحب ما عهدی است که به او منتهی می شود و یکی از فرزندان ابو لهب بن عبد المطلب بن هاشم (عتبه) چنین شعر گفت:

گمان نمی کردم که امر (خلافت) از بنی هاشم و از ابو الحسن (علی علیه‌السلام) برگردانده شود

آیا او اولین کسی نیست که به قبله ی شما نماز خواند ؟ آیا او داناترین مردم به قرآن و سنت ها نیست؟

آیا او آخرین کسی نیست که از پیامبر جدا شد ؟ و کسی که جبرئیل علیه‌السلام در غسل و کفن پیامبر (ص) او را یاری کرد

خصوصیاتی که در او (علی) است در دیگران نیست و شکی در آن ندارند و در میان این قوم نیکی های او وجود ندارد

چه چیز آنان را از او بازداشت تا ما آن را بدانیم، ضرر و زیان ما از بزرگترین زیان ها است

زبیر بن بکار گوید: پس علی (علیه‌السلام) شخصی را به سوی او فرستاد و فرمود: دیگر تکرار نکن؛ چرا که حفظ دین برای ما از هر چیزی محبوب تر است.»[1]

---

[۱] الأخبار الموفقيات للزبير بن بكار ، ص ۲۲۰-۲۲۱ سایت شامله / رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ لَمَّا بُويِعَ افْتَخَرَتْ تَيْمُ بْنُ مُرَّةَ قَالَ: وَكَانَ عَامَّةُ الْمُهَاجِرِينَ وَجُلُّ الأَنْصَارِ لا يَشُكُّونَ أَنَّ عَلِيًّا هُوَ صَاحِبُ الأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، وَخُصُوصًا يَا بَنِي تَيْمٍ، إِنَّكُمْ، إِنَّمَا أَخَذْتُمُ الْخِلافَةَ بِالنُّبُوَّةِ وَنَحْنُ أَهْلُهَا دُونَكُمْ، وَلَوْ طَلَبْنَا هَذَا الأَمْرَ الَّذِي نَحْنُ أَهْلُهُ لَكَانَتْ كَرَاهَةُ النَّاسِ لَنَا أَعْظَمَ مِنْ كَرَاهَتِهِمْ لِغَيْرِنَا، حَسَدًا مِنْهُمْ لَنَا وَحِقْدًا عَلَيْنَا، وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ عِنْدَ صَاحِبِنَا عَهْدًا هُوَ يَنْتَهِي إِلَيْهِ وَقَالَ بَعْضُ وَلَدِ أَبِي لَهَبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ شِعْرًا

مَا كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ الأَمْرَ مُنْصَرِفٌ ... عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهَا عَنْ أَبِي حَسَنِ

أَلَيْسَ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى لِقِبْلَتِكُمْ ... وَأَعْلَمَ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ

وَأَقْرَبَ النَّاسِ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَمَنْ ... جِبْرِيلُ عَوْنٌ لَهُ فِي الْغُسْلِ وَالْكَفَنِ

مَا فِيهِ مَا فِيهِمُ لا يَمْتَرُونَ بِهِ ... وَلَيْسَ فِي الْقَوْمِ مَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنِ

مَاذَا الَّذِي رَدَّهُمْ عَنْهُ فَتَعْلَمُهُ ... هَا إِنَّ ذَا غَبْنُنَا مِنْ أَعْظَمِ الْغَبَنِ

قَالَ الزُّبَيْرُ: فَبَعَثَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ فَنَهَاهُ وَأَمَرَهُ أَلا يَعُودَ، وَقَالَ: سَلامَةُ الدِّينِ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ غَيْرِهِ

اشاره ی امیر المومنین علیه السلام به غصب خلافت در شورای شش نفره

عمر بن شبه نمیری (متوفای ۲۶۲ هـ) و طبری با اسناد معتبر روایتی طولانی درباره ی ماجراهای شورای شش نفره نقل کرده اند که پرده از بسیاری از حقایق آن بر می دارد؛ از جمله در قسمتی از این روایت آمده است که بعد از تسلیم خلافت به عثمان توسط عبد الرحمن بن عوف، امیر المومنین علیه‌السلام فرمودند:

«برای مدتی دراز به او گذاشتی. این اولین روزی نیست که علیه ما همدست شدید؛ ﴿س صبری نیکو می کنم و بر آنچه توصیف می‌کنید، از خداوند یاری می‌خواهم. یوسف: ۱۸﴾ به خدا قسم عثمان را خلیفه کردی تا آن را به تو بازگرداند و خدا ﴿هر روز به کاری است. الرحمن: ۲۹﴾

پس عبد الرحمن گفت: ای علی، بد گمان نباش؛ چرا که من نظر کرده ام و با مردم مشورت کرده ام؛ آن ها کسی را با عثمان برابر نمی گیرند.

پس علی علیه‌السلام خارج شد در حالی که می فرمود: این نامه به سر خواهد رسید ... و فرمود:

«مردم به قریش می نگرند و قریش به همدیگر می نگرد و می گوید: اگر بنی هاشم بر شما خلافت یابند، هرگز از میانشان خارج نمی شود، ولی اگر در غیر آن ها از قریش باشد، آن را در میان خودتان دست به دست می برید.» »[۱]

سند روایت ابن شبه نمیری را برنامه ی جوامع الکلم[۲] و محقق کتابش، عبد الله الدویش[۳] تصحیح کرده اند.

طبری نیز این روایت را با پنج سند نقل کرده که طبق برنامه ی جوامع الکلم، سند سوم ضعیف و بقیه حسن هستند[٤]:

---

[۱] فقال علي حبوته حبو دهر ليس هذا أول يوم تظاهرتم فيه علينا (فصبر جميل والله المستعان على ما تصفون) يوسف ۱۸ والله ما وليت عثمان إلا ليرد الأمر إليك والله (كل يوم هو في شأن) الرحمن ۲۹ فقال عبد الرحمن يا علي لا تجعل على نفسك سبيلا فإني قد نظرت وشاورت الناس فإذا هم لا يعدلون بعثمان فخرج علي وهو يقول سيبلغ الكتاب أجله ... فقال علي إن الناس ينظرون إلى قريش وقريش تنظر إلى بيتها فتقول إن ولي عليكم بنو هاشم لم تخرج منهم أبدا وإن كانت في غيرهم من قريش تداولتموها بينكم

[۲] أخبار المدينة ج ۲ ص ۸۱-۸۵ ح ۱۵۹۲ حكم برنامه جوامع الكلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۳] أخبار المدينة (المجلد السادس)، ج ۳ ص ۱۴۰-۱۴۷ پی دی اف / قال عبد الله الدويش: صحيح رجاله ثقات و رواه ابن سعد

[٤] تاريخ الطبري ج ۲ ص ۵۸۰-۵۸۳

۱. حدثني عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن الأعمش عن إبراهيم (عن شهر بن حوشب)

۲. (حدثني عمر بن شبة قال حدثنا) محمد بن عبدالله الأنصاري عن ابن أبي عروبة عن قتادة عن شهر بن حوشب

۳. (حدثني عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن) أبن مخنف عن يوسف بن يزيد عن عباس بن سهل

۴. (حدثني عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن) مبارك بن فضالة عن عبيدالله بن عمر (عن عمرو بن ميمون الأودي)

۵. (حدثني عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن مبارك بن فضالة عن) يونس بن أبي إسحاق عن عمرو بن ميمون الأودي

شبهه: چرا امام علی علیه السلام قیام نکردند تا حقشان را پس بگیرند؟

یکی از سؤالات و شبهاتی که همواره مطرح بوده، این است که اگر حضرت علی علیه‌السلام خلیفه ی منصوب از جانب خداوند بوده است، پس چرا قیام نکرد تا حقش را از خلفای غاصب بستاند؟!

ما جواب این سؤال را ابتدا از قرآن و سپس روایات نبوی و سپس کلام خود حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام می دهیم.

دلیل قرآنی

خداوند در قرآن نام تعدادی از پیامبران را می برد و سپس می فرماید:

﴿أُولَـئِک الَّذِینَ هَدَی اللَّـهُ ۖ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ ... .﴾

«آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن.» [1]

و از جمله ی آن پیامبران ، حضرت موسی، هارون و سلیمان علیهم‌السلام است که چند آیه قبلش از آن ها یاد شده است؛

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَیعْقُوبَ ۚ کلًّا هَدَینَا ۚ وَنُوحًا هَدَینَا مِن قَبْلُ ۖ وَمِن ذُرِّیتِهِ دَاوُودَ وَسُلَیمَانَ وَأَیوبَ وَیوسُفَ وَمُوسَیٰ وَهَارُونَ ۚ وَکذَٰلِک نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ.﴾

«و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم [و] همه را هدایت کردیم، و نوح را از پیش هدایت کرده بودیم، و از نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم، و بدین‌سان نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.» [2]

حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام نیز با اقتدا به سیره ی آن سه پیامبر، بهترین تصمیم را گرفتند که در ادامه توضیح می دهیم.

---

[۱] انعام: ۹۰

[۲] انعام: ۸۴

یکم: اقتدا به سیره ی حضرت موسی علیه‌السلام

دلیل صبر امیر المومنین علیه‌السلام و شمشیر نکشیدنشان برای باز پس گرفتن حکومت ، نداشتن یاور و امتحان مردم توسط خداوند بود و به همان دلیلی که حضرت موسی علیه‌السلام از عصایش در فتح ارض موعود به تنهایی استفاده نکرد، امیر المومنین علیه‌السلام نیز از ذو الفقارش برای گرفتن حقش استفاده نکرد تا خود مردم این امر را محقق کنند.

قرآن درباره ی بنی اسرائیل در ماجرای وارد شدن به ارض موعود می فرماید:

﴿قَالُوا يا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا ۖ فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّک فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ . ﴾

«(بنی اسرائیل) گفتند: ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همینجا نشسته‌ایم.» [1]

دوم: اقتدا به سیره ی حضرت هارون علیه‌السلام

حضرت هارون علیه‌السلام کسی است که وقتی حضرت موسی علیه‌السلام به میقات می رفتند ، ایشان را جانشین خودشان قرار دادند ؛

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيلَةً ۚ وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ. ﴾

«و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم؛ سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم؛ به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد. و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قومم باش. و (آنها) را اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما.» [2]

اما بنی اسرائیل ، به بت پرستی رو آوردند و نزدیک بود جانشین بر حق حضرت موسی علیه‌السلام که پیامبر الهی نیز بود را بکشند ؛

---

[۱] مائده: ۲۴

[۲] اعراف: ۱۴۲

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي ۖ أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ ۖ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ۚ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.﴾

«و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید (و آیین مرا ضایع کردید)! آیا درمورد فرمان پروردگارتان (و تمدید مدّت میعاد او)، عجله نمودید (و زود قضاوت کردید؟!)» سپس الواح را افکند، و سر برادر خود را گرفت (و با عصبانیت) به سوی خود کشید؛ او گفت: فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛ و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده.» [۱]

و حضرت هارون علیه‌السلام به دلیل متفرق نشدن بنی اسرائیل ، قیام نکردند ؛

﴿قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي ۖ إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي.﴾

«(هارون) گفت: ای فرزند مادرم! [= ای برادر!] ریش و سر مرا مگیر! من ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سفارش مرا به کار نبستی.» [۲]

بنابراین حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام با اقتدا به سیره ی حضرت هارون علیه‌السلام ، صبر کرده اند که در این باره روایاتی نیز در کتب اهل سنت نقل شده است.

ابن عبد البر از جابر و شعبی نقل می کند که گفتند:

«هنگامی که طلحه و زبیر خروج کردند، ام الفضل دختر حارث به علی علیه‌السلام نامه نوشت و از خروج آن ها خبر داد. پس علی علیه‌السلام فرمود: از طلحه و زبیر عجیب است؛ هنگامی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وفات یافتند، ما گفتیم اهل و اولیای ایشان هستیم؛ کسی را نسزد که با ما در حکومت آن حضرت منازعه کند؛ پس قوم ما بر ما ابا کردند و حکومت را به غیر ما دادند. به خدا قسم اگر ترس از تفرقه ، بازگشت به کفر و خروج مردم از دین

---

[۱] اعراف: ۱۵۰
[۲] طه: ۹۴

نبود، اوضاع را تغییر می دادیم؛ پس بر بعضی از درد ها صبر کردیم.»[1]

و نیز در آن هنگامی که طلحه و زبیر بیعتشان را شکستند، فرمودند:

«خدایا من از تو در برابر قریش کمک می خواهم؛ آن ها قطع رحم کردند و جایگاه و فضیلت بزرگ مرا کوچک کردند و برای جنگ با من دور هم گرد آمدند که من نسبت به آن ها سزاوار تر بودم و آن را از من ربودند ، سپس گفتند: با سختی صبر کن و با غم زندگی کن ! و من نگاه کردم و با من دوستان و یاری دهندگانی نبود جز اهل بیتم که ترسیدم از بین بروند. پس چشم بر خار گذاشتم و با غصه آب نوشیدم و با فرو خوردن خشم بر چیزی که از حنظل تلخ تر بود و بر قلب از تیزی شمشیر دردناک تر بود صبر کردم.»[2]

سوم: اقتدا به داستان قضاوت حضرت سلیمان عليه السلام

شاید این داستان قضاوت حضرت سلیمان عليه السلام، علت صبر امیر المومنین عليه السلام را ملموس تر نماید.

بخاری در صحیحش از ابوهریره از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل کرده است که فرمودند:

«دو زن در صحرایی دو کودک خود را همراه داشتند، گرگی آمد کودک یکی از ایشان را برد. رفیقه او گفت: گرگ، کودک تو را برده است. زن دیگر گفت: نه کودک تو را برده است. پس شکایت نزد داود عليه السلام بردند. آن حضرت به مفاد زن بزرگتر حکم کرد؛ چون از نزد داوود عليه السلام بیرون شدند، سلیمان عليه السلام را ملاقات کردند و حکم پدرشان را با وی در میان گذاشتند. ایشان گفتند: کاردی بیاورید تا کودک را در میان شما دو قسمت کنم. زن بزرگتر خاموش بود، ولی زن کوچکتر گفت: خدا بر تو رحمت کند، این کار را نکن؛ این بچه فرزند او است.

---

[۱] الاستیعاب ج ۲ ص ۴۹۷ وذكر عمر بن شبة عن المدائنی عن أبی مخنف عن جابر عن الشعبی قال لما خرج طلحة والزبير كتبت أم الفضل بنت الحارث إلى علی بخروجهم فقال علی العجب لطلحة والزبير إن الله عز وجل لما قبض رسوله صلى الله عليه وآله قلنا نحن أهله وأولياؤه لا ينازعنا سلطانه أحد فأبى علينا قومنا فولوا غيرنا وأيم الله لولا مخافة الفرقة وأن يعود الكفر ويبوء الدين لغيرنا فصبرنا على بعض الألم

[۲] الإمامة والسياسة ج ۱ ص ۱۲۶-۱۲۷ و شرح نهج البلاغة ج ۶ ص ۶۱ اللهم إنی أستعين بک على قريش فإنهم قطعوا رحمی وصغروا عظيم منزلتی وفضلی واجتمعوا على منازعتی حقا كنت أولى به منهم فسلبونيه ثم قالوا اصبر كمدا وعش متأسفا فنظرت فإذا ليس معی رفاق ولا مساعد إلا أهل بيتی فضننت بهم على الهلاک فأغضيت عينی على القذى وتجرعت رفيق على الشجا وصبرت من كظم الغيظ على أمر من العلقم طعما وآلم للقلب من حز الحديد

پس سلیمان ﵇ فرمان داد تا طفل را به زن کوچک بدهند.»[۱]

آری، امیر المؤمنین ﵇ نیز بسان مادری مهربان، کودک نوپایش را رها کرد تا زنده بماند، ولو در دامان نامادری

[۱] صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۴۸۵ ح ۶۳۸۷ عن أبی هریرة رضی الله عنه أن رسول الله ﷺ قال کانت امرأتان معهما ابناهما جاء الذئب فذهب بابن إحداهما فقالت لصاحبتها إنما ذهب بابنک وقالت الأخری إنما ذهب بابنک فتحاکمتا إلی داود علیه السلام فقضی به للکبری فخرجتا علی سلیمان بن داود علیهما السلام فأخبرتاه فقال ائتونی بالسکین أشقه بینهما فقالت الصغری لا تفعل یرحمک الله هو ابنها فقضی به للصغری

دلیل نبوی

اهل سنت روایات متعددی نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام و خواص یارانشان در برابر خلفای غاصب دستور به صبر داده بودند و به ویژه از امیر مومنان علیه السلام پیمان گرفته بودند.

دستور صبر به امیر المومنین علیه السلام

روایت یکم: احمد بن حنبل با سند صحیح روایت کرده است که:

«علی بن ابیطالب علیهما السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: به زودی بعد از من اختلاف یا امری اتفاق خواهد افتاد. پس اگر توانستی که صلح کنی ، همین کار را بکن.»[1]

احمد شاکر سند این روایت را تصحیح کرده[2] و هیثمی نیز همه ی رجال سندش را ثقه دانسته[3] و برنامه ی جوامع الکلم سندش را در متابعات و شواهد حسن دانسته است.[4]

روایت دوم: زبیر بن بکار (متوفای ۲۵۶ هـ) می نویسد :

هنگامی که بشیر بن سعد با ابوبکر بیعت کرد و مردم گرد ابوبکر جمع شدند و با او بیعت کردند، ابوسفیان بن حرب به خانه ای که در آن علی بن ابی طالب علیه السلام بود گذر کرد و و ایستاد و شعری سرود و در آن از امیرالمومنین علیه السلام خواست که با همکاری ابوسفیان برای بازپس گرفتن خلافت قیام کند؛ «پس علی (علیه السلام) به ابوسفیان فرمود: تو کاری را می خواهی که ما از یاری کنندگانش نیستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله با من پیمانی بسته است که من بر آن پیمان هستم.»[5]

---

[۱] حدثنا عبد الله حدثنی محمد بن أبی بکر المقدمی ثنا فضیل بن سلیمان یعنی النمیری ثنا محمد بن أبی یحیی عن إیاس بن عمرو الأسلمی عن علی بن أبی طالب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله إنه سیکون بعدی اختلاف أو أمر فإن استطعت أن تکون السلم فافعل

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۴۶۹ ح ۶۹۵ پی دی اف؛ قال الشاکر: إسناده صحیح

[۳] مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۳۴ رواه عبدالله ورجاله ثقات

[٤] حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقیین عدا إیاس بن عمرو الأسلمی وهو مقبول

[٥] الأخبار الموفقیات للزبیر بن بکار ، ص ۲۱۹ فَقَالَ عَلِی لأَبِی سُفْیانَ: " إِنَّک تُرِیدُ أَمْرًا لَسْنَا مِنْ أَصْحَابِهِ، وَقَدْ عَهِدَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَهْدًا فَأَنَا لَهُ

دستور صبر به جناب حذیفۀ بن یمان

رسول خدا ﷺ صریحا از ظهور پیشوایان شیطان صفت بعد از خودشان خبر داده اند و یاران مخلصشان از جمله جناب حذیفة بن یمان و ابوذر غفاری را به صبر امر فرموده اند.

مسلم در صحیحش چنین روایت کرده است:

«حذیفه بن یمان می گوید: به رسول خدا عرض کردم : ما در زمان شری بودیم خدا خیری آورد و ما الآن در خیر هستیم آیا دنباله این خیر، شری است؟ فرمود: بلی، گفتم دنباله آن شر خیری است؟ فرمود: بلی. گفتم آیا دنباله آن خیر نیز شری است؟ فرمود: بلی. گفتم: چگونه است؟ فرمود: بعد از من پیشوایانی بر شما حکومت کنند که به هدایت من هدایت نیافته اند و به سیره و سنت من رفتار نمی کنند و به زودی در میان آنان مردانی حاکم می شوند که دلهای آنها دلهای شیاطین است ولی در لباس انسان درآمده اند. گفتم: اگر من آن زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود: گوش فرادار و از امیر اطاعت کن، هر چند بر پشت تو تازیانه زند و مال تو را بر باید گوش بده و پیروی کن.»[1]

با توجه به این که در واژه «سَیقُومُ» از کلمه «س» استفاده شده، این مطلب را می رساند که این پیشوایان با آن ویژگیهایی که دارند، به زودی بعد از رحلت پیامبر ﷺ روی کار می آیند.

و با توجه به این که حذیفه چند روز پس از قتل عثمان بن عفان وفات یافته، و رسول خدا ﷺ نیز تکلیف حذیفه را مشخص کرده است، مصداق این ائمه، تنها سه خلیفه اول می تواند باشد و نه کس دیگر .

---

[۱] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۷۶ ح ۱۸۴۷ قال حذیفة بن الیمان قلت یا رسول الله إنا کنا بشر فجاء الله بخیر فنحن فیه فهل من وراء هذا الخیر شر قال نعم قلت هل وراء ذلک الشر خیر قال نعم قلت فهل وراء ذلک الخیر شر قال نعم قلت کیف قال یکون بعدی أئمة لا یهتدون بهدای ولا یستنون بسنتی وسیقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جثمان إنس قال قلت کیف أصنع یا رسول الله إن أدرکت ذلک قال تسمع وتطیع للأمیر وإن ضرب ظهرک وأخذ مالک فاسمع وأطع

دستور صبر به جناب ابوذر

روایت دیگر در مورد دستور صبر به جناب ابو ذر است که در آن ویژگی آن حاکمان ظالم را غصب «فیء» معرفی کرده است.

روایت یکم:

«رسول خدا ﷺ فرمود: « ای ابا ذر ، در چه حال هستی هنگامی که بعد از من حاکمانی می آیند که فیء (آنچه از کفار بدون جنگ نصیب پیامبر می شود ؛ مانند فدک) را برای خودشان می گیرند؟» گفتم: قسم به آن خدایی که تو را به حق فرستاده ، شمشیرم را بر دوشم می گذارم و با آن پیکار می کنم تا کشته شوم و به شما ملحق شوم. فرمود: «آیا به چیزی بهتر از آن تو را یاد ندهم؟ صبر کن تا مرا ببینی.»[1]

این روایت را ابو داود در سننش و احمد در مسندش نقل کرده و حمزه احمد الزین سندش را تصحیح کرده است.[2]

تنها اشکالی که عده ای به سند این روایت گرفته اند، مجهول بودن خالد بن وهبان است، در حالی که ابن حبان توثیقش کرده[3] و حاکم نیز از او در صحیحش روایت نقل کرده و تلویحا توثیقش کرده است.[4]

جناب ابوذر نیز در ایام خلافت عثمان در تبعید به شهادت رسید.

---

[۱] سنن أبی داود ج ۴ ص ۲۴۱ ح ۴۷۵۹ عن أبی ذر أن رسول الله ﷺقال یا أبا ذر کیف أنت عند ولاة یستأثرون علیک بهذا الفیء قال والذی بعثک بالحق أضع سیفی علی عاتقی فاضرب به حتی ألحقک قال أفلا أدلک علی خیر لک من ذلک تصبر حتی تلقانی

[۲] مسند أحمد ، ج ۱۶ ص ۲۲-۲۳ ح ۲۱۴۵۰ و ۲۱۴۵۱ پی دی اف؛ قال حمزه احمد الزین: إسناده صحیح

[۳] الثقات ج ۴ ص ۲۰۷ رقم ۲۵۲۲ خالد بن وهبان بن خالة أبی ذر الغفاری یروی عن أبی ذر روی عنه الناس

[٤] المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۲۰۳ رقم ۴۰۲ «خالد بن وهبان لم یجرح فی روایاته وهو تابعی معروف.» ترجمه: «خالد بن وهبان در روایاتش جرح نشده است و او تابعی معروفی است.»

بدر الدين عينى در شرح صحيح بخارى مى نويسد:

«معاويه به عثمان نامه نوشت و از ابو ذر شكايت كرد و از او خواست كه ابو ذر را نزد خودش ببرد ؛ پس عثمان او را به مدينه آورد و تک و تنها به ربذه (بيابانى در شرق مدينه) تبعيد كرد و در آنجا در زمان خلافت عثمان از دنيا رفت (به شهادت رسيد) .»[1]

ابن شبه نميرى (متوفاى ۲۶۳ هـ) از مالک بن اوس بن حدثان روايت كرده است كه گفت:

«من از ابوذر حديث مى شنيدم و براى من كسى محبوبتر از او براى ديدنش يا ملاقات كردنش نبود ؛ پس معاويه به عثمان نامه نوشت كه اگر در شام كارى داشتى، پس ابا ذر را از آن خارج كن؛ چرا كه او مردم را از نزد من رانده است. پس عثمان به او نامه نوشت و به آوردنش دستور داد. پس هنگامى كه [ابوذر] آمد، مردم ندا دادند كه اين ابو ذر است؛ پس خارج شدم تا او را ببينم؛ پس داخل مسجد شد و دو ركعت نماز گزارد، سپس عثمان آمد تا اينكه در نزد او ايستاد و نه به او فحش داد و نه توبيخش كرد. پس عثمان به او گفت: كجا بودى زمانى كه به شتر هاى رسول خدا صلى الله عليه وآله حمله شد؟ گفت: از چاه داشتم آب مى كشيدم. سپس ابو ذر صدايش را بلند كرد و گفت: ﴿و كسانى كه طلا و نقره را گنجينه (و ذخيره و پنهان) مى‌سازند، و در راه خدا انفاق نمى‌كنند، به مجازات دردناكى بشارت ده﴾ توبه: ۳۴ تا آخر آيه. پس عثمان به او دستور داد كه [از مدينه] به ربذه خارج شود و او نيز خارج شد.»[2]

عبد الله الدويش در تحقيق كتاب ابن شبه، سند اين روايت را تحسين كرده است.[3]

---

[۱] عمدة القارى ج ۸ ص ۲۴۸ فكتب يشكوه إلى أمير المؤمنين عثمان ، وأن يأخذوه إليه ، فاستقدمه عثمان ، رضى الله تعالى عنه ، إلى المدينة وأنزله بالربذة وحده ، وبها مات فى خلافة عثمان ، رضى الله تعالى عنه

[۲] أخبار المدينة ج ۲ ص ۱۴۲ ح ۱۸۱۲ حدثنا يزيد بن هارون قال أنبأنا محمد بن عمرو عن أبى عمرو بن خماش عن مالك بن أوس بن الحدثان قال كنت أسمع بأبى ذر فلم يكن أحد أحب إلى أن أراه أو ألقاه منه فكتب معاوية إلى عثمان إن كان لک فى الشام حاجة فأخرج أبا ذر منه فإنه قد نفل الناس عندى فكتب إليه عثمان رضى الله عنه يأمره بالقدوم فلما قدم تصايح الناس هذا أبو ذر فخرجت أنظر إليه فيمن ينظر فدخل المسجد فصلى ركعتين ثم أتى عثمان رضى الله عنه حتى وقف عليه فما سبه ولا أنبه فقال له عثمان رضى الله عنه أين كنت حين أغير على لقاح رسول الله قال كنت على البئر أستقى ثم رفع أبو ذر صوته الأشد فقال (والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها فى سبيل الله) التوبة ۳۴ إلى آخر الآية فأمره عثمان رضى الله عنه أن يخرج إلى الربذة فخرج

[۳]أخبار المدينة ج ۳ ص ۲۵۴ پى دى اف؛ قال عبد الله الدويش: إسناده حسن

روایت دوم:

عبد الرزاق صنعانی (متوفای ۲۱۱ هـ) روایت دیگری درباره ی دستور صبر به جناب ابو ذر که صراحتا خبر از تبعید او می دهد با سند صحیح مرسل از طاووس بن کیسان یمانی (از علمای بزرگ تابعی و متوفای ۱۰۶ هـ) نقل می کند که گفت:

«پیامبر صلی الله علیه و آله به ابو ذر فرمود: تو را می بینم که زیاد حرف میزنی؛ پس چطور هستی زمانی که از مدینه تو را بیرون بکنند؟ گفت: به زمین مقدس می آیم. فرمود: پس چطور هستی وقتی که از آن تو را بیرون کنند؟ گفت: به مدینه می آیم. فرمود: پس چطور هستی وقتی که از آن بیرونت کنند؟ گفت: شمشیرم را بر میدارم و با آن پیکار می کنم. فرمود: نه، بلکه بشنو و اطاعت کن، اگرچه بنده ای سیاه باشد. [راوی] گوید: پس هنگامی که ابو ذر به سوی ربذه خارج شد، در آنجا غلام سیاهی برای عثمان یافت.»[1]

نکته اینکه مراسیل طاووس در نزد عامه، از جمله مرسل های معتبر هستند.[2]

---

[۱] مصنف عبد الرزاق ج ۲ ص ۳۸۱ ح ۳۷۸۴ عبد الرزاق عن معمر عن بن طاووس عن أبیه قال قال النبی صلی الله علیه و آله لأبی ذر ما لی أراک لقابقا کیف بک إذا أخرجوک من المدینة قال آتی الأرض المقدسة قال فکیف بک إذا أخرجوک منها قال آتی المدینة قال فکیف بک إذا أخرجوک منها قال آخذ سیفی فأضرب به قال فلا ولکن اسمع وأطع وإن کان عبدا أسود قال فلما خرج أبو ذر إلی الربذة وجد بها غلام لعثمان أسود

[۲] عبد الله بن یوسف الجدیع در تقسیم بندی اعتبار روایات مرسل تابعین، می نویسد:

« الطبقة الثانیة: أوساط التابعین، وهم الذین أدرکوا علی بن أبی طالب، ومن بقی حیا إلی عهده وبعیده من الصحابة، کحذیفة بن الیمان، وأبی موسی الأشعری، وأبی أیوب الأنصاری، وعمران بن حصین، وسعد بن أبی وقاص، وعائشة أم المؤمنین، وأبی هریرة، والبراء بن عازب، وعبد الله بن عمر، وعبد الله بن عباس، ووقع سماعهم من بعضهم. ومثال هؤلاء التابعین: الحسن البصری، ومحمد بن سیرین، وعطاء بن أبی رباح، وطاوس الیمانی، والقاسم بن محمد، وأبو سلمة بن عبد الرحمن، وعامر الشعبی، ومجاهد بن جبر فمراسیل هذه الطبقة صالحة تکتب ویعتبر بها.» **ترجمه:** طبقه دوم: تابعین طبقه متوسط و آن ها کسانی هستند که علی بن ابی طالب (ع) ... عائشه و .. را درک نموده اند و از بعضی از آنها حدیث شنیده اند. و مثال این تابعین: حسن بصری، .. ،طاووس یمانی، قاسم بن محمد، ... عامر شعبی و مجاهد بن جبر است. پس مرسل های این طبقه صلاحیت دارند، نوشته می شوند و معتبر هستند. تحریر علوم الحدیث، ج ۲ ص ۹۲۹-۹۳۰ سایت شامله

شمس الدین ذهبی نیز مراسیل این طبقه از تابعین را نیکو و بی اشکال دانسته است:

«فَمِن صِحاح المراسیل : مُرسَل سعید بن المسیب ... ونحوُ ذلک . فإنَّ المرسَل إذا صَحَّ إلی تابعی کبیر، فهو حُجَّة عند خلق من الفقهاء ... وإن صَحَّ الإسنادُ إلی تابعی متوسّط الطبقة، کمراسیل : مجاهد، وإبراهیم، والشعبی. فهو مُرسَل جید لا بأسَ به، یقَبلُه قومٌ ویرُدُّه آخَرون.» **ترجمه:** «از مرسل های صحیح: مرسل سعید بن مسیب ... و از این قبیل است. اگر سند حدیث مرسل تا

همین روایت با اسناد دیگر نیز نقل شده؛ چنانکه ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«احمد و ابو یعلی از ابی ذر روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود: "چکار میکنی زمانی که تو را از مسجد نبوی (مدینه) بیرون کنند؟ گفت: به شام می روم. فرمود: چکار میکنی زمانی که تو را از آن (شام) بیرون کنند؟ گفت: به مسجد نبوی (مدینه) باز می گردم. فرمود: چکار میکنی وقتی که تو را از آن بیرون کنند؟ گفت: با شمشیرم پیکار میکنم. فرمود: تو را بر چیزی بهتر از آن راهنمایی میکنم که به هدایت نزدیکتر است. فرمود: بشنو و اطاعت کن و هر کجا تو را راندند بپذیر". و احمد از طریق دیگر نیز این روایت را از ابو ذر نقل کرده است و صحیح این است که انکار ابو ذر بر سلاطین بود که مال و اموال را برای خودشان برمیداشتند و انفاقش نمی کردند.»[۱]

مطالب در مورد تبعید جناب ابوذر و به شهادت رساندنش توسط عثمان زیاد است که چون محل بحث ما در اینجا نیست، تنها به ذکر کلام ابن اثیر جزری اکتفا می کنیم:

«در این سال (سال ۳۰ هـ) ماجرای ابوذر اتفاق افتاد که معاویه وی را از شام دور کرده و به مدینه فرستاد؛ و در علت این کار مطالب بسیاری بود ؛ از جمله دشنام دادن معاویه به او و تهدید به قتل کردن وی و او را سوار بر شتری بدون محمل به مدینه فرستادن و او را به صورتی زشت از مدینه تبعید کردند که روایت آن درست نیست؛ اما اگر درست باشد، می توان در توجیه کار عثمان گفت که امام حق دارد که رعیت خویش را ادب نماید! و یا توجیهاتی دیگر؛ نه این که این کار عثمان را سبب اشکال گرفتن بر عثمان بدانیم که من نقل آن را دوست

تابعی بزرگی صحیح باشد، پس آن در نزد بسیاری از فقها حجت است ... و اگر سند روایت تا تابعی متوسط الطبقه صحیح باشد؛ مانند مرسل های مجاهد ، ابراهیم و شعبی، پس آن مرسل نیکویی است که اشکالی به آن نیست و گروهی قبولش میکنند و دیگران ردش می کنند. الموقظة فی علم مصطلح الحدیث ، ص ۳۸-۴۰ سایت شامله

[۱] فتح الباری ج ۳ ص ۲۷۵ در شرح ح ۱۳۴۱ ولأحمد وأبی یعلی من طریق أبی حرب بن أبی الأسود عن عمه عن أبی ذر أن النبی صلی الله علیه وآله قال له کیف تصنع إذا أخرجت منه أی المسجد النبوی قال آتی الشام قال کیف تصنع إذا أخرجت منها قال أعود إلیه أی المسجد قال کیف تصنع إذا أخرجت منه قال أضرب بسیفی قال أدلک علی ما هو خیر لک من ذلک وأقرب رشدا قال تسمع وتطیع وتنساق لهم حیث ساقوک وعند أحمد أیضا من طریق شهر بن حوشب عن أسماء بنت یزید عن أبی ذر نحوه والصحیح أن إنکار أبی ذر کان علی السلاطین الذین یأخذون المال لأنفسهم ولا ینفقونه فی وجهه

ندارم.»[۱]

تاریخ نیز گواهی می دهد که مردم نتوانستند بیش از پنج سال، حکومت امیرالمومنین ﴿ع﴾ را تاب بیاورند و سه جنگ پی در پی علیه ایشان به راه انداختند و در نهایت نیز بر سر حکومت، آن حضرت را به شهادت رساندند و این در حالی بود که مشتاقانه و مُصرّانه با حضرت بیعت کردند، اما بعد از رحلت رسول خدا ﴿ص﴾، آن حضرت یار و یاوری نداشتند و مردم حتی جواب سلام ایشان را نیز نمی دادند![۲] لذا روشن است که بهترین کار، صبر بود.

[۱] الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۱۰ وفی هذه السنة کان ما ذکر فی أمر أبی ذر وإشخاص معاویة إیاه من الشام إلی المدینة وقد ذکر فی سبب ذلک أمور کثیرة من سب معاویة إیاه وتهدیده بالقتل وحمله إلی المدینة من الشام بغیر وطاء ونفیه من المدینة علی الوجه الشنیع لا یصح النقل به ولو صح لکان ینبغی أن یعتذر عن عثمان فإن للإمام أن یؤدب رعیته وغیر ذلک من الأعذار لا أن یجعل ذلک سببا للطعن علیه کرهت ذکرها

[۲] صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۵۴۹ ح ۳۹۹۸ عایشه گوید: «وکان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس» **ترجمه:** « تا زمانی که فاطمه ﴿س﴾ زنده بود، علی (علیه السلام) دارای وجهه و آبرویی در نزد مردم بود. هنگامی که فاطمه سلام الله علیها وفات کرد، مردم از او رو برمی گرداندند.»

علت عدم قیام در کلام علوی

پاسخ این سؤال از زبان خود امیرالمومنین عليه‌السلام در کتب شیعه چنین آمده است:

«اشعث بن قیس که از سخن علی عليه‌السلام خشمگین بود گفت: ای پسر ابو طالب! چرا هنگامی که افرادی از تیم بن مرّة و بنی عدی بن کعب و پس از آنان بنو امیه با ابو بکر بیعت کردند، نجنگیدی و شمشیر نزدی؟ و از هنگامی که به عراق آمده‌ای، در هر سخن و خطبه‌ای که با ما داشته‌ای نبوده که در پایان آن پیش از به زیر آمدن از منبر نگویی که: «به خدا سوگند! من از خود مردم به آنان سزاوارترم، از پگاه درگذشت رسول خدا هماره به من ستم شده است» پس چرا در دفاع از حقت شمشیر نزدی؟!

علی (عليه‌السلام) فرمود: ای پسر قیس! گفتی و حال پاسخ را بشنو؛ این ترس و فرار از مرگ نبود که مرا از آن بازداشت، من بیش از هر کسی می‌دانم که آنچه نزد خداوند است برایم از دنیا و آنچه در آن است بهتر می‌باشد؛ ولی آنچه مرا از شمشیر کشیدن بازداشت وصیت و پیمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله با من بود. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مرا از آنچه امّت پس از حضرتش با من خواهند کرد خبر داده بود؛ بنا بر این هنگامی که کردار امت را با خود دیدم بیش از آنچه از پیش می‌دانستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفته بود، نبود. گفتم: ای رسول خدا! آنک که چنان شود چه وصیت و توصیه‌ای به من دارید؟ فرمود: «اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و اگر نیافتی دست نگهدار و خون خویش حفظ کن تا که برای برپایی دین و کتاب خدا و سنت من یارانی بیابی.»

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مرا خبر داد که به زودی امّت مرا رها خواهند کرد و با فردی جز من بیعت خواهند نمود و جز مرا پیروی خواهند کرد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مرا خبر داد که من نسبت به او مانند هارونم نسبت به موسی عليه‌السلام و اندکی پس از حضرتش سرنوشت امّت همانند هارون عليه‌السلام و پیروانش و گوساله و گوساله پرستان خواهد شد آنک که موسی به هارون عليهما‌السلام گفت: ای هارون! چرا هنگامی که دیدی گمراه شدند، از آنان جدا نشدی؟ آیا می‌خواستی مرا نافرمانی کنی؟! ﴿گفت: ای برادر! این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند» و گفت: ای برادر! مرا سرزنش مکن، ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل جدائی انداختی و وصیتم را بکار نبستی!﴾ یعنی هنگامی که موسی هارون را به جای خود بر آنان گمارد، به وی فرمود: اگر گمراه شدند و یارانی یافت با آنان جهاد کند و اگر نیافت دست نگهدارد و خون خویش را حفظ کند و پراکنده‌شان نسازد. و من ترسیدم که برادرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به من

چنین گوید که: چرا میان امت پراکندگی افکندی و وصیتم را به کار نبستی؟ به تو گفتم که اگر یارانی نیافتی دست نگهداری و خون خود و اهل بیت و پیروانت را حفظ کنی.

پس از درگذشت رسول خدا ﷺ مردم به ابو بکر روی آوردند و با وی بیعت کردند، در حالی که من سرگرم غسل و دفن رسول خدا بودم. سپس به قرآن پرداختم و با خود عهد بستم که جز برای انجام نماز ردایی برنگیرم و پای بیرون ننهم تا که قرآن را در کتابی گرد آورم و چنین کردم، سپس فاطمه را برداشتم و دست پسرانم حسن و حسین را گرفتم و به خانه یکایک مجاهدان بدر و پیشگامان در اسلام از مهاجران و انصار رفتم و آنان را در مورد حقّم به خدا سوگند دادم و آنان را به یاری خویش فراخواندم، از همهٔ آنان تنها چهار نفر به دعوتم پاسخ دادند؛ سلمان، ابو ذر، مقداد، و زبیر. از خاندانم نیز کسی نبود تا از من پشتیبانی کند؛ حمزه در نبرد احد کشته شده بود و جعفر در نبرد موته، من بودم و دو عامی تندخوی بدبخت ناتوان خوار؛ عباس و عقیل که تازه از کفر به اسلام روی آورده بودند. مردم مرا ناخوش داشتند و رها کردند، آن گونه که هارون به برادرش گفت، گفتم: ﴿ای برادر! همانا که این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند﴾ هارون برایم الگوی نیکویی است و عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم حجّت نیرومندی !

اشعث گفت: عثمان نیز چنین کرد! از مردم کمک خواست و آنان را به یاری خویش فراخواند، یارانی نیافت و دست نگهداشت تا که مظلوم کشته شد!

علی (علیه‌السلام) فرمود: وای بر تو ای پسر قیس! آنک که این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند، اگر به من می‌گفتند: «البته که تو را می‌کشیم»، آنان را از کشتن خویش باز می‌داشتم هر چند که یاوری جز خویش نمی‌یافتم، ولی گفتند: «اگر بیعت کنی از تو دست برداریم و گرامیت داریم و تو را به خویش نزدیک سازیم و برتریت دهیم و اگر بیعت نکنی تو را می‌کشیم» چون کسی را نیافتم، با آنان بیعت کردم و بیعت من با آنان، باطلشان را حق نمی‌کند و برای‌شان موجب حقی نمی‌شود.

اگر عثمان هنگامی که مردم به او گفتند: «خود را از خلافت خلع کن تا از تو دست برداریم»، خود را از خلافت خلع می‌کرد او را نمی‌کشتند، ولی عثمان گفت: «خودم را از خلافت خلع نمی‌کنم.» مردم گفتند: «پس ما هم تو را می‌کشیم» عثمان هم از آنان دست برداشت تا او را کشتند. به جانم سوگند اگر عثمان خود را از خلافت خلع می‌کرد برایش بهتر بود؛ چرا که خلافت را به ناحق گرفته بود و در آن بهره‌ای نداشت و چیزی را ادعا کرده بود که از او نبود و حق دیگری را گرفته بود...

اگر در آن روز که همهٔ بنو تیم بن مرّة با ابو بکر بیعت کردند، چهل نفر گوش به فرمان می‌یافتم حقا که با آنان جهاد می‌کردم و اما روزی که با عمر و عثمان بیعت کردند، چنین نمی‌کردم؛ چرا که من بیعت کرده بودم و فردی مانند من بیعت خویش را نمی‌شکند ...

ای پسر قیس! به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید سوگند! اگر در آن روز که دار و دسته تیم بن مرّة با ابو بکر بیعت کردند (که مرا به خاطر بیعت با او سرزنش می‌کنی) چهل نفر می‌یافتم که همه‌شان مانند آن چهار نفر آگاه می‌بودند، دست نمی‌دادم و با آنان می‌جنگیدم، ولی نفر پنجمی نیافتم؛ لذا خودداری کردم... وقتی مردم با ابو بکر بیعت کردند چهل مرد از مهاجران و انصار نزد من آمدند و با من بیعت کردند، زبیر در میان‌شان بود. به آنان دستور دادم که سحرگاهان سر تراشیده و سلاح برگرفته در خانه‌ام آماده باشند. از آنان کسی راست نگفت و به من وفا نکرد جز چهار نفر: سلمان، ابو ذر، مقداد و زبیر ...

ای پسر قیس! به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید سوگند! اگر آن چهل نفری که بیعت کردند به من وفادار می‌ماندند و سحرگاهان در خانه‌ام آماده می‌بودند، پیش از آن که بیعت ابو بکر بر گردنم باشد، با او به جهاد می‌پرداختم و بر اساس حکم خدا با او رفتار می‌کردم و اگر پیش از بیعت با عثمان نیز یارانی می‌یافتم با آنان جهاد می‌کردم و بر اساس حکم خدا با آنان رفتار می‌کردم؛ اما پس از بیعت من با آنان، راهی برای جهاد با آنان وجود نداشت.

اشعث گفت: به خدا سوگند! اگر واقعیت این گونه بوده که می‌گویی، همهٔ امت محمد ﷺ جز تو و پیروانت هلاک شده‌اند.

علی علیه‌السلام فرمود: ای پسر قیس! به خدا سوگند! آن گونه که می‌گویم حق با من است، و تنها دشمنان حربی و پیمان‌شکنان و حیله‌گران و منکران و معاندان از امّت محمّد ﷺ هلاک گشته‌اند؛ اما هر کس که به توحید دست آویخته و به نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله و دین اسلام اقرار کرده و از صف ملّت ابراهیم (علیه‌السلام) خارج نشده و علیه ما ستمکاران را یاری نکرده و با ما دشمنی نورزیده ولی در امر خلافت دچار تردید شده و اهل آن را نشناخته و ولایت ما را نیز نشناخته و با ما دشمنی نورزیده، این فرد مسلمان مستضعفی است که امید رحمت خدا بر او می‌رود و باید که از گناهانش بیمناک باشد.»[1]

---

[۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲ ح ۱۲

فهرست منابع و مآخذ

جهت سهولت دستیابی به مصادر، آن ها را طبقه بندی کردیم؛ بدین شکل که در اولویت اول از برنامه ی الجامع الکبیر استناد دهی کرده ایم و اگر کتاب مورد استناد ما در آن برنامه نبود، از سایت رسمی مکتبه شامله و اگر در آنجا نیز نبود، از نسخه ی الکترونیکی پی دی اف استفاده کرده ایم. در پاره ای از موارد نیز از منابع متفرقه استفاده کرده ایم که آن ها را در قسمت منابع متفرقه ذکر کرده ایم.

متفرقه:

۱. القرآن الکریم، با ترجمه های سایت: http://tanzil.net
۲. برنامه الجامع الکبیر لکتب التراث العربی والاسلامی ؛ مرکز التراث للبرمجیات ؛ الأردن - عمان
۳. سایت برنامه ی شامله به آدرس: http://www.shamela.ws
۴. برنامه ی جوامع الکلم متعلق به سایت اسلام وب: http://gk.islamweb.net
۵. سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج) به آدرس: https://www.valiasr-aj.com/
۶. سایت مکتبة اهل البیت به آدرس: https://www.ablibrary.net
۷. نهج البلاغة لامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام المؤلف: السید محمد بن الحسین بن موسی یلقب بالشریف الرضی (ت ٤٠٦ هـ)
۸. الصحیفة الکاملة السجادیة، الامام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام ، با ترجمه ی شیخ حسین انصاریان

۹. نقد کتاب اصول المذهب الشیعة المؤلف: السید محمد الحسینی القزوینی / سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف
۱۰. جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام، المؤلف: آیت الله السید علی الحسینی المیلانی
۱۱. پیام قرآن، مؤلف: آیت الله ناصر مکارم شیرازی
۱۲. تفسیر نمونه، مؤلف: آیت الله ناصر مکارم شیرازی
۱۳. تذکرة الخواص، المؤلف: یوسف بن قزغلی بن عبد الله الحنفی سبط بن الجوزی (ت ٦٥٤ هـ) الناشر: منشورات الشریف الرضی / سایت مکتبة اهل البیت
۱۴. ینابیع المودة لذوی القربی تألیف : سلیمان بن إبراهیم القندوزی الحنفی تحقیق : سید علی جمال أشرف الحسینی الناشر : دار الأسوة للطباعة والنشر المطبعة : أسوة الطبعة : الأولی تاریخ النشر : ١٤١٦ هـ . ق / سایت مکتبة اهل البیت
۱۵. مقتل الحسین علیه السلام المؤلف: موفق بن احمد الخوارزمی (ت ٥٦٨ هـ) تحقیق: الشیخ محمد السماوی الناشر: انوار الهدی ، الطبعة الثانیة، سنة ١٣٨١ش -١٤٢٣ق / سایت مکتبة اهل البیت
۱۶. المناقب تألیف: الموفق بن أحمد بن محمد المکی الخوارزمی المتوفی سنة ٥٦٨ هـ تحقیق: الشیخ مالک المحمودی ؛ طبع ونشر: مؤسسة النشر الإسلامی الطبعة: الثانیة ١٤١١ هـ ق/ سایت مکتبة اهل البیت
۱۷. تحفه اثنا عشریه، مولف: عبد العزیز دهلوی (ت ١٢٣٩ هـ) / سایت ویکی نبشته
۱۸. تحفه اثنا عشریه، نویسنده: شاه عبد العزیز دهلوی ، تاریخ انتشار: دی ١٣٩٤ شمسی / سایت کتابخانه عقیده
۱۹. معانی الاخبار (ترجمه)، مولف: محمد بن علی ابن بابویه معروف به شیخ صدوق، مترجم: عبدالعلی محمدی شاهرودی
۲۰. تاریخ سیاسی صدر اسلام، ترجمهٔ کتاب سلیم. نویسنده: سلیم بن قیس هلالی. مترجم: محمود رضا افتخار زاده
۲۱. النوافح العطرة فی الأحادیث المشتهرة المؤلف: محمد بن أحمد بن جار الله الصفدی الیمنی المشرف: محمد بن أحمد الیمنی المحقق المترجم: محمد عبدالقادر عطا الناشر: مؤسسة الکتب الثقافیة - بیروت الطبعة: الأولی سنة الطبع: ١٤١٢هـ (گوگل بوک)

۲۲. الکافی، المؤلف: محمد بن یعقوب الکلینی الناشر: دار الکتب الاسلامیة مرتضی آخوندی تهران - بازار سلطانی ؛ الطبعة الثالثة ۱۳۸۸ هـ / سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

۲۳. مناقب آل ابی طالب المؤلف: ابن شهر اشوب مشیر الدین أبی عبد الله محمد بن علی بن شهر اشوب المازندرانی الناشر: المطبعة الحیدریة - النجف ؛ ۱۳۷۶ هـ - ۱۹۵۶ م / سایت کتابخانه مدرسه فقاهت

پی دی اف:

۲۴. عنوان الکتاب: صحیح سنن ابن ماجه (سنن ابن ماجة) المؤلف: ابن ماجه / الألبانی المحقق: محمد ناصر الدین الألبانی الناشر: مکتبة المعارف سنة النشر: ۱۴۱۷ - ۱۹۹۷رقم الطبعة: ۱ / بر مبنای نسخه ی پی دی اف

۲۵. عنوان الکتاب: المسند (تحقیق: أحمد شاکر - حمزة الزین) المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: أحمد شاکر - حمزة الزین الناشر: دار الحدیث سنة النشر: ۱۴۱۶ - ۱۹۹۵ عدد المجلدات: ۲۰ رقم الطبعة: الأولی / بر مبنای پی دی اف

۲۶. عنوان الکتاب: فضائل الصحابة (ط. جامعة أم القری) المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: وصی الله بن محمد عباس الناشر: جامعة أم القری سنة النشر: ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ عدد المجلدات: ۲ رقم الطبعة: ۱ / بر مبنای پی دی اف

۲۷. عنوان الکتاب: خصائص أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب کرم الله وجهه وبذیله کتاب الحلی بتخریج خصائص علی المؤلف: أحمد بن شعیب النسائی أبو عبد الرحمن المحقق: أبو إسحاق الحوینی الناشر: دار الکتاب العربی سنة النشر: ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ عدد المجلدات: ۱ رقم الطبعة: ۱ / پی دی اف

۲۸. کفایة الطالب و یلیه البیان فی أخبار صاحب الزمان المؤلف: فخر الدین محمد بن یوسف کنجی (ت ۶۵۸ هـ) الناشر: دار إحیاء تراث أهل البیت (علیهم السلام) طهران - ایران الطبعة الثالثة : ۱۴۰۴ هجـ. ۱۳۶۲ ش / پی دی اف

۲۹. جواهر العقدین المؤلف: نور الدین السمهودی (ت ۹۱۱ هـ) الناشر: وزارة الأوقاف الشوؤن الدینیة العراق مطبعة العانی بغداد ۱۴۰۷ هـ / پی دی اف

۳۰. شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی المؤلف: عبید الله بن عبد الله الحاکم الحسکانی تحقیق: محمد باقر المحمودی الناشر: موسسة الأعلمی للمطبوعات ، بیروت ، ۱۴۳۱ هـ الطبعة الثانیة / پی دی اف

۳۱. المعجم المشتمل على ذكر أسماء شيوخ الأئمة النبل المؤلف: أبى القاسم على بن الحسن بن هبة الله الشافعى المعروف بابن عساكر المحقق / المترجم: وفاء تقى الدين ، الناشر: دار البشائر – دمشق الطبعة: الأولى سنة الطبع: ١٤٢١هـ / پى دى اف

۳۲. عنوان الكتاب: أخبار المدينة النبوية، وبهامشه: الكلمات المفيدة على أخبار المدينة المؤلف: عمر بن شبه النميرى البصرى أبو زيد (ت ٢٦٢ هـ) المحقق: عبد الله بن محمد بن أحمد الدويش الناشر: دار العليان سنة النشر: ١٤١١ – ١٩٩٠ عدد المجلدات: ٤ رقم الطبعة: ١ / پى دى اف

۳۳. أرجح المطالب فى عد مناقب اسد الله الغالب المؤلف: عبد الله الامرتسرى دار النشر : حق برادرز – لاهور – باكستان ، ١٣١٤ هـ – ١٨٩٩ م ، الطبعة الأولى / پى دى اف

۳۴. الكافى الشاف فى تخريج احاديث الكشاف ، المؤلف: ابن حجر العسقلانى ؛ مخطوط

۳۵. قرائة راشدة لكتاب نهج البلاغة، المؤلف: عبدالرحمن بن عبدالله الجميعان، مراجعه و تنقيح: مركز البحوث و الدراسات بالمبرة، دار النشر: موسسة مبرّة الآل والأصحاب – الكويت؛ الطبعة الثانية ١٤٢٧ هـ – ٢٠٠٦ م / پى دى اف

۳۶. در السحابة ، المؤلف: محمد بن على الشوكانى المحقق: الدكتور حسين بن عبدالله العمرى ؛ دار الفكر دمشق ؛ الطبعة الأولى ١٤٠٤ هـ – ١٩٨٤ م / پى دى اف

۳۷. مختصر كتاب البلدان ، اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن محمد بن إسحاق ابن إبراهيم الهمذانى الشهير بابن الفقيه (ت ١١١١هـ) ، دار النشر : مطبع بريل -ليدن المحروسه -١٣٠٢ هـ /١٨٨٥م ، تحقيق : M.J. De Goeje/ پى دى اف

۳۸. مجموعة الرسائل اليمنيه ، الرسالة الثانى : العقد الثمين فى اثبات وصاية أميرالمؤمنين المؤلف: محمد بن على الشوكانى الناشر: ادارة الطباعة المنيريّة لصحابها ومديرها محمد منير الدمشقى ، طبع بالقاهرة سنة ١٣٤٨ هـ / پى دى اف

۳۹. صحيح مسلم مع شرحه المسمى « اكمال اكمال المعلم » للامام ابى عبدالله محمد بن خلفه الوشتانى الابّى المالكى المتوفى سنه ٨٢٧ هـ و شرحه المسمى « مكمّل اكمال الاكمال » للامام ابى عبدالله محمد بن محمد بن يوسف السّنوسى الحسينى المتوفى سنه ٨٩٥ هـ ، دار النشر : دارالكتب العلميه – بيروت / پى دى اف

۴۰. مطالب السؤول فى مناقب آل الرسول ، المؤلف: كمال الدين محمد بن طلحة (ت ٦٥٢ هـ) طبع

باشراف: السید عبد العزیز الطباطبایی الناشر: موسسة البلاغ / پی دی اف
٤١. الأربعین فی أصول الدین ، المؤلف: فخر الدین محمد بن عمر البکری الرازی (ت ٦٠٦ هـ) الناشر: مکتبة الکلیات الأزهریة – القاهره ، سنة نشر: ١٩٨٦ م ، الطبعة الأولی / پی دی اف
٤٢. عنوان الکتاب: فیض القدیر شرح الجامع الصغیر (ط. التجاریة) المؤلف: محمد عبد الرؤوف المناوی الناشر: دار المعرفة (مصورا عن طبعة المکتبة التجاریة الکبری ١٣٥٧هـ) سنة النشر: ١٣٩١ – ١٩٧٢ عدد المجلدات: ٦
٤٣. فروغ جاویدان تألیف: علامه شبلی نعمانی و علامه سید سلیمان ندوی، ترجمه: ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی / فایل الکترونیکی سایت کتابخانه عقیده
٤٤. عنوان الکتاب: السنة المؤلف: أحمد بن عمرو بن أبی عاصم أبو بکر المحقق: باسم بن فیصل الجوابرة الناشر: دار الصمیعی سنة النشر: ١٤١٩ هـ – ١٩٩٨ م
٤٥. قواعد اصول الحدیث المؤلف: الدکتور أحمد عمر هاشم الناشر: دار الکتاب العربی – بیروت الطبعة: ١٤٠٤ هـ – ١٩٨٤ م
٤٦. التفهیمات الإلهیة، ج٢، ص٢٢، المؤلف: الدهلوی، الإمام أحمد المعروف بشاه ولی الله ابن عبد الرحیم (المتوفی ١١٧٦هـ)، الناشر: المجلس العلمی، ١٣٥٥ هـ
٤٧. عنوان الکتاب: أخبار المدینة النبویة، وبهامشه: الکلمات المفیدة علی أخبار المدینة المؤلف: عمر بن شبه النمیري البصري أبو زید المحقق: عبد الله بن محمد بن أحمد الدویش الناشر: دار العلیان سنة النشر: ١٤١١ - ١٩٩٠
٤٨. إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، المؤلف: الامام المحدث الشاه ولی الله الدهلوی (ت ١١٧٦ هـ)، تعریب: فیروز اختر الندوی، الناشر: دار القلم، دمشق، الطبعة الاولی، ١٤٣٤ هـ = ٢٠١٣ م
٤٩.

سایت المکتبة الشاملة:

٥٠. الکتاب: مجموع فتاوی ورسائل فضیلة الشیخ محمد بن صالح العثیمین المؤلف: محمد بن صالح بن محمد العثیمین (المتوفی: ١٤٢١هـ) جمع وترتیب: فهد بن ناصر بن إبراهیم السلیمان الناشر: دار الوطن – دار الثریا الطبعة: الأخیرة – ١٤١٣ هـ عدد الأجزاء: ٢٦

٥١. الكتاب: أسباب نزول القرآن المؤلف: أبو الحسن على بن أحمد بن محمد بن على الواحدى، النيسابورى، الشافعى (المتوفى: ٤٦٨هـ) المحقق: عصام بن عبد المحسن الحميدان الناشر: دار الإصلاح – الدمام الطبعة: الثانية، ١٤١٢ هـ – ١٩٩٢ م

٥٢. الكتاب: إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل المؤلف: محمد ناصر الدين الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) إشراف: زهير الشاويش الناشر: المكتب الإسلامى – بيروت الطبعة: الثانية ١٤٠٥ هـ – ١٩٨٥م عدد الأجزاء: ٩ (٨ ومجلد للفهارس)

٥٣. الكتاب: الموقظة فى علم مصطلح الحديث المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايماز الذهبى (المتوفى: ٧٤٨هـ) اعتنى به: عبد الفتاح أبو غُدّة الناشر: مكتبة المطبوعات الإسلامية بحلب الطبعة: الثانية، ١٤١٢ هـ عدد الأجزاء: ١

٥٤. الكتاب: فتحُ البيان فى مقاصد القرآن المؤلف: أبو الطيب محمد صديق خان بن حسن بن على ابن لطف الله الحسينى البخارى القِنَّوجى (المتوفى: ١٣٠٧هـ) عنى بطبعهِ وقدّم له وراجعه: خادم العلم عَبد الله بن إبراهيم الأنصَارى الناشر: المَكتبة العصرية للطبَاعة والنّشْر، صَيدَا – بَيروت عام النشر: ١٤١٢ هـ – ١٩٩٢ م عدد الأجزاء: ١٥

٥٥. الكتاب: سلسلة الأحاديث الصحيحة وشىء من فقهها وفوائدها المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتى بن آدم، الأشقودرى الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض الطبعة: الأولى، (لمكتبة المعارف) عدد الأجزاء: ٦ عام النشر: جـ ١ – ٤: ١٤١٥ هـ – ١٩٩٥ م جـ ٦: ١٤١٦ هـ – ١٩٩٦ م جـ ٧: ١٤٢٢ هـ – ٢٠٠٢ م

٥٦. الكتاب: صحيح الجامع الصغير وزياداته المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتى بن آدم، الأشقودرى الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) الناشر: المكتب الإسلامى

٥٧. الكتاب: مسند أبى يعلى المؤلف: أبو يعلى أحمد بن على بن المثُنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمى، الموصلى (المتوفى: ٣٠٧هـ) المحقق: حسين سليم أسد الناشر: دار المأمون للتراث – دمشق الطبعة: الأولى، ١٤٠٤ – ١٩٨٤ عدد الأجزاء: ١٣

٥٨. الكتاب: إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة المؤلف: أبو العباس شهاب الدين أحمد بن أبى بكر بن إسماعيل بن سليم بن قايماز بن عثمان البوصيرى الكنانى الشافعى (المتوفى: ٨٤٠هـ) تقديم: فضيلة الشيخ الدكتور أحمد معبد عبد الكريم المحقق: دار المشكاة للبحث العلمى بإشراف أبو تميم ياسر

بن إبراهيم دار النشر: دار الوطن للنشر، الرياض الطبعة: الأولى، ۱٤۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م عدد الأجزاء: ۹ (۸ ومجلد فهارس)

۵۹. الكتاب: حاشية السندى على سنن ابن ماجه = كفاية الحاجة فى شرح سنن ابن ماجه المؤلف: محمد بن عبد الهادى التتوى، أبو الحسن، نور الدين السندى (المتوفى: ۱۱۳۸هـ) الناشر: دار الجيل - بيروت، بدون طبعة

۶۰. الكتاب: مسند الإمام أحمد بن حنبل المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيبانى (المتوفى: ۲٤۱هـ) المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركى الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ۱٤۲۱ هـ - ۲۰۰۱ م

۶۱. الكتاب: الأعلام المؤلف: خير الدين بن محمود بن محمد بن على بن فارس، الزركلى الدمشقى (المتوفى: ۱۳۹٦هـ) الناشر: دار العلم للملايين الطبعة: الخامسة عشر - أيار / مايو ۲۰۰۲ م

۶۲. الكتاب: الأخبار الموفقيات للزبير بن بكار المؤلف: الزبير بن بكار بن عبد الله القرشى الأسدى المكى (المتوفى: ۲۵٦هـ) تحقيق: سامى مكى العانى الناشر: عالم الكتب - بيروت الطبعة: الثانية، ۱٤۱٦هـ-۱۹۹٦م

۶۳. الكتاب: إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل المؤلف: محمد ناصر الدين الألبانى (المتوفى: ۱٤۲۰هـ) إشراف: زهير الشاويش الناشر: المكتب الإسلامى - بيروت الطبعة: الثانية ۱٤۰۵ هـ - ۱۹۸۵م عدد الأجزاء: ۹ (۸ ومجلد للفهارس)

۶۴. الكتاب: التفسير المظهرى المؤلف: المظهرى، محمد ثناء الله المحقق: غلام نبى التونسى الناشر: مكتبة الرشدية - الباكستان الطبعة: ۱٤۱۲ هـ

۶۵. الكتاب: صحيح وضعيف سنن الترمذى المؤلف: محمد ناصر الدين الألبانى (المتوفى: ۱٤۲۰هـ) مصدر الكتاب: برنامج منظومة التحقيقات الحديثية - المجانى - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندرية

۶۶. الكتاب: مناقب أمير المؤمنين على بن أبى طالب رضى الله عنه المؤلف: على بن محمد بن محمد بن الطيب بن أبى يعلى بن الجلابى، أبو الحسن الواسطى المالكى، المعروف بابن المغازلى (المتوفى: ٤۸۳هـ) المحقق: أبو عبد الرحمن تركى بن عبد الله الوادعى الناشر: دار الآثار - صنعاء الطبعة: الأولى ۱٤۲٤ هـ - ۲۰۰۳ م

٦٧. الكتاب: إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى المؤلف: أحمد بن محمد بن أبى بكر بن عبد الملك القسطلانى القتيبى المصرى، أبو العباس، شهاب الدين (المتوفى: ٩٢٣هـ) الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية، مصر الطبعة: السابعة، ١٣٢٣ هـ

٦٨. مجموعة رسائل الإمام الغزالى ؛ سرّ العالمين وكشف ما فى الدارين المؤلف: ابو حامد الغزالى الناشر: دار الفكر - بيروت ، الطبعة: الأولى / ١٤١٦ هـ / بر مبناى فايل سايت شامله

٦٩. الكتاب: سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ فى الأمة المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتى بن آدم، الأشقودرى الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) دار النشر: دار المعارف، الرياض - المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ١٤١٢ هـ / ١٩٩٢ م

٧٠. الكتاب: شرح الطيبى على مشكاة المصابيح المسمى بـ (الكاشف عن حقائق السنن) المؤلف: شرف الدين الحسين بن عبد الله الطيبى (٧٤٣هـ) المحقق: د. عبد الحميد هنداوى الناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز (مكة المكرمة - الرياض) الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٧ م

٧١. الكتاب: الإكليل فى استنباط التنزيل المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى: ٩١١هـ) تحقيق: سيف الدين عبد القادر الكاتب دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م

٧٢. الكتاب: شرح سنن أبى داود المؤلف: عبد المحسن بن حمد بن عبد المحسن بن عبد الله بن حمد العباد البدر مصدر الكتاب: دروس صوتية قام بتفريغها موقع الشبكة الإسلامية
http://www.islamweb.net

٧٣. الكتاب: جامع البيان فى تأويل القرآن المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملى، أبو جعفر الطبرى (المتوفى: ٣١٠هـ) المحقق: أحمد محمد شاكر الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م

٧۴. الكتاب: غرائب القرآن ورغائب الفرقان المؤلف: نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين القمى النيسابورى (المتوفى: ٨٥٠هـ) المحقق: الشيخ زكريا عميرات الناشر: دار الكتب العلميه - بيروت الطبعة: الأولى - ١٤١٦ هـ

٧٥. الكتاب: إجمال الإصابة فى أقوال الصحابة المؤلف: صلاح الدين أبو سعيد خليل بن كيكلدى بن عبد الله الدمشقى العلائى (المتوفى: ٧٦١هـ) المحقق: د. محمد سليمان الأشقر الناشر: جمعية إحياء

التراث الإسلامى – الكويت الطبعة: الأولى، ١٤٠٧

٧٦. الکتاب: حاشية السندى على سنن ابن ماجه = كفاية الحاجة فى شرح سنن ابن ماجه المؤلف: محمد بن عبد الهادى التتوى، أبو الحسن، نور الدين السندى (المتوفى: ١١٣٨هـ) الناشر: دار الجيل – بيروت، بدون طبعة (نفس صفحات دار الفكر، الطبعة – الثانية)

٧٧. شرح العقيده الواسطيه المؤلف: محمد بن صالح بن محمد العثيمين (المتوفى: ١٤٢١ هـ) خرج أحاديثه وأعتنى به: سعد بن فواز الصميل الناشر: دار ابن الجوزى للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية الطبعة: السادسة، ١٤٢١ هـ

٧٨. الكتاب: أَنِيسُ السَّارى فى تخريج وَتحقيق الأحاديث التى ذكرها الحَافظ ابن حَجر العسقلانى فى فَتح البَارى المؤلف: أبو حذيفة، نبيل بن منصور بن يعقوب بن سلطان البصارة الكويتى المحقق: نبيل بن مَنصور بن يعقوب البصارة الناشر: مؤسَّسَة السَّماحة، مؤسَّسَة الريان، بيروت – لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٦ هـ – ٢٠٠٥ م

٧٩. الكتاب: سنن أبى داود المؤلف: أبو داود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو الأزدى السِّجِسْتانى (المتوفى: ٢٧٥هـ) المحقق: محمد محيى الدين عبد الحميد الناشر: المكتبة العصرية، صيدا - بيروت

٨٠. الكتاب: الهداية إلى بلوغ النهاية فى علم معانى القرآن وتفسيره، وأحكامه، وجمل من فنون علومه المؤلف: أبو محمد مكى بن أبى طالب حَمّوش بن محمد بن مختار القيسى القيروانى ثم الأندلسى القرطبى المالكى (المتوفى: ٤٣٧هـ) المحقق: مجموعة رسائل جامعية بكلية الدراسات العليا والبحث العلمى – جامعة الشارقة، بإشراف أ. د: الشاهد البوشيخى الناشر: مجموعة بحوث الكتاب والسنة – كلية الشريعة والدراسات الإسلامية – جامعة الشارقة الطبعة: الأولى، ١٤٢٩ هـ – ٢٠٠٨ م

٨١. الكتاب: كتاب السنة (ومعه ظلال الجنة فى تخريج السنة بقلم: محمد ناصر الدين الألبانى) المؤلف: أبو بكر بن أبى عاصم وهو أحمد بن عمرو بن الضحاك بن مخلد الشيبانى (المتوفى: ٢٨٧هـ) الناشر: المكتب الإسلامى الطبعة: الطبعة الأولى، ١٤٠٠هـ/ ١٩٨٠م

٨٢. عنوان الكتاب: فضل المنعم فى شرح صحيح مسلم المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن عطاء الله بن محمد الهروى الحنفى ثم الشافعى المحقق: لجنة مختصة من المحققين سنة النشر: ١٤٣٣ - ٢٠١٢ رقم الطبعة: ١

۸۳. عنوان الكتاب: صحيح سنن النسائى المؤلف: أحمد بن شعيب بن على النسائى أبو عبد الرحمن / الألبانى المحقق: محمد ناصر الدين الألبانى الناشر: مكتبة المعارف سنة النشر: ۱٤۱۹ - ۱۹۹۹ رقم الطبعة: ۱

۸٤. الكتاب: التفسير المنير فى العقيدة والشريعة والمنهج المؤلف: د وهبة بن مصطفى الزحيلى الناشر: دار الفكر المعاصر – دمشق الطبعة: الثانية، ١٤١٨ هـ

۸۵. الكتاب: فتحُ البيان فى مقاصد القرآن المؤلف: أبو الطيب محمد صديق خان بن حسن بن على ابن لطف الله الحسينى البخارى القِنَّوجى (المتوفى: ١٣٠٧هـ) عنى بطبعهِ وقدّم له وراجعه: خادم العلم عَبد الله بن إبراهيم الأنصَارى الناشر: المَكتبة العصرية للطبَاعة والنّشْر، صَيدَا – بَيروت عام النشر: ١٤١٢ هـ – ١٩٩٢ م عدد الأجزاء: ١٥

۸۶. الكتاب: الفتح الربانى من فتاوى الإمام الشوكانى المؤلف: محمد بن على بن محمد بن عبد الله الشوكانى اليمنى (المتوفى: ١٢٥٠هـ) حققه ورتبه: أبو مصعب «محمد صبحى» بن حسن حلاق الناشر: مكتبة الجيل الجديد، صنعاء - اليمن

۸۷. الكتاب: منهج الإمام أحمد فى إعلال الأحاديث المؤلف: بشير على عمر الناشر: وقف السلام الطبعة: الأولى ١٤٢٥ هـ – ٢٠٠٥ مـ

۸۸. الكتاب: سنن الترمذى المؤلف: محمد بن عيسى بن سَوْرة بن موسى بن الضحاك، الترمذى، أبو عيسى (المتوفى: ٢٧٩هـ) تحقيق وتعليق: أحمد محمد شاكر (جـ ١، ٢) ومحمد فؤاد عبد الباقى (جـ ٣) وإبراهيم عطوة عوض المدرس فى الأزهر الشريف (جـ ٤، ٥) الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبى – مصر الطبعة: الثانية، ١٣٩٥ هـ – ١٩٧٥ م

الجامع الكبير:

۸۹. التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب اسم المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر التميمى الرازى الشافعى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤٢١هـ – ٢٠٠٠م ، الطبعة : الأولى

۹۰. الكشاف عن حقائق التنزيل وعيون الأقاويل فى وجوه التأويل اسم المؤلف: أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشرى الخوارزمى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى – بيروت ، تحقيق : عبد الرزاق المهدى

۹۱. المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز اسم المؤلف: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عطية الأندلسى

، دار النشر : دار الكتب العلمية – لبنان – ۱٤۱۳هـ- ۱۹۹۳م ، الطبعة : الاولى ، تحقيق : عبد السلام عبد الشافى محمد

۹۲. تفسير القرآن اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن إدريس الرازى ، دار النشر : المكتبة العصرية – صيدا ، تحقيق : أسعد محمد الطيب

۹۳. تفسير القرآن العظيم اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى أبو الفداء ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ۱٤۰۱

۹۴. تفسير البغوى اسم المؤلف: البغوى ، دار النشر : دار المعرفة – بيروت ، تحقيق : خالد عبد الرحمن العک

۹۵. تفسير البيضاوى اسم المؤلف: البيضاوى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت

۹۶. تفسير الجلالين اسم المؤلف: محمد بن أحمد + عبدالرحمن بن أبى بكر المحلى + السيوطى ، دار النشر : دار الحديث – القاهرة ، الطبعة : الأولى

۹۷. تفسير القرآن اسم المؤلف: أبو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السمعانى ، دار النشر : دار الوطن – الرياض – السعودية – ۱٤۱۸هـ- ۱۹۹۷م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : ياسر بن إبراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم

۹۸. جامع البيان عن تأويل آى القرآن اسم المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبرى أبو جعفر ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ۱٤۰۵

۹۹. الجامع لأحكام القرآن اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصارى القرطبى ، دار النشر : دار الشعب – القاهرة

۱۰۰.تفسير النسفى اسم المؤلف: النسفى ، دار النشر :

۱۰۱.روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى اسم المؤلف: العلامة أبى الفضل شهاب الدين السيد محمود الألوسى البغدادى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى – بيروت

۱۰۲.زاد المسير فى علم التفسير اسم المؤلف: عبد الرحمن بن على بن محمد الجوزى ، دار النشر : المكتب الإسلامى – بيروت – ۱٤۰٤ ، الطبعة : الثالثة

۱۰۳.فتح القدير الجامع بين فنى الرواية والدراية من علم التفسير اسم المؤلف: محمد بن على بن محمد الشوكانى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت

۱۰۴.کتب ورسائل وفتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیة اسم المؤلف: أحمد عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی أبو العباس ، دار النشر : مکتبة ابن تیمیة ، الطبعة : الثانیة ، تحقیق : عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمی النجدی

۱۰۵.أحکام القرآن اسم المؤلف: أحمد بن علی الرازی الجصاص أبو بکر ، دار النشر : دار إحیاء التراث العربی – بیروت – ۱٤۰۵ ، تحقیق : محمد الصادق قمحاوی

۱۰۶.تفسیر البحر المحیط اسم المؤلف: محمد بن یوسف الشهیر بأبی حیان الأندلسی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – لبنان/ بیروت – ۱٤۲۲هـ –۲۰۰۱م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : الشیخ عادل أحمد عبد الموجود – الشیخ علی محمد معوض، شارک فی التحقیق ۱) د.زکریا عبد المجید النوقی ۲) د.أحمد النجولی الجمل

۱۰۷.الکشف والبیان (تفسیر الثعلبی) اسم المؤلف: أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهیم الثعلبی النیسابوری ، دار النشر : دار إحیاء التراث العربی – بیروت – لبنان – ۱٤۲۲هـ–۲۰۰۲م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : الإمام أبی محمد بن عاشور ، مراجعة وتدقیق الأستاذ نظیر الساعدی

۱۰۸.النکت والعیون (تفسیر الماوردی) اسم المؤلف: أبو الحسن علی بن محمد بن حبیب الماوردی البصری ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت / لبنان – لا یوجد ، الطبعة : لا یوجد ، تحقیق : السید ابن عبد المقصود بن عبد الرحیم

۱۰۹.تفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل اسم المؤلف: علاء الدین علی بن محمد بن إبراهیم البغدادی الشهیر بالخازن ، دار النشر : دار الفکر – بیروت / لبنان – ۱۳۹۹هـ /۱۹۷۹م ، الطبعة : بدون ، تحقیق : بدون

۱۱۰.اللباب فی علوم الکتاب اسم المؤلف: أبو حفص عمر بن علی ابن عادل الدمشقی الحنبلی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت / لبنان – ۱٤۱۹ هـ –۱۹۹۸م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : الشیخ عادل أحمد عبد الموجود والشیخ علی محمد معوض

۱۱۱.تفسیر غرائب القرآن ورغائب الفرقان اسم المؤلف: نظام الدین الحسن بن محمد بن حسین القمی النیسابوری ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت / لبنان – ۱٤۱٦هـ – ۱۹۹٦م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : الشیخ زکریا عمیران

۱۱۲.الإتقان فی علوم القرآن اسم المؤلف: جلال الدین عبد الرحمن السیوطی ، دار النشر : دار الفکر –

لبنان – ١٤١٦هـ– ١٩٩٦م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : سعيد المندوب

۱۱۳.البرهان فی علوم القرآن اسم المؤلف: محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشی أبو عبد الله ، دار النشر : دار المعرفة – بيروت – ١٣٩١ ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم

۱۱۴.لباب النقول فی أسباب النزول اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبی بكر بن محمد السيوطی أبو الفضل ، دار النشر : دار إحياء العلوم - بيروت

۱۱۵.الجامع الصحيح المختصر اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاری الجعفی ، دار النشر : دار ابن كثير ، اليمامة – بيروت – ١٤٠٧ – ١٩٨٧ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفی ديب البغا

۱۱۶.صحيح مسلم اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيری النيسابوری ، دار النشر : دار إحياء التراث العربی – بيروت ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقی

۱۱۷.الأحاديث المختارة اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن أحمد الحنبلی المقدسی ، دار النشر : مكتبة النهضة الحديثة – مكة المكرمة – ١٤١٠ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الملك بن عبد الله بن دهيش

۱۱۸.المستدرک علی الصحيحين اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوری ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١١هـ – ١٩٩٠م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : مصطفی عبد القادر عطا

۱۱۹.صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمی البستی ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – بيروت – ١٤١٤ – ١٩٩٣ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط

۱۲۰.صحيح ابن خزيمة اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن خزيمة أبو بكر السلمی النيسابوری ، دار النشر : المكتب الإسلامی – بيروت – ١٣٩٠ – ١٩٧٠ ، تحقيق : د. محمد مصطفی الأعظمی

۱۲۱.موارد الظمآن إلی زوائد ابن حبان اسم المؤلف: علی بن أبی بكر الهيثمی أبو الحسن ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت ، تحقيق : محمد عبد الرزاق حمزة

۱۲۲.السنن الكبری اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائی ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١١ – ١٩٩١ ، الطبعة : الأولی ، تحقيق : د.عبد الغفار سليمان البنداری ، سيد كسروی حسن

۱۲۳.سنن أبی داود اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستانی الأزدی ، دار النشر : دار الفكر –

– ، تحقيق : محمد محيى الدين عبد الحميد
۱۲۴.سنن ابن ماجه اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبدالله القزوينى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – – ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقى
۱۲۵.سنن البيهقى الكبرى اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن على بن موسى أبو بكر البيهقى ، دار النشر : مكتبة دار الباز – مكة المكرمة – ١٤١٤ – ١٩٩٤ ، تحقيق : محمد عبد القادر عطا
۱۲۶.الجامع الصحيح سنن الترمذى اسم المؤلف: محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذى السلمى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى – بيروت – – ، تحقيق : أحمد محمد شاكر وآخرون
۱۲۷.سنن الدارقطنى اسم المؤلف: على بن عمر أبو الحسن الدارقطنى البغدادى ، دار النشر : دار المعرفة – بيروت – ١٣٨٦ – ١٩٦٦ ، تحقيق : السيد عبد الله هاشم يمانى المدنى
۱۲۸.تهذيب الآثار وتفصيل الثابت عن رسول الله من الأخبار اسم المؤلف: أبى جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبرى ، دار النشر : مطبعة المدنى – القاهرة ، تحقيق : محمود محمد شاكر
۱۲۹.تهذيب الآثار (الجزء المفقود) اسم المؤلف: أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى ، دار النشر : دار المأمون للتراث – دمشق / سوريا – ١٤١٦هـ – ١٩٩٥م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : على رضا بن عبد الله بن على رضا
۱۳۰.الكتاب المصنف فى الأحاديث والآثار اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبى شيبة الكوفى ، دار النشر : مكتبة الرشد – الرياض – ١٤٠٩ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : كمال يوسف الحوت
۱۳۱.المصنف اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعانى ، دار النشر : المكتب الإسلامى – بيروت – ١٤٠٣ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : حبيب الرحمن الأعظمى
۱۳۲.موطأ الإمام مالک اسم المؤلف: مالک بن أنس أبو عبدالله الأصبحى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى – مصر – – ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقى
۱۳۳.معرفة السنن والآثار عن الامام أبى عبد الله محمد بن أدريس الشافعى اسم المؤلف: الحافظ الامام أبو بكر أحمد بن الحسين بن على بن موسى أبو أحمد. البيهقى. الخسروجردى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – لبنان/ بيروت – بدون ، الطبعة : بدون ، تحقيق : سيد كسروى حسن
۱۳۴.المعجم الأوسط اسم المؤلف: أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبرانى ، دار النشر : دار الحرمين – القاهرة – ١٤١٥ ، تحقيق : طارق بن عوض الله بن محمد ،عبد المحسن بن إبراهيم الحسينى

۱۳۵.الروض الدانی (المعجم الصغیر) اسم المؤلف: سلیمان بن أحمد بن أیوب أبو القاسم الطبرانی ، دار النشر : المكتب الإسلامی ، دار عمار - بیروت ، عمان - ١٤٠٥ - ١٩٨٥ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : محمد شكور محمود الحاج أمریر

۱۳۶.المعجم الكبیر اسم المؤلف: سلیمان بن أحمد بن أیوب أبو القاسم الطبرانی ، دار النشر : مكتبة الزهراء - الموصل - ١٤٠٤ - ١٩٨٣ ، الطبعة : الثانیة ، تحقیق : حمدی بن عبدالمجید السلفی

۱۳۷.مسند أبی یعلی اسم المؤلف: أحمد بن علی بن المثنی أبو یعلی الموصلی التمیمی ، دار النشر : دار المأمون للتراث - دمشق - ١٤٠٤ - ١٩٨٤ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : حسین سلیم أسد

۱۳۸.مسند الإمام أحمد بن حنبل اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشیبانی ، دار النشر : مؤسسة قرطبة - مصر

۱۳۹.البحر الزخار اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار ، دار النشر : مؤسسة علوم القرآن ، مكتبة العلوم والحكم - بیروت ، المدینة - ١٤٠٩ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : د. محفوظ الرحمن زین الله

۱۴۰.مسند أبی داود الطیالسی اسم المؤلف: سلیمان بن داود أبو داود الفارسی البصری الطیالسی ، دار النشر : دار المعرفة - بیروت

۱۴۱.مسند ابن أبی شیبة اسم المؤلف: أبی بكر عبد الله بن محمد بن أبی شیبة ، دار النشر : دار الوطن - الریاض - ١٩٩٧م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : عادل بن یوسف العزازی و أحمد بن فرید المزیدی

۱۴۲.المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة اسم المؤلف: أحمد بن علی بن حجر العسقلانی ، دار النشر : دار العاصمة/ دار الغیث - السعودیة - ١٤١٩هـ ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : د. سعد بن ناصر بن عبد العزیز الشتری

۱۴۳.مجمع الزوائد ومنبع الفوائد اسم المؤلف: علی بن أبی بكر الهیثمی ، دار النشر : دار الریان للتراث/دار الكتاب العربی - القاهرة ، بیروت - ١٤٠٧

۱۴۴.كنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال اسم المؤلف: علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی ، دار النشر : دار الكتب العلمیة - بیروت - ١٤١٩هـ-١٩٩٨م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : محمود عمر الدمیاطی

۱۴۵.معجم جامع الأصول فی أحادیث الرسول اسم المؤلف: المبارك بن محمد ابن الأثیر الجزری ، بر

مبنای برنامه ی الجامع الکبیر
۱۴۶.جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوائده والجامع الکبیر) اسم المؤلف: الحافظ جلال الدین عبد الرحمن السیوطی ، دار النشر
۱۴۷.کتاب الأمالی وهی المعروفة بالأمالی الخمیسیة اسم المؤلف: المرشد بالله یحیی بن الحسین بن إسماعیل الحسنی الشجری الجرجانی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت / لبنان – ١٤٢٢ هـ – ٢٠٠١م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : محمد حسن اسماعیل
۱۴۸.فتح الباری شرح صحیح البخاری اسم المؤلف: أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی ، دار النشر : دار المعرفة – بیروت ، تحقیق : محب الدین الخطیب
۱۴۹.صحیح مسلم بشرح النووی اسم المؤلف: أبو زکریا یحیی بن شرف بن مری النووی ، دار النشر : دار إحیاء التراث العربی – بیروت – ١٣٩٢ ، الطبعة : الطبعة الثانیة
۱۵۰.عمدة القاری شرح صحیح البخاری اسم المؤلف: بدر الدین محمود بن أحمد العینی ، دار النشر : دار إحیاء التراث العربی - بیروت
۱۵۱.تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی اسم المؤلف: محمد عبد الرحمن بن عبد الرحیم المبارکفوری أبو العلا ، دار النشر : دار الکتب العلمیة - بیروت
۱۵۲.حاشیة السندی علی النسائی اسم المؤلف: نور الدین بن عبدالهادی أبو الحسن السندی ، دار النشر : مکتب المطبوعات الإسلامیة – حلب – ١٤٠٦ – ١٩٨٦ ، الطبعة : الثانیة ، تحقیق : عبدالفتاح أبو غدة
۱۵۳.شرح الزرقانی علی موطأ الإمام مالک اسم المؤلف: محمد بن عبد الباقی بن یوسف الزرقانی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – بیروت – ١٤١١ ، الطبعة : الأولی
۱۵۴.فیض القدیر شرح الجامع الصغیر اسم المؤلف: عبد الرؤوف المناوی ، دار النشر : المکتبة التجاریة الکبری – مصر – ١٣٥٦هـ ، الطبعة : الأولی
۱۵۵.التیسیر بشرح الجامع الصغیر اسم المؤلف: الإمام الحافظ زین الدین عبد الرؤوف المناوی ، دار النشر : مکتبة الإمام الشافعی – الریاض – ١٤٠٨هـ – ١٩٨٨م ، الطبعة : الثالثة
۱۵۶.مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح اسم المؤلف: علی بن سلطان محمد القاری ، دار النشر : دار الکتب العلمیة – لبنان/ بیروت – ١٤٢٢هـ – ٢٠٠١م ، الطبعة : الأولی ، تحقیق : جمال عیتانی
۱۵۷.شرح السنة اسم المؤلف: الحسین بن مسعود البغوی ، دار النشر : المکتب الإسلامی – دمشق _

بیروت - ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : شعيب الأرناؤوط - محمد زهير الشاويش

١٥٨.التاريخ الكبير اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل بن إبراهيم أبو عبدالله البخارى الجعفى ، دار النشر : دار الفكر ، تحقيق : السيد هاشم الندوى

١٥٩.الجرح والتعديل اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى حاتم محمد بن إدريس أبو محمد الرازى التميمى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت - ١٢٧١ - ١٩٥٢ ، الطبعة : الأولى

١٦٠.حلية الأولياء وطبقات الأصفياء اسم المؤلف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهانى ، دار النشر : دار الكتاب العربى - بيروت - ١٤٠٥ ، الطبعة : الرابعة

١٦١.المعرفة والتاريخ اسم المؤلف: أبو يوسف يعقوب بن سفيان الفسوى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٩هـ - ١٩٩٩م ، تحقيق : خليل المنصور

١٦٢.الكنى والأسماء اسم المؤلف: أبو بشر محمد بن أحمد بن حماد الدولابى ، دار النشر : دار ابن حزم - بيروت/ لبنان - ١٤٢١ هـ - ٢٠٠٠م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أبو قتيبة نظر محمد الفاريابى

١٦٣.تذكرة الحفاظ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت ، الطبعة : الأولى

١٦٤.ذكر أسماء من تكلم فيه وهو موثق اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى أبو عبد الله ، دار النشر : مكتبة المنار - الزرقاء - ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد شكور أمرير الميادينى

١٦٥.الكامل فى ضعفاء الرجال اسم المؤلف: عبدالله بن عدى بن عبدالله بن محمد أبو أحمد الجرجانى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٤٠٩ - ١٩٨٨ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : يحيى مختار غزاوى

١٦٦.المغنى فى الضعفاء اسم المؤلف: الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى ، دار النشر : ، تحقيق : الدكتور نور الدين عتر

١٦٧.الضعفاء الكبير اسم المؤلف: أبو جعفر محمد بن عمر بن موسى العقيلى ، دار النشر : دار المكتبة العلمية - بيروت - ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد المعطى أمين قلعجى

١٦٨.لسان الميزان اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : مؤسسة الأعلمى للمطبوعات - بيروت - ١٤٠٦ - ١٩٨٦ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : دائرة المعرف النظامية - الهند-

۱۶۹.ميزان الاعتدال فى نقد الرجال اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ۱۹۹۵ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الشيخ على محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود

۱۷۰.الكاشف فى معرفة من له رواية فى الكتب الستة اسم المؤلف: حمد بن أحمد أبو عبدالله الذهبى الدمشقى ، دار النشر : دار القبلة للثقافة الإسلامية ، مؤسسة علو – جدة – ۱٤۱۳ – ۱۹۹۲ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عوامة

۱۷۱.تقريب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار الرشيد – سوريا – ۱٤۰٦ – ۱۹۸٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عوامة

۱۷۲.تهذيب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ۱٤۰٤ – ۱۹۸٤ ، الطبعة : الأولى

۱۷۳.تهذيب الكمال اسم المؤلف: يوسف بن الزكى عبدالرحمن أبو الحجاج المزى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – بيروت – ۱٤۰۰ – ۱۹۸۰ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. بشار عواد معروف

۱۷۴.تاريخ بغداد اسم المؤلف: أحمد بن على أبو بكر الخطيب البغدادى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت– –

۱۷۵.تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل اسم المؤلف: أبى القاسم على بن الحسن إبن هبة الله بن عبد الله الشافعى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ۱۹۹۵ ، تحقيق : محب الدين أبى سعيد عمر بن غرامة العمرى

۱۷۶.طبقات المحدثين بأصبهان والواردين عليها اسم المؤلف: عبدالله بن محمد بن جعفر بن حيان أبو محمد الأنصارى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – بيروت – ۱٤۱۲ – ۱۹۹۲ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : عبدالغفور عبدالحق حسين البلوشى

۱۷۷.تاريخ المدينة المنورة اسم المؤلف: أبو زيد عمر بن شبة النميرى البصرى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ۱٤۱۷هـ–۱۹۹٦م ، تحقيق : على محمد دندل وياسين سعد الدين بيان

۱۷۸.الإصابة فى تمييز الصحابة اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى ، دار النشر : دار الجيل – بيروت – ۱٤۱۲ – ۱۹۹۲ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : على محمد البجاوى

۱۷۹.الاستيعاب فى معرفة الأصحاب اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر ، دار النشر :

دار الجيل – بيروت – ١٤١٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : على محمد البجاوى

۱۸۰.أسد الغابة فى معرفة الصحابة اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبى الحسن على بن محمد الجزرى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى – بيروت / لبنان – ١٤١٧ هـ – ١٩٩٦ م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عادل أحمد الرفاعى

۱۸۱.الطبقات الكبرى اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصرى الزهرى ، دار النشر : دار صادر – بيروت – –

۱۸۲.معرفة الصحابة اسم المؤلف: لأبى نعيم الأصبهانى ، دار النشر

۱۸۳.شرح مشكل الآثار اسم المؤلف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة الطحاوى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – لبنان/ بيروت – ١٤٠٨هـ – ١٩٨٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط

۱۸۴.كشف المشكل من حديث الصحيحين اسم المؤلف: أبو الفرج عبد الرحمن ابن الجوزى ، دار النشر : دار الوطن – الرياض – ١٤١٨هـ – ١٩٩٧م. ، تحقيق : على حسين البواب

۱۸۵.معرفة علوم الحديث اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابورى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٣٩٧هـ – ١٩٧٧م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : السيد معظم حسين

۱۸۶.الباعث الحثيث شرح إختصار علوم الحديث(م) اسم المؤلف: ابن تيمية(م) ، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير

۱۸۷.النكت على كتاب ابن الصلاح(م) اسم المؤلف: ابن حجر(م) ، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير

۱۸۸.اللآلىء المصنوعة فى الأحاديث الموضوعة اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١٧ هـ – ١٩٩٦م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أبو عبد الرحمن صلاح بن محمد بن عويضة

۱۸۹.الموضوعات اسم المؤلف: أبو الفرج عبد الرحمن بن على بن محمد القرشى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١٥ هـ –١٩٩٥م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : توفيق حمدان

۱۹۰.تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشنيعة الموضوعة اسم المؤلف: على بن محمد بن على بن عراق الكنانى أبو الحسن ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٣٩٩ هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الوهاب عبد اللطيف ، عبد الله محمد الصديق الغمارى

۱۹۱.حسن الأسوة بما ثبت من الله ورسوله فى النسوة اسم المؤلف: السيد محمد صديق حسن خان الفتوحى

، دار النشر : مؤسسة الرسالة – بيروت – ١٤٠٦هـ/ ١٩٨٥م ، الطبعة : الخامسة ، تحقيق : الدكتور– مصطفى الخن/ ومحى الدين ستو

١٩٢.المحصول فى علم الأصول اسم المؤلف: محمد بن عمر بن الحسين الرازى ، دار النشر : جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية – الرياض – ١٤٠٠ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : طه جابر فياض العلوانى

١٩٣.إرشاد الفحول إلى تحقيق علم الأصول اسم المؤلف: محمد بن على بن محمد الشوكانى ، دار النشر : دار الفكر – بيروت – ١٤١٢ – ١٩٩٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد سعيد البدرى أبو مصعب

١٩٤.البحر المحيط فى أصول الفقه اسم المؤلف: بدر الدين محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – لبنان/ بيروت – ١٤٢١هـ – ٢٠٠٠م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : ضبط نصوصه وخرج أحاديثه وعلق عليه: د. محمد محمد تامر

١٩٥.حجة الله البالغة اسم المؤلف: الإمام أحمد المعروف بشاه ولى الله ابن عبد الرحيم الدهلوى ، دار النشر : دار الكتب الحديثة – مكتبة المثنى – القاهرة – بغداد ، تحقيق : سيد سابق

١٩٦.السنة اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن محمد بن هارون بن يزيد الخلال ، دار النشر : دار الراية – الرياض – ١٤١٠هـ – ١٩٨٩م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د.عطية الزهرانى

١٩٧.الشريعة اسم المؤلف: أبى بكر محمد بن الحسين الآجرى ، دار النشر : دار الوطن – الرياض / السعودية – ١٤٢٠ هـ – ١٩٩٩ م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : الدكتور عبد الله بن عمر بن سليمان الدميجى

١٩٨.شرح مذاهب أهل السنة ومعرفة شرائع الدين والتمسك بالسنن اسم المؤلف: أبى حفص عمر بن أحمد بن عثمان بن شاهين ، دار النشر : مؤسسة قرطبة للنشر والتوزيع – ١٤١٥هـ – ١٩٩٥م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عادل بن محمد

١٩٩.كتاب المواقف اسم المؤلف: عضد الدين عبد الرحمن بن أحمد الإيجى ، دار النشر : دار الجيل – لبنان – بيروت – ١٤١٧هـ – ١٩٩٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الرحمن عميرة

٢٠٠.الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن على ابن حجر الهيثمى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – لبنان – ١٤١٧هـ – ١٩٩٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الرحمن بن عبد الله التركى – كامل محمد الخراط

٢٠١.منهاج السنة النبوية اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحرانى أبو العباس ، دار النشر :

مؤسسة قرطبة – ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. محمد رشاد سالم

٢٠٢.دلائل النبوة اسم المؤلف: للبيهقى ، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير

٢٠٣.السيرة الحلبية فى سيرة الأمين المأمون اسم المؤلف: على بن برهان الدين الحلبى ، دار النشر : دار المعرفة – بيروت – ١٤٠٠

٢٠٤.السيرة النبوية لابن هشام اسم المؤلف: عبد الملك بن هشام بن أيوب الحميرى المعافرى أبو محمد ، دار النشر : دار الجيل – بيروت – ١٤١١ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : طه عبد الرءوف سعد

٢٠٥.سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد اسم المؤلف: محمد بن يوسف الصالحى الشامى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١٤هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض

٢٠٦.كتاب المغازى اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عمر بن واقد الواقدى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت / لبنان – ١٤٢٤ هـ – ٢٠٠٤ م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عبد القادر أحمد عطا

٢٠٧.الأربعين فى مناقب أمهات المؤمنين رحمة الله عليهن أجمعين اسم المؤلف: أبو منصور عبد الرحمن بن محمد بن هبة الله بن عساكر ، دار النشر : دار الفكر – دمشق – ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد مطيع الحافظ ،غزوة بدير

٢٠٨.فضائل الصحابة اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيبانى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة – بيروت – ١٤٠٣ – ١٩٨٣ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. وصى الله محمد عباس

٢٠٩.ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى اسم المؤلف: محب الدين أحمد بن عبد الله الطبرى ، دار النشر : دار الكتب المصرية – مصر

٢١٠.البداية والنهاية اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى أبو الفداء ، دار النشر : مكتبة المعارف – بيروت

٢١١.الكامل فى التاريخ اسم المؤلف: أبو الحسن على بن أبى الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيبانى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١٥هـ ، الطبعة : ط٢ ، تحقيق : عبد الله القاضى

٢١٢.تاريخ الطبرى اسم المؤلف: لأبى جعفر محمد بن جرير الطبرى ، دار النشر : دار الكتب العلمية –

بيروت
٢١٣.سمط النجوم العوالى فى أنباء الأوائل والتوالى اسم المؤلف: عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعى العاصمى المكى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٩هـ- ١٩٩٨م ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود- على محمد معوض
٢١٤.تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى ، دار النشر : دار الكتاب العربى - لبنان/ بيروت - ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. عمر عبد السلام تدمرى
٢١٥.الدرر الكامنة فى أعيان المائة الثامنة اسم المؤلف: الحافظ شهاب الدين أبى الفضل أحمد بن على بن محمد العسقلانى ، دار النشر : مجلس دائرة المعارف العثمانية - صيدر اباد/ الهند - ١٣٩٢هـ/ ١٩٧٢م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : مراقبة / محمد عبد المعيد ضان
٢١٦.الوافى بالوفيات اسم المؤلف: صلاح الدين خليل بن أيبک الصفدى ، دار النشر : دار إحياء التراث - بيروت - ١٤٢٠هـ- ٢٠٠٠م ، تحقيق : أحمد الأرناؤوط وتركى مصطفى
٢١٧.سير أعلام النبلاء اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى أبو عبد الله ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣ ، الطبعة : التاسعة ، تحقيق : شعيب الأرناؤوط ، محمد نعيم العرقسوسى
٢١٨.تاريخ الخلفاء اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : مطبعة السعادة - مصر - ١٣٧١هـ - ١٩٥٢م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد محى الدين عبد الحميد
٢١٩.الأدب المفرد اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخارى الجعفى ، دار النشر : دار البشائر الإسلامية - بيروت - ١٤٠٩ - ١٩٨٩ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : محمد فؤاد عبدالباقى
٢٢٠.سر العالمين وكشف ما فى الدارين اسم المؤلف: أبو حامد محمد بن محمد الغزالى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤٢٤هـ ٢٠٠٣م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد حسن محمد حسن إسماعيل وأحمد فريد المزيدى
٢٢١.المفردات فى غريب القرآن اسم المؤلف: أبو القاسم الحسين بن محمد ، دار النشر : دار المعرفة - لبنان ، تحقيق : محمد سيد كيلانى
٢٢٢.لسان العرب اسم المؤلف: محمد بن مكرم بن منظور الأفريقى المصرى ، دار النشر : دار صادر -

بیروت ، الطبعة : الأولى

۲۲۳.تاج العروس من جواهر القاموس اسم المؤلف: محمد مرتضى الحسينى الزبيدى ، دار النشر : دار الهداية ، تحقيق : مجموعة من المحققين

۲۲۴.تهذيب اللغة اسم المؤلف: أبو منصور محمد بن أحمد الأزهرى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى – بيروت – ۲۰۰۱م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عوض مرعب

۲۲۵.الإمامة والسياسة اسم المؤلف: أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينورى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١٨هـ – ١٩٩٧م. ، تحقيق : خليل المنصور

۲۲۶.كشف الظنون عن أسامى الكتب والفنون اسم المؤلف: مصطفى بن عبدالله القسطنطينى الرومى الحنفى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت – ١٤١٣ – ١٩٩٢

۲۲۷.أسماء المدلسين اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبو بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى : ٩١١هـ) ، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير

۲۲۸.السيرة النبوية لابن كثير اسم المؤلف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى الدمشقى (المتوفى : ٧٧٤هـ) ، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير

۲۲۹.الزهد لوكيع اسم المؤلف: أبو سفيان وكيع بن الجراح بن مليح بن عدى بن فرس بن سفيان بن الحارث بن عمرو ابن عبيد بن رؤاس الرؤاسى (المتوفى : ١٩٧هـ) ، دار النشر

۲۳۰.تذكرة الحفاظ ، اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت ، الطبعة : الأولى

۲۳۱.مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح ، اسم المؤلف: على بن سلطان محمد القارى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – لبنان/ بيروت – ١٤٢٢هـ – ۲۰۰۱م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : جمال عيتانى

۲۳۲.نظم المتناثر من الحديث المتواتر ، اسم المؤلف: محمد بن جعفر الكتانى أبو عبد الله ، دار النشر : دار الكتب السلفية – مصر ، تحقيق : شرف حجازى

۲۳۳.الحاوى للفتاوى فى الفقه وعلوم التفسير والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون ، اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : دار الكتب العلمية – بيروت / لبنان – ١٤٢١هـ – ۲۰۰۰م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد اللطيف حسن عبد الرحمن

۲۳۴.شرح نهج البلاغة ، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبى الحديد

المدائنى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عبد الكريم النمرى

٢٣٥.أنساب الأشراف ، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرى (المتوفى : ٢٧٩هـ) ، دار النشر :

٢٣٦.معرفة الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبهم وأخبارهم ، اسم المؤلف: أبى الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح العجلى الكوفى نزيل طرابلس الغرب ، دار النشر : مكتبة الدار - المدينة المنورة - السعودية - ١٤٠٥ - ١٩٨٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد العليم عبد العظيم البستوى

٢٣٧.شرح المقاصد فى علم الكلام ، اسم المؤلف: سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازانى ، دار النشر : دار المعارف النعمانية - باكستان - ١٤٠١هـ - ١٩٨١م ، الطبعة : الأولى

٢٣٨.المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين ، اسم المؤلف: الإمام محمد بن حيان بن أحمد بن أبى حاتم التميمى البستى ، دار النشر : دار الوعى - حلب - ١٣٩٦هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمود إبراهيم زايد

٢٣٩.مشكل إعراب القرآن ، اسم المؤلف: مكى بن أبى طالب القيسى أبو محمد ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٥ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : د. حاتم صالح الضامن

٢٤٠.معجم مقاييس اللغة ، اسم المؤلف: أبى الحسين أحمد بن فارس بن زكريا ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - لبنان - ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : عبد السلام محمد هارون

٢٤١.تفسير غريب ما فى الصحيحين البخارى ومسلم ، اسم المؤلف: محمد بن أبى نصر فتوح بن عبد الله بن فتوح بن حميد بن بن يصل الأزدى الحميدى ، دار النشر : مكتبة السنة - القاهرة - مصر - ١٤١٥ - ١٩٩٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الدكتورة : زبيدة محمد سعيد عبد العزيز

٢٤٢.مختار الصحاح ، اسم المؤلف: محمد بن أبى بكر بن عبدالقادر الرازى ، دار النشر : مكتبة لبنان ناشرون - بيروت - ١٤١٥ - ١٩٩٥ ، الطبعة : طبعة جديدة ، تحقيق : محمود خاطر

٢٤٣.تمهيد الأوائل فى تلخيص الدلائل ، اسم المؤلف: محمد بن الطيب الباقلانى ، دار النشر : مؤسسة الكتب الثقافية - لبنان - ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عماد الدين أحمد حيدر

٢٤٤.الزاهر فى معانى كلمات الناس ، اسم المؤلف: أبو بكر محمد بن القاسم الأنبارى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٢ هـ -١٩٩٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. حاتم صالح الضامن

۲۴۵.مجاز القرآن ، اسم المؤلف: أبو عبيدة معمر بن المثنى التيمى (المتوفى : ۲۰۹هـ) ، دار النشر :

۲۴۶.الروض الانف(م) ، اسم المؤلف: السهيلى(م) ، دار النشر :

۲۴۷.الاعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد على مذهب السلف وأصحاب الحديث ، اسم المؤلف: أحمد بن الحسين البيهقى ، دار النشر : دار الآفاق الجديدة - بيروت - ١٤٠١ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أحمد عصام الكاتب

۲۴۸.الازدهار فى ما عقده الشعراء من الأحاديث و الآثار ، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبو بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى : ۹۱۱هـ) ، دار النشر :

۲۴۹.غاية الوصول شرح لب الأصول ، اسم المؤلف: أبو يحيى زكريا بن محمد بن زكريا الأنصارى ، بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير

۲۵۰.الفتاوى الكبرى الفقهية ، اسم المؤلف: ابن حجر الهيتمى ، دار النشر : دار الفكر

۲۵۱.من حديث أبى الطاهر محمد بن أحمد بن عبد الله الذهلى ، اسم المؤلف: على بن عمر بن أحمد الدارقطنى أبو الحسن ، دار النشر : دار الخلفاء للكتاب الإسلامى - الكويت - ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى

۲۵۲.حاشية رد المختار على الدر المختار شرح تنوير الأبصار فقه أبو حنيفة ، اسم المؤلف: ابن عابدين. ، دار النشر : دار الفكر للطباعة والنشر. - بيروت. - ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م.

۲۵۳.المحاسن والمساوئ اسم المؤلف: إبراهيم بن محمد البيهقى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت/ لبنان - ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عدنان على

۲۵۴.أصول الفقه المسمى إجابة السائل شرح بغية الآمل ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل الأمير الصنعانى ، دار النشر : مؤسسةالرسالة - بيروت - ١٩٨٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : القاضى حسين بن أحمدالسياغى و الدكتور حسن محمد مقبولى الأهدل

۲۵۵.المحيط فى اللغة ، اسم المؤلف: الصاحب الكافى الكفاة أب القاسم إسماعيل ابن عباد بن العباس بن أحمد بن إدريس الطالقانى ، دار النشر : عالم الكتب - بيروت / لبنان - ١٤١٤هـ-١٩٩٤م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الشيخ محمد حسن آل ياسين

۲۵۶.الكفاية فى علم الرواية اسم المؤلف: أحمد بن على بن ثابت أبو بكر الخطيب البغدادى ، دار النشر : المكتبة العلمية - المدينة المنورة ، تحقيق : أبو عبدالله السورقى ، إبراهيم حمدى المدنى

٢٥٧.الكليات معجم فى المصطلحات والفروق اللغوية ، اسم المؤلف: أبو البقاء أيوب بن موسى الحسينى الكفومى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م. ، تحقيق : عدنان درويش - محمد المصرى

٢٥٨.اتفاق المبانى وافتراق المعانى ، اسم المؤلف: سليمان بن بنين الدقيقى النحوى ، دار النشر : دار عمار - الأردن - ١٤٠٥هـ ١٩٨٥م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : يحيى عبد الرؤوف جبر

٢٥٩.إرشاد العقل السليم إلى مزايا القرآن الكريم ، اسم المؤلف: أبى السعود محمد بن محمد العمادى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت

٢٦٠.تنقيح تحقيق أحاديث التعليق ، اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عبد الهادى الحنبلى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٩٩٨م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أيمن صالح شعبان

٢٦١.تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى ، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : مكتبة الرياض الحديثة - الرياض ، تحقيق : عبد الوهاب عبد اللطيف

٢٦٢.بريقة محمودية ، اسم المؤلف: أبو سعيد محمد بن محمد الخادمى (المتوفى : ١١٥٦هـ) ، دار النشر : بر مبناى برنامه ى الجامع الكبير

٢٦٣.الملل والنحل ، اسم المؤلف: محمد بن عبد الكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستاني ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت - ١٤٠٤ ، تحقيق : محمد سيد كيلاني